

سیمای مهدی موعود

در آیه شعر فارسی

استاد محمد علی قزوینی (پروانه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای مهدی موعود در آینه شعر فارسی

نویسنده:

واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	مقدمه
۱۷	بخش اول - کلیاتی درباره شعر آیینی
۱۷	کلیاتی درباره شعر آیینی
۱۷	۱ - ۱) سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی
۱۸	۲ - ۱) نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی
۱۸	اشاره
۱۸	بلای سخت
۱۸	جهان غم
۱۸	چرا؟!۱
۱۹	خوی نیک
۱۹	خداوند
۱۹	وام خرد
۱۹	دریغا جوانی!
۱۹	شرف مرد
۲۰	مناظره زاغ و باز
۲۱	نه این‌جا باش و نه آن‌جا!
۲۱	ارزش هنر
۲۲	شکوه علم و عدل
۲۲	در نکوهش بی‌خردی
۲۲	گفتگوی زیرک و ابله

- ۲۲ چه دریاست این؟!
- ۲۲ به سلام آمدگان
- ۲۳ در ستایش رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم
- ۲۳ ۳ - ۱) زیر مجموعه‌های شعر آیینی
- ۲۴ ۴ - ۱) انواع شعر آیینی در زبان فارسی
- ۲۴ بخش دوم - گلگشتی در آفاق شعر منقابی
- ۲۴ گل گشتی در آفاق شعر منقابی
- ۲۵ ۱ - ۲) پیشینه شعر منقابی
- ۲۶ ۲ - ۲) آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی
- ۲۶ آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی
- ۲۶ ۱ - ۲ - ۲) ستایشگران درباری
- ۲۷ ۲ - ۲ - ۲) ستایشگران آیینی
- ۲۷ در ستایش خداوند کریم
- ۲۷ در معراج
- ۳۰ بخش سوم - مهدویت در پیشینه شعر فارسی
- ۳۰ مهدویت در پیشینه شعر فارسی
- ۳۰ ۱ - ۳) مهدویت در شعر شاعران درباری
- ۳۰ قسمت اول
- ۳۲ قسمت دوم
- ۳۴ ۲ - ۳) مهدویت در شعر آیینی
- ۳۴ ای مسلمانان!
- ۳۴ قسمت اول
- ۳۶ قسمت دوم
- ۳۷ قسمت سوم

- ۳۹ قسمت چهارم
- ۴۱ قسمت پنجم
- ۴۲ قسمت ششم
- ۴۴ بخش چهارم - سیری در گستره شعر مهدوی
- ۴۴ سیری در گستره شعر مهدوی
- ۴۴ ۴-۱) موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی
- ۴۴ اشاره
- ۴۵ ۱ - ۱ - ۴) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی
- ۴۵ قسمت اول
- ۴۷ قسمت دوم
- ۴۹ ۲ - ۱ - ۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام
- ۴۹ قسمت اول
- ۵۱ قسمت دوم
- ۵۳ قسمت سوم
- ۵۴ قسمت چهارم
- ۵۶ قسمت پنجم
- ۵۸ قسمت ششم
- ۶۰ قسمت هفتم
- ۶۲ قسمت هشتم
- ۶۳ ۴-۱-۳) تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام
- ۶۳ تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام
- ۶۴ الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی
- ۶۶ ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن
- ۶۶ قسمت اول

- ۶۸ قسمت دوم
- ۶۹ (ج) برقراری نظام عدل و قسط واقعی در گستره جهان
- ۶۹ قسمت اول
- ۷۱ قسمت دوم
- ۷۲ (د) تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزشهای دینی
- ۷۴ (ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی
- ۷۶ (و) رسوایی متمهدیان و داعیه داران مهدویت نوعی و معرفی دجالان
- ۷۸ بخش پنجم - انواع شعر مهدوی در زبان فارسی
- ۷۸ انواع شعر مهدوی در زبان فارسی
- ۷۸ ۱ - ۵) از نظر محتوایی و درونی
- ۷۸ از نظر محتوایی و درونی
- ۷۸ الف) شعر توصیفی و مناقبی
- ۷۸ قسمت اول
- ۸۰ قسمت دوم
- ۸۲ قسمت سوم
- ۸۲ (ب) شعر غیبت
- ۸۲ شعر غیبت
- ۸۳ ۱ / (ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام
- ۸۵ ۲ / (ب) اقامه براهین عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی
- ۸۷ ۳ / (ب) کاوشی در علت پیدایی ناپیدایی امام زمان علیه السلام
- ۸۷ ۱ - پیدای ناپیدا
- ۸۸ ۲ - روح عالم هستی
- ۸۸ ۳ - تعبیرهای دیگر
- ۸۸ تعبیرهای دیگر

- ۴ / ب) حالات شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام در زمانه غیبت ۸۹
- قسمت اول ۸۹
- قسمت دوم ۹۱
- قسمت سوم ۹۳
- ج) شعر انتظار ۹۳
- قسمت اول ۹۳
- قسمت دوم ۹۵
- د) شعر ظهور ۹۶
- شعر ظهور ۹۶
- ۱ / د) ظهور فردی و شخصی ۹۷
- ۲ / د) ظهور کلی و فراگیر ۹۸
- قسمت اول ۹۸
- قسمت دوم ۱۰۰
- ه) شعر توشلی و نیایشی ۱۰۱
- و) شعر دیدار ۱۰۲
- ۲ - ۵) از نظر شاکله بیرونی و ساختاری ۱۰۳
- از نظر شاکله بیرونی و ساختاری ۱۰۳
- ۱ / الف) سبک عراقی ۱۰۳
- ۲ / الف) سبک خراسانی ۱۰۴
- ۳ / الف) سبک اصفهانی ۱۰۴
- ۴ / الف) سبک نیمایی و سپید ۱۰۵
- باغ و باد و تیشه ۱۰۵
- کی می آیی؟! ۱۰۵
- ب) قالب‌های مختلف شعری در شعر مهدوی ۱۰۵

- ۱۰۵ قالب‌های مختلف شعری در شعر مهدوی
- ۱۰۵ ۱ / ب) رباعی مهدوی
- ۱۰۶ ۲ / ب) دوبیتی مهدوی
- ۱۰۷ ۳ / ب) دوبیتی پیوسته یا چهارپاره مهدوی
- ۱۰۷ ۴ / ب) غزل مهدوی
- ۱۰۸ ۵ / ب) مثنوی مهدوی
- ۱۰۹ خانه خورشید (۹۷۹)
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ ۶ / ب) قصیده مهدوی
- ۱۱۰ ۷ / ب) ترکیب بند مهدوی
- ۱۱۰ نمونه‌ای از مربع ترکیب مهدوی
- ۱۱۱ نمونه‌ای از ترکیب بند مهدوی
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ ۸ / ب) ترجیع بند مهدوی
- ۱۱۲ نمونه‌ای از یک ترجیع بند مهدوی
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ ۹ / ب) مستطات مهدوی
- ۱۱۳ ۱۰ / ب) سرود مهدوی
- ۱۱۳ ۱۱ / ب) شعر آزاد مهدوی
- ۱۱۴ ج) شعر مهدوی و اوزان عروضی
- ۱۱۴ شعر مهدوی و اوزان عروضی
- ۱۱۴ ۱ / ج) اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی
- ۱۱۴ اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی
- ۱۱۴ ۱ / ۱ / ج) (دایره مختلفه)

- ۱۱۴ (دایره مؤتلفه) (ج / ۱ / ۲)
- ۱۱۵ (دایره مجتلبه) (ج / ۱ / ۳)
- ۱۱۵ (دایره مشتبهه) (ج / ۱ / ۴)
- ۱۱۵ (دایره متّفقه) (ج / ۱ / ۵)
- ۱۱۵ (ج / ۲ / ۱) اوزان مخصوص شعر فارسی
- ۱۱۵ اوزان مخصوص شعر فارسی
- ۱۱۵ (ج / ۲ / ۱) (دایره مجتلبه زایده مزاحفه) که شامل سه وزن عروضی است:
- ۱۱۵ (ج / ۲ / ۲) (دایره مشتبهه مزاحفه) که شامل هفت وزن زیر است:
- ۱۱۶ (ج / ۲ / ۳) (دایره مشتبهه زایده) که شامل پنج وزن است و تماماً مَثْمَن هستند:
- ۱۱۶ (۳ - ۵) جایگاه اماکن مقدّس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی
- ۱۱۷ تورا می بینم
- ۱۱۷ تو را باید دید
- ۱۱۷ فُرادا خواندیم!
- ۱۱۷ صد جمکران دل
- ۱۱۸ تو می آیی
- ۱۱۸ زلال نورش جاری است
- ۱۱۸ اشک روان آوردیم
- ۱۱۸ تو را می بینند!
- ۱۱۸ در بهار می آیی
- ۱۱۸ به یاد جمکران
- ۱۱۹ بی تو!
- ۱۱۹ بخش ششم - بایدها و نبایدهای شعر مهدوی
- ۱۱۹ بایدها و نبایدهای شعر مهدوی
- ۱۱۹ (۱ - ۶) بایدهای شعر مهدوی

- ۱۲۱ ۲ - ۶) نبایدهای شعر مهدوی
- ۱۲۲ بخش هفتم - نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر
- ۱۲۲ نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر
- ۱۲۲ آن آفتاب پنهانی
- ۱۲۲ پایان حیرانی
- ۱۲۳ چشم به راه
- ۱۲۳ در مدار چشمانت
- ۱۲۳ ظهور کن
- ۱۲۳ تمام جاده را رفتیم...
- ۱۲۳ صدایت می‌کنم...
- ۱۲۳ قبله‌گاه تمام ستاره‌ها
- ۱۲۴ کی می‌کنی ظهور؟!
- ۱۲۴ ای نبض پنهان هستی!
- ۱۲۴ بغض جمکرانی من
- ۱۲۴ خواب دیده‌ام که می‌رسی...
- ۱۲۵ بیا که سبزه بروید
- ۱۲۵ بهار در راه است
- ۱۲۵ بار آمدنی است
- ۱۲۵ تا کی انتظار؟!
- ۱۲۵ می‌آیی و...
- ۱۲۵ به کلبه‌ات برگرد!
- ۱۲۵ لحظه موعود
- ۱۲۶ چرا نمی‌آیی؟!
- ۱۲۶ فقط!

- انتظار مستجاب! ۱۲۶
- یار غمگسار بیاید ۱۲۶
- جز این تمنّایی نداریم ۱۲۶
- صبحی دگر می‌آید... ۱۲۷
- دیار خورشید ۱۲۷
- کی ظهور می‌کنی؟! ۱۲۷
- اگر بگردی ای موعودا! ۱۲۷
- بنده صاحب الزّمان بودن ۱۲۷
- حرم کجاست؟! ۱۲۸
- تا سپیده می‌آید ۱۲۸
- خدا کند تو بیایی ۱۲۸
- طرح لبخند تو ۱۲۸
- پنجره گلها ۱۲۸
- گفتم می‌آیی ۱۲۹
- مولا نمی‌آیی؟! ۱۲۹
- گل نرگس ۱۲۹
- بیا بتاز و بتازان ۱۲۹
- رود آینه ۱۲۹
- تو و زلالی و سرشاری ۱۳۰
- کجایی؟! ۱۳۰
- چشم‌های جاده ۱۳۰
- زودتر برگردا! ۱۳۰
- آن همیشه خوب ۱۳۰
- تو چرا دیر می‌کنی؟! ۱۳۱

- ۱۳۱ کوچ
- ۱۳۱ سپیده موعود
- ۱۳۱ طلوع
- ۱۳۱ گل بکار!
- ۱۳۱ ای آفتاب گمشده!
- ۱۳۲ انتظار
- ۱۳۲ کوچه کوچه جستجو
- ۱۳۲ چشم انتظار تو مانده است
- ۱۳۲ در اسارت مرداب
- ۱۳۲ یار می‌آید
- ۱۳۳ هلا طلیعه موعود!
- ۱۳۳ صدا بزن بهار را
- ۱۳۳ منابع و مأخذ
- ۱۳۶ پی نوشت ها
- ۱۳۶ ۱۵۰ تا ۱۵۱
- ۱۳۷ ۳۰۰ تا ۱۵۱
- ۱۳۹ ۴۶۰ تا ۳۰۱
- ۱۴۰ ۶۲۰ تا ۴۶۱
- ۱۴۱ ۷۷۰ تا ۶۲۱
- ۱۴۲ ۹۴۰ تا ۷۷۱
- ۱۴۴ ۱۰۹۲ تا ۹۴۱

سیمای مهدی موعود در آینه شعر فارسی

مشخصات کتاب

سیمای مهدی موعود در آینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) انتشارات مسجد مقدس جمکران تصحیح و ویرایش: واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران تاریخ نشر: زمستان ۱۳۸۰ نوبت چاپ: اول چاپ: نگین لیتوگرافی: کوثر شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه حروفچینی و صفحه آرایی: واحد کامپیوتر مسجد مقدس جمکران قیمت: ۱۷۰۰ تومان شابک: ۵ - ۷۱ - ۶۷۰۵ - ۹۶۴ مرکز پخش: فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران تلفاکس: ۷۲۵۳۳۴۰ «حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدمه

موضوع اصلی این تحقیق دامنه دار، بررسی ابعاد مختلف شعر مهدوی در زبان فارسی است. نگارنده برای اولین بار، موضوعات شعر مهدوی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با عبور از مسیرهای ناهموار و خطر خیز آن، به ارائه انواعی از شعر مهدوی در زبان فارسی توفیق یافته است که علی رغم تفاوت‌های موضوعی، ارتباط منطقی خود را حلقه وار با زنجیره شعر مهدوی حفظ کرده‌اند و ضمن ارائه شاهد مثال‌های فراوان برای هر مورد، به کند و کاو «بایدها» و «نبایدهای» مطرح در این نوع از شعر آیینی پرداخته و موارد «امری و الزامی» و «نهی و پرهیزی» آن را مشخص کرده است. بدیهی است با در نظر گرفتن ابعاد مختلفی که در شعر مهدوی مطرح است و با عنایت به این که تاکنون، تحقیق بایسته و مستقلی در این موضوع صورت نگرفته و این اثر، اولین تحقیق ذوابعادی است که به بررسی موضوع «مهدویت در شعر فارسی» پرداخته است، حضور کاستی‌ها در این اثر، چندان دور از انتظار نیست. نگارنده با گشودن پنجره‌ای بر روی مشتاقان شعر مهدوی، انگیزه ادامه و تکمیل تحقیقاتی از این دست را در اختیار ارباب شعر و قلم قرار داده است، و در انتظار گام‌های دیگری است که از این پس در مسیر شعر مهدوی برداشته شود. چون شعر مهدوی از زیر مجموعه‌های شعر آیینی است، آشنایی با پیشینه شعر آیینی امری کاملاً ضروری است. از این رو، اولین بخش این اثر به کلیاتی درباره شعر آیینی در زبان فارسی اختصاص داده شده و با «سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی» به ارائه «نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی» توفیق یافته است. بخش زیادی از شعر مهدوی در زبان فارسی با شعر مناقبی در ارتباط بوده و هست، لذا با گلگشتی در آفاق شعر مناقبی - که دومین بخش این کتاب را سامان داده است - به معرفی «ستایشگران درباری» و «ستایشگران آیینی» پرداخته و ضمن روشن ساختن جنبه‌های «ارزشی» و «ضد ارزشی» شعر مناقبی در زبان فارسی، نمونه‌هایی از هر دو نوع آن را ارائه داده است. عنوان سومین بخش این اثر، مهدویت در پیشینه شعر فارسی است. به خاطر مرزهای مشترکی که قلمرو شعر مهدوی با شعر مناقبی دارد، موضوع «مهدویت» را در «شعر شاعران درباری» و «شعر شاعران آیینی» به صورت جداگانه، مورد بررسی قرار داده و برای هر مورد، شاهد مثال‌هایی ارائه کرده است. سیری در گستره شعر مهدوی، عنوان چهارمین بخش این اثر است که موضوعات مطرح در شعر مهدوی را مورد شناسایی و در نهایت، در معرض تقسیم بندی موضوعی قرار داده است و دشوارترین مرحله این تحقیق به شمار می‌رود. در این بخش از اثر، با انتخاب زیر مجموعه‌هایی برای موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی، زمینه‌های بررسی دقیق‌تری فراهم آمده است که دارای سه محور اساسی است: ۱ - معرفی مهدی موعود به عنوان تنها مصلح جهانی. ۲ - تبیین ابعاد ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام. ۳ - ابعاد رسالت جهانی امام زمان علیه السلام و باز تاب آن در شعر مهدوی، که خود دارای محورهای مهم موضوعی است، از قبیل: مبارزه بی امان و بنیادی امام عصر علیه السلام با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی، رویارویی آن منتقم الهی با کفر جهانی، برقراری نظام قسط و عدل اسلامی در گستره جهان، تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام توسط امام زمان علیه السلام، برقراری حکومت جهانی اسلام و احیای ارزش‌های دینی و الهی و بالاخره رسوایی

متمهدیان و داعیه داران دروغین مهدویت و خط بطلان کشیدن بر تفکر مهدویت نوعی. تمامی این موضوعات - که از دیر باز در شعر مهدوی فارسی، حضور چشمگیری دارند - با ارائه نمونه‌های بارزی از آثار منظوم شاعران آیینی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و تا آنجا که مجال این تحقیق و گنجایی این مقال اجازه داده است، در مورد موضوعات شعر مهدوی، بررسی لازم صورت گرفته است. «انواع شعر مهدوی در زبان فارسی» عنوان پنجمین بخش این اثر است. در این بخش از دو منظر به شعر مهدوی نگاه شده است: الف) از نظر درونی و محتوایی. ب) از نظر بیرونی و ساختاری. برای شعر مهدوی در زبان فارسی از نظر بافت محتوایی و شاکله درونی، زیر مجموعه‌هایی در نظر گرفته‌ایم که شامل: شعر توصیفی، شعر غیبت، شعر انتظار، شعر ظهور، شعر توسلی و شعر دیدار می‌شود و هر کدام به تفاوت مورد، دارای سمت و سوی مشخصی از نظر محتوایی و موضوعی است. مثلاً در شعر غیبت از فلسفه و آثار غیبت امام موعود، اقامه براهین عقلی و نقلی برای تبیین طول عمر امام، کاوشی در پیدایی و ناپیدایی آن وجود لطیف و نازنین - که بیشتر جنبه ذوقی و عاطفی دارد - و بالاخره حالات شیفتگان جمال جمیل مهدوی در زمانه غیبت، سخن به میان آمده، و در شعر ظهور، دو نوع ظهور فردی و ظهور فراگیر آن امام عاشقان، مورد بررسی قرار گرفته و در تمامی این موارد، نمونه‌های بسیاری از اشعار شعرای آیینی پارسی زبان ارائه شده است. به شعر مهدوی از نظر شاکله بیرونی و بافت ساختاری نیز از سه منظر نگریده‌ایم که در سه مقوله: «سبک‌های مختلف شعری»، «قالب‌های مختلف شعری» و «اوزان عروضی» مورد بررسی و تقسیم بندی قرار گرفته و در هر مقوله - که دارای زیر مجموعه‌های بسیاری است - نمونه‌هایی از شعر مهدوی، زینت بخش اوراق این دفتر شده است. در این بخش از کتاب، به «جایگاه اماکن مقدّس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی» نیز توجه شده و در حدّ گنجایی مقال به آن پرداخته‌ایم. ششمین بخش این اثر به «بایدها و نبایدهای شعر مهدوی» اختصاص داده شده است. «بایدهای شعر مهدوی»، مجموعه عوامل و معیارهایی هستند که رعایت آن‌ها برای یک شاعر موفق آیینی، الزامی است و جنبه امری دارد، و در «نبایدهای شعر مهدوی»، سخن از مطالبی به میان می‌آید که جنبه پرهیزی دارند و در واقع، خطوط قرمز و مناطق ممنوع را در گستره شعر مهدوی مشخص می‌کنند و هیچ یک از شهروندان شعر آیینی اجازه ورود در آن محدوده را ندارند، خصوصاً شهروندان شعر مهدوی که باید از حضور در این حیطه جداً پرهیزند تا شاکله معنوی و محتوایی شعر مهدوی آسیب نبیند. رعایت همین «بایدها» و «نبایدها» است که شعر مهدوی معاصر را به کیان و تشخصی که بایسته و شایسته اوست خواهد رساند. از آنجا که شعر مهدوی معاصر از جهت زبان و بیان ساده و تصویری، به تشخص و منزلتی نایل آمده که در پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی بی سابقه است و هر از گاه از نظر غنای محتوایی نیز حرف‌هایی برای گفتن دارد، هفتمین بخش این کتاب به ارائه نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر با سبک‌ها و شیوه‌های بیانی متفاوت، اختصاص داده شده است که می‌تواند از عطش شیفتگان شعر مهدوی بکاهد و بخشی از انتظارات آنان را بر آورده سازد. با مروری گذرا بر موضوعات بخش این اثر، محدوده پژوهشی خود را مشخص کردیم و شیفتگان فارسی زبان شعر مهدوی را با چند و چون این تحقیق آشنا ساختیم تا با زمینه فکری مناسب، به کند و کاو در این اثر پردازند و با گلگشتی در آفاق همیشه سر سبز شعر مهدوی، مشام جان خود را از شکوفه‌های بهاری این بوستان همیشه خرم، معطر سازند و دامنی از گل‌های بویا و رنگین باغ همیشه شکوفای شعر مهدوی را، ره آورد سفر روحانی خود سازند و به پای عاشقان جمال جمیل مهدوی نثار کنند، و نگارنده این سطور را نیز که در این سفر معنوی آنان سهیم بوده است، از دعای خیر فراموش نفرمایند. در پایان، با نام و یاد مهدی موعود، این مقال را حسن ختام می‌بخشیم و از عزیزانی که در واحد تحقیقات امور فرهنگی مسجد مقدّس جمکران انجام وظیفه می‌نمایند خصوصاً دانشور ارجمند جناب آقای مصطفی واسعی که در تصحیح و ویراستاری این اثر سهیم بوده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌کند و ادامه توفیقات آنان را از درگاه ایزد لایزال خواستار است. در این جا از ذکر این مطلب ناگزیریم که پیروان تمامی ادیان و مذاهب موجود در این کره خاکی، در جستجوی یک «مصلح جهانی» اند؛ ولی تصویر شفاف و روشنی از آن جمال جمیل را در اختیار ندارند و شاید در ذهن آنان به تدریج این اندیشه شکل گرفته باشد که روزی

حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و یا زردشت و بودا، وجود متکامل خود را در معرض بروز و ظهور قرار خواهند داد؛ وجود تکاملی که چند و چون آن برای آن‌ها ناشناخته و تعریف نشده است؛ ولی پیروان مذهب تشیع علوی از چهارده قرن پیش در جریان ظهور مهدی موعود علیه السلام قرار گرفته‌اند و به برکت احادیث و روایات بسیاری که از حضرات معصومین علیهم السلام به یادگار مانده است، دقیقاً از ابعاد وجودی امام عصر علیه السلام - از خصوصیات جسمی گرفته تا برجستگی‌های اخلاقی و روحانی و حتی شیوه زمامداری او - آگاهی دارند، و این افتخار برای شیعیان جهان در همیشه تاریخ محفوظ باقی مانده و خواهد بود. از همین روی، در دست رد زدن بر سینه داعیه داران مهدویت نوعی و متمهدیان هیچ‌گاه تردید روا نداشته‌اند و همچنان چشم به راه ظهور مصلحی دوخته‌اند که با ابعاد وجودی او آشنایند و چهره زشت و کردار پلشت دجالان را به خوبی می‌شناسند و از دامنه دار شدن زمانه غیبت، دچار تردید و سرگردانی نمی‌شوند و همگام با ساکنان آسمان‌ها - این افلاکیان خاکی - قیام جهانی مهدی موعود را لحظه شماری می‌کنند و فرج آن حضرت را از درگاه ایزد متعال خواستارند. بمنه و کرمه محمد علی مجاهدی «پروانه» اردیبهشت ۱۳۸۰

بخش اول - کلیاتی درباره شعر آیینی

کلیاتی درباره شعر آیینی

شعر مهدوی از زیر مجموعه‌های شعر مناقبی است که در قلمرو شعر آیینی، گستره دامنه داری دارد و از شکوه و منزلت خاصی برخوردار است. لزوم آشنایی با کلیاتی از چند و چون شعر آیینی و مناقبی برای شیفتگان شعر مهدوی امری بدیهی است؛ چرا که آنان را با مسائلی آشنا می‌کند که در برقراری یک رابطه منطقی با شعر شیعی - عموماً - و شعر مهدوی - خصوصاً - نقش کلیدی دارند. چون موضوع اصلی این تحقیق، بررسی پیشینه شعر مهدوی و به تصویر کشیدن جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام در آینه شعر فارسی است، از این روی ناگزیریم با سیری کوتاه و گذرا در قلمرو شعر آیینی، دامنه سخن را بهنگام برچینیم و از به درازا کشیدن کلام پرهیزیم.

۱-۱) سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی

برخلاف پژوهشگرانی که سعی می‌کنند دامنه شعر آیینی را در دو مقوله «مناقبی» و «ماتمی» محدود سازند، با گستره وسیع و دامنه داری روبرو هستیم که بیشترین بخش از قلمرو شعر فارسی را در بر می‌گیرد. اگر مقوله‌های توحیدی، نیایشی، عرفانی، حکمی، اخلاقی، سلوکی و اجتماعی، صبغه اسلامی داشته باشند - که دارند - و اگر جنبه‌های ارزشی این موضوعات کلیدی قابل انطباق با آموزه‌های اسلامی و معارف زلال و ناب شیعی باشد - که هست - کدام اثر ماندگار منظوم را در پیشینه زبان فارسی می‌توان ارائه کرد که از این مفاهیم ارزشی متأثر نباشد؟ و یا راز ماندگاری خود را در تعالیم اسلامی جستجو نکند؟ با یک بررسی کوتاه و گذرا در می‌یابیم که بخش چشمگیری از گنجینه شعر فارسی به آثاری اختصاص دارد که هویت معنوی و فرهنگی خود را مدیون مفاهیم ارزشی است؛ مفاهیمی که ریشه در کلام آسمانی قرآن و معارف اسلامی دارد. قرآن کریم، نهج البلاغه، نهج الفصاحه، صحیفه سجاده، کلمات قصار و ادعیه مأثوره از حضرات معصومین علیهم السلام و روایات و احادیثی که از خاندان وحی در اختیار جامعه اسلامی است، مشحون از مفاهیم ارزشی و والایی است که در همیشه تاریخ، نظر متفکران و فرهیختگان را در حوزه عرفان و حکمت و اخلاق به خود جلب کرده است و نام آوران عرصه شعر و ادب فارسی با استفاده و تأثیر پذیری از این منابع غنی و گرانسنگ به آفرینش آثار ممتاز و ماندگاری نایل آمده‌اند که التهاب عطش پویندگان راه معرفت را فرو می‌نشانند و با زلال جاری

خود، جان تازه‌ای در کالبد راهیان طریق سعادت و کمال می‌دمد. از همین روی و با عنایت به مفهوم تعمیمی و فراگیر شعر آیینی و حضور مقولات ارزشی در آن - که ریشه در منابع متقن اسلامی دارد - ناگزیریم به دیر سالی شعر آیینی و قدمت زمانی آن اعتراف کنیم و پیشینه آن را در تاریخ کهن «شعر مکتوب دری» مورد بررسی قرار دهیم. صرف نظر از تنی چند از پیشگامان شعر فارسی همانند حنظله بادغیسی (متوفای ۲۲۰ ق)، محمد وراق هروی (متولد ۲۲۱ ق)، محمد بن وصیف سگری (معاصر یعقوب لیث)، پیروز مشرقی (متولد ۲۸۳ ق) و بوسلیک گرگانی (معاصر یعقوب لیث) که آثار معدودی از آنان در دست است و نمی‌توان در بعد آیینی آثار آنان تحقیق جامع الاطرافی را ارائه کرد، تاریخ ادبیات فارسی از رودکی سمرقندی (متولد ۳۲۹ ق) به بعد آثاری را در حافظه تاریخی خود ثبت و ضبط کرده که مشحون از مقولات ارزشی است و سیرابی و شادابی خود را رهین معارف قرآنی و آموزه‌های اسلامی است.

۲-۱) نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلابه داران شعر فارسی

اشاره

آشنایی با نمونه‌های معدودی از آثار ارزشی پیشگامان شعر فارسی برای اثبات مدّعی ما کافی است و می‌توان به روشنی، ابعاد ارزشی این آثار منظوم را به تماشا نشست و بر مفهوم فراگیر شعر آیینی پای فشرد. رودکی سمرقندی (متولد ۳۲۹ ق) از طلابه داران بنام شعر فارسی است و از او به عنوان «پدر شعر فارسی» یاد می‌کنند. این شاعر نابینای سمرقندی که در سده چهارم و در عصر سامانیان (۲۰۴ - ۳۸۹) می‌زیسته است، نظم داستان پندآموز کلیله و دمنه را به عنوان بزرگ‌ترین کار ادبی در کارنامه زندگی خود به ثبت رسانیده، و اغلب آثار او دارای جنبه‌های پندی و عبرتی است. به عنوان نمونه، شعر پند آموزی از رودکی را برگزیده‌ایم که پس از گذشت یازده قرن، هنوز تازگی و گیرایی خود را حفظ کرده است.

بلای سخت

ای آن که غمگنی و سزاواری و اندر نمان، سرشک همی باری رفت آن که رفت و آمد آتک (۱) آمد بود آن که بود، خیره چه غم داری؟! هموار خواهی کرد گیتی را؟! گیتی ست، کی پذیرد همواری؟ شو تا قیامت آید زاری کن کی رفته را به زاری، باز آری؟! آزار، بیش زین گردون بینی گر تو به هر بهانه بیازاری گویی گماشته ست بلایی او بر هر که تو بر او دل بگماری اندر بلای سخت پدید آرند فضل و بزرگمردی و سالاری (۲) ابوالحسن شهید بلخی (متولد ۳۲۵ ق) معاصر رودکی سمرقندی، از شعرای نامدار سده چهارم است که در سرودن غزل و آفرینش آثار پندآموز، ید طولایی داشته و ما به نقل یک قطعه شعر کوتاه او بسنده می‌کنیم:

جهان غم

اگر غم را چو آتش، دود بودی جهان، تاریک بودی جاودانه درین گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه (۳) از ابو طیب محمد مضعبی، شاعر توانای سده چهارم هجری، شعر عبرت آموزی به یادگار مانده که مورد عنایت صاحب‌دلان کلام شناس است.

چرا؟!!

جهانا! همانا فسوسئی و بازی که بر کس نپایی و، با کس نسازی یکی را نعیمی، یکی را جحیمی یکی را نشیبی، یکی را فرازی چرا زیر کاند بس تنگ روزی؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟ چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه؟ چرا مار و کرکس زید در درازی؟

صد و اند ساله یکی مرد غرچه (۴)! چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟ (۵) بوشکُور بلخی از شعرای نامدار اوایل سده چهارم هجری است و از آفرین‌نامه او - که مشحون از اندیشه‌های حکمی و اجتماعی است - ابیات پراکنده‌ای باقی است. ازوست:

خوی نیک

خردمند گوید که بنیادِ خوی ز شرم ست و دانش نگهبانِ اوی بهشت آن کسی را، که او نیکخوست که دانستن خیر مردم بدوست همه چیزها را پسندد خرد مگر ناخردمندی و، خوی بد (۶) ابو منصور محمد دیقی (متولد ۳۶۸ق)، شاعر نام آور سده چهارم است و او را خالقِ اولین «شاهنامه» در پیشینه شعر فارسی می‌شناسند و برخی نیز او را رهگشای فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱) می‌دانند. ازوست: صبر گویند: صبر کن که تو را صبر بر دهد آری دهد ولیک به عمر دگر دهد! من عمر خویش را به صبوری گذاشتم عمر دگر بیاید تا صبر، بر دهد (۷) ابو بکر محمد خسروی، شاعر پر آوازه سده چهارم هجری، از قدیم‌ترین شاعرانی است که اصطلاحات حکمی را در شعر به کار برده و در سرودن اشعار مدحی و غنایی نیز توانا بوده است. ازوست:

خداوند

مر خداوند را به عقل شناس که به توحید، و هم نابیناست آفریننده را نیابد و هم گر به و هم اندر آوریش، خطاست و هم ما، یار جوهر و عرض است وین دو بر کردگار، نازیباست نیست مانند او، می‌پرس که: چیست؟ نامکانُ گیر را، مگو که: کجاست؟ (۸) حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ق) حماسه سرای بزرگ شیعی مذهب، که شاهنامه او را در شمار بهترین آثار حماسی ادبیات جهان شناخته‌اند و تاکنون به زبان‌های مختلف بارها ترجمه شده است. ازوست:

وام خرد

میاسای از آموختن یک زمان به دانش میفگن دل اندر گمان چو گویی که وام خرد تو ختم (۹) همه هرچه بایستم (۱۰)، آموختم یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار (۱۱) محمد عبده از منشیان و شاعران مطرح اواخر سده چهارم هجری است که دبیران بایستی آثار منشور او را می‌خواندند تا شیوه نگارش را بیاموزند. ازوست:

دریغا جوانی!

سهی سرّوم از ناله چون نال گشته (۱۲) شها (۱۳) مانده از غم سهیل یمانی (۱۴) بسی رنج دیدم، بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلووانی (۱۵) به چندین هنر شصت و دو سال بودم که توشه برم ز آشکار و نهانی به جز حسرت و جز وبال گناهان ندارم کنون از جوانی، نشانی به یاد جوانی، همی مویه دارم بر آن بیت بو طاهر خسروانی: «جوانی به بیهودگی یاد دارم» «دریغا جوانی! دریغا جوانی!» (۱۶) ابو علی فرّخی سیستانی (متوفای ۴۲۹ق)، در شیوه «سهل و ممتنع» سرآمد شعرای زمانه خود بوده است. ازوست:

شرف مرد

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنرست نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ نشود خُرد به بد گفتن بهمان و فلان گرچه بسیار بماند به نیام اندر، تیغ نشود گُند و نگردد هنر تیغ نهان شیر، هم شیر بود گرچه به زنجیر بود نبرد بند وقلاده، شرف شیر ژیان (۱۷) عنصری از قصیده سرایان نامدار سده پنجم هجری است و شیوه او در قصیده سرایی مورد تقلید بسیاری از شعرای پس از او قرار گرفته است. (۱۸) ازوست:

مناظره زاغ و باز

میان زاغ سیاه و میان باز سپید شنیده‌ام ز حکیمی حکایت دلبر (۱۹) به باز گفت همی زاغ: هر دو یارانیم که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر جواب داد که: مرغیم، جز (۲۰) به جای هنر میان طبع من و تو میانه‌ای است دگر خورند از آن که بماند ز من، ملوک زمین تو از پلیدی و مردار، پر کنی ژاغر (۲۱) مرا نشست به دست ملوک و دیر و سراسر تو را نشست به ویرانه و سُتودان (۲۲) بر ز راحت است مرا رنگ و، رنگ تو ز عذاب که من نشانه ز معروفم و، تو از منکر (۲۳) ملوک، میل سوی من کنند و سوی تو، نه که میل خیر به خیرست و میل شرّ سوی شرّ (۲۴) ابو نظر عبدالعزیز عسجدی مروزی، از شعرای معروف اوایل سده پنجم هجری و معاصر با محمود غزنوی است. قصیده فاخر و شیوای او در فتح سومنات (۲۵) هند ۱ منات هند، ۵ به دست پادشاه غزنوی، زبانزد اهل ادب است. از اوست: آیین زندگی چرا نه مردم عاقل چنان بود که به عمر چو درد سر کندش، مردمان دُرّم (۲۶) گردند چنان چه باید بودن که گر سرش ببری به سر بریدن او، دوستان خُرّم (۲۷) گردند (۲۸) مسعودی غزنوی از شعرای نیمه اول سده پنجم هجری است. به جز ابیات معدودی که از ا به یادگار مانده، اغلب اشعارش متأسفانه توسط رهن زمانه به غارت رفته است. از اوست: خطر جاه جاهجوی ای که می بجویی سیم (۲۹) سیم و جز سیم، زیر جاه درست (۳۰) سیم را، هر کسی بیابد و باز جاه با ازدها به چاه درست (۳۱) عیوقی از شعرای نیمه اول سده پنجم هجری است که برای اولین بار داستان ورقه و گلشاه را به نظم کشید. این مثنوی داستانی - که هر از گاه به مناسبت، حاوی غزلیاتی نیز هست بر گرفته شده از داستان عربی عروه و عفراء است؛ یعنی سرگذشت عروه بن حزام عذری با دختر عمویش عفراء بنت عقال. ابیاتی از این مثنوی را که در ارزش سخن است، مرور می کنیم: ارزش سخن سخن بهتر از نعمت و خواسته سخن بهتر از گنج آراسته سخن، مر سخنگوی را مایه بس سخن بر تن مرد، پیرایه بس سخن بر تو نیکو کند کار زشت سخن ره نماید به سون (۳۲) بهشت (۳۳) رباعیات ابو سعید ابوالخیر میهنه‌ای (۳۵۷ - ۴۴۰) در شمار بهترین رباعیات توحیدی و عرفانی در زبان فارسی است: فرق کردن نتوان! چشمی دارم، همه پر از دیدن دوست با دیده مرا خوش ست، چون دوست در اوست از دیده و دوست، فرق کردن نتوان یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست! (۳۴) فخرالدین اسعد گرگانی از شعرای بزرگ داستان سرا در نیمه اول سده پنجم هجری است و منظومه ویس و رامین او، در شمار آثار ماندگار شعر پارسی است. از اوست: بد نامی اگر آلوده شد گوهر به یک ننگ نشوید آب صد دریا ازو رنگ چو جان پاک جاویدان بماند بماند نام بد تا جان بماند (۳۵) بابا طاهر عریان از عرفای نامدار سده پنجم است. دو بیتی‌های پر شور او پس از گذشت قرن‌ها هنوز گیرایی و شادابی خود را حفظ کرده است. از اوست: ای دریغا یکی برزیگری نالان درین دشت به چشم خونفشان، آلاله می کشت همی کشت و همی گفت: ای دریغا! که باید کشتن و هشتن درین دشت (۳۶) ابومعین ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱) از شعرای آزاده و بلند آوازه سده پنجم هجری است و آثار ارزشمندی در دو زمینه نثر و نظم از او در دست می باشد. زاد المسافرین، جامع الحکمتین، وجه دین و سفرنامه از آثار ممتاز منثور او، و دو مثنوی حکمی سعادت‌نامه و روشنایی‌نامه از آثار برگزیده منوم آیینی است. شاید در طول تاریخ مدون شعر پارسی، شاعری به آزادگی و مناعت طبع ناصر خسرو و جهل ستیزی و شهرت گریزی او نداشته باشیم. مهارت وی در سرودن اشعار پندی و عبرتی ستودنی است. از اوست: نکوهش مکن...! نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر، باد خیره سری را چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختر را درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را (۳۷) شعر «عقاب» او با مطلع: روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست واندر طلب طعمه، پرو بال بیاراست و قطعه زیبای «کدو بُن» وی با شروع: نشنیده‌ای که زیر چناری، کدو بُنی بر رُت و بردوید بر او بر به روز بیست هنوز زبان زد اهل ادب است و به خاطر آموزه‌های ارزشی خود در شمار بهترین آثار پندی، حکمی و اجتماعی در زبان فارسی است. اشعار مناقبی ناصر خسرو نیز از غنای محتوایی و ساختار محکم لفظی برخوردار است. ابیاتی از قصیده فاخر او را که در مدیحت حضرت

صدیقه طاهره علیها السلام است، مرور می‌کنیم: شمس وجود احمد و خود زهرا ماه ولایت ست ز اطوارش دخت ظهور غیب احد - احمد - ناموس حق و، صدق (۳۸) اسرارش هم مطلع جمال خداوندی هم مشرق طلعه انوارش صد چون مسیح، زنده ز انفاسش روح الامین، تجلی پندارش این گوهر از جناب رسول الله پاک ست و داور است خریدارش (۳۹) کفوی نداشت حضرت صدیقه گر می‌نمود حیدر کزارش حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی، شاعر عارف و پر آوازه شیعی در سده‌های پنجم و ششم هجری است. او پس از ترک مداحی امرا و سلاطین زمان خود، و با گرایش به عوالم سلوکی و معنوی، بنای رفیعی را در اقلیم شعر عرفانی پی نهاد که پس از گذشت قرن‌ها، هنوز سربلند و باشکوه در گذرگاه زمان خود نمایی می‌کند. از اوست:

نه این جا باش و نه آن جا!

مکن در جسم و جان منزل، که این دون ست و آن والا- قدم زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش و نه آن جا به هرچ (۴۰) از راه دور افی، چه کفر آن حرف و چه ایمان به هرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا سخن کز روی دین گویی، چه عبرانی، چه سریانی مکان کز بهر حق جویی، چه جابلقا (۴۱) چه جابلسا (۴۲) چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی قفس بشکن چو طاوسان، یکی بر پر این بالا عروس حضرت قرآن، نقاب آن گه بر اندازد که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا بمیر ای دوست! پیش از مرگ، اگر می‌زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما چو علم آموختی از حرص، آن گه ترس کاندلر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا- به هرچ از اولیا گویند، رزقتی و وقتتی به هرچ از انبیا گویند، آمنا و صدقنا (۴۳) حکیم سنایی در پاسخ سلطان سنجر (۴۷۹ - ۵۵۲) پسر ملکشاه که از مذهب او سؤال می‌کند، براهین عقلی و مستندات نقلی را در اثبات خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قالب یک قصیده بلند و رسا به کار می‌گیرد؛ گویی در مناظره‌ای شرکت کرده است که لحظه لحظه آن را تاریخ در حافظه خود ثبت خواهد کرد تا به داوری آیندگان برساند. ابیاتی از این قصیده را مرور می‌کنیم: کار عاقل نیست در دل، مهر دلبر داشتن جان، نگین مهر مهر شاخ بی بر داشتن از پی سنگین دل نامهربانی، روز و شب بر رخ چون زر نثار گنج و گوهر داشتن احمد مرسل نشسته، کی روا دارد خرد دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟ چون همی دانی که شهر علم را حیدر درست خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن! آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر کافر گر می‌تواند کفش قبر داشتن تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن چون درخت دین به باغ شرع هم حیدر نشانند باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن جز کتاب الله و عترت، ز احمد مرسل نماند یادگاری، کآن توان تا روز محشر داشتن از پس سلطان ملک‌شاه چون نمی‌داری روا تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن از پی سلطان دین، پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن (۴۴) عبد الواسع جبلی (متوفای ۵۵۵ ق) آثار منظوم معرفتی بسیاری دارد. از اوست: عشق حقیقی چون بود دماغ پر ز هستی، ما را وز باده کبر بود، مستی ما را عشق تو در آورد به پستی، ما را برهاند ز خویشتن پرستی، ما را (۴۵) بدرالدین قوامی رازی از شاعران معروف شیعی مذهب سده ششم است. غزل پر شور او در توصیف جانبازان عشق الهی، شنیدنی است: دل عاشق ز بیم جان نترسد گرش کار افتد، از سلطان نترسد چه باکست از بلاها، عاشقان را؟ که نوح از آفت طوفان نترسد به عشق از جان تقرب کرده عاشق چو اسماعیل از قربان نترسد همه آفاق دانند این که خشتی که در آب افتد، از باران نترسد (۴۶) شعر کوتاه ولی رسای شمس‌الدین محمد سوزنی سمرقندی در ارزش هنر واقعی خواندنی است:

هنر ز بی هنری بیه، اگر چه مرد هنر خطر (۴۷) ندارد، دارد هزار گونه خطر (۴۸) در اشعار عبرت آموز رشیدالدین وطواط (متوفای ۵۷۳ق) روانی و لطافت اندیشه موج می‌زند. او از منشیان نامدار و شعرای توانای سده ششم هجری است و منشآت معروف او به زبان فارسی و عربی و نیز حدائق السحر وی در بدیع و آرایه‌های لفظی و معنوی، از متون متقن ادب پارسی است. از اوست:

شکوه علم و عدل

مر ملک را به عدل ثبات است و انتظام مر عدل را به علم، ظهور است و اشتها بی عدل نیست کنگره ملک، مرتفع بی علم نیست قاعده عدل، پایدار اعلام (۴۹) عدل را به مساعی بلند کن و ارباب علم را به ایادی (۵۰) نگاه دار (۵۱) اثیرالدین اَحْسِیَکَی (متوفای ۵۷۷ق) قطعه شعر زیبایی در نکوهش نادانی و بی‌خردی دارد:

در نکوهش بی‌خردی

هنری باش و هر چه خواهی کن نه بزرگی به مادر و پدر است مردم بی‌خرد ز روی قیاس بر آن کس که صاحب بصر است گر چه از جنس مردم است به شخص به حقیقت ز جنس گاو و خر است (۵۲) قطعه شعر گدای اوحدالدین محمد انوری (متوفای ۵۸۳ق) در نمایاندن حشمت دروغین سلاطین جور و امرای خود کامه زرپرست، از بیان تصویری و زبان ساده و روان، سود جسته است:

گفتگوی زیرک و ابله

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی گفت کاین والی شهر ما، گدایی بی‌حیاست! گفت: چون باشد گدا آن کز کلاهش تکمه‌ای صد چو ما را، روزها بل (۵۳) سال‌ها برگ و نواست؟ گفتش: ای مسکین! غلط اینک ازین جا کرده‌ای آن همه برگ و نوا دانی که آن‌جا از کجاست؟! دُر و مروارید طوقش، اشک طفلان من ست لعل و یاقوت ستامش (۵۴) خون ایتم شماس است او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است گر بجویی تا به مغز استخوانش از نان ماست چون گدایی، چیز دیگر نیست جز خواهندگی هر که خواهد، گر سلیمان است و گر قارون، گداست (۵۵) مثنوی‌های بدیع نیایشی ابو محمد الیاس حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ق) آفریننده پنج گنج ماندگار مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندر نامه، از چنان شکوه و گیرایی برخوردار است که گردش زمان و گذشت روزگاران از جلالت آن نکاسته است. از اوست:

چه دریاست این؟!؟

کیست درین دیر که دیرپای کو لَمِنِ المُلک زند جز خدای؟ پرورش آموختگان ازل مشکل این کار نکردند حل کز ازلش علم، چه دریاست این؟! تا ابدش ملک، چه صحراست این؟! اول او، اول بی ابتداست آخر او، آخر بی انتهاست کشمکش هر چه در او زندگی ست پیش خداوندی او، بندگی ست (۵۶) مثنوی‌های بلند و رسای حکیم نظامی در نعت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و نیز معراج آن حضرت، در شمار بهترین اشعار وصفی و مناقبی در حوزه شعر آیینی است که به خاطر تنگی حوصله مقال از ذکر آن‌ها معذوریم. افضل الدین حکیم خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) و معروف به «حسبان العجم» باقصاید بشکوه و مثنوی‌های حکیمانه خویش در ستایش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نام خود را برای همیشه در شمار تواناترین شعرای آیینی حفظ کرده است. از اوست:

به سلام آمدگان

به سلام آمدگان حرم مصطفوی «ادخلوها بسلام» از حرم آوا شنوند انّبی، انّبی آرند خلاق به زبان اُمّتی! اُمّتی! از روضه غزا شنوند از صریر (۵۷) در او، چار ملایک به سه بُعد پنج هنگام، دم صور به یک جا شنوند موسی استاده و گم کرده ز دهشت نعلین «ارنی» گفتنش از نور تجلی شنوند بهر وایافتن (۵۸) گمشده نعلین، کلیم «والضحی» خواندن خضر از در طاهها شنوند (۵۹) ترکیب بند بی نظیر جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ ق) در نعت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از ماندگارترین آثار منظوم آیینی در زبان پارسی است که به نل اولین بند آن بسنده می‌کنیم. ای از زبر سدره شاهرهت وی قبه عرش، تکیه گاهت ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشه کلاهت هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت ای چرخ کیود، ژنده دلّقی در گردن پیر خانقاهت مه، طاسک (۶۰) گردن سمندت شب، طره پرچم سیاهت جبریل، مقیم آستانت افلاک، حریم بارگاهت چرخ - ار چه رفیع - خاک پایت عقل - ار چه بزرگ - طفل راهت خورده ست خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت (۶۱) ایزد که رقیب جان، خرد کرد نام تو، ردیف نام خود کرد (۶۲) مثنوی‌های بلند و عرفانی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ ق) حاکی از ارادت قلبی و بی شایبه این عارف بلند آوازه به آل الله است و منطق الطیر و اسرار نامه و مظهر العجایب او، مشحون از معارف ژرف و زلال اسلامی است. از اوست:

در ستایش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

ثنایی نیست با ارباب بینش سزای صدر و بدر آفرینش رُقوم آموز سرّ لایزالی جهان افروز اقلیم معالی هنوز آدم میان آب و گل بود که او، شاه جهان جان و دل بود در آدم بود نوری از وجودش و گر نه کی ملک کردی سجودش؟ (۶۳) متأسفانه برخی از پژوهشگران ما، سعی بلیغی در غیر شیعی نشان دادن این عارف پر آوازه دارند و به هیچ روی مقتضیات زمانی عطار و حاکمیت جوّ اختناق - که توسط حکمروایان سنی توصیه و اعمال می‌شد - در روزگار او را در نظر نمی‌گیرند و با کنار نهادن آثاری از عطار که عطر و رنگ آل الله دارد، بر غیر شیعی بودن او پای می‌فشارند. ابیاتی از یک مثنوی مناقبی او را مرور می‌کنیم: دوستی احمد و حب علی می‌کند آینه دل منجلی مصطفی را، بن عم و داماد بود پیک حضرت (۶۴) را به حق استاد بود ای به محشر تو شفاعت خواه من قرّه العین رسول و شاه من دست ما و دامن تو ای امیر! این فقیر مبتلا را دست گیر (۶۵) اگر ابیاتی از این دست، دلیل شیعی بودن عطار نباشد، مسلماً غیر شیعی بودن او را اثبات نمی‌کند: تو چرا کس بر علی بگریده‌ای؟ غالباً گفت نبی نشیده‌ای! مصطفی، او را وصی خویش خواند از همه اصحاب، او را بیش خواند گفت احمد گوش کن ای خارجی! بگذر از بغض علی گر قابلی تو مرا کردی نشانه بهر تیر این زمان برخیز و بی ایمان بمیر (۶۶) در طریقت، مرتضی را دیده‌ام در حقیقت، گفت او بشنیده‌ام هر چه در من گشته پیدا، سرّ اوست هر که این اسرار دریابد، نکوست (۶۷) نمونه‌های معدودی که از حوزه‌های متعدّد شعر آیینی به دوست‌داران ادب شیعی ارائه شد، دسته گل‌هایی بود از بوستان همیشه سرسبز شعر فارسی که از دیرباز، رایحه دل‌انگیز مفاهیم ارزشی را در خلوت خاطر شیفتگان شعر آیینی می‌پراکند و مشام جان آنان را معطر می‌سازد. تردیدی نیست کسانی که با منابع متقن اسلامی آشنایی دارند و عطش جان خود را از زلال جاری معارف شیعی فرو می‌نشانند، تأثیر پذیری آفرینندگان این آثار بدیع و ماندگار را از کلام آسمانی قرآن و معارف اسلامی و روایات مأثور از حضرات معصومین علیهم السلام انکار نمی‌کنند و بر صبغه اسلامی مفاهیم ارزشی این آثار منظوم، پای می‌فشارند و بر این باورند که این نخل‌های سرسبز و تنومند در گستره بهار آفرین شعر فارسی، ریشه در چشمه همیشه گوارای معارف اسلامی دارند.

۳-۱) زیر مجموعه‌های شعر آیینی

با بررسی موضوعاتی که از دیرباز در شعر آیینی مطرح بوده و هست، می‌توان برای هر یک از آنها، حوزه و قلمروی در گستره

شعر آیینی در نظر گرفت و زیر مجموعه‌هایشان را نیز مشخص کرد و آن‌ها را رسماً به عنوان شهروندان شعر آیینی پذیرفت و برای هر یک از زیر مجموعه‌ها نیز شاهد مثال‌هایی ارائه داد. ولی بررسی تفصیلی این امر در مجال این مقال نمی‌گنجد؛ چرا که موضوع اصلی این تحقیق، کنکاشی همه جانبه پیرامون شعر مهدوی است. از این روی ناگزیریم به صورت گذرا و فهرست وار از زیر مجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی نام ببریم و بررسی تفصیلی آن را به فرصت موسعی موكول كنیم. نکته‌ای که در این جا باید لزوماً از آن سخن گفت این مطلب است که برخی از زیر مجموعه‌هایی که برای شعر آیینی در نظر گرفته‌ایم دارای دو جنبه «ارزشی» و «ضد ارزشی» است که بعد «ارزشی» آن‌ها در قلمرو شعر آیینی اجازه حضور دارد و بعد «ضد ارزشی» آن‌ها حق ورود در این قلمرو را ندارد، مانند شعر مناقبی و شعر ماتمی که اگر در این دو نوع شعر، مناقب و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام و اولیای خدا بر اساس مدارک متقن و منابع مسلم روایی و تاریخی عنوان شده باشد دارای جنبه ارزشی است و اگر شاعر از این دو نوع شعر در ستایشگری حاکمان زر و زور پرست و مراثی آنان و ایادی‌شان استفاده کرده باشد به خاطر جنبه‌های ضد ارزشی و بد آموزی‌هایی که دارند نمی‌توانند در شمار زیر مجموعه‌های شعر آیینی در آیند. در شعر عرفانی نیز همین مسأله مطرح است. اگر در این نوع از شعر، عرفان مثبت و مورد قبول و تأیید شارع مقدس حضور داشته باشد، مسلماً عنوان شهروندی شعر آیینی را خواهد داشت؛ ولی اگر شاعر در مقام معرفی عرفان منفی و آثار انزواطلبی و ترک دنیا و مناصب دنیوی و تأیید این گونه راه و روش‌های سلوکی بر آید به خاطر تعارض و تقابلی که غالباً با آموزه‌های اسلامی دارد نمی‌تواند در شمار زیر مجموعه‌های شعر آیینی قرار گیرد. بنابر این با در نظر گرفتن ابعاد ارزشی موضوعاتی که در شعر آیینی مطرح بوده و هست، عناوین زیر را می‌توان به عنوان زیر مجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی معرفی کرد: الف) شعر مناقبی. ب) شعر ماتمی. ج) شعر نیایشی. د) شعر عرفانی. ه) شعر اخلاقی. و) شعر اجتماعی. ز) شعر پندی. ح) شعر بیداری. ط) شعر مقاومت. ی) شعر انتظار. ک) شعر تولّایی. ل) شعر تبرّایی. م) شعر توسّلی. ن) شعر حکمی. می‌توان با ادغام کردن برخی از موضوعاتی که از جهاتی دارای وجوه مشترکند، عناوین کلی‌تری را به عنوان زیر مجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی در نظر گرفت و برای هر یک از این عناوین کلی با انتخاب عناوین فرعی و مرتبط با موضوع، زیر مجموعه‌های مناسبی معرفی کرد. مثلاً با انتخاب عنوان کلی «شعر ولایی» می‌توان عناوین فرعی «تولّا»، «تبرّا»، «توسل» و «انتظار» را در شمار زیر مجموعه‌های آن قرار داد و نیز می‌توان موضوعات مطرح در شعر آیینی را جزء به جزء مورد مطالعه و بررسی قرار داد و عناوین دیگری را به فهرست ارائه شده افزود که خود می‌تواند عنوان تحقیق دیگری قرار گیرد.

۴-۱) انواع شعر آیینی در زبان فارسی

اصولاً از شعر می‌توان تقسیم‌بندی‌های متفاوتی ارائه داد و از زوایای مختلفی به آن نگریست. شعر آیینی نیز از این اصل، برکنار نیست و آن را می‌توان حول چهار محور اساسی مورد بررسی قرار داد: الف) از نظر موضوعی، که زیر مجموعه‌های شعر آیینی را شامل می‌شود. ب) از نظر سبک، که سبک‌های مختلف شعری در آن حضور دارد. ج) از نظر قالب، که قالب‌های مطرح در شعر فارسی را در بر می‌گیرد. د) از نظر وزن، که اوزان عروضی بی‌شماری را برای آن می‌توان در نظر گرفت و شعر نیمایی و آزاد را نیز بر آن افزود. چون به هنگام تجزیه و تحلیل شعر مهدوی در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت، نیازی به شرح و بسط انواع شعر آیینی نمی‌بینیم.

بخش دوم - گلگشتی در آفاق شعر مناقبی

گل گشتی در آفاق شعر مناقبی

شعر مناقبی از مهم‌ترین شاخه‌های شعر آیینی در زبان فارسی است. اصولاً شعر مناقبی دارای دو بعد «ارزشی» و «ضد ارزشی» است و با لحاظ کردن و پای فشردن بر جنبه‌های ارزشی شعر مناقبی است که می‌توان آن را از زیر مجموعه‌های شعر آیینی به شمار آورد. در پیشینه شعر فارسی، با حجم وسیعی از شعر مناقبی رو به رو هستیم که دارای جنبه‌های «ضد ارزشی» اند. بسیار اتفاق افتاده است که در دیوان اشعار برخی از نام‌آوران شعر فارسی حتی رد پای یک شعر مناقبی از نوع ارزشی آن را نیافته‌ایم؛ ولی در عوض به تعداد بی‌شماری از قصاید و ترکیب بندها و ترجیعات و مسّمطات برخورده‌ایم که به مناسبت‌های مختلف در ستایش سلاطین جور و حاکمان آزمند سروده شده است و عموماً دارای ساختار لفظی محکمی هستند و آرایه‌های لفظی و معنوی در آن‌ها موج می‌زند؛ ولی حتی برای نمونه یک بیت در این گونه آثار پیدا نمی‌کنیم که شاعر نسبت به آل اطهار عرض ادب و ارادتی کرده باشد تا کفاره گناهان او به شمار آید! هر چند عامل زمان و مکان در به وجود آمدن این آثار منظوم ضد ارزشی دخیل بوده است؛ ولی گرایش باطنی شاعران را در آفرینش این آثار نمی‌توان نادیده گرفت. بسیاری از شعرا را می‌توان به عنوان شاهد مثال معرفی کرد که علی‌رغم زمان و مکانی که در آن زیسته‌اند - بر خلاف شعرای هم‌عصر خود که در شرایط یکسانی با آنان زندگی می‌کرده‌اند - دارای آثار ارزشی‌اند و از مناقب آل الله باز نمانده‌اند و در دیوان برخی از آنان نیز هر دو نوع شعر مناقبی را مشاهده می‌کنیم. انگیزه سرودن اشعار مناقبی ضد ارزشی هر چه باشد، به خاطر بد آموزی‌ها و نقشی که در اشاعه فرهنگ چاپلوسی در جامعه دارد، قابل دفاع نیست.

۱-۲) پیشینه شعر مناقبی

به شهادت تاریخ، تا شروع نیمه دوم سده چهارم هجری به خاطر حاکمیت کارگزاران سنی مذهب و تعصب ورزی‌ها و سختگیری‌ها و کینه توزی‌های آنان نسبت به شیعیان ایران و پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هیچ اثر منظوم مناقبی در حافظه زبان فارسی به ثبت نرسیده است که دارای جنبه‌های ارزشی باشد. پس از ظهور تدریجی مناقبیان در عرصه مدیحه سرایی آل الله در ایران و رویارویی تمام عیار با فضاییان، شعرای شیعی و فارسی زبان مجال یافتند که بدون هراس از شکنجه و زندان و تبعید به آفرینش آثاری در مناقب آل الله همت گمارند و عملاً تغذیه شعری و فکری مناقبیان را بر عهده گیرند. فضاییان که در چهار سده آغازین هجری در عرصه مدیحه سرایی «شیخی» و واگویی نقاط برجسته زندگینامه آنان کاملاً آزادانه عمل می‌کردند و برای جلب نظر توده‌های مردمی از شیوه نقالی و شاهنامه خوانی نیز سود می‌جستند، از عاشورای سال ۳۵۲ هجری به بعد شاهد حضور رقیبان معتقد و سرسختی به نام مناقبیان در عرصه مدیحه سرایی شدند که بر شمردن مناقب حضرات معصومین علیهم السلام خصوصاً امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام را وجه همت خویش قرار دادند و همانند آنان از شیوه نقالی در اماکن عمومی مانند قهوه خانه‌ها، سود می‌جستند. در تاریخ الاسلام ذهبی آمده است: «یوم عاشورا. قال ثابت أُلزم معز الدولة الناس بخلق الأسواق و منع الهزاسین و الطباخین من الطبخ، و نصبوا القباب فی الأسواق و علّقوا علیها المِسوح، وأخرجوا نساءً منشرات الشعور مضجعات یلطن فی الشوارع و یقمن المآتم علی الحسین علیه السلام، و هذا أول یوم نیح علیه بغداد». (۶۸) همین مطلب در تاریخ ابن وردی آمده با این نکته اضافی: «و عجزت السیئة عن منع ذلك لكون السلطان مع الشیعة». (۶۹) با این فرمان تاریخی معز الدولة احمد بن بویه دیلمی (۳۲۰ - ۳۵۶) که بر عراق و خوزستان و فارس و کرمان حکومت می‌راند، از روز عاشورای سال ۳۵۲ هجری قمری مراسم عزاداری حسینی به صورت عمومی و فرگیر در مناطق شیعه نشین ایران خصوصاً در مناطق حکمروایی کارگزاران حکومتی معز الدولة دیلمی با بستن بازارها و دکان‌ها و آشپزخانه‌ها به اجرا در آمد و به تدریج گروهی از شیعیان ایرانی که از شعر و ادب و مطالب تاریخی بهره‌ای داشتند بنای رفیع مدیحه سرایی برای آل الله را در جای جای ایران پی ریختند. بر این اساس از نیمه دوم سده چهارم هجری، شعر مناقبی ارزشی، حضور خود را در پیشینه مدون تاریخ ادبیات ایران به ثبت رسانیده است.

۲-۲) آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی

آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی

در پیشینه شعر مناقبی با سه گروه از شاعران ستایشگر روبه‌رو هستیم: الف) شاعرانی که فقط دارای آثار منظوم مناقبی از نوع ضدّ ارزشی آن هستند و عمر خود را صرف ستایش سلاطین زمانه خود و کارگزاران حکومتی آنان کرده‌اند، مانند: منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ ق) عسجدی مروزی (متوفای ۴۳۴ ق) انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵ ق) مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ ق). ب) شاعرانی که دارای دو نوع شعر مناقبی‌اند؛ هم نوع ارزشی و هم نوع ضدّ ارزشی آن مانند کمال‌الدین اصفهانی (متوفای ۶۳۵ ق) جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ ق) خاقانی شروانی متوفای ۵۹۵ ق) سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ ق) عصمت بخارایی (متوفای ۸۴۰ ق) کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ ق) فتحعلی خان صبا (متوفای ۱۲۳۸ ق) قآنی شیرازی (متوفای ۱۲۷۰ ق). ج) شاعرانی که فقط دارای شعر مناقبی از نوع ارزشی آن هستند که از حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱) می‌توان به عنوان نماینده سرفراز این گروه از شاعران فارسی زبان یاد کرد. برای آشنایی با نمونه‌هایی از آثار مناقبی ارزشی و ضد ارزشی شاعران فارسی زبان، به تفکیک و زیر دو عنوان: «ستایشگران درباری» و «ستایشگران آیینی» موضوع این بخش را پی می‌گیریم.

۱-۲-۲) ستایشگران درباری

ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ ق) از چهره‌های پر آوازه و توانای شعر فارسی است و گیرایی و روانی اشعارش، رشک برانگیز معاصران او بوده است. شاعری در قطعه هجو آمیزی که برای ملّا عبدالرحمان جامی (متوفای ۸۹۸ ق) سروده، او را از سر طنز به دزدیدن دیوان ظهیر فاریابی ترغیب می‌کند! «قطعه» ای باد صبا! بگو به جامی آن دزد سخنوران نامی! بردی اشعار کهنه و نو از سعدی و انوری و خسرو اکنون که سر حجاز داری و آهنگ حجاز، ساز داری دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد، اگر بیایی! از این قطعه شعر می‌توان به مقام و منزلت ادبی ظهیر فاریابی پی برد که شاعر بلند آوازه‌ای همانند جامی را متهم به سرقت ادبی کنند و هدف او را از سفر حج، دسترسی به دیوان ظهیر قلمداد نمایند. به هر روی، از این شاعر پر آوازه برای نمونه حتی یک شعر کوتاه مناقبی در ستایش آل الله در دست نیست؛ در حالی که در دیوان او قصاید مناقبی فراوانی در تعریف و توصیف پادشاه سلجوقی و دیگر زمامداران حکومتی وجود دارد. در تاریخ ادبیات ایران، قصیده شیوایی که ظهیرالدین فاریابی برای قزل ارسلان سلجوقی سروده، مثل اعلای شعر مناقبی دروغین و مبالغه آمیز به شمار می‌رود. ابیاتی از این قصیده را مرور می‌کنیم: زلفت به جادویی ببرد هر کجا دلی است و آن‌گه به چشم و ابروی نامهربان دهد هندو ندیده‌ام که چون ترکان جنگجو هرچ (۷۰) آیدش به دست، به تیر و کمان دهد جز زلف و عارض تو ندیدم که هیچ کس خورشید را، ز ظلمت شب سایان دهد! فریاد من ز طارم گردون گذشت و نیست امکان این که زحمت آن آستان دهد! نه کرسی فلک، نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد! ای خسروی که حفظ تو، از روی اهتمام گوگرد را، ز صولت آتش امان دهد! اعجاز موسوی نبود، هر کجا کسی چوبی شعیب وار به دست شبان دهد صد قرن بر جهان گذرد تا زمام ملک اقبال در کف چو تو صاحبقران دهد! (۷۱) شاعر در این قصیده مناقبی از نوع ضدّ ارزشی، آن قدر منزلت خود را نادیده گرفته و مقام ممدوح را بالا برده است که هر انسان منصفی را از این همه چاپلوسی آزرده می‌کند. مگر یک پادشاه خود کامه سلجوقی به جز زورمداری و زر پرستی، چه خصایل انسانی در وجود او موج می‌زند که باید طایر تیز بال اندیشه شاعر توانمندی چون ظهیر برای توفیق رکاب بوسی او از نردبان افلاک بالا رود؟! و مگر این سلطان ضعیف النفس سلجوقی در چننه وجودی خود چه دارد که یک منبع انفجاری همانند گوگرد را از شعله‌ور شدن در مجاورت با آتش باز دارد؟! شاید ظهیر فاریابی

برای این پادشاه سلجوقی، ولایت تکوینی قائل بوده است که بتواند در ماهیت اشیاء تصرف کند! ولی حقیقت این امر را باید در نیاز مادی و عشرت‌طلبی و زبونی شاعرانی از این دست جستجو کرد. همین شاعر گزافه گو در شعری دیگر، روزی بندگان خدا را در گرو کرم ممدوح خود می‌داند! ای ظفر موبک تو را در پی دو جهان پیش همتت لاشیء! سال‌ها بگذرد که حادثه را نرسد در حریم ملک تو، پی! به زبان سنان زند، رمحت هر زمان بانگ بر زمانه که: هی! نفس کل، از برای راتب رزق بی اساس: خَلَقْتَهُ بِيَدِي چنگ در دامن قضا زده بود کرمت گفت: اَلْضَّمَانُ عَلَيَّ! (۷۲) به همین دو نمونه شعر، برای نشان دادن ماهیت اشعار مناقبی شاعران درباری بسنده می‌کنیم؛ چرا که ادامه این بحث، جز شرمندگی و ملامت در پی نخواهد داشت. انوری ایبوردی (متوفای ۵۸۵ ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ ق) عسجدی مروزی (متوفای ۴۳۴ ق) و مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ ق) از دیگر چهره‌های مطرح در عرصه شعر مناقبی ضد ارزشی به شمار می‌روند و به خاطر حوصله تنگ این مقال، بررسی آثار مناقبی آنان را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

۲-۲-۲) ستایشگران آیینی

حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ ق) عارف نامدار شیعی، پس از گام نهادن در وادی سیر و سلوک به ستایش هیچ امیر و وزیری نپرداخت و طبع خدا داده و معلومات اکتسابی خود را در راه نشر معارف اسلامی و توصیف آل الله به کار گرفت. چون در بخش «نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی» چند شعر از این شاعر عارف شیعی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دادیم، در این جا به نقل ابیات معدودی از یک قصیده مناقبی او بسنده می‌کنیم: ای سنایی! گر همی جوئی ز لطف حق سنا (۷۳) عقل را قربان کن اندر بارگاه مصطفی اندر جهان، آن گه کسی گوید که: عقل! آفتاب اندر فلک، آن گه کسی جوید سُها عقل تا با خود منی دارد، عقالش دان نه عقل چون منی زو دور گشت، آن گه دوا خوانش نه دا (۷۴) در خدا آباد یابی امر و نهی و دین و کفر و احمد مرسل خدای آباد را بس پادشا چون نباشی خاک در گاه سرایی را که هست پاسبان بام روح القدس و دربان مرتضی «رحمة للعالمین» آمد طبیعت، زوطلب چه ازین عاصی و زآن عاصی همی جوئی شفا کآن شفا کز عقل و نفس و جسم و جان جوئی شفا چون نه از دستور او باشد، شفا گردد شفا کآن نجات و کآن شفا کارباب سنت جسته‌اند بو علی سینا ندارد در نجات و در شفا صورت احمد ز آدم بُد و لیک اندر صفت آدم از احمد پدید آمد چو ز آصف، برخیا (۷۵) حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ ق) در سر آغاز هر «پنج گنج» ماندگار خود با زبانی فاخر و رسا، از توحید حضرت باری سخن می‌گوید و به پیشگاه آفریدگار جهان هستی، نیایشی بیدلانه دارد. ابیاتی از مثنوی‌های پر شور او را مرور می‌کنیم:

در ستایش خداوند کریم

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین علمت، کاینات ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات هستی تو، صورت پیوند نی تو به کس و کس به تو مانند، نی آن چه تغیر نپذیرد، تویی و آن که نمرده‌ست و نمیرد تویی ما همه فانی و بقا بس تو راست ملک تعالی و تقدس، تو راست هر که نه گویای تو، خاموش به هر چه نه یاد تو، فراموش به (۷۶) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هست کلید در گنج حکیم پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پائندگان اول و آخر به وجود و صفات هست کن و نیست کن کاینات کیست درین دیر گه دیر پای کو «لَمَنِ الْمُلْكُ» زند جز خدای؟ پرورش آموختگان ازل مشکل این کار نکردند حل کز ازلش علم، چه دریاست این؟! تا ابدش ملک، چه صحراست این؟! اول او، اول بی ابتداست آخر او، آخر بی انتهاست (۷۷)

نیم شبی، کآن ملک نیمروز کرد روان مشعل گیتی فروز نه فلک از دیده عماریش کرد زهره و مه، مشعله داریش کرد روز شده با قدمش در وداع ز آمدنش، آمده شب در سماع چون دو جهان دیده بر او داشتند سر ز پی سجده فرو داشتند چون گل ازین پایه فیروزه فرش دست به دست آمد تا ساق عرش همسفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند رفت بدان راه که همره نبود این قدمش ز آن قدم آگه نبود (۷۸) شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ ق) در مثنوی‌های عرفانی خود، هر جا که مقام سخن اجازه داده است، ارادت و شیفتگی خود را نسبت به ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام نشان می‌دهد: ای دو چشم مصطفی و مرتضی وی دو نور انبیا و اولیا در حقایق، قرّه العین رسول در معارف، زبده نقد بتول تو چه می‌دانی که ایشان خود کی‌اند؟ رهبران آدمیان خاکی‌اند آن یکی را زهر، مقبول آمده و آن دگر از تیغ، مقتول آمده از شما یک نور دیگر شد پدید زین عبّاد، آن دُر دریای دید اوست باب اولیا، عین الیقین اوست اسرار معانی را، معین ای ز توسر الهی آشکارا! وز محمّد، وز علی، تو یادگار راه تو، راه محمّد بیشکی از علی، نور تو آمد بیشکی (۷۹) جلال‌الدین مولوی بلخی (متوفای ۶۷۲ ق) در «مثنوی معنوی» خود، ازل را به ابد پیوند داده و رابطه انسان با خدا و جهان هستی را با بیان تمثیلی توضیح داده و معارف زلال اسلامی را با زبان شعر، روایت کرده است. در مثنوی مولوی علاوه بر تبیین موضوعات سلوکی و عرفانی و اسلامی، اشعا مناقبی پر شوری وجود دارد که به نقل ابیاتی از آن بسنده می‌کنیم: از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل در غزا (۸۰) بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت او خدو (۸۱) انداخت بر روی علی افتخار هر وصی و هر ولی او خدو زد بر رخ که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه در زمان، شمشیر انداخت آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عمل از نمودن عفو و رحمت، بی محل گفت: بر من تیغ تیز افراستی از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟! هان چه دیدی بهتر از پیکار من تا شدستی سست در اشکار (۸۲) من؟! آن چه دیدی تا چنین خشم نشست تا چنین برقی نمود و باز جست؟ آن چه دیدی؟ که مرا ز آن عکس دید در دل و جان شعله‌ای آمد پدید در شجاعت، شیر ربّانی سستی در مروّت خود که داند کیستی ای علی! که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای تیغ حلمت، جان ما را چاک کرد آب علمت، خاک ما را پاک کرد باز گو ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار؟ یا تو واگو آن چه عقلت یافته ست یا بگویم آن چه بر من تافته ست از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟ بی زبان چون ماه، پرتو می‌زنی لیک اگر در گفّت آید قرص ماه شبروان را، زودتر آرد به راه گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقّم، نه مملوک تم حکیم افضل‌الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) قصیده سرای نامدار سده ششم و معروف به «حسیان العجم» است. جمعی از محققان، او را سرآمد قصیده سرایان پارسی گو می‌شناسند، و علی رغم قصاید بسیاری که در مدیحت سلاطین و اتابکان زمان خود سروده، از منقبت آل الله غافل نمانده و قصاید رسا و شیوایی در ستایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دارد که به نقل چند مطلع از این قصاید مناقبی اکتفا می‌کنیم: جوشن صورت رها کن، در صف مردان در آ دل طلب، کز دار ملک دل توان شد پادشا (۸۳) عروس عافیت آن گه قبول کرد مرا که عمر بیش بها دادمش به شیربها (۸۴) سریر فقر، تو را سرکشد به تاج رضا تو سر به جیب هوس در کشیده، اینت خطا (۸۵) طفلی هنوز، بسته گهواره فنا مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا (۸۶) ای پنج نوبه کوفته در دار ملک «لا!» «لا!» در چهار بالش «ال!» کشد تو را (۸۷) شبروان، چون رخ صبح آینه سیما بیند کعبه را، چهره در آن آینه پیدا بیند (۸۸) شبروان در صبح صادق، کعبه جان دیده‌اند صبح را چون محرمان کعبه، عریان دیده‌اند (۸۹) مقصد اینجاست، ندای طلب این جا شنوید بُختیان (۹۰) را ز جرس صبحدم آوا شنوید (۹۱) قحط و فاست در بُنه آخر الزّمان هان ای حکیم! پرده عزلت بساز، هان! (۹۲) سنّت عشاق چیست؟ برگ عدم ساختن گوهر دل را ز تَف مجمر غم ساختن (۹۳) صبح خیزان بین به صدر کعبه، مهمان آمده جان عالم دیده و، در عالم جان آمده (۹۴) دلا! از جان و جان تا کی؟ یکی جوای جانان شو چو سلطان اوست بر جانها، غلام خاص سلطان شو (۹۵) در پایان این مبحث، از دیگر شاعران فارسی‌زبانی که دارای اشعار مناقبی از نوع ارزشی‌اند و دیوان اشعار آنان در دسترس شیفتگان ادب شیعی قرار دارد، فهرست وار یاد

- می‌کنیم: ۱ - ابوالحسن مجدالدین «کسای» مروزی (متولد ۳۴۱ ق) ۲ - حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱) ۳ - ابو منصور محمد «دقیقی» ۴ - حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱) ۵ - شهاب‌الدین ادیب صابر ترمذی (متوفای ۵۴۶ ق) ۶ - بدرالدین قوامی رازی (نیمه اول سده ششم) ۷ - شمس‌الدین محمد سوزنی سمرقندی (متوفای ۵۶۹ ق) ۸ - بابا افضل‌الدین کاشانی (سده هفتم) ۹ - شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (۶۰۵ - ۶۹۰) ۱۰ - ابن یمن فریومدی (۶۸۵ - ۷۶۹) ۱۱ - سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۱ - ۸۳۴) ۱۲ - محمد حسن کاشی معروف به افضل المتکلمین (سده هشتم) ۱۳ - محمد علوی «نصرت» رازی (سده هشتم) ۱۴ - حمزه کوچک ورامینی (سده هفتم و هشتم) ۱۵ - محمد «ابن حسام» خوسفی (۷۸۳ - ۸۷۵) ۱۶ - بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ ق) ۱۷ - نثاری تونی (متوفای ۹۶۸ ق) ۱۸ - سایل کاشانی (سده دهم) ۱۹ - نظام استرآبادی (متوفای ۹۲۱ ق) ۲۰ - محمد «اهلی» شیرازی (۸۵۸ - ۹۴۲) ۲۱ - کمال‌الدین محمد «وحشی» بافقی (متوفای ۹۹۱ ق) ۲۲ - محمد حسین «نظیری» نیشابوری (متوفای ۱۰۲۳ ق) ۲۳ - شرف‌الدین حسن «شفایی» اصفهانی (۹۶۶ - ۱۰۳۷) ۲۴ - ملا عبدالرزاق «فیاض» (متوفای ۱۰۷۲ ق) ۲۵ - ملا محمد محسن «فیض» کاشانی (سده یازدهم) ۲۶ - ملا-فخر حسین «ناظم» هروی (۱۰۱۱ - ۱۰۸۱) ۲۷ - محمد علی «صائب» تبریزی (۱۰۱۶ - ۱۰۸۶) ۲۸ - نورالدین محمد «نجیب» کاشانی (متوفای ۱۱۰۶ ق) ۲۹ - محسن «تأثیر» تبریزی (۱۰۶۰ - ۱۱۲۹) ۳۰ - میرزا عبد الباقی «طیب» اصفهانی (۱۱۲۷ - ۱۱۷۱) ۳۱ - محمد علی «حزین» لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۱) ۳۲ - محمد «عاشق» اصفهانی (۱۱۱۱ - ۱۱۸۱) ۳۳ - محمد رفیع «لامع» درمیانی (متولد ۱۰۷۶ ق) ۳۴ - واعظ قزوینی (متوفای ۱۱۰۵ ق) ۳۵ - سید احمد «هاتف» اصفهانی (متوفای ۱۱۹۸ ق) ۳۶ - لطفعلی بیگ «آذر» بیگدلی قمی (۱۱۳۴ - ۱۱۹۵) ۳۷ - وصال شیرازی (۱۱۹۷ - ۱۲۶۲) ۳۸ - محمد «داوری» شیرازی (۱۲۳۸ - ۱۲۸۳) ۳۹ - میرزا محمد علی «سروش» اصفهانی ملقب به «شمس الشعراء» (۱۲۲۸ - ۱۲۸۵) ۴۰ - میرزا «غالب» دهلوی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵) ۴۱ - میرزا محمد علی «هما» شیرازی (۱۲۱۲ - ۱۲۹۰) ۴۲ - میرزا مهدی قلی خان «افسر» کرمانی (۱۲۵۹ - ۱۳۰۰) ۴۳ - عبد الجواد «جودی» خراسانی (متوفای ۱۳۰۲ ق) ۴۴ - میرزا حبیب‌الله «قآنی» شیرازی (۱۲۲۲ - ۱۲۷۰) ۴۵ - محمد «جیحون» یزدی ملقب به «تاج الشعراء» (متوفای ۱۳۰۱ ق) ۴۶ - میرزا صادق «روشن» اردستانی (متوفای ۱۳۰۵ ق) ۴۷ - محمد حسین «عنقا» اصفهانی (متوفای ۱۳۰۸ ق) ۴۸ - محمود خان «صبا» کاشانی ملقب به «ملک الشعراء» (۱۲۲۸ - ۱۳۱۱) ۴۹ - سید علی رضوی «قدرت» قمی (۱۲۷۴ - ۱۳۱۶) ۵۰ - میرزا محمد «محیط» قمی ملقب به «شمس الفصحاء» (متوفای ۱۳۱۷ ق) ۵۱ - میرزا نور الله «عمان» سامانی ملقب به «تاج الشعراء» (۱۲۶۴ - ۱۳۲۲) ۵۲ - میرزا محمد کاظم «صبوری» (۱۲۵۹ - ۱۳۲۲) ۵۳ - ملا عباس «شباب» شوشتری (۱۲۵۰ - ۱۳۲۴) ۵۴ - میرزا علی خان «لعلی» تبریزی اروانی ملقب به «شمس الحکما» (۱۲۶۱ - ۱۳۲۵) ۵۵ - حاج میرزا «حبیب» خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷) ۵۶ - ابوالقاسم محمد نصیر «طرب» افهانی (۱۲۷۴ - ۱۳۳۰) ۵۷ - میرزا ابوالحسن «حیرت» معروف به «شیخ الزئیس قاجار» (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶) ۵۸ - سید محمد صادق «امیری» ملقب به «ادیب الممالک» (۱۲۷۷ - ۱۳۳۶) ۵۹ - محمد بن معصوم علی معروف به «حکیم هیدجی» (۱۲۷۰ - ۱۳۳۹) ۶۰ - سید میرزا محمد نصیر حسینی «فرصت» شیرازی (۱۲۷۱ - ۱۳۳۹) ۶۱ - ایرج میرزا ملقب به «جلال الملک» (۱۲۹۱ - ۱۳۴۳) ۶۲ - محمد کاظم «غمگین» اصفهانی (۱۲۸۰ - ۱۳۴۵) ۶۳ - سید احمد «ادیب» پیشاوری (۱۲۶۰ - ۱۳۴۹) ۶۴ - علامه محمد اقبال لاهوری (۱۲۸۹ - ۱۳۵۷) ۶۵ - عبد الجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱ - ۱۳۴۴ ق) ۶۶ - وفایی شوشتری و از متأخرین و معاصرین: مدرّس اصفهانی «یحیی» (۱۲۵۴ - ۱۳۴۹) محمد صادق «رفعت» سمنانی (متوفای ۱۳۵۰ ق) میرزا علی «فقیر» شیرازی (۱۲۹۶ - ۱۳۵۱) محمد حسین میرزا «نادری» مشهدی (۱۲۹۹ - ۱۳۵۶) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی «مفتقر» (۱۲۹۶ - ۱۳۶۱) محمد علی مصاحبی «عبرت» نایینی (۱۲۸۳ - ۱۳۶۲) محمد تقی ملک الشعراء «بهار» خراسانی (۱۳۰۴ - ۱۳۷۰) علی اصغر «بنایی» یزدی (متولد ۱۳۰۱ ق) علامه محمد صالح حایری مازندرانی (۱۲۹۸ - ۱۳۹۱) حکیم مهدی محی‌الدین «الهی» قمشاهی (۱۳۱۹ - ۱۳۹۳) سلیمان «امینی» تبریزی (۱۳۴۱ - ۱۳۹۴) اسماعیل نجومیان خراسانی «نجومی» (۱۳۰۲ - ۱۳۹۷) سید محمد حسن میر جهانی «حیران» (۱۳۱۹ - ۱۴۱۲) محمد حسین

«صغیر» اصفهانی (۱۳۱۲ - ۱۳۹۰) میرزا عبدالحسین خان «نصرت» خراسانی (۱۲۵۱ - ۱۳۳۴ ش) گلزار اصفهانی «رجا» (۱۲۶۳ - ۱۳۵۲ ش) میر آقا کبریایی «مفتون» همدانی (۱۲۶۸ - ۱۳۳۴ ش) حسین علی «منشی» کاشانی (۱۲۷۱ - ۱۳۴۹ ش) علی اکبر صلح خواه «خوشدل» تهرانی (۱۲۹۳ - ۱۳۴۹ ش) محمّد علی ناصح (۱۲۷۸ - ۱۳۶۵ ش) جلال‌الدین همایی «سنا» (۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ ش) اسد الله صنّعیان «صابر» همدانی (۱۲۸۲ - ۱۳۵۵ ش) ابوالحسن «طوطی» همدانی (متولّد ۱۲۸۳ ش) محمّد علی حبیب آبادی اصفهانی «مکرم» (متوفای ۱۳۴۴ ش) سید محمّد حسین «شهریار» تبریزی (۱۲۸۳ - ۱۳۶۷ ش) سید صادق «سرمه» (۱۲۸۶ - ۱۳۳۹ ش) سید کریم «امیری» فیروز کوهی (۱۲۸۸ - ۱۳۶۴ ش) دکتر قاسم «رسا» (۱۲۸۸ - ۱۳۶۵ ش) احمد سهیلی خوانساری (متولّد ۱۲۹۱ ش) ابوالقاسم حالت (۱۲۹۲ - ۱۳۷۱ ش) دکتر ناظرزاده کرمانی (۱۲۹۶ - ۱۳۵۵ ش) عبد العلی «فایز» تبریزی (متولّد ۱۳۰۰ ش) مهدی سهیلی، محمّد حسین «آیتی» بیرجندی (متولّد ۱۳۵۰ ش) مرتضی «اشتری» اصفهانی (متولّد ۱۳۲۲ ش) سید محمّد علی ریاضی یزدی، محمّد علی مردانی و محمّد علی نگارنده بسیاری از شعرای بنام معاصر نیز که هنوز در قید حیاتند، دارای آثار گرانسنگی در زمینه شعر مناقب‌اند که برای نمونه می‌توان از: محمود شاهرخ «جذبه»، عباس کی منش «مشفق» کاشانی، حمید سبزواری، علی معلم، سید علی موسوی گرمارودی، قیصر امین پور، سید حسن حسینی، نصر الله مردانی، علی رضا قزوه، حسین ابن آهی، خسرو احتشامی، غلامحسین جواهری «وجدی»، عبدالجبار کاکایی، قادر طهماسبی «فرید»، محمّد جواد محبت، عباس براتی پور، حسین اسرافیلی، سیمین دخت وحیدی، محمّد رضا غفورزاده «شفق»، علی انسانی، سید رضا مؤید و غلامرضا سازگار نام برد.

بخش سوم - مهدویت در پیشینه شعر فارسی

مهدویت در پیشینه شعر فارسی

مسأله مهدویت از دیر باز در شعر فارسی مطرح بوده و شعرای فارسی زبان، گاه به صورت کنایی و غیر مستقیم و گاه به شکل روشن و آشکار از مهدی موعود علیه السلام یاد کرده‌اند. در سده‌های آغازین هجری از نام مقدّس مهدی بیشتر به عنوان یک نماد تاریخی استفاده می‌شده؛ نمادی که یادآور «صلح و آرامش»، «قسط و عدل»، «پیروزی»، «جهان شمولی اسلام» و «نابودی کفر جهانی» است؛ همان گونه که از «دجال» نیز به صورت یک نماد، نمادی که مظهر «قساوت»، «فتنه»، «جنگ و خونریزی» و «کفر و شرک» است یاد می‌کرده‌اند. از همین پیشینه ادبی می‌توان به اعتقاد راسخ مسلمانان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام از سده‌های آغازین هجری تا کنون پی برد. برای بررسی اصولی‌تر در چند و چون موضوع «مهدویت در پیشینه شعر فارسی» ناگزیریم این مسأله را زیر دو عنوان: «مهدویت در شعر شاعران درباری» و «مهدویت در شعر آیینی» مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۱ - ۳) مهدویت در شعر شاعران درباری

قسمت اول

حسن عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) از قصیده سرایان طراز اول زبان فارسی در سده‌های چهارم و پنجم هجری است. این شاعر توانای قصیده‌سرا که در دربار سلطان محمود غزنوی از منزلت خاصی برخوردار بوده، در قصیده مناقب خود ضمن نکته‌گیری از غضابری شاعر، شیوه حکومتی سلطان غزنوی را نسخه‌ای از حکومت جهان‌شمول مهدی موعود معرّفی می‌کند! خدایگان خراسان و، آفتاب کمال که وقف کرده بر او ذوالجلال، عزّ و جلال ز بیم تیغ تو، تیره بود دل کافر به نور دین تو، روشن بود دل ابدال سیاست تو به گیتی، علامت مهدی است! کجا سیاست تو، (۹۶) نیست فتنه دجال! (۹۷) عنصری در قصیده دیگری که در ستایش امیر ابوالمظفر نصر فرزند ناصرالدین سبکتکین سروده، پس از تشبیبی زیبا و شاعرانه، در گزافه‌گویی تا آنجا پیش می‌رود که صورت

آسمانی «جاء» امیر را، «خورشید» و نسخه «احسان» او را، «دریای اخضر» می‌پندارد! و به این هم بسنده نمی‌کند و پای «کرام الکتاین» را در عرصه مدح او به پیش می‌کشد که به هنگام نوشتن نامه اعمال بندگان خدا با دیدن ممدوح وی، در اشتباه می‌افتند که آیا مهدی از پرده غیبت بیرون آمده یا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم جلوه نموده است؟! و از این تجلی، نعره تماشاییان به «الله اکبر» بلند می‌شود! اگر مر جاه و جودش را خداوند بدادی صورتی مخصوص منظر: یکی اندر فلک، خورشید بودی! یکی اندر زمین، دریای اخضر! کرام الکتاینش گر ببیند که بنویسد به روز داد داور یکی گوید که: مهدی گشت پیدا! یکی گوید: نبی، الله اکبر! (۹۸) ابو منصور (قطران) تبریزی ملقب به امام الشعراء (متوفای ۴۶۶ ق) در قصیده‌ای که به مناسبت زلزله شهر تبریز سروده، ویرانی‌های ناشی از این بلای طبیعی را به تصویر می‌کشد و می‌گوید که به چشم خود، روز قیامت را مشاهده کرده و پرچم حضرت مهدی را در اهتزاز و فتنه دجال را فراگیر دیده است: بؤد محال، مرا داشتن امید محال به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال از آن زمان که جهان بود، حال زین سان بود جهان بگردد، لیکن نگرددش احوال نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال ز ناز و نوش، همه خلق بود نوشانوش ز خلق و مال، همه شهر بود مالا مال خدا به مردم تبریز، برفکند فنا فلک به نعمت تبریز، برگماشت زوال فراز گشت نشیب و، نشیب گشت فراز رمال گشت جبال و، جبال گشت رمال دریده گشت زمین و، خمنده گشت نبات دمنده گشت بحار و، رونده گشت جبال یکی نبود که گوید به دیگری که: مموی! یکی نبود که گوید به دیگری که: منال! همی بدیده بدیدم چو روز رستاخیز ز پیش رایت مهدی و، فتنه دجال ولی متأسفانه این قصیده تصویری رسا و شیوا در ابیات پایانی خود، حظ آدمی را به نفرت و ملال بدل می‌کند و قطران تبریزی را از آسمان به زمین می‌کشاند: ز رفتگان، نشنیدم کنون یکی پیغام ز ماندگان بنینم کنون، بهاء و جمال گذشت خواری، لیک این از آن بود بدتر که هر زمان به زمین اندر اوفتد زلزال زمین نگشتی لرزان، اگر نکردی پشت به حکم شاه ستوده دل وستوده خصال! (۹۹) ابو الفرج رونی (متوفای ۵۰۸ ق) که از قصیده‌سرایان مطرح در سده‌های پنجم و ششم هجری است، در قصیده‌ای که برای ممدوح خود - سیف الدوله محمود - سروده، آشنایی مردم زمانه خود را با «آیت مهدی» از «رایت» او می‌داند! و از میان رفتن «فتنه دجال» را از «هیبت» وی می‌شناسد! و بر این گرافه‌گویی‌ها اضافه می‌کند که در زمانه حکومت عدل ممدوح او، بچه شیر در حالی که چنگال خود را در پنجه نهان کرده است، از مادر می‌زاید! فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال با عز خداوند، قرین بودند امسال مشهور شد از رایت او، آیت مهدی! منسوخ شد از هیبت او، فتنه دجال! شاهی است که عزم ششمش دود بر آورد از دوده فرعونان، وز مجمع اضلال شاه! ملکا! رمح تو چون معجز موسی شاخی است که با او نرود حیلت محتال! آموخته زاید بچه شیر ز مادر از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال! (۱۰۰) حکیم انوری ایبوردی (۱۰۱) (متوفای ۵۸۵ ق) همانند سلف خود قطران تبریزی، تغییر اوضاع زمانه خود را ناشی از بی‌مهری مردم زمانه به ممدوح خویش می‌داند! و برچیدن بساط سلطنت او، و روی کار آمدن سلطان غور را در همین رابطه ارزیابی می‌کند که مردم به غلط «دم دجال» را «شمع مهدی» می‌پندارند! و سدّ یاجوج به جای سد شدن در راه دشمن، زندان انسان‌ها می‌شود: مصطفی چون ز مکه هجرت کرد مدّتی مکه، جفت هجران گشت عزّت کعبه، عار عزی دید حرم کعبه، جای حرمان گشت دین از آن دردناک هجرت او کُند شمشیر و، تنگ میدان گشت کفر از آن بی مراد رفتن او تیز چنگال و تیز دندان گشت پس در آخر زمان، که صرف زمان حامی کفر و، خصم ایمان گشت شاه اسلام چون ز بلخ برفت حال سیکان او بتر ز آن گشت اندر آن دور، قبه اسلام ز آن جدایی چو بیت احزان گشت هنر از غایت کساد که داشت هر که اظهار کرد، پنهان گشت دم دجال، شمع مهدی شد سدّ یاجوج، حبس انسان گشت (۱۰۲) انوری در ابیات پایانی این قصیده که از نقل آن خودداری می‌کنیم، از ممدوح خود می‌خواهد که از سر تقصیر زمانه بگذرد! و او را دلداری می‌دهد که پیش از تو نیز از این حوادث دردناک اتفاق افتاده و «دیو»، مالک خاتم سلیمان شده است، و حضرت ابراهیم خلیل را در آتش افکنده‌اند و با این قیاس‌های مع الفارق می‌خواهد گرافه‌گویی‌های خود را معقول نشان دهد! حکیم افضل‌الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) معروف به حسان العجم در مدیحت بانوی

شروانشاه، دامنه سخن را به آن‌جا می‌کشاند که عدالت این «بلقیس بانوان» مبشر عدالت جهانی مهدی موعود علیه السلام است! این پرده کاآسمان جلال، آستان اوست ابری است کآفتاب شرف در عنان اوست این ابر بین که معتکف اوست، آفتاب وین آفتاب کابر کرم سایبان اوست بلقیس بانوان و، سلیمان شه، اخستان کز عدل و دین مبشر مهدی، زمان اوست! (۱۰۳) خاقانی در ستایش یکی از ممدوحان خود مرتکب قیاس مع الفارق شده است! خسرو به دار ملک جم، ایوان تازه کرد در هشت خلد مملکه، بستان تازه کرد کیخسرو تهمتن، بر زال سیستان در ملک نیمروز شبستان تازه کرد بهر ثبات ملک، چنین کعبه جلال از بوقیسی حلم، خود ارکان تازه کرد مانا که بهر تاختن مرکبان عقل مهدی به عالم آمد و، میدان تازه کرد! یا عالمی ز لطف بر آورد کردگار و آن گه در او، معادن حیوان تازه کرد (۱۰۴) همو در ستایش سیف‌الدین اتابک منصور - فرمانروای شماخی - خطای گذشته خود را تکرار می‌کند: شه اختران، ز آن زر افشان نماید که: اکسیر زرهای آبان نماید شهنشاه اسلام، خاقان اکبر که تاج سر آل سامان نماید سپهدار اسلام، منصور اتابک که کمتر غلامش، قدر خان نماید به تأیید مهدی خصالی که تیغش روان سوز دجال طغیان نماید! خاقانی در قصیده‌ای که برای قزل ارسلان سروده، پس از گزافه‌گویی‌های بسیار، شمشیر ممدوح خود را به «حربه مهدی» همانند کرده است که به قصد جان دجال رها می‌شود! دل به سودات، سر در اندازد سر ز عشقت، کله بر اندازد به تو و زلف کافرت ماند ترک غازی که چنبر اندازد شه قزل ارسلان، که در صف شرع تیغ عدلش سر شر اندازد خنجر او، چو حربه مهدی است که به دجال آغور (۱۰۵) اندازد (۱۰۶) و در قصیده مناقبی خود در ستایش ملک سیف‌الدین ارسلان مظفر - والی دربند - اغراق دیگری را بر گزافه‌های پیشین خود افزوده است: انصاف ده که دربند، ایمان سرا است دین را سقفش: سرای ایمان، دیوار و دشت: کافر از کشتگان زنده ز آن سو: هزار مشهد وز ساکنان مرده زین سو: هزار مشعر در قبه: مهدی، در قبله: عهد عیسی! در فرضه: روض جنت، در روضه: حوض کوثر! ذات العماد خزیم، خیر البلاد عالم بیت الحرام ثانی، دارالسلام اصغر (۱۰۷) خاقانی در قصیده دیگری با التزام کلمه «عید» در هر بیت آن که در ستایش فخرالدین منوچهر شروانشاه سروده است، بیش از پیش در منزلت بخشیدن به ممدوح خود می‌کوشد و او را بدین گونه تمجید می‌کند: رخسار صبح را، نگر از برقع زرش کز دست شاه، جامه عیدست در برش عید عدو به مرگ بدل شد، که باز دید باران تیغ و ابر کف و برق مغفرش نصرت، نثار عید بر افشاند کز عراق شاه مظفر آمد و جاه مؤقرش مهدی است شاه و، عید سلاطین ز فتح او خصم، از غلامی آمده دجال آغورش (۱۰۸) خاقانی در قصاید مناقبی دیگر خود نیز از نام مقدس مهدی در ستایش ممدوحان خود کامه خود بهره برده است که برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه سخن، فقط به نقل ابیات مورد استناد بسنده می‌شود:

قسمت دوم

گفتم: بدیدی آخر ایات کھف امت وان مهد جای مهدی چتر فلک زلالش! (۱۰۹) خسرو مهدی نیت، مهدی آدم صفت! آدم موسی بنان، موسی احمد قدم! مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن! موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم! (۱۱۰) مهدی که بیند آتش شمشیر شاه، گوید: دجال را به توده خاکستری ندارم! (۱۱۱) هادی امت و، مهدی زمان، کز قلمش قمع دجال صفاهان به خراسان یابم! (۱۱۲) خسرو اقلیم گیر، سرور دیهیم بخش مهدی آخر زمان! داور روی زمین! (۱۱۳) چاه صفاهان میدان نشیمن دجال مهبط مهدی شمر فنای صفاهان (۱۱۴) کیخسرو رستم کمان، جمشید اسکندر مکان چون مهدی آخر زمان، عدل هویدا داشته! (۱۱۵) ای تاج گردون: گاه تو! مهدی دل آگاه تو! یک بنده در گاه تو صد چین و یغما داشته (۱۱۶) ذات او مهدی است از مهد فلک زیر آمده ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته (۱۱۷) شیطان شکند آدم، دجال کُشد مهدی چون آدم و مهدی باد انصار تو عالم را! (۱۱۸) مَفخر اول بشر خوانش، که دهر مهدی آخر زمان می‌خواندش! زان که شیطان سوز و دجال افکن ست آدم مهدی مکان می‌خواندش! (۱۱۹) مهدی آخر زمان شد، کز درش رخنه آخر زمان بست آسمان (۱۲۰) عدلش ار مهدی نشان برخاستی ظلم دجال

از جهان برخاستی (۱۲۱) خسرو مهدی نیت، آصف غوغای عدل! بر درِ دجال ظلم آمد و در، در شکست (۱۲۲) هنوز عهد مقامات مهدی ار نرسید امیر عادل، قایم مقام او زبید! (۱۲۳) خسرو روی زمین، سنجر عهد، ارسلان مهدی آخرِ زمان، داور عهد، ارسلان! (۱۲۴) حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ ق) در منظومه خسرو و شیرین خود به هنگام ستایش شاه مظفر قزل ارسلان، او را مهدی زمانه خویش معرّفی می‌کند! شه مشرق که مغرب را پناه است قزل شه کافرش بالای ماه است چو مهدی گرچه شد مغرب (۱۲۵) و ثاقب (۱۲۶) گذشت از سرحد مشرق، یتاقش (۱۲۷) نگینش گر نهد یک نقش بر موم خراج از چین ستاند، جزیه از روم (۱۲۸) و در ادامه همین مثنوی، می‌خوانیم: به مجلس، گر می و ساقی نماند چو باقی ماند او، باقی نماند از آن عهده که در سر دارد این عهد بدین مهدی، توان رستن ازین مهد اگر طوفان بادی سهمناک است سلیمانی چنین دارد، چه باک است (۱۲۹) ابوالعطاء کمال‌الدین محمود (خواجو) کرمانی (متوفای ۷۵۳ ق) در منظومه همای و همایون خود از وجود مقدّس مهدی موعود نام می‌برد و ممدوحان خود را با او مقایسه می‌کند! بهشت است یا روضه پادشاه؟ سپهر است یا قبه بارگاه؟ خلیل است یا خضر خُلتِ شعار؟ مسیح است یا مهدی روزگار؟ وزیر (۱۳۰) ملک ذاتِ مُلک پناه امیر فلک قدر کوکب سپاه (۱۳۱) ز دریای جود تو جیحون، نمی در انگشت حکمت فلک، خاتمی ز جم دست برده به انگشتری چو آصف، مطیع تو دیو و پری تویی مهدی و کن فکان مهد تو! نمانده است دجال در عهد تو! (۱۳۲) خدیو جهان، آصف جم نشین جهان کرم، شمس دنیا و دین زحل، کمترین هندوی بام او قمر، کمترین گوهر جام او سکندر حشم، خضر خُلتِ شعار! مسیحا نفس، مهدی روزگار! یکی، گنج محمود پرداخته (۱۳۳) یکی، رایت مهدی افزاخته! (۱۳۴) یکی در دَمش، نکهت عیسوی! یکی در کَفش، معجز موسوی! (۱۳۵) این گونه خودباختگی‌ها و چاپلوسی‌ها در برابر ارباب زور و زر و خداوندان قدرت، وجدان هر انسانی را می‌آزارد و متأسّفانه نمونه‌های فراوانی از این تملّق‌گویی‌ها در پیشینه شعر فارسی وجود دارد؛ ولی مسأله‌ای که ذهن آدمی را بیشتر مشوّش می‌سازد، فدا کردن مقدّسات دینی و نادیده انگاشتن باورهای اصیل و ریشه‌دار مردم متدینی است که از ژرفای جان به حضرات معصومین علیهم السلام عشق می‌ورزند و این گونه مناقب ضدّ ارزشی را بر نمی‌تابند و شاعران خودباخته‌ای را که ممدوحان خود کامه خود را با این ذخیره‌های خداوندی مقایسه می‌کنند و آنان را با امام عصر علیه السلام همپایه نشان می‌دهند، ارجی نمی‌نهند و اشعار مناقبی آنان را هذیانی بیش نمی‌دانند. بسیاری از شعرای متدین و آزاده از دیرباز شیوه مناقبی شعرای درباری را تخطئه کرده و آنان را مورد سرزنش قرار داده‌اند. برای نمونه، ابیاتی از قصیده شکوه‌آمیز میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی (متولّد ۱۲۷۹ ق) و ملقّب به «افضل الملک» را که شعرای درباری را مورد عتاب و خطاب قرار داده است، نقل می‌کنیم تا با زلال خود، گردِ کدورتی که از مرور این گونه اشعار مناقبی بر خاطر عزیزان نشسته، بشوید و از میان بردارد: گر تو سخندانی ای حکیم سخنور! راه سخن باز جوی و رسم سخن دان دل به جهان در میند و مال و منالش زان که نه تو جاودان بمانی و نه آن علم و عمل بر گزین که مرد خردمند می‌برساند درین دو، عمر به پایان طاعت حق پیشه کن که مردم دانا نیست جز این پیشه‌اش به عالم امکان روزی او می‌خورد موخید و مشرک نعمت او می‌برد هنرور و نادان نعمت یزدان خوری و عصیان ورزی ای به روش کافر و به نام، مسلمان! خواندن قرآنت مشکل آید، لیکن خواندن مدح فلان و بهمان، آسان! ورد شبانگاه و ذکر صبحدم توست چامه نعت امیر و مدح دهقان! گه به لثیمی، لقب گذاری حاتم! گه به سفیهی دهی، خصایل لقمان! ناصر خسرو چه خوش سروده مر این پند: آب (۱۳۶) چو بدهی ز کف، چگونه خوری نان؟ خود را دانا همی شماری و آن گاه چامه سرایی به مدح مردم نادان! گاه کنی وصف خال و خط نکویان گاه کنی وصف تخت و افسر سلطان هستی مایل اگر به شعر سرودن همچو فرزدق سرای شعر و چو حسن یعنی: یک سو بنه ستایش دونان نعت نبی گوی و مدح آل علی خوان ویژه چو در شیر من رای (۱۳۷) برسیدی مدح امام زمانت باید عنوان حضرت صاحب زمان، محمّد هادی مهدی موعود و دین حق را تبیان امرش همچون قضای مبرم، نافذ حکمش همچون قدر به کار، شتابان قصر جلالش چنان رفیع که هرگز وهم و گمان را بدان رسیدن نتوان (۱۳۸) این قصیده نمونه‌ای بود از عدم اقبال شاعران آیینی فارسی‌زبان به آثار مناقبی شاعران درباری.

۲-۳) مهدویت در شعر آیینی

حضور حضرت مهدی علیه السلام در اشعار مناقبی شعرای آیینی فارسی‌زبان، حضوری گسترده و فراگیر است؛ حضوری که در قسمت اعظمی از شعر آیینی جریان دارد، و مسائلی همانند: غیبت، ظهور، فرج، انتظار و یاران آن حضرت در زمانه غیبت، در شعر مهدوی مطرح است. حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ ق) شاعر و عارف پرآوازه شیعی، در قصیده دردبرانگیزی که در «انقلاب حال مردمان و تغییر دور زمان» سروده، از غیبت حضرت مهدی علیه السلام با حسرت بسیار یاد می‌کند و از این که در جهانی پر از دَجّالان عالم سوز حضور دارد، گلایه‌مند است:

ای مسلمانان!

قسمت اول

ای مسلمانان! خلاق، حال دیگر کرده‌اند از سر بی حرمتی، معروف مُنکر کرده‌اند کار و جاه سیروران شرع، در پای اوفتاد زان که اهل فسق از هر گوشه سر بر کرده‌اند پادشاهان قوی، بر دادخواهان ضعیف مرکز درگاه را، سدّ سکندر کرده‌اند شرع را یک سو نهادستند، اندر خیر و شر قول بطلمیوس و جالینوس باور کرده‌اند! عالمان بی عمل، از غایت حرص و امل خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده‌اند گاه خلوت صوفیان وقت، با موی چو شیر ورد خود، ذکر برنج و شیر و شکر کرده‌اند! در مناسک از گدایی، حاجیان حج فروش خیمه‌های ظالمان را، رکن و مشعر کرده‌اند! شاعران شهرها، از بهر فرزند و عیال شخص خود را همچو کلکی، زرد و لاغر کرده‌اند ای دریغا! مهدیی، کامروز از هر گوشه‌ای یک جهان دَجّال عالم سوز، سر بر کرده‌اند ای مسلمانان! دگر گشته است حال روزگار زان که اهل روزگار، احوال دیگر کرده‌اند ای سنایی! پند کم ده، کاندترین آخر زمان در زمین مثنی خر و گاو سر و بر کرده‌اند (۱۳۹) حکیم سنایی غزنوی در قصیده حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز دیگری، صاحبان جاه و مال و دنیاپرستان بی ملال را مورد نکوهش قرار می‌دهد: ای خداوندان مال! الاعتبار! الاعتبار! ای خداخوانان قال! الاعتبار! الاعتبار! پیش از آن کاین جانِ عذر آور فرو میرد ز نطق پیش از آن کاین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار پند گیرید، ای سیاهی‌تان گرفته جای پند! عذر آرید، ای سپیدی‌تان دمیده بر عذار! تا کی از دار الغروری، ساختن دار السیرور؟! تا کی از دار الفراری، ساختن دار القرار؟! و پس از یادآوری بی‌ثباتی دنیا و زوال مال و منال دنیوی، ناامیدی خود را از بهبود اوضاع معنوی مردم زمانه خود ابراز می‌دارد: گر مخالف خواهی ای مهدی! در آ از آسمان ور موافق خواهی ای دَجّال! یک ره سر بر آر یک تپانچه مرگ و، زین مردار خواران یک جهان یک صدای صور و، زین فرعون طبعان صد هزار (۱۴۰) حکیم سنایی در قصیده آیینی دیگری، ضمن سرزنش اصحاب صورت و بر شمردن رذایل صفات انسانی، انتظار همیشگی خود را روایت می‌کند: نظر همی کنم، ار چند مختصرِ نظرم به چشم مختصر، اندر نهاد محتضرم شکر نمایم و از زهر ناب، تلخ‌ترم به فعل، زهرم اگر چه به قول چون شکرم ز راژ خانه عصمت، نشان مجو از من که حلقه‌وار من آن خانه را، برونِ درم همیشه منتظرم، هدیه هدایت را ولیک مهدی در مهد نیست منتظرم عنایت ازلی، همعان عزم باد! که از عنا برهاند به حشر، در حشرم (۱۴۱) در بخش مقطعات دیوان حکیم سنایی، به شعر ذوقافیه‌ای برخورداریم که ما را در نیل به مقصود همراهی کرد: مردمان یک چند از تقوی و دین، راندند کار زین دو چون بگذشت، باز آزر و شرم آمد شعار باز یک چندی به رغبت بود و منت بود کار زین پس اندر عصر ما، نه بود می‌ماند نه تار گر منازع خواهی ای مهدی! فرود آی از حصار ور متابع خواهی ای دَجّالِ گمراه! سر بر آر (۱۴۲) حکیم افضل‌الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) در قصیده «منطق الطیر» خود، در صفت صبح و مدح کعبه و ستایش نبی گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم با ظرافت خاصی از مهدی موعود علیه السلام نام می‌برد: زد نفَس سر به مُهر، صبح ملّح نقاب خیمه وحانیان، گشت مُعنبر طناب گرچه همه دلکشند، از همه گل نغزتر کو عرق

مصطفی است، وان دگران خاک و آب هادی مهدی غلام، امی صادق کلام خسرو هشتم بهشت، شحنه چارم کتاب باجستان ملوک، تاج ده انبیا کز در او یافت عقل، خط امان از عقاب احمد مرسل که کرد از طپش و زخم تیغ تخت سلاطین زکال، (۱۴۳) گرده شیران کباب (۱۴۴) حکیم خاقانی در قصاید دیگری نیز از این موعود جهانی یاد کرده است و ما به نقل ابیات مورد استناد خود بسنده می‌کنیم: خلوتی کز فقر سازی، خیمه مهدی شناس زحمتی کز خلق بینی، موکب دخیال دان (۱۴۵) پیش مهدی، به پیشگاه هدی عدل را، پیشوا فرستادی (۱۴۶) شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ ق) در منظومه‌های عرفانی خود، بارها از مهدی موعود علیه السلام یاد کرده است: صد هزاران اولیا رو بر زمین از خدا خواهند مهدی را یقین یا الهی! مهدی از غیب آر تا جهان عدل گردد آشکار مهدی و هادی و تاج انبیا بهترین خلق و برج اولیا ای تو ختم اولیا اندر جهان در همه جان‌ها نهان، چون جانِ جان (۱۴۷) پاکبازان، عسکری را بنده‌اند همچو مهدی، در جهان دل زنده‌اند پاکبازان، دیده‌اند عطار را خوانده‌اند از لوح او، اسرار را (۱۴۸) برخی از پژوهشگران، منظومه‌های مظهر العجایب و لسان الغیب را از عطار نمی‌دانند و معتقدند از شاعر دیگری است که با این عارف نیشابوری، هم تخلص بوده است. والله اعلم. کمال‌الدین محمود، خواجوی کرمانی (متوفای ۷۵۳ ق) در منظومه گل و نوروز خود، زیر عنوان: «سؤال از صاحب الزمان علیه السلام و جواب آن» در تبیین نظر کسانی کوشیده است که معتقدند حضرت عیسی علیه السلام همان مهدی صاحب الزمان علیه السلام است: دگر پرسید: ای بحر معانی! چو ابر بهمنی در در فشانی مراد از فتنه آخر زمان چیست؟ به عهد آخرین، صاحب زمان کیست؟ جوابش داد کز استاد کتاب حدیثی کرده‌ام اصغا درین باب که: جز عیسی، فلک در آخرین عهد نیند هیچ مهدی را، درین مهلا! زمانی، کآن زمان باستان بود نه آخر آن زمان آخر زمان بود کنون ما خود درین ره، راندگانیم چه پیش آییم؟ کز پس ماندگانیم نرفته، کی زمانی با خود آییم؟ که در آخر زمان، خود فتنه ماییم (۱۴۹) در دیوان خواجوی کرمانی ترکیب‌بندی وجود دارد در هفده بند، تحت عنوان: «فی نعت الأنبياء و مناقب الأئمة الإثني عشر عليهم السلام» و بند شانزدهم آن اختصاص به مهدی موعود علیه السلام دارد. خواجو در بند اول این ترکیب‌بند، خدا را به مقام کبریایی‌اش و در سایر بندها، خدا را به یکی از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام سوگند می‌دهد تا خواسته‌های او را برآورده سازد، و این عرض ادب و اخلاص به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام نمایانگر این واقعیت است که خواجوی کرمانی از بن دندان به آن وجود مقدس اعتقاد داشته و حضرت عیسی علیه السلام را مهدی صاحب الزمان علیه السلام نمی‌دانسته است: به مقدم خَلَف منتظر، امام همام مسیح خضر قدم و خلیل کعبه مقام شعیب مدین تحقیق، حجه القائم عزیز مصر هدی، مهدی سپهر غلام خطیب خطه افلاک، منتهی (۱۵۰) ملکوت ادیب مکتب اقطاب، محیی اسلام شه ممالک دین، صاحب الزمان که زمان به دست رایض (۱۵۱) طوعش سپرده است زمام به انتظار وصول طلیعتش، خورشید زند درفش درفشنده، صبحدم بر بام نه در ولایت او، درخور است رایت ریب نه با امامت او، لایق است آیت عیب که: شمع جان من، از نور حق منور باد دماغ من ز نسیم خرد، معطر باد مرا که مالک ملک ملوک معرفتم جهان معرفت و ملک دین، مسخر باد دلم - که مهر زند آل زر بر احکامش - فدای حکم جهانگیر آل حیدر باد ضمیر روشن خواجو - که شمع انجمن است - چراغ خلوتیان رواق شش در باد روان او - که شد از آب زندگی سیراب - رهین منت ساقی حوض کوثر باد در آن نفس که بود مرغ روح در پرواز مباد جز به رخ اهل بیت، چشمش باز (۱۵۲) در دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱ ق) فقط به یک مورد بر می‌خوریم که بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام را آشکارا با خود دارد: بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت، به مهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر، نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید سپهر، دور خوش اکنون کند که ماه آمد جهان به کام دل اکنون رسد، که شاه رسید ز قاطعان طریق، این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش، که مرد راه رسید عزیز مصر به رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد، به اوج ماه رسید کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل؟ (۱۵۳) بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید ز شوق روی تو شاها! به این اسیر فراق همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید مرو بخواب! که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیمشب و، درس صبحگاه رسید (۱۵۴)

برخی معتقدند که حافظ، این غزل را در ستایش شاه منصور سروده است؛ ولی صاحب‌دلان دل‌آگاه به خاطر راز و رمزهایی که در آن یافته‌اند بر این باورند که می‌توان عطر مهدوی را از آن استشمام کرد.

قسمت دوم

امیر فخرالدین محمود (ابن یمین) فریومدی (متوفای ۷۶۹ ق) شاعر پرآواز شیعی در سده هشتم هجری، دو قصیده مناقب‌ی شیوا در ستایش ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام دارد و در بیث بیت آنها، ارادت زاید الوصف خود را نسبت به آل الله به تصویر می‌کشد. ابیاتی از این دو قصیده مناقب‌ی را مرور می‌کنیم: ای دل ار خواهی گذر بر گلشن دارالبقا جهد کن کز پای خود بیرون کنی خار هوا ورنمی خواهی که پای از راه حق یک سو نهی دست زن در عروه وثقای شرع مصطفی راه شرع مصطفی از مرتضی جو، زان که نیست شهر علم مصطفی را در، به غیر از مرتضی مرتضی را دان ولی اهل ایمان تا ابد چو ز دیوان ابد دارد مثال «انما» بعد از او، در راه دین گر پیشوا خواهی گرفت بهتر از اولاد معصومش نیابی پیشوا کیستند اولاد او؟ اول: حسن و ان‌گه حسین آن که ایشان را نبی فرمود: امام و مقتدا بعد از ایشان مقتدا، سجّاد و ان‌گه باقر است چون گذشتی جعفر و موسی و سبط او، رضا پس تقی، آن‌گه نقی، آن‌گه امام عسکری بعد از آن مهدی، کزو گیرد جهان نور و صفا کرد گارا! جان پاک هر یکی زین جمع را از کرم در صدر فردوس برین ده متکا (۱۵۵) مظهر نور نخستین، ذات پاک مصطفی است مصطفی، کو اولین و آخرین انبیا است چون نبی بگذشت، امت را امامی واجب است وین، نه کاری مختصر باشد، مر این را شرطها است: حکمت است و عصمت است و بخشش و مردانگی کز نشین و راست می‌گو تا ز یاران این کرا است؟ این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری با وصی مصطفی، یعنی: علی المرتضی است جز علی مرتضی، در بارگاه مصطفی هیچ کس، دیگر به دعوی «سلونی» برنخاست با چنین فاضل، ز مفضولی تراشیدن امام گر صواب آید تو را، باری به نزد من خطاست پس از عرض ادب به پیشگاه جانشینان بلا فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام و ذکر نام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید: بعد از او، صاحب زمان کز سال‌های دیرباز دیده‌ها در انتظار روی آن فرخ لقا است چون کند نور حضور او جهان را با صفا هر کزی کاندر جهان باشد، شود یک باره راست این بزرگان، هر یکی را در جناب ذوالجلال از بزرگی، رفعتی فوق سماوات العلاست بر امید آن که روز حشر ازین شاهان، یکی گوید: این ابن یمین، از بندگان خاص ماست این عنایت بس بود ابن یمین را، بهر آنک هر که باشد بنده‌شان در این دو دنیا پادشاست (۱۵۶) ابن حسام خوسفی (متوفای ۸۷۵ ق) شاعر پرآوازه آیینی در سده نهم هجری است. دیوان اشعار او از مناقب آل الله سرشار و معطر است؛ خصوصاً شیفتگی بسیاری را نسبت به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر علیه السلام نشان می‌دهد. ابن حسام، شعار آیینی بسیاری دارد؛ ولی اشعار مهدوی از شور و سوز دیگری برخوردار است. ابیات برگزیده‌ای از یک غزل پر شور مهدوی او را، طلیعه سیر و سفر خود در آفاق شعر مناقب‌ی او قرار می‌دهیم: ای صبا! افتان و خیزان تا به کی؟! غالیه بر خاک ریزان، تا به کی؟! ای سواد نافه مشک تارا! چون ریاحین، عنبر افشان تا به کی؟! قصّه از شاه ولایت گوی و بس داستان پور داستان تا به کی؟! با وجود دست گوهر بار او قصّه دریای عمان تا به کی؟! عالم از ظلمت، سواد شب گرفت آخر ای خورشید تابان! تا به کی؟! مرحبا ای مهدی آخر زمان! آشکارا باش، پنهان تا به کی؟! راه حق، حق است و باطل، باطل است کفر و ایمان هر دو یکسان تا به کی؟! هر زمان گوید خرد کابن حسام! این چنین خوار و پریشان تا به کی؟! (۱۵۷) ابن حسام، یکی از قصاید مطمئن مناقب‌ی خود را در ستایش امیر مؤمنان علی علیه السلام، با نام مقدّس امام مهدی علیه السلام حسن ختام می‌بخشد: چو ترک رومی بدان رساند که روز و شب را به هم برآرد سیاه زنگی چو جعد خوبان، طراز مشکین علم برآرد علی عالی علم، که اندر صف شجاعت ز راه تأدیب ادیب شمشیر او دمام، ادیم صحرا به دم برآرد قسیم جنت، نعیم جنت، به یک عطیه اگر ببخشد عجب نباشد، که او نیارد که دست همت به کم برآرد ز اصل خاکش، ز نسل پاکش، امام مهدی هادی دین چه روز باشد که بر سر افسر به پادشاهی حشم برآرد خموش ابن حسام

واز غم مکن شکایت که غمگزارست چنان که دل‌ها ز غم رهند، غم از درون تو هم برآرد (۱۵۸) همو در قصیده‌ای با عنوان «فی مقتل الشهداء» از «باد صبحدم» می‌خواهد که از آن یار سفر کرده برای او، خبر آورد و از آن «غایب از نظر» بوی پیراهن به مشام او رساند: چشم فراق و دیده یعقوب شد سپید زان غایب از نظر، خبر پیرهن بیار ای چشم چشمه خیز! تو از اشک لاله رنگ طوفان ز ناوک مژه موج‌زن بیار دجالیان، به فتنه و غوغا برآمدند مهد جلال مهدی دمن‌فکن بیار حق را به دست ظلم، به باطل نهفته‌اند رمزی ز سر کاشف سر و علن بیار دیوان، طمع به ملک سلیمان همی کنند هان ای شهاب! صاعقه تیغ زن بیار ابن حسام خسته دل! از رهگذار چشم اشک چو نار دانه، به هر دم زدن بیار (۱۵۹) ابن حسام در قصیده مناقبی دیگری، ظهور آن حضرت را بشارت می‌دهد: بازم نوید مژده دولت به جان رسید دل را، سرور وصلت بخت جوان رسید خاک زمین مرده بیدم، زنده کرد باد گویی مسیح بود که از آسمان رسید نه شگفت اگر شکفت گل اندر درون مهد اکنون که دور مهدی آخر زمان رسید آن شهسوار ملک که بر قدر او، قدر شد هم‌کاب اوی و، قضا هم‌عنان رسید بستان شرع مصطفوی، پژمریده بود صد منت از خدا که ز نو باغبان رسید آن افتخار دوده عمران، که چون پدر از راه منزلت شرف دودمان رسید آن مقتدای هاشمی فاطمی نسب کز اهل بیت طاهره خاندان رسید از جانب پدر، به پیمبر شریف شد وز مادر شریف به نسل کیان رسید تا بشکند صعوبت دجال، بی مجال عیسی ز دیر دایر علوی از آن رسید ای آن که پرتو لمعات جلال تو بر ذروه رفیع مه و اختران رسید حکم جهان مطاع تو ای آفتاب ملک! بگرفت ملک مشرق و تا قیروان رسید از فضل نوال تو، چون ماه و آفتاب هر صبح و شام خوان فلک را، دو نان رسید گر آفتاب طلعت از مطلع ظهور طالع شود به طالع ما، وقت آن رسید مدح و ستایش من و جز من کجا رسد؟ آنجا که ابن حسام، تو را مدخ خوان رسید تا آن زمان که باغ جهان را ز روزگار گاهی بهار باشد و گاهی خزان رسید بادا جهان ز عدل تو اندر امان و امن! کاندز جهان ز عدل تو، امن و امان رسید (۱۶۰) ابن حسام در قصیده مناقبی دیگری، عظمت وجودی امام زمان علیه السلام را به تصویر می‌کشد: همای سایه‌فکن را مجال بال نماند تو خود بگوی که پرواز چون کند عصفور (۱۶۱)؟ شگفت نیست مسیح ار چراغ بنشانند ز باد فتنه دجال ظالم مغرور چگونه دامن شرع نبی نخارد خار؟ هزار بولهب اندر کمین نشسته ز دور ز دست حادثه ترسم که سایه اندازد بر آفتاب شریعت، غبار فسق و فجور میان دایره چون نقطه معتکف باشیم به جور دور بسازیم تا به دور ظهور ظهور مهدی قائم که چون سلیماننش مسخرند به رغبت، وحوش و جن و طیور چنان که پر بود از جور و کین جهان خراب به دین و داد کند ضبط عدل او معمور تو از حجاب برون آی تا برون آیند به نصرت تو شجاعان دین، چو روز نشور (۱۶۲) تو را به روز کتابت، قدر بود کاتب تو را به حکم امارت، قضا دهد منشور جهان، خلاص نگردد ز دست ظلمت شام اگر نه صبح جمال تو، بخشد او را نور اگر به کین تو دجالیان برآغالند (۱۶۳) چه باک شیر زیان را ز بانگ کلب عقور (۱۶۴) تفقدی بکن ای آصف سلیمان قدر! که غایب است چرا هدهد از میان طیور؟ جبین ابن حسام است و خاک در گاهت که او به مدح و ثنای تو بنده‌ای است شکور (۱۶۵)

قسمت سوم

ابن حسام خوشفنی سه ترکیب‌بند مناقبی در ستایش حضرت ولی عصر علیه السلام دارد که در پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی بی‌سابقه است: الف) مناقب هفت رنگ با ردیف قرار دادن رنگ‌های سپید، سرخ، زرد، سبز، کبود، بنفش و سیاه. ب) مناقب هفت معدن با ردیف قرار دادن گوهر، لعل، یاقوت، عقیق، پیروزه، مروارید و مرجان. ج) مناقب هفت گل با ردیف قرار دادن نرگس، لاله، گل، نیلوفر، سنبل، سمن و سوسن. ابن حسام با ردیف ساختن هریک از این رنگ‌ها و سنگ‌های قیمتی و گل‌ها، دست به کاری کارستان در شعر مهدوی زده و به خوبی از عهده برآمده است. برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه سخن، به نقل مطلع و بیت رابط هر بند از این سه ترکیب بند بدیع مهدوی، بسنده می‌کنیم: الف) مناقب هفت رنگ مطلع بند اول: هر صبحدم که چرخ کند طیلسان، سپید از موکب سپیده شود آسمان، سپید بیت رابط بند اول: مهدی، که مهد دین ز جنابش جلال یافت طغرای دولت

نبوی، زو مثال (۱۶۶) یافت (۱۶۷) مطلع بند دوم: سر برکشید آتش رخشان ز آب سرخ بنمود تیغ، صبح سفید از قراب سرخ بیت رابط بند دوم: روی زمین که پر بود از فتنه فساد هم پستی عدالت او پر کند ز داد (۱۶۸) مطلع بند سوم: ای کرده تیغ تو رخ اعدا ز بیم، زرد روی مخالفان تو بادا مقیم، زرد بیت رابط بند سوم: ای آفتاب مشرق عدل! از افق بتاب بنگر چه ذره هاست هوادار آفتاب (۱۶۹) مطلع بند چهارم: ای از سخای لطف تو باغ بهار، سبز وز موکب تو، گلشن خضرا نگار سبز بیت رابط بند چهارم: خضر خَضر لباس، که چندین ثبات یافت از مشرب زلال تو، آب حیات یافت (۱۷۰) مطلع بند پنجم: ای بام قصر قدر تو، این گلشن کبود فرش جلالت تو، بر این مسکن کبود بیت رابط بند پنجم: در چشم خون‌فشان شفق، کُحل عین کن بر اهل شام، دعوی خون حسین کن (۱۷۱) مطلع بند ششم: از تیغ توست دایره اخضری، بنفش فرش بساط کارگه عبقری، بنفش بیت رابط بند ششم: برخیز و تیغ برکش و عزم قتال کن بر تیغ خویش، خون خوارج حلال کن (۱۷۲) مطلع بند هفتم: بر شب، نگون کن ای مه دین! اختر سیاه یعنی: ز شامیان پستان افسر سیاه بیت رابط بند هفتم: گر دولت قبول تو گردد میسرُم شاید، (۱۷۳) که پای بوس مقیمان این درم (۱۷۴) ب) مناقب هفت معدن مطلع بند اول: چو گشت در تُتق چنبری نهان، گوهر بریخت کوکب دُرّی بر آسمان، گوهر بیت رابط بند اول: امام مهدی هادی، که از جلالت قدر فراز طارم نه طاق چرخ، دارد صدر (۱۷۵) مطلع بند دوم: سپیده دم که برآمد چو آتش از کان، لعل حصار نیلی شب، شد زمردی ز آن لعل بیت رابط بند دوم: قضا به طوع کند دست طوق در کمرش گرش اجازه دهد، بس بود همین قدرش (۱۷۶) مطلع بند سوم: برآمد از گلوی تنگ اهرمن، یاقوت بریخت زیق حل کرده از دهن، یاقوت بیت رابط بند سوم: امین وحی، که تنزیل از آسمان آورد به خاکبوس درش سر بر آستان آورد (۱۷۷) مطلع بند چهارم: آیا ز تیغ تو بر گردن رقاب، عقیق درون خاره ازو گشته درّ ناب عقیق بیت رابط بند چهارم: هنوز شام درین تعزیت سیه‌پوش است هنوز عالم کزوبیان پر از جوش است (۱۷۸) مطلع بند پنجم: چو گشت قصر کواکب نگار، پیروزه به بود منظر نیلی حصار پیروزه بیت رابط بند پنجم: اساس گلشن پیروزه را مدار به توست بسیط مرکز شش گوشه را، قرار به توست (۱۷۹) مطلع بند ششم: آیا دهان تو را در حجاب، مروارید چو حقّ‌ای که بود پر خوشاب مروارید بیت رابط بند ششم: ز سوز سینه که در آفتاب می‌گیرد ز آب دیده او، دیده آب می‌گیرد (۱۸۰) مطلع بند هفتم: چو آفتاب که بیرون دهد ز کان، مرجان شود ز گوهر او بام آسمان، مرجان بیت رابط بند هفتم: به یک کرشمه نظر، خاک تیره گلشن کن ضمیر صافی ابن حسام، روشن کن (۱۸۱) ج) مناقب هفت گل مطلع بند اول: بس که شوخ است و فریبنده و رعنا، نرگس گوییا چشم تو دارد نظری با نرگس بیت رابط بند اول: ای که بر صحن چمن، گل نه به زیبایی توست لاله را با همه خوبی، سر لالایی توست (۱۸۲) مطلع بند دوم: گر شود با رخ خوب تو برابر، لاله بنهد سرکشی و خرّمی از سر، لاله بیت رابط بند دوم: صفت حسن تو مرغان چمن می‌دانند گرچه دانند، ولیکن نه چو من می‌دانند (۱۸۳) مطلع بند سوم: دوش بگشاد ز هم باد صبا، دفتر گل مرغ خوش نغمه برآمد به سر منبر گل بیت رابط بند سوم: عمل و علم و شجاعت، همه یک جا داری «آن چه خوبان همه دارند، تو تنها داری» (۱۸۴) مطلع بند چهارم: ای به گلزار تو با زینت و فر، نیلوفر آب لطف تو کند تازه و تر، نیلوفر بیت رابط بند چهارم: نفّس باد صبا، مجمره‌دار از دم توست نافه مشک ختا، غالیه بار از دم توست (۱۸۵) مطلع بند پنجم: با خط تو نکند طرّه‌نمایی، سنبل با دم تو نکند غالیه‌سایی، سنبل بیت رابط بند پنجم: ای که خاک درت از سنبل تر، خوشبو تر عکس رخسار تو از شمس و قمر، نیکوتر (۱۸۶) مطلع بند ششم: ای ز گل‌های بهاری، گل بی‌خار، سمن! تازه و خرّم و خوش همچو رخ یار، سمن! بیت رابط بند ششم: همچو گل، کز تُتق غنچه برون آرد سر وقت شد کز حُجّب غیب، خرامی تو بدر (۱۸۷) مطلع بند هفتم: همه شب با دل خرّم، لب خندان، سوسن کند آزادیت ای سرو خرامان! سوسن بیت رابط بند هفتم: هر کسی تحفه به نوعی ز دل و جان آورد مور، بال ملخی پیش سلیمان آورد (۱۸۸) در دیوان قاسم انوار (متوفای ۸۳۷ ق) متخلّص به قاسمی، غزل بشارت انگیزی وجود دارد که رایحه مهدوی از آن به مشام می‌رسد و نام ممدوحی از قماش سلاطین و حکام خودکامه را با خود ندارد: موسی به کوه طور، به نور عیان رسید توفیق وصل یار، عنان بر عنان رسید شادی اهل عالم و، هنگام شادی است کاندر زمانه، مهدی آخر زمان رسید آسوده‌ایم و

خاطر ما شاد و خرم است چون فیض فضل یار، جهان در جهان رسید سرّ خداست آدم و، ابلیس کور بود هر سر که سر بدید به گنج نهان رسید سَرّی که کاینات به جان طالب وی اند منتّ خدای را که به ما رایگان رسید ما ناگهان به کوی خرابات سر زدیم چون جذب یار بر دل ما، ناگهان رسید بشنید هر که گوش و دلی داشت قاسمی! گلبنگ وصل او، که به کون و مکان رسید (۱۸۹) بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ ق) در یک قصیده مناقبی خود، ضمن ستایش از ائمه اطهار علیهم السلام به پیشگاه حضرت ولیّ عصر علیه السلام عرض ادب می‌کند: منم پیوسته در بزم «سَقَاهُمْ رَبِّهْم» شارب ز جام ساقی کوثر، علیّ بن ابیطالب زهی نور یقینت چشمه تحقیق را رهبر زهی ذات و حیدت نشاء توحید را غالب تو را بر ممکنات آن روز واجب شد خداوندی که واجب (۱۹۰) ساخت تعظیمت بر ارباب خرد، واجب سماع بزم گردون از دم سبطين زهرا دان نه از صوت صدای ارغنون زهره لایع (۱۹۱) به حرب خارجی باید ز بعد صاحب دُلْدُل سوارى همچو شاه عسکری، در راه دین حارب به خاک در گه صاحب زمان، چون خسرو انجم مسیح از منظر چارم نهد رو از پی منصب فغانی بلبل دستانسرای آل یاسین شد به وصف غیر آمد از گلستان ازل، تائب (۱۹۲).

قسمت چهارم

بابا فغانی، در قصیده مناقبی دیگری ضمن ستایش از امیر مؤمنان علی علیه السلام از امام عصر علیه السلام سخن به میان می‌آورد: بر کاینات، آن چه یقین فرض و واجب است مهر و محبتّ اَیّد اللّهِ غالب است انسان ندانمش که نداند بهین قوم آن را که «هَلْ أتی علی الانسان» مناقب است اشیا به آستین یداللّه داده، دست چون اختیار بنده که در دست صاحب است بر خود مساز مذهب هفتاد و دو، دراز یک رنگ آل باش، که اصل مذاهب است در مدح حیدر، آن چه خدا و رسول گفت راجع به ذات مهدی صاحب مواهب است هم نشاء نبی و ولی، صاحب الزّمان شاهی که فتح و نصرتش از این دو جانب است خُلُقش عظیم و طبع کریم و دلش رحیم این موهبت، تمام ز توفیق واهب است دشمن گداز و دوست نواز است، روز رزم در میمن (۱۹۳) است جاذب و بر قلب، حارب است آنجا که عرض لشکر نصرتّ شعار اوست اجرام سبعه، گرد نعال (۱۹۴) مراکب (۱۹۵) است شاها! به قادری که وضیع و شریف را از وی امید لطف و، نجات از مصایب است کاین بنده تا به شارع (۱۹۶) هستی مجال یافت همراه این جناب و ز پی این مواکب است واثق به عفو توست «فغانی» که از خطا عنوان نامه عملش، عبد مُیذنب (۱۹۷) است ظلّ علیّ و آل علی، مستدام باد! این است مطلبی که اهمّ مطالب است (۱۹۸) همو در قصیده مناقبی دیگری ضمن عرض ادب و ارادت به پیشگاه ائمه معصوم علیهم السلام شیفستگی خود را به ساحت مقدّس امام زمان علیه السلام نشان می‌دهد: ای رخ فرخنده‌ات، خورشید ایوان جمال قامت نورانیت، شمع شبستان خیال هدهد فرخنده فال طرف بامت، جبرئیل بلبل دستانسرای باغ اسلامت، بلال حضرت ختم ولایت مهدی صاحب زمان آن که زو شد صدر خاور، رشک ایوان جلال یا حبیب اللّهِ! بحقّ مهر این روشندان - کز دعا روز جزا خلقی رهانند از وبال - از کمال و رحمت و احسان، من درمانده را دستگیری کن که هستم غرقه بحر ضلال سر به زانو مانده‌ام عمری به فکر نعت تو قامت خم گشته‌ام اینک بدین معنی است دال (۱۹۹) یک رقم از بحر اوصاف نیارد در قلم گر «فغانی» تا ابد، نظم سخن بندد خیال تا ززند از غایت همّت، به بام قصر دین پنج نوبت اهل دین بر کوس استغنا، دوال گوش جان دوستانت، باد بر نعت و درود جسم بدخواه و مخالف، از فغان و ناله، نال (۲۰۰) بابا فغانی، ششمین بند از ترکیب بند عاشورایی خود را نیز، به مناقب حضرت ولیّ عصر علیه السلام اختصاص داده است: حاشا که علم عالم، جاهل کند قبول ذاتی که برترست ز اندیشه عقول حاشا که در غبار حوادث، نهان شود آیین قبول و، چراغ دل رسول فردا نظاره کن که چو خار خزان زده اجزای خار خفته، نهد روی در ذُبول (۲۰۱) بهر عروج مهچّه رایات مهدوی عیسی فراز طاق زبرجد، کند نزول قاضی القضاة محکمه آخر الزّمان دار القضا کند چمن دهر از عدول بر لوح چار فصل، به قانون شرع و دین اشیا کنند بهر قرار جهان، حصول در چار سوی کون، به پروانه رسول یابد قرار «لَمْ یَصِلْ» خارجی، وصول نور دوازده مه تابان، یکی شود گیرد فروغ شمع، سراپرده رسول چندان بود محاکمه فیل بند شاه کاآواز مرتبه نشود خارج از

اصول سیکان هفت خطبه، به آیین دور گشت انشا کنند خطبه به نام چهار و هشت (۲۰۲) مولانا محمد (اهلی) شیرازی (متوفای ۹۴۲ ق) در بسیاری از اشعار مناقبی خود، از مهدی موعود علیه السلام یاد می‌کند و با عرض ارادتی بی‌شایبه، میزان ارادت قلبی خود را به آن وجود نازنین ابراز می‌کند: ای جان همه جانها! روح القدسی گویا! پنهان ز نظر امیا، در دیده جان پیدا در مکه و در یترب، شاهنشاه ذو موکب در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا عیسای فلک رتبت، موسای ملک همت دانا به همه حکمت، در علم نظر بینا هم مهدی وهم حارث، بی ثانی و بی ثالث در علم نبی وارث، عالم به همه اشیا ای در همه جا معروف، از خلق و کرم موصوف مهدی صفتی موقوف، از غیب برون فرما (۲۰۳) اهلی شیرازی در قصیده مناقبی خود، ضمن نعت و ستایش حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم، از عرض ادب به پیشگاه امام عصر علیه السلام غافل نمی‌ماند: ما را چراغ دیده، خیال محمد است خرم دلی که مست وصال محمّد است جبریل اگر چه طوطی وحی است و عقل کل در مانده در جواب و سؤال محمد است مست کمال ساقی کوثر، دو کون و او با این کمال، مست کمال محمّد است اثنی عشر، که بحر کمالند هر یکی سرچشمه‌شان، محیط زلال محمّد است مهدی که از نهال وجود، آخرین بر است او نیز، میوه‌ای ز نهال محمد است هر کس که از نعیم بهشتش نواله‌ای است آن، بخششی ز خوان نوال محمّد است (۲۰۴) همو در قصیده عاشورایی خود، وجود نازنین امام عصر را منتقم خون حسین بن علی علیه السلام معرفی می‌کند: قدر حسین کم نشد و، شد عزیزتر خود را یزید، روسیه و خوار کرده است ظلمی که بر حسین در اسلا کرده‌اند باور مکن که لشکر کفار کرده است! یا مرتضی علی! به شهیدان روا مدار ظلمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است بگشای پنجه یا اسید الله! که بر حسین روباه چرخ، حمله بسیار کرده است اینک ظهور مهدی آخر زمان رسید زین، رایت یزید نگونسار کرده است بعد از هزار سال، به شمشیر انتقام حق، لشکر یزید گرفتار کرده است شکر خدا که شاه به خونخواهی حسین دلها ز بار غصه، سبکبار کرده است اهلی، ز گریه بهر شهیدان کربلا آبی که داشت در جگر، ایثار کرده است (۲۰۵) اهلی شیرازی در قصیده توحیدی خود، ضمن برشمردن فضایل حضرات معصومین علیهم السلام از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و آثار قیام جهانی آن حضرت سخن می‌گوید: گنجی که نقد هر دو جهان است، عاقبت خواهد به دست مهدی آخر زمان گشاد او، آن گره گشاست که چون سرزند ز غیب خواهد گره ز کار زمین و زمان گشاد مهمان یار، او بود و ما طفیل او در بر طفیلی، از شرف میهمان گشاد یا رب! به اهل بیت نبی کز درش مران اهلی، که بر در کرم چشم جان گشاد بر پیریش ببخش که روزی که زاد هم چشم از امید مرحمت، بر جهان گشاد (۲۰۶) همو در ترکیب پانزده بندی مناقبی خود - که دوازده بند آن در منقبت حضرات معصومین علیهم السلام است - به پیشگاه مقدّس امام زمان علیه السلام اظهار ارادت می‌کند و به منتظران قیام حضرتش، بشارت ظهور می‌دهد: مژده باد ای اهل دل! کاینک ظهور مهدی است ظلمت عالم ز حد شد، وقت نور مهدی است در چنین ظلمی، که عالم سر به سر ظلمت گرفت آن که آتش در زند، تیغ غیور مهدی است داد مظلومان ز جور ظالمان گره نداد ماجرای ما و ایشان، در ظهور مهدی است مرکب اندر زین و، خلق استاده، او در صبر وقت عقل، حیران مانده در ذات صبور مهدی است نامه فرمان که حکم آدم و خاتم در اوست حکم آن منشور، در حکم امور مهدی است این چنین نوری، که بر افلاک سر خواهد کشید هم ز جیب اهل بیت مصطفی، خواهد رسید (۲۰۷) او در ستایش امامزاده واجب التّعظیم، احمد بن موسای کاظم علیهما السلام یک ترکیب هفت بندی دارد که در چهارمین بند آن از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد: جهان، عدم بود، او را وجود می‌بینم که جان در آتش مهرش چو عود می‌بینم فروغ نور حق، از مرقد منور او همیشه کوری چشم حسود می‌بینم ظهور مهدی، از آن بارگاه خواهد بود نه دیرگاه، که بسیار زود می‌بینم رخم به خاک درش سود و، رو نمی‌تابم کزین معامله، بسیار سود می‌بینم از آن نفس، که دل آینه جمال وی است چراغ دیده جان، روشن از خیال وی است (۲۰۸) اهلی شیرازی در دو مثنوی مناقبی خود نیز - که در نعت پیامبر اکرم و ائمه اثنی عشر علیهم السلام سروده است از امام زمان علیه السلام یاد می‌کند و به رهروان راه آن حضرت، ظهور او را بشارت می‌دهد:

قسمت پنجم

نهان از دیده‌ها، خود کرده تا کی؟ چو نور دیده‌ها، در پرده تا کی؟ مکن در پرده همچون شمع مسکن برون آ تا شود آفاق روشن تو شمع بزمگاه لامکانی درین فانوس سبز آخر چه مانی؟ چو شمع از نور خود، آتش برانگیز بسوز این تیره فانوس و، فرو ریز چو داد اول زمان، نور تو پرتو تو خود هم مهدی آخر زمان شو سوار عرصه دین، همگان کن چو شمعش، ذوالفقار آتشفشان کن عدم کن ظلمت کفر از ره دین به برق تیغ خونریز شه دین (۲۰۹) سگه مهدی زند، آخر زمان (۲۱۰) بر عدوی دین کند آخر، زمان پیرو ایشان شو و در آن جهان رخش دل اندر صف مردان، جهان هر که شد او سایل ازین خاندان حاجت او، حاصل ازین خانه دان (۲۱۱) طالب آملی (متوفای ۱۰۳۶ ق) ملقب به «ملک الشعراء» در قصیده گلایه آمیز خود با خطاب قرار دادن حضرت ولی عصر علیه السلام از نابسامانی‌هایی که دامنگیر امت اسلامی شده سخن می‌گوید: طبعم کند در آتش معنی، سمندری وان گه فشانند از پر و بال، آب کوثری یوسف تراود از در و دیوار خاطر امیا تهی است مصر من از جوش مشتری! آبکار (۲۱۲) خاطر، همه مریم طبیعتند عیسی به مهدشان در، بی ننگ شوهری وان عیسیان نادره، هر یک به معجزی در مهد مادری زده کوس پیمبری اما چه سود! کاین گهر ناب را اگر بر دشمنان فشانم از نیک گوهری آن کور باطنان، شناسند از سفال با آن که خویش را همه گیرند جوهری از شرم این سیاه‌دلان می‌برم پناه بر درگه امام زمان، نقد عسکری مولای دین محمّد مهدی، که شرع او دارد رواج قاعده دین جعفری فتوی او، که نسخ عیسای ملت است جان‌ها دمیده در تن شرع پیمبری بازم به مدح او زده سر، مطلعی ز صبح کان نظم می‌کند به گهرها برابری ای شرع تو، مروج دین پیمبری زیب از تو یافته روش شرع گستری دعوی غبن عمر کنند اهل روزگار بر روزگار، چون تو نشینی به داوری گر خلق با نسیم ولای تو دم زنده آفاق را کنند یکی گوی عنبری یک دل کم است مهر تو را، زان که مهر تو دارد هزار ذره چو این مهر خاوری شد دهر را سپیده، نشان چشم انتظار تا صبح وار از افقی سر برآوری تا چند شام کفر کند عرض تیرگی؟ وز بیم، صبح دین نکند پیرهن‌دری؟ وقت است کز نشیمن اقبال مستدام چون خور برون خرامی با تیغ حیدری وان گه به سعی بازوی اسلام بر کشی زین روبهان کفر، لباس غضنفری بشکن شکسته زورقشان را به موج قهر و آن گاه، ده به دجله خونشان شناوری جمعی کزان میانه به اسلام مایلند فرمایشان به جاده شرع، رهبری طالب! رسید وقت دعا، دست دل بر آر و آن گه بدین دعا کن ختم ثنا گری گر خطبه‌ای نشانه بود خطبه تو را انجم کند خطیبی و افلاک، منبری شرع همیشه تازه بود در میان خلق وین رسم خوش اساس نیابد مکزری (۲۱۳) ملا محسن (فیض) کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ ق) از علمای نامدار و کثیر التالیف شیعی در دوره صفوی است. این عالم بزرگوار در عرصه شعر نیز کوشا بوده و دیوان او به همت شاعر فرهیخته مصطفی فیضی، در سه جلد منتشر شده است. فیض در قصیده‌ای که برای حضرات معصومین علیهم السلام سروده، خطاب به حضرت ولی عصر علیه السلام می‌گوید: ای سیمی و کئی پیغمبر وی بقیه‌ی خدا، جُعِلْتُ فداک! ای امام زمان و مهدی حق صاحب عصر ما، جُعِلْتُ فداک! از کسی بر تو بیعتی چون نیست خوش بر آ! خوش بر آ! جُعِلْتُ فداک! عالم از جور و از ستم، پر شد ألوحا! ألوحا! (۲۱۴) جُعِلْتُ فداک! دوستان، درهم و پریشانند ز اشتیاق شما، جُعِلْتُ فداک! در فراق تو، تیره شد بر من هم زمین، هم سما، جُعِلْتُ فداک! جای آن است کز غم تو رود خونم از دیده‌ها، جُعِلْتُ فداک! رحم کن بر غریب خسته دلی بیکس و بینوا، جُعِلْتُ فداک! چشم بر درگه تو دوخته‌ام به امید لقا، جُعِلْتُ فداک! «فیض» خود را ز غم نجات دهید کوست خاک شما، جُعِلْتُ فداک! (۲۱۵) فیض کاشانی در قصیده آیینی دیگری، ضمن به تصویر کشیدن آلامی که از مردم زمانه خود دیده است، راز کامیابی خود را بیان می‌کند: بر عشق، هزار آفرین فیض! کز دولت او، به حق رسیدم از مهر نبی و آل او بود جامی که به کام دل کشیدم از پیروی چهارده نور حق، بر اغیار بر گزیدم چشمم به ره قدوم مهدی است این سرمه به دیده ز آن کشیدم گر نامه‌سیاهم از گنه، شکر کز مهر ائمه، رو سفیدم (۲۱۶) همو در منظومه دیگری پس از عرض ادب و ارادت به پیشگاه حضرات معصومین علیهم السلام از شگفتی‌های عشق یاد

می‌کند: که مهدی آرد در جهان، پنهان کند او را چو جان از دیده نامحرمان، ما العشقِ اِلَّا معجزه! اسرار را اظهار کرد، منصور را بردار کرد زین کارها بسیار کرد، ما العشقِ اِلَّا معجزه! بسیار ز اینان آورد، بس نازنینان آورد پیدا و پنهان آورد، ما العشقِ اِلَّا معجزه! که «فیض» را شاعر کند، در رندیش ماهر کند که قُذوه و طاهر کند، ما العشقِ اِلَّا معجزه! (۲۱۷) فیض کاشانی، بسیاری از غزلیات لسان الغیب حافظ شیرازی را استقبال و تضمین کرده و شیفتگی خود را نسبت به ساحت آن مصلح جهانی ابراز داشته است. ملاً محمّد رفیع (واعظ) قزوینی (متوفای ۱۱۰۵ ق) از غزل‌پردازان نازک خیال و نامدار سبک اصفهانی در زبان فارسی است. او در قصیده شیوایی که در «ناپایداری روزگار و بی اعتباری دنیا، و منقبت سالار دین حضرت صاحب الامر علیه السلام» سروده، عظمت وجودی آن حضرت را در نهایت هنرمندی و نازک خیالی به تصویر کشیده است. ابیاتی از آن را برای نقل در این اوراق برگزیده‌ایم: نیست در اقلیم هستی ای دل محنت قرین! آن قدر شادی که کس خندد به وضع آن و این چون رجم دان تنگنای دهر پر آشوب را روز و شب می‌بایدت خون خورد در وی چون جنین پیش عاقل، یک دل پر درد باشد، گوی چرخ! نزد دانا، یک رخ پر گرد، پهنای زمین! شاه اطلس بخش باشی یا گدای ژنده‌پوش عاقبت چون می‌روی، خواه آن چنان خواه این چنین چون فریدون یا سکندر یا سلیمان گر شوی کو فریدون؟ کو سکندر؟ کو سلیمان؟ کو نگین؟ قیمت جنس سعادت، درهم و دینار نیست نقد رایج از تهیدستی است در بازار دین! با کمال بی‌رگی، چندین رنگ گردن نگر! با دوصد عالم سبک مغزی، بیا لنگر بین! از رنگ گردن، جهان شد بیشه یا رب! کی شود همچو شمشیر، از غلاف آید برون سالار دین؟ حجت حق، نور مطلق، صاحب الامر آن که او بحر زخار امامت راست موج واپسین هستی نه آسمان، از بهر ذات پاک اوست چون وجود حلقه انگشتر از بهر نگین نور پاکش گر فشردی بر بساط روز پای شب فسردی همچو خون مرده در زیر زمین روز، آن روزست کآن خورشید تابان سر زند دولت، آن دولت که او باشد شه تخت زمین غایبانه عرض حال خویشان تا کی کنم؟ رو به رو خواهیم که گویم حال دل را بعد ازین دامن عهد ظهورت کو که تا آید برون ناله‌ها از استخوانم همچو دست از آستین چون تو یکتا گوهری گم کرده، می‌گردد از آن آسمان، غربال در کف روز و شب گرد زمین کی شود یا رب! که آری پای دولت در رکاب چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین یگانه‌تاز ظلم، میدان جهان را بسته است هست خالی جای ای لشکر شکن! در روی زین تا نیاید دامن عهدت به کف، ایام را کی تواند پاک شد از گرد بدعت روی دین؟ همچو شخص چشم بر راهی که بر تل‌ها رود رفته عیسی در رخت، بر آسمان چارمین چون صف مژگان چشم کور می‌آید به چشم بی تو صف‌های نماز، ای پیشوای شرع و دین! همچو نور دیده‌ها، از پرده بیرون نه قدم ای تو نور دیده‌های اولین و آخرین! بحر از هر موج دارد مصرعی در شأن تو قطره ما چون کند با میدحت ای شاه گزین؟! بر نیامد از سخن، کاری که من می‌خواستم دست شوق ما و دامان خموشی بعد ازین همچنان کز جیب شب، خورشید تابان سر زند همچنان کز خواب نگشایند چشم، اهل زمین: سر زند یا رب! ز شرق غیب، مهر ذات تو تا شود بیدار، بخت شیعیان دل حزین (۲۱۸) واعظ قزوینی در غزل نیایشی خود، ذات خداوندی را در هر بیت به یکی از ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام سوگند می‌دهد و آمرزش خود را می‌خواهد و هنگامی که سخن از آن گمشده جهانی به میان می‌آورد سخنش شور و سوز دیگری پیدا می‌کند: یا رب! به فضل خویش گناهان ما ببخش

قسمت ششم

از توست جمله بخشش و از ما خطا، ببخش! هر چند نیستیم سزاوار بخشش ما را به روی شاه رسل مصطفی ببخش! جز سوختن اگر چه نباشد سزای ما اما به سوز سینه خیر النساء، ببخش! ما در طریق بند گیت گر پیاده‌ایم ما را به شهسوار عرب مرتضی ببخش! شد ز انتظار صاحب ما، چشم ما سفید ما را به درد دوری آن مقتدا، ببخش! زین چارده، بس است یکی بهر عالمی ما را برای خاطر هر یک جدا، ببخش! واعظ، شکسته بر در ایشان چو استخوان او را به این شکستگی ای پادشاه، ببخش! کارش تباہ و، درد ز حد بیش

و صبر، کم حالش ببین و رحم نما و، دوا ببخش! (۲۱۹) این غزل پرداز نامدار در عرصه سبک اصفهانی (=سبک هندی) در مثنوی مناجاتی خود نیز، خدا را به یکتایی اش و به حرمت حضرات معصومین علیهم السلام سوگند می‌دهد که بر زاری او رحمت آورد و از گناهان او درگذرد. ابیاتی از این مثنوی نیایشی رامرور می‌کنیم: الهی به یکتایی وحدت به زخاری قلمز رحمت به احمد، شفیع سیاه و سفید کزو پشت بر کوه دارد امید به مهر سپهر ولایت علی کزو ظلمت کفر شد منجلی به زهرای ازهر، محیط شرف که او بود هم گوهر و هم صدف به مهدی هادی امام زمان که نام خوشش نیست حدّ زبان فروزان چراغی، که گردد چو دود به گردش شب و روز، چرخ کبود کند صبح، مشق علمداریش به دل، مهر را نیزه برداریش نه خورشید و ماه است بر آسمان بود در ره او، دو چشم جهان ندانم ز بس هست قدرش فزون که در پرده غیب گنجیده چون؟ وجودش چراغی به فانوس دان جهانی ازو روشن و، خود نهان! ز ما گردن و، طوق فرمان ازو ز ما دست امید و، دامان ازو که: رحمی کنی بر من و زاری ام به رویم نیاری گنجهکاری ام به درگاه عفو تو ای پادشاه! نیاورده ام تحفه‌ای جز گناه همه غفلت و مستی آورده ام متاع تهیدستی آورده ام رحیمی، رحیمی، ببین زاری ام کریمی، کریمی، بکن یاری ام (۲۲۰) میرزا داراب بیگ (جویا) تبریزی کشمیری (متوفای ۱۱۱۸ ق) از شاگردان ممتاز صائب تبریزی در سبک اصفهانی است و عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملا ساطع از شاگردان اویند. (۲۲۱) در اشعار مناقبی جویای تبریزی، لطافت کلامی و غنای محتوایی موج می‌زند. ابیاتی از یک قصیده مناقبی او را که مختوم به مناقب حضرت ولی عصر علیه السلام است، مرور می‌کنیم: تنگ عیشم دارد از بس دور چرخ چنبری چون شمیم غنچه‌ام در دام بی بال و پری مانده است از طبع من معنی تراشی یادگار همچنان کز خامه مانی فن صورتگری سینه‌ام از داغ سودای تو گلزار بهشت از گل نظاره‌ات در شیشه اشکم، پری تا به کی جویا! غزل خواهی سرودن؟ زان که نیست مطلبی جز منقبت گویی تو را از شاعری به که باشی مدح‌سنج آن که بر خاک درش جبهه ساید هر سحرگه آفتاب خاوری مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست چون شه مردان به ذات او مسلم، سروری آن که گر سازند در ایام عدل او، بجاست از پر شهباز، تیر ترکش کبک دری! می‌سزد در بحر بی پایان قدرش گر کند مه‌حبابی، هاله گردابی، فلک نیلوفری حکم خردی گر نویسد بر بزرگان، شوکتش می‌کند نه چرخ جا در حلقه انگشتی! چون نباشد بر سر بازار محشر، رو سفید هر که چون مه گشت نور مهر او را مشتری بر زمین زد شام عید از ماه نو، مضراب را حکم او چون زهره را مانع شد از خنیاگری غیر آبای تو شناسد کسی قدر تو را قیمت گوهر که می‌داند به غیر از گوهری؟ تا شدم در وصف رأی روشنت مدحت‌نگار می‌کند هر نقطه در طومار شعرم، اختری دیده او باد چون روی غلامانت سفید! باشد آن کس را که از غیر تو چشم یآوری مدح مانند تویی، نبود مجال چون منی کی تواند داد «جویا» داد مدحت گستری؟ به کزین پس منقبت را ختم سازم بر دعا تا ملک، آمین سیرا باشد به چرخ چنبری تا ببخشد فیض آبادی، بساط خاک را نقش نعلین تو، یعنی آفتاب خاوری خاک خاوری باد بر سر، دشمن دین تو را دوستانت را بر اعدای تو باشد سروری (۲۲۲) شیخ محمد علی «حزین» لاهیجی (متوفای ۱۱۸۱ ق) قصاید مهدوی پرشوری در سبک اصفهانی دارد که از مضامین بکر و نازک خیالی‌ها سرشار است: در صبح عارض از خط مشکین، نقاب کش این سرمه را به چشم تر آفتاب کش زان پیشتر که زخم اجل کارگر شود مطرب! بیا و زخمه به تار رباب کش غرق عرق، چنین رخ ناز آفرین چراست؟ جانا! تو را که گفت که از گل، گلاب کش؟ ای چرخ! دست فتنه بلندست، خویش را زیر لوای خسرو عالی جناب کش مهدی بگو و از شرف نام نامیش طغرای فخر، بر ورق آفتاب کش صهبای ذکر دوست، خرد سوز شد حزین! آتش شو، از جگر نفس شعله تاب کش بتخانه در مدینه اسلام کی رواست؟ لات و هبل بر آر و، به دار عقاب کش گرد خجالت از رخ ما عاصیان بشوی خط بر صحیفه عمل ناصواب کش (۲۲۳) حزین لاهیجی در قصیده مناقبی دیگری با تشبیهی زیبا، در التجا به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام داد سخن می‌دهد: تا در چمن این سرو برازنده چمان است چیزی که به دل نگذرد اندوه خزان است چشمش نشد از دولت دیدار تو محروم پیدا است که آئینه ز صاحب نظران است ای پرده نشین دل و جان! در ره شوق این مطلع فرخنده مرا ورد زبان است تا دیده ز دل، نیم قدم ره به میان است از پرده بر آ! چشم جهانی نگران است محروم

مهمل، دیده امید جهان را ای آن که حریمت، دل روشن گهران است بی روی تو در دیده بود خار نگاهم بی وصف تو جان در تن من بار گران است افسر به سر دولت بدخواه تو، تیغ است اختر به دل تیره خصم تو، سنان است کودک به رجم، فضل تو را شاهد عدل است مادر به شکم، خصم تو را مرثیه خوان است گشت از اثر عدل تو کار دو جهان راست گر پیچ و خمی هست به زلفین بتان است دست قدر امروز در آن قبضه تیغ است پشت ظفر امروز بر آن پشت کمان است برق است عنان تو و کوه است رکابت آن بس سبک افتاده و این بس که گران است گو تا که ازین کهنه دمن، گرد بر آرد فرخنده سمنند تو که چون سیل دمان است آن آینه اندام که در جلوه گریها خاک قدمش، سرمه صاحب نظران است بلبل نکشد پا ز سراغ گل و گلشن آه از سر کوی تو که بی نام و نشان است! مستانه اگر نکته سرایم عجیبی نیست کی ساغر عشق تو کم از رطل گران است؟ گلزار نگردهد تھی از ناله بلبل پیوسته ثنای تو مرا ورد زبان است پیمانه مستان تو بی باده مبادا! تا غنچه درین باغ ز خونابه کشان است (۲۲۴) همو در توسیل به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام با نازک خیالی بسیار سخن می گوید: نی خامه دارد سر خوش نوایی کهن بلبل آهنگ دستانسرای بی مطرب! امشب، ره تازه سر کن ملولیم از رندی و پارسایی دهد ارماغ کلك معنی نگارم به صورت طرازان چین و ختایی نشسته است بر تخت یونان فطرت فلاطون دانش به خاقان ستایی امام امم، صاحب عصر، مهدی که نامش علم شد به مشکل گشایی فلک، کرده هر صبح با کاسه مهر ز دربار دودی کشانش، گدایی در اندیشه چون بگذرد، پای بوسش سخن آید از خامه بیرون حنایی! ز تشریف ابر کفش در بهاران کند شاهد غنچه گلگون قبایی ز گرد شم دشت پیمان سمنندش برد دیده مهر و مه، روشنایی خدیوا! به طور سخن آن کلیم که کلکم علم شد به معجزه نمایی به بلبل چه نسبت نوا سنجیم را؟ منم شهری عشق و او روستایی! ز خورشید تابان داغ دل من بود بزم افلاک را، روشنایی به وصف فرو مانده غواص فکرم که بار آرد اندیشه، حیرت فزایی فلک، شش جهت می زند چار نوبت به نام تو، کوس مظفر لوایی قسمت هفتم جدایی ز خاک درت نیست ممکن کزو دیده ام جذبه کهربایی لبم چون صدف پیش فیض تو بازست ز ابر کفت، قطره دارم گدایی نباشد به درد تو گر آشنا، دل میان تن و جان مباد آشنایی! مرا عشق سرکش، زند شعله در دل مرادی ندارم ز مدحت سرایی به وصف، که اندیشه کوتاه از آن است به جاهت، که باشد جلال خدایی که: در کلبه ام نیست نقش تعلق کند پهلوی خشک من، بوریایی طمع نیست یک جو، ز ابنای دهرم نمی آید از رهنان، رهنمایی ز طوفان رهندن، نمی آید از خس ز دریا دلان آید این ناخدایی عجب دارم از پستی طالع خود که کرده است در نارسایی، رسایی! حزین! خامه سر کن که وقت دعا شد نفس را به تأثیر ده آشنایی زبان درکش، از حد سخن رفت بیرون درین پرده عیب است خارج نوایی بود شهره جودت به مسکین نوازی نشان، آستانه به حاجت روایی سمر، (۲۲۵) نام نیکت به گیتی سراسر علم، دست و تیغ به کشور گشایی (۲۲۶)

بخش چهارم - سیری در گستره شعر مهدوی

سیری در گستره شعر مهدوی

در بحث پیشین (= پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی) حضور پرفراز و نشیب «مسأله مهدویت» را در اشعار مناقبی شعرای فارسی زبان شاهد بودیم و در این بخش با «موضوعات و اهداف شعر مهدوی» در زبان فارسی آشنا خواهیم شد.

۴-۱) موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی

اشاره

در شعر مهدوی موضوعات بسیاری مطرح است و با گلگشتی که در بوستان همیشه سرسبز شعر مهدوی در قلمرو زبان فارسی

خواهیم داشت، دسته گل‌هایی را به تناسب هر مقام به دوستان شعر و ادب شیعی تقدیم خواهیم کرد. مهم‌ترین موضوعاتی که در اشعار مهدوی شاعران فارسی‌زبان حضور دارد عبارت است از: (۱-۱-۴) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی. (۲-۱-۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام. (۳-۱-۴) تبیین رسالت‌های جهانی امام زمان علیه السلام. مسائلی از قبیل: «غیبت»، «انتظار» و «ظهور» نیز در بخش انواع شعر مهدوی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به «قالب‌ها»، «اوزان عروضی» و «سبک‌ها» پی که در شعر مهدوی مطرح است، اشاره خواهیم کرد.

۱-۱-۴) معرفت مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی

قسمت اول

ملک الشعراء (صبوری) خراسانی از شاهد مستوری سخن به میان می‌آورد که عالمی دلباخته اویند و هنگامی که حضرت موسی در «طور مهدوی» در انتظار تجلی نشسته باشد، تکلیف امت او در رابطه با این «مصلح جهانی» کاملاً مشخص است: شاهدی مستور و عالم باخته دل در هوایش آتشی در طور و موسی سوخته جان در شرارش (۲۲۷) محمد آزادگان (واصل) از جهانیان می‌پرسد که کی این مژده را به عیسای گرویدن‌نشین می‌دهند که بشتاب! چرا که مقتدای تو، بساط نماز را در گستره زمین گسترده است: کی مژده می‌برند به عیسی که اَلْعَجَل! سوی نماز شد به زمین مقتدای تو (۲۲۸) حاج میرزا (حیب) خراسانی، حضور روحانی مهدی موعود علیه السلام را، در کعبه و بتخانه به تماشا نشسته است: در کعبه و بتخانه بگشتم بسی ما دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو بسیار بگویم و چه بسیار بگفتم: کس نیست به غیر از تو درین خانه، تویی تو یک همت مردانه درین کاخ ندیدیم آن را که بود همت مردانه تویی تو (۲۲۹) ادیب الممالک فراهانی (امیر)، تجلی آن وجود مقدس را جهانی می‌داند و او را همان مصلحی می‌شناسد که دجال‌ها را از میان برخواهد داشت و آتشکده‌ها را خاموش خواهد کرد و به اعتبار پیروان حضرت عیسی پایان خواهد داد: چون پرده بردارد ز رخ، گیرد جهان از چار سو از بس کرشمه ناز او، از روی زیبا ریخته چون او نباشد هیچ کس، سالار خوبان است و بس خوبانش زین ره هر نفس سر در کف پا ریخته خورشید شمع در گهش، کیوان غلام در گهش جان‌های شیرین در رهش، طوعاً و کزها ریخته با معجز عیسی لبش، با نوش احمد مشربش با دست قدرت قلبش، حق تعالی ریخته بر کاخ قصرش ای فتی! نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ آیتی در جام فتحش شربتی، اِنَّا فَتَحْنَا رِیْحَةَ دِجَالِهَا را برگشدد، با صد مذلت‌شان کُشد هم نار گبران خامُشد، (۲۳۰) هم آب (۲۳۱) ترسا (۲۳۲) ریخته ای مهدی صاحب زمان! کز عکس تیغ آسمان رنگ شفق را جاودان، بر خاک خضرا ریخته بنما رخ چون ماه را، مرآت وجهه الله را و آن غمزه جانکاه را، کز چشم شهلا ریخته (۲۳۳) شادروان صادق سرمد، جهان را نگران غیبت مهدی موعود علیه السلام می‌بیند؛ اگر چه بر این باور نیز هست که اگر «چشم جهان‌بین» باشد، «طلعت» او را می‌توان در همین زمانه غیبت به تماشا نشست: گرچه از اهل جهان، روی نهان ساخته‌ای روشن از پرتو خود، روی جهان ساخته‌ای دیدن طلعت تو، چشم جهان‌بین خواهد که جهانی به سوی خود نگران ساخته‌ای حجت بالغه عقلی و در روی زمین پیرو حکم خود اعصار و زمان ساخته‌ای (۲۳۴) دکتر قاسم رسا بر این باور است که اگر روزی آن گمشده جهانی، لب خود را به سخن بگشاید، حضرت عیسی برای بوسیدن آن لب‌های روان‌پرور، از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و نظر امت خود را به جانب او معطوف خواهد داشت: به صورت شبه پیغمبر، به صولت تالی حیدر به سیرت حجت داور، ولی والی والا به ختم انبیا ماند، چو خواند خطبه در منبر به شاه اولیا ماند، چو تازد بر صف اعدا لب لعل روان بخشش، چو آید در سخن روزی پی بوسیدنش آید فرود از آسمان عیسی جهان پیر چون یعقوب شد سرگشته و حیران که شد آن یوسف ثانی به چاه غیب ناپیدا تویی فرمانده مطلق، امام و حجت بر حق تویی بر شیعیان سرور، تویی بر بندگان مولا (۲۳۵) علامه شیخ محمد حسین غروی

اصفهان (مفتقر) انبیای الهی را در انتظار قیام جهانی آن حضرت می‌بیند و جهانیان را چشم انتظار مقدم او: مشرق شمس ابد، مطلع انوار ازل صاحب العصر، ابو الوقت، (۲۳۶) امام زمن است ای رخت قبله توحید و درت کوی امید تا به کی کعبه دل‌ها همه بیت الوتن (۲۳۷) است؟ پرده از سرّ انا الله برانداز دمی تا بدانند که شایسته این ما و من است؟ دل به دریا زده از شوق جمالت الیاس خضر از عشق تو سرگشته ربع و دمن (۲۳۸) است ای ز روی تو عیان جنت ارباب جنان بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است ای شه ملک قدم! یک قدم از مکنم غیب وی مسیحا ز تو همدم! دم باز آمدن است ای که در ظلّ لوای تو کند گردون جای نوبت رایت اسلام برافراشتن است (۲۳۹) همو، آن وجود نازنین را، حکمران قلمرو توحید می‌خواند که فرمانش در عوالم کون و مکان جاری است: امروز، در قلمرو توحید سگه زن غیر از تو ای شهنشه والا تبار! نیست در نشأه تجرد و اقلیم کن فکان جز عنصر لطیف تو، فرمان گذار نیست با یگه تاز عزم تو، زانو دو تا کند این توسن سپهر، که هیچش قرار نیست جز نام دلربای تو از شرق تا به غرب زینت‌فزای دفتر لیل و نهار نیست غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد! هیچ آرزو، درین دل امیدوار نیست (۲۴۰) استاد محمود شاهرخی (جذب) عوالم هستی را در کنف عنایت آن حضرت می‌بیند و بیقراری پیروان مذاهب را در انتظار ظهور آن امام همام به تصویر می‌کشد: کیست این مظهر آیات؟ که گیتی را قاف تا قاف به تأیید نظر گیرد مالک ملک بقا، سرّ ازل مهدی است که جهان، فیض از آن رشک قمر گیرد حجت بالغه و هادی مطلق، اوست که از کون و مکان، نظم دگر گیرد پرتو، افلاک از آن وجه حسین یابد جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد ای ولیّ الله اعظم! که نشان تو اهل هر کیش ز ابنای بشر گیرد آفتابی تو و ما دلشدگان ذره چه شود مهر گر از ذره، خبر گیرد؟ (۲۴۱) محمد (وارسته) کاشانی بر این باور است که امام موعود علیه السلام به هنگام ظهور، بر پیکر نهال‌های پژمرده، جان می‌دهد و به برگ‌های خزان دیده، سرسبزی بهار را ارزانی می‌دارد، و همانند موسی، از قبطیان دمار برآرد و همانند مسیح بر تن مردگان روان بخشد، و نگهبان بهشت، با اشتیاق فراوان کلید جنان را در اختیار او می‌گذارد: خرم کند هزار نهال فسرده را سرسبزی بهار به برگ خزان دهد روشن کند به نور هدایت، چراغ جان تاب و توان به پیکر هر ناتوان دهد موسی صفت، دمار برآرد ز قبطیان عیسی صفت، به مرده صد ساله جان دهد رضوان به شوق و ذوق فراوان به دست او ززین کلید قصر رفیع جنان دهد قارون ز خاک، سرزند از شادی و سرور گنج نهران خویش به او ارغان دهد (۲۴۲) طرب اصفهانی، آثار ظهور آن مصلح جهانی را به تصویر می‌کشد: این شه، اثر خدا بود در دهر آن ذات، بلی چنین اثر دارد جبریل امین، ز خاک در گاهش قوت دل و قوت بصر دارد بر خویش، چو جوشن غزا (۲۴۳) پوشد بر دست، چو رایت ظفر دارد آن هندی حیدری، (۲۴۴) به کف گیرد آن جوشن داودی، به بردارد گریان به سر قدر، قضا سازد مویان به سر قضا، قدر دارد لوث و تن (۲۴۵) از زمانه سازد پاک نام صنم از میانه بردارد آثار پیمبران مُرسِل را از روی منیر، جلوه گر دارد بر خشک و تر جهان اگر بینی در قبضه حکم، خشک و تر دارد چون حلقه به زیر حیطة فرمان از خاور، تا به باختر دارد نادان بود آن که با وجود او چشم کرم از کس دگر دارد (۲۴۶) همو، در قصیده مهدوی دیگری، حضرت عیسی را، سپهدار امام زمان علیه السلام و حضرت موسی را، ثناگر او می‌داند، و با بیان این دو مطلب، بُعد جهانی رسالت آن حضرت را خاطر نشان می‌سازد: شاهی که انبیا را، او هست میر و سالار شاهی که اولیا را، او هست شاه و سرور شاهی که در سپاهش، عیسی بود سپهدار شاهی که بر جنابش، موسی بود ثناگر نبود عجب اگر خصم، بگریزد از نهییش آری چسان ستیزد روباه با غضنفر؟ از بیم، پیکر کوه لرزان شود چو سیماب (۲۴۷) زیر دو ران چو آرد یکران (۲۴۸) کوه پیکر روزی که پرده گیرد از روی عالم آرا از روی عالم آرا، عالم کند منور (۲۴۹) (ابن حسام) خوسفی، شاعر نامدار آیینی، از آن وجود نازنین می‌خواهد که بر «مسند داوودی» تکیه زند و کسانی را که در تحریف زبور دخیل بوده‌اند مورد بازخواست قرار دهد و بی صلاحی قوم صالح را برنتابد و به این پریشان احوالی‌ها پایان بخشد: جهان، خلاص نگردد ز دست ظلمت شام اگر نه صبح جمال تو بخشد او را، نور شب است و در گله، گرگ و سحاب طوفان وار شبان وادی ایمن! بیا ز جانب طور بیا به مسند داوودی ای خلیفه ارض! بپرس تا به چه تغییر می‌دهند زبور؟ تفقدی بکن ای آصف سلیمان قدر! که غایب است چرا هدهد از میان طیور؟ صبا بگوی

به صالح، (۲۵۰) که بی صلاحی قوم بدان رسید که از ناقه می‌برند جُذور (۲۵۱) چو زهره گر بنمایی جبین، جبین ساینده بر آستانه تو، آفتاب و ماه از دور جبین «ابن حسام» است و خاک در گاهت که او به مدح و ثنای تو بنده‌ای است شکور (۲۵۲) شمس الفصحاء (محیط) قمی، جهانی را چشم به راه حجت موعود علیه السلام می‌بیند و از آن «پناه کون و مکان» می‌خواهد که با جلوه‌ای، غبار شرک را از رخساره آینه هستی پاک سازد: سَمِیَّ ختم رسل، خاتم الائمه که هست نهان ز دیده و بر حضرتش عیان هر راز سلیل خسرو دین، عسکری، شه کونین ولی حق، شه دشمن گداز دوست نواز

قسمت دوم

امام منتظر خلق، حجت موعود که هست چشم جهانی به رهگذارش باز پناه کون و مکان، صاحب الزمان، مهدی ولی قائم بالسیف، شهسوار حجاز خجسته نامش، ز آن بر زبان نمی‌آرم که روزگار، رقیب است و آسمان، غماز (۲۵۳) به اوج جاهش جبریل عقل می‌نرسد به بال شوق کند تا ابد اگر پرواز شها! حقیقت وحدت تویی و دور از تو شده حقیقت وحدت بدل به شرک و مجاز در آرز پرده و از یک تجلی رخسار غبار شرک ز مرآت ماسوا پرداز (۲۵۴) میرزا نصر الله صبوری، آدمی را به «انسان شدن» فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که از تحصیل علمی که ریشه در حق و حقیقت ندارد پرهیزد و ذره خورشید ماه طلعتی باشد که دست بندگان خدا به دامن اوست و جهان هستی فرمانبردار وی: نگویمت که مشو کافر و مسلمان باش به هر شریعت و کیشی که هستی، انسان باش به هر طریقه که در عالم است، سیری کن چو کافر از همه گشتی، بیا مسلمان باش گرت هوا است که خورشید ذره تو شود به رقص، ذره خورشید ماه شعبان باش شه ولایت ما کان و ما یکون، که خدای به عدل گفت: شه ما یکون و ما کان باش جهان و چرخ چو خواهی برند فرمانت تو هم چو چرخ و جهان بر درش به فرمان باش به دامن تو بود دست بندگان خدای تو خواه دست خدا باش و خواه دامن باش پناه قرآن، هر حجتی به هر عصری است کنون که حجت عصری، پناه قرآن باش (۲۵۵) شادروان محمد علی (فتی) تبریزی که از شعرای قوی‌مایه و بلند پایه روزگار ما بود، در شعر آیینی دستی به تمام داشت. این شاعر توانا و با اخلاص در قصیده مهدوی خود، جهان را چشم به راه آن امام همام می‌نگرد و در غیاب او، شیرازه جهان هستی را گسسته می‌بیند: نه همین چشم به راه تو، مسلمانند عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش بی رخت بسته به روی همه، درهای امید بگشا بر رخ احباب، در از رحمت خویش جز تو، ما را نبود ملجایی ای حجت حق! باد سوگند تو را، بر شرف و عصمت خویش «دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت» بگشا مشکل ما را به یدِ همت خویش تویی آن گوهر یکدانه دریای وجود که خداوند جهان خواند تو را حجت خویش (۲۵۶) لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، مؤلف آتشکده آذر و از بنیان نهضت بازگشت در عرصه شعر فارسی، در مورد آن مصلح جهانی از «اجماع اُمم» سخن می‌راند و نظر پیروان ادیان آسمانی را در مورد آن گمشده جهانی به تصویر می‌کشد: شه دین مهدی هادی، که باد او را به هر وادی ولی (۲۵۷) در عشرت و شادی، عدو در محنت و ماتم زند رضوان (۲۵۸) چو نمرود اندر آتش، خرقة رنگین کند مالک (۲۵۹) خلیل آسا، گل آگین جامه مظلم به اجماع اُمم، روزی که در آخر زمان گردد زمین چون زلف خوبان تیره و آشفته و درهم نشیند بر سریر سروری، شاه فلک جاهی که از عدلش جهان گردد چو روی نوحطان، خرم ولی هر یک به اسم دیگر و رسم دگر خوانندش زبان عالمی گردان به نام او مگر ابکم یهودش داند از نسل یهودا، ماشیح نامش مجوسش زاده زردشت و، ترسا زاده مریم مسلمانش شمارد فاطمی یکسر، ولی زایشن همی گویند فوجی کآن گهر باشد نهان در یم من و چون من، کسی کز مسلمین مهر علی دارد کنونش زنده می‌دانیم و زنده ز آن، بنی آدم ولی دارد دو روزی مصلحت را رخ نهان تا خود جهان از دود ظلم و آه مظلومان شود مظلم (۲۶۰) سمند فتح تا تازد، جهان از ظلم پردازد ز بطحا رایت افرازد، ظفر بر رایتش پرچم (۲۶۱) سروش اصفهانی، صحنه ظهور امام زمان علیه السلام را به تصویر می‌کشد و با ذکر این مطلب که به هنگام ظهور، حضرت مسیح و بندگان خاص خداوند به کمک او خواهند شتافت، جهانی بودن قیام آن حضرت را در ذهن آدمی تداعی می‌کند: مهدی مظفر،

امام عصر امید‌آزم، شاه انس و جان بر روی زمین، حجت‌الخدای در کون و مکان، امر او روان بر مسند شرع و سریر حکم هم بار خدا، هم خدایگان تا بوده جهان، هیچ‌گه نبود از حجت‌یزدان تهی جهان ممکن نشود خیمه بی ستون ایمن نبود، گله بی شبان کشتی بودش ناخدا به کار تا آن که رساندش بر کران بی راهبر، ما را گذاشتن دور است ز دادار مهربان روزی که به پیروزی و ظفر ایات فرازد به فرقدان انگشتری مصطفی به دست شمشیر علی، بسته بر میان آید ز پی‌یاریش فرود آن روز مسیحا ز آسمان خاصان خدایش ز شرق و غرب تازند به خدمت، یکان یکان (۲۶۲) ملک الشعراء (بهار) خراسانی، آن ذخیره خداوندی را جلوه تام و تمام انبیای الهی می‌شناسد که روزی از پرده غیبت برون خواهد آمد و فرمان او در گستره کره خاکی مطاع خواهد بود: کیست معشوق من؟ آن شاهد بزم ازلی مظهر جلوه حق، سرّ خفی، نور جلی سروِ بستان نبی، شمع شبستان علی محرم اندر حرم قرب شه لم یزلی هادی مهدی، دارای جهان، حجت عصر آن که بر رایت او خواند خدا آیت نصر تا جهان بوده است، این نور جهان‌آرا بود بود از آن روز که نی آدم و نی حوا بود او سلیمان بُد و، او عیسی و، او موسی M [نوح و یونس را، او همره در دریا بود آسمان بود و زمین بود و بشر بود و ملک نور او، گه به زمین بود عیان گه به فلک گر نهان است، یکی روز عیان خواهد شد آشکار از رخس آن راز نهان خواهد شد در همه گیتی، فرمائش روان خواهد شد آن چه خواهیم بحمد الله، آن خواهد شد تا رسد دست من آن روز بدان دامن پاک نهم امروز بدین در، سر طاعت بر خاک (۲۶۳) حکیم (صفا) اصفهانی، در به تصویر کشیدن عظمت وجودی آن مصلح کل و تبیین جهانی بودن قیام او، از شیوه بیانی فحیمی سود جسته است: عیسی، پیدایه‌ای است به ظلّ لوی تو تو، پادشاه امری و عیسی، گدای تو من با زبان عیسی، گویم ثنای تو ای مهدی وجود که جان‌ها فدای تو! دجال شرک، خانه گرفته است جای تو توحید کن که خانه پردازد این عوان مشکات سرّ اوست، ولی نعمت مسیح از دولت گدای درش، دولت مسیح در کیش اوست پیش‌آزم، دعوت مسیح از خوان اوست ریزه‌خواری حضرت مسیح روحی که جلوه کرد در او صورت مسیح آمد برون ز خلوت و شد عیسی زمان خورشید آسمان ولایت کجا و ظل؟ خیر البشر کجا و بشر؟ دل کجا و گل؟ روح الله، آیتی است ز انسان معتدل عیسی، لطیفه‌ای است از آن لطف متصل‌ای فتنه مشاهده! دلبر کجا و دل؟ مهدی کجا و عیسی؟ جانان کجا و جان؟ ای جامع لطیف! که در هر دلیت جاست در دل نشسته‌ای تو و دل، خانه خداست یک کشور و دو سلطان؟ در عهده خطاست حق را دویی ننگجد، این مسلک «صفا» است توحید، سرّ خاص سلاطین اولیاست یک پادشاست بر همه عالم، خدایگان (۲۶۴) ابن حسام خوسفی، ضمن اشاره به اوضاع شرک‌آلود زمانه خود، در تبیین این مطلب اساسی می‌کوشد که با ظهور حضرت قائم علیه السلام تمامی آفریدگان جهان هستی، فرمانبر او خواهند بود: شگفت نیست مسیح از چراغ بنشانند ز باد فتنه دجال ظالم مغرور چگونه دامن شرع نبی نخارد خار؟ هزار بولهب اندر کمین نشسته ز دور ظهور مهدی قائم، که چون سلیمان‌ش مسخرند به رغبت، وحوش و جنّ و طیور فؤاد کرمانی از پیشگاه آن حضرت تقاضا می‌کند که با قیام جهانی خود آن چنان رستخیزی برپا سازد که مردم زمانه همانند روز قیامت، جزای کردار خود را ببینند: ای آشکار پنهان! برقع ز رخ بر افکن تا جلوه‌ات ببینم پنهان و آشکارا بی جلوه‌ات ندارد ارض و سما فروغی ای آفتاب تابان هم ارض و هم سما را باز آ که از قیامت (۲۶۵)، برپا شود قیامت تا نیک و بد ببینند در فعل خود، جزا را باز آ که بی وجودت عالم سکون ندارد هجر تو در تزلزل، افکند ماسوا را (۲۶۶) میرزا جهانگیر خان محبی (ضیایی) یکی از برکات ظهور مهدی موعود علیه السلام را، از میان رفتن اختلافات موجود در بین مذاهب می‌داند: اساس اختلافات مذاهب براندازد ز بیخ و بن، به عالم (۲۶۷) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اورنگ پادشاهی عالم را شایسته آن وجود نازنین می‌داند: ای هدهد صبا گوی، «طاووس» (۲۶۸) کبریا را باز آ که کرده تاریک، زاغ و زغن فضا را ای مصطفی شمایل! وی مرتضی فضایل! وی احسن الدلائل، یاسین و طا و ها را ای منشی حقایق! وی کاشف دقائق فرمانده خلاق، ربّ العلی علا را ای کعبه حقیقت! وی قبله طریقت! رکن یمان ایمان، عین الصفا صفا را ای رویت آیه نور! وی نور وادی طور! سرّ حجاب مستور، از رویت آشکارا ای معدلت پناهی! هنگام دادخواهی اورنگ پادشاهی، شایان بود شما را انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست کی

زید اسم اعظم، دیو و دَدِ دَغا را؟ از سیل فتنه کفر، اسلام تیره گون است دین مبین زبون است، در پنجه نصارا ای هر دل از تو خرم! پشت و پناه عالم! بنگر دچار صد غم، یک مشت بینوا را ای رحمت الهی! دریاب «مفتقر» را شاها به یک نگاهی، بنواز این گدا را (۲۶۹) همو در قصیده مهدوی دیگری، آن وجود نازنین را «کفیل دین و آیین» و «حافظ شرع مبین» معرفی می کند که «حجّت حق» در جهان است، و آن حضرت را با عبارتی همانند: «قطب اقطاب طریقت» و «مدار معرفت» و «حامل سرّ حقیقت» مورد خطاب قرار می دهد و از آن «خداوند حرم» می پرسد که تا کی «حرم» باید در دست «نامحرمان» باشد. شاه اقلیم ولایت، مالک کون و مکان خسرو مُلک هدایت، صاحب عصر و زمان قطب اقطاب طریقت یا مدار معرفت حامل سرّ حقیقت یا محلّ ایتمان ای کفیل دین و آیین! حافظ شرع مبین! کس ندارد جز تو میثاق (۲۷۰) الهی را ضمان (۲۷۱) حجّت حق بر جهان و بهجت کون و مکان گلشن دین از تو خرم، روح ایمان شادمان ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب! تا به کی باشد حرم در دست این نامحرمان؟! باز شد بیّت الصّمَد (۲۷۲) بیّت الصّنم، (۲۷۳) یا لَلاسف (۲۷۴)! کاسر اصنام (۲۷۵) کو؟ شاها تویی دست همان خانه های قدس حق را پای پیلان محو کرد خاندان نجد (۲۷۶) را، ایزد کند بی خانمان! خسرو! صبر و تحمل پیشه کردن تا به کی؟ تیشه بی اندیشه زن بر ریشه این ظالمان (۲۷۷)

۲- ۱- ۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام

قسمت اول

انسان کاملی که دارای ولایت تکوینی است، قدرت تصرف در عوالم کون و مکان را دارد و سررشته جهان هستی به دست اوست؛ چرا که خلیفه خدا در روی زمین است و در حقیقت مزایای وجودی خود را از انبیا و اولیای الهی به ارث برده است. طرب اصفهانی در قصیده رسای مهدوی خود به همین مهم اشاره می کند: خضر و مسیح و صالح و ایوب و اَیْسَع نوح و کلیم و یوسف و یعقوب و ارمیا ذوالکفل و لوط و یوشع و ادیس پاکدین داوود و هود و یونس و لقمان پارسا بالجمله تا به خاتم از آدم صفی او را تمام، مدحگر و منقبت سرا (۲۷۸) محیط قمی، در تبیین ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام، نمونه هایی را باز گو می کند: کشف امان، پناه جهان، صاحب الزّمان شاهی که سوده نُه فلکش، جبهه بر تراب مهدی، ولی قائم و موعود و منتظر آخر امام و یازدهم نجل بوتراب عنوان آفرینش و، فهرست کن فکان کز دفتر وجود بود فرد انتخاب با پایه عنایت او، پاید آسمان در سایه حمایت وی، تابد آفتاب بی امر او، نریزد یک برگ از درخت بی فیض او، نبارد یک قطره از سحاب حصر محامدش، نتوان کرد از آن که هست نطق الکن و محامد، بی حدّ و بی حساب در مانده ام، اغثنی یا صاحب الزّمان! یا خاتم الأئمّه و یا تالی الکتاب (۲۷۹)! فصیح الزّمان (رضوانی) شیرازی، ولایت تکوینی امام عصر علیه السلام را از منظر دیگری به تصویر می کشد: صاحب عصر و زمان، آن که سپهرش گوید: با ولای تو، مرا نیست تولّی دگر موسی ار بانگ «أنا الله» ز نخلی بشنید بُد از نخل چنین نغمه، بُد از جای دگر زین سخن هم، نه خدا گویمش اما گویم که بود متّصل این بحر به دریای دگر بلکه شد فاش در امروز که عیسی هم داشت فیض روح القدسی را، ز مسیحای دگر پدر و مادری، این گونه نیارد فرزند اگر آیند هزار آدم و حوای دگر ای مهین حجّت حق! منتظران را به خدا نیست هیچ از تو، به غیر از تو تمنّای دگر (۲۸۰) ملک الشعراء (بهار) خراسانی، در محمّس مهدوی خود، عظمت وجودی امام عصر علیه السلام را، روایت می کند: مژده که روی خدا، ز پرده بر آمد آیت داور به خلق، جلوه گر آمد بی خبران را ز فیض کل خبر آمد مظهر کل در لباس جزء، در آمد معنی واجب گرفت، صورت امکان شعشه گسترده، جلوه صمدانی گشت عیان سرّ صادرات نهانی طاق طلب را قویم گشت، مبانی شاهد غیبی رسید و داد نشانی از لمعات جمال قادر سبحان از فلک کون تافت اختر تجرید نفس أحد سر زد از هیولی توحید «لم یلد» امروز یافت کسوت تولید آن که بدو زنده گشت هر سه موالید و آن که بدو زنده گشت

چار خشیجان (۲۸۱) عقل نخستین، بزرگ صادر اول کالبد مستنیر و، جان مُمَثَل راه هدی را یکی فروخته (۲۸۲) مشعل هادی و مهدی، سَمی احمد مُرسل حَجّت غایب، ولی ایزد مَنان قاعده‌پرداز کارگاه الهی راز جهان را دلش، خبیر کما هی جاهش برتر ز حدّ لا یتناهی فکر به کُنهِ جلال و قدرش واهی عقل، به قرب کمال و جاهش حیران پرده‌نشین حریم لم یزلی، اوست شاهد غیبی و، دلبر ازلی اوست مرشد و مولا- و پیشوا و ولی، اوست باری، سرّ خفی و نور جلی اوست خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان غیر تو ای کنز مخفی احدیت کیست که پیدا کند کُنوز هویت؟ از تو عیان است جلوه صمدیت هیچ تو را با خدای نیست دویت ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان ذاتش، آیینه خدای نما شد گرچه خدا نیست، کی جدا ز خدا شد؟ در گه او، زیب بخش عرش علا شد هر که به درگاه او ز روی صفا شد ز اهل صفا شد بسان خواجه دوران (۲۸۳) اسکندر خان (بهجت) قاجار، عالم امکان را طفیل آن وجود نازنین می‌داند و قهر آن حضرت را «مالک دوزخ» و لطف او را «رضوان بهشت» معرّفی می‌کند و بر این باور است که با ورد زبان ساختن نام مبارک آن امام همام می‌توان همانند ابراهیم، آتش را بر خود گلستان کرد و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می‌کند که با ظهور خود، ظلم و ظلمت را از گستره عالم بیرون راند: من چو نام حجت یزدان برم باید که تو سجده بر نام نکوی حجت یزدان کنی حجت قائم، که از بوسیدن خاک درش فخر بر مهر و سپهر و ناز بر کیوان کنی با شهاب کلک، دیوان را همی رانی ز خویش چون مدیحه‌سرا را رقم بر دفتر و دیوان کنی جرعه‌ای از چشمه مهر و ولایش نوش کن تا چو خضر پی خجسته، عمر جاویدان کنی ز آتش نیران مترس و، نامش آور بر زبان تا هویدا آب کوثر ز آتش نیران کنی با ولای او، چو ابراهیم بن آزر به خویش آتش سوزنده را، گل سازی و ریحان کنی شهریار! عالم امکان طفیل ذات توست هر چه اندر عالم امکان بخواهی، آن کنی از نظر پنهان بود جان و، تو جان عالمی زین سبب مر خویشتن را از نظر پنهان کنی بهر باطل کردن سحر و طلسم جادوان در کف موسی، عصا را صورت ثعبان (۲۸۴) کنی بر اعدای (۲۸۵) در سعیر و، بر موالی در بهشت قهر و لطف خویشتن را «مالک» و «رضوان» کنی تیره شد روی جهان از کفر، شاها از حرم جلوه کن تا کفر را تبدیل بر ایمان کنی! از حجاب غیب رخ بنمای ای نور خدای! تا که رفع ظلم و، دفع ظلمت از کیهان کنی (۲۸۶) سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم متألّه و شاعر پر آوازه سده سیزدهم هجری (متولّد ۱۲۶۵ ق) در قصیده‌ای که به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام سروده است برای به تصویر کشیدن امتیازات وجودی آن حضرت از اصطلاحات فلسفی سود جسته است: تاج کاووس از فروغ و، بال طاووس از نگار گشت کلک و دفترم از فرّ سلطان زمن آن سلیمان به حق کز کلک او، رخشان نگین تا به رستاخیز نتواند ربودن اهرمن نفس کلی دارد از املائی او، جزوی به کف زین سبب ارواح علوی را کند تلقین فن پای چون این تیره توده بفشرد، اندر درنگ گر از فرمان نو یابد بر این چرخ کهن از روان جنبد فلک، وز حکم او جنبد روان خود بجنبد دست اول تا بجنبد پروزن (۲۸۷) گویا می بشنود گوشم خروش آسمان که: به حکم او همی گردم بدین اشتاب (۲۸۸)، من از نهییش، لرزه افتد مر زمین را گاه باز از فرمان او گیرد سکون از بوّمهن (۲۸۹) اوست آب زندگئی و، ما همه زنده بدو کو روان این جهان است، این جهان او را بدن طبع، زو دستور گیرد تا جنین را در رحم صورت فعلی (۲۹۰) دهد یا زینت تشکیل زن بی جواز او نگردد قطره اندر بحر، دُر بی مثال او نگردد سنگ در کان، بهرمن (۲۹۱) گر شمیمش بگذرد بر تلّ خاکستر، بری عنبر سارا از آنجا کیل کیل و من و من آن که رنج پیس را و کور مادرزاد را نیز هم آن مرده را کش سود هم تن هم کفن (۲۹۲) زنده کردی از دمیدن وز بسودن خوب و خوش از خداوند زمان (۲۹۳) آموخت این افسون (۲۹۴) و فن خواه جزوی یا که کلی، یکسره اشراق اوست ز آن که نور هور هم بر سهل (۲۹۵) تابد هم حزن (۲۹۶) آن شجر کاندر مبارک سایه او مصطفی بیعت از فرمان یزدان می‌ستد زان انجمن آن شجر را بیخ ایدون، (۲۹۷) آن مبارک شرع اوست که بود شاخش فرایض، برگ و بار او سنن زیر این فرخ شجر بیعت به دست غیب کن «یؤمنون بالغیب» برخوان چون او یس اندر قرن آن چنان کاین دور مخصوص است او را، مر مرا: جان و تن مخصوص او دان هم به سر و هم علن (۲۹۸) (امیر اصلان) دنبلی از شعرای نامی دوره قاجار، در قصیده میلادیّه خود، صفات خدایی و قدرت لایزالی امام عصر علیه السلام را، این گونه به تصویر کشیده است: آن آیت جامعی کز آن

آیت بشمرد توان صفات یزدان را وان آینه کاندرو توان دیدن مِنْ حَيْثُ هُوَ جمال جانان را ای از تو نظام، هفت آبا را! وی از تو قوام، چار ارکان را! نه واجبی و نه ممکن، امّا کی آیی در شمار امکان را؟ حَيْدُ تو، دو چیز: ناطق و صامت بگذاشت میان خلق، برهان را اول: عترت بود و دومش: قرآن کر کف نهند، این دو میزان را تو حجت ناطقی و، قرآن هم باید ز تو فهم کرد، قرآن را ای با تو قرار عالم امکان! کی بی تو بود قرار، کیهان را؟ تا زهد ابوذر است در افواه مشهور چنان، که صدق: سلمان را این خوان کرم، هماره گسترده زان بهره بود امیر اصلان را (۲۹۹) همو در قصیده میلادیه دیگری، جلوه‌های جلالی و جمالی آن آینه تمام‌نمای خداوندی را، روایت می‌کند: مهدی اّمّت، سمیّ احمد مُرسل حجت داور، ولی دادگر آمد

قسمت دوم

آن که به عون ولای حضرتش آسان کشتی نوح نبی ز آب، در آمد وادی ایمن، کلیم را به شب تار نور جمالش پدید از شجر آمد نور رخ او به کوه طور بتابید رفت ز خود، مرو را چو در نظر آمد عصمت او شد پناه یوسف صدیق تا ز پس هفت پرده، بی خطر آمد حدّ بشر نیست، مدح گفتن آن را کز شرف و قدر، فخر بوالبشر آمد ذره کجا، ز آفتاب وصف نماید؟ قطره چسان از بحار (۳۰۰) مدحگر آمد (۳۰۱) محمّد (بقای) سپاهانی ملقب به «اشرف الکتاب» در قصیده مهدوی خود که به مناسبت میلاد آن حضرت سروده است، عظمت وجودی امام عصر را به رشته سخن کشیده است: صاحب عصر و زمان، خسرو اقلیم وجود که یکی دهکده هفت اقلیم، از کشور اوست دل او، نقطه امرست و همه امر قضا خطی از مرکز او، گردش از پرگر (۳۰۲) اوست نقطه انجم و، افراد فلک در میزان نقطه‌ای از قلم و، فردی از دفتر اوست (۳۰۳) همو در قصیده میلادیه دیگری، ابعاد دیگری از مزایای وجودی آن امام همام را به تصویر کشیده و از قدرت لایزال آخرین حجت الهی سخن به میان آورده است: قائم آل محمّد، آن که با انصاف او خوی زفتی (۳۰۴) از نهاد آسمان آید برون مقدم فرخ پیش راه، از برای تهنیت ماهی از دریا و مرغ از آشیان آید برون بندگی در گه آن روح و جسم قدس را کز حجاب از بهر تنظیم جهان آید برون: روح‌های قدسی، از عرش و دود آید فرود جسم‌های نامی از این خاکدان آید برون پرتو مهرش، به موجودات چون تابش کند ذره‌ای راه، آفتابی از میان آید برون تا بمالد تن به خاک راه او، هر بامداد آسمان از کسوت گوهر نشان آید برون اشتیاق جبهه‌سای قدومش راه، همی از افق هر صبح مهر زر فشان آید برون برکشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب همچو تیغ از کام هر مشرک، زبان آید برون گر وزد باد نهییش در چمن، از بید بُن جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون (۳۰۵) بقای سپاهانی در قصیده میلادیه غیر مردّف خود، جلوه‌های جلالی و جمالی حضرت ولی عصر علیه السلام را به تصویر کشیده است: قائم دائم که فرع هستی او کرد خلق همه ممکنات، خالق سبحان طلعت او، نور و چشم عرصه ایجاد هستی او، جان و جسم عالم امکان چشم بود سودمند، از شرف نور جسم بود ارجمند، در کف جان خرم ازو، قلب عارفان خداجوی سرخوش ازو، جمع عاشقان پریشان مُصحف تأیید راه، جینش تفسیر نامه ایجاد راه، وجودش عنوان جز به مرادش، قدر ندارد قدرت جز به رضایش، قضا ندارد فرمان عدل و امان بسته با ظهورش میثاق فتح و ظفر بسته با حُسامش (۳۰۶) پیمان ابر توان گفت دست او را اگر ابر بارد خورشید، جای قطره باران بر سر خوان عطاش، بوده و باشند خلق ازل تا ابد، سراسر مهمان امن و سلامت، به روزگار شهودش هر دو بر آرند سر ز چاک گریبان زیر لوایش، بسیط مشرق و مغرب زیر سپاهش، بساط کوه و بیابان خیمه اجلال او، بر از بر گردون قبه خرگاه او، بر از بر کیوان (۳۰۷) همو در قصیده میلادی غیر مردّف دیگری نیز، از آثار وجودی آن حضرت سخن می‌گوید: امام عصر، خداوند نصر کز در نصر خدایگان زمین است و، شهریار زمن (۳۰۸) مسیح بود به تلقین او که بر لب راند پی اقامت حجت به گاهواره، سخن اگر مسیح، به تقریر: ائی عبدالله پس از ولادت، روزی سه برگشود دهن شهادتین به لب راند آن شه والا- گه ولادت، نابرده نوز (۳۰۹) لب به لب خلیل نیز چو پیوست مهر او در دل بر او شد آتش سوزنده، ارغوان و سمن دو وصف، تیغ ورا شامل است در دو مقام برای دشمن، تیغ است، و بهر دوست، مجن (۳۱۰) به جای دوست

بود چون فرشته رحمت برای خصم بود، جانگزائی اهریمن (۳۱۱) اسکندر خان (بهجت) قاجار در ستایش خاتم الاوصیا، ابعاد دیگری از امتیازات وجودی آن حضرت را در قصیده مناقبی خود انعکاس داده است: از نور او اگر بشود ذره‌ای پدید ظلمت دگر نبینی هرگز به روزگار فرمان برند او را، همواره ماه و خور (۳۱۲) این یک، به روز روشن و، آن یک به شام تاری بی امر او نباشد، ستاره را مسیر بی حکم او نباشد، افلاک را مدار جز او به ملک امکان، کس نیست پادشاه جز او به شهر هستی، کس نیست شهریار از چاکریش باشد میکال سرفراز از بندگیش دارد جبریل افتخار از لطف او ز گلشن جنت دمد سمن وز قهر او ز ساحت دوزخ جهد شرار گر خشم او به باغ نعیم (۳۱۳) آورد گذر و مهر او به صحن جحیم (۳۱۴) آورد گذار اندر جحیم، گردد آتش بدل به گل و اندر جنان، شود گل سوری بدل به نار ای کاینات گشته طفیل وجود تو ای ز آفرینش، آمده مقصود کردگار خورشید و ماه و زهره و کیوان و مشتری نور و ضیا ز روی تو کردند مستعار بهر موالی تو و اعداات آفرید گلزار خلد و نار جحیم، آفرید گار (۳۱۵) بهجت قاجار در قصیده شیوا و دل‌انگیز دیگری، گوشه‌ای از خصایل وجودی و صفات کمالی آن ذخیره خداوندی را هنرمندانه توصیف می‌کند: قائم که بود قائم ازو دین محمّد مهدی که بود هادی امت به خبر بر نام خود و القاب خود و کتبت خود را داده است بدو خاتم پاکیزه گهر بر حاکم به قضا و به قدر، او بود آری لله حکمش شده جاری به قضا و به قدر بر بالنده شود گلبن دین از مدد او چونان که به نوروز همی شاخ شجر بر مهری است خدا را به وجودش که بود بیش از مهر پیمبر به شبیر و شبر بر هرگز نشود مهر تو زایل ز دل ما ما راست به دل مهر تو چون نقش حجر بر مدّاح قدیمی بودت «بهجت خاقان» هم بر به نیاکانت بود مرثیه‌گر بر در دل بنشانده است ز مهر تو نهالی امید چنان است که آید به ثمر بر همو در قصیده مناقبی دیگری به ردیف «سنگ» قدرت طبع خود را در معرض بروز و ظهور قرار می‌دهد و به ذکر کرامات وجودی و فضایل انسانی امام عصر علیه السلام می‌پردازد: مهدی، شهنشه دو جهان، صاحب الزّمان کز حکم او شده است چنین استوار، سنگ خواند مناقب وی و، ورزد ولای او در شاخسار، بلبل و در کوهسار، سنگ از امر و نهی اوست که بر چرخ و بر زمین دارد مسیر، کوب و دارد قرار، سنگ بر سنگ اگر به چشم عنایت نظر کند گردد نکوتر از گهر آبدار، سنگ از بهر این که بر سر اعدای او زنند در گیتی آفریده همی کردگار، سنگ یک تن در آن تبار که ورزد خلاف او بارد فلک ز حادثه بر آن تبار، سنگ تا باد آردش به در تو، بدین امید خواهد ز کردگار که گردد غبار، سنگ در کام و دست منکر فضل تو می‌شود آب حیات، زهر و دُر شاهوار سنگ لعنت همی فرستد و، نفرین همی کند پیوسته دشمنان تو را بر مزار، سنگ دارد همیشه تا به جهان پیش آدمی سیم سپید، قیمت و زر عیار، سنگ بادا به پیش خلق، عدوی تو خوار و زار چونان که پیش لعل بود خوار و زار، سنگ (۳۱۶) بهجت قاجار، در قصیده غیر مردّف ولی مُردّف مهدوی خود، جنبه‌های دیگری از امتیازات وجودی و قدرت الهی امام زمان علیه السلام را روایت می‌کند: چو «بهجت» در میان باغ می‌خواند همی بلبل مدیح مهدی هادی، ستوده حجت یزدان امام حاضر و غایب، که خاک در گه او را بروید از شرف حورای مشکین طره با مژگان شهنشاه دو گیتی، نور بخش هفت ستاره که قائم از وجود او بود نه چرخ و چار ارکان خداوند جهان، فرمانروای عالم امکان که می‌باشد مر او را روز و شب، دو بنده فرمان قسیم جنت و نیران (۳۱۷) بود او، زان که در دستش سپرده ایزد بیچون کلید جنت و نیران بود آیین بدو تازه، چو گلبن در مه اُردی (۳۱۸) بود ایمان بدو زنده، چو خضر از چشمه حیوان خورد روزی ز خوان نعمت او، مؤمن و کافر برد تابش ز نور طلعت او، زهره و کیوان معینش باش تا باشد معینت ایزد دادار مطیعش باش تا باشد مطیع امر تو کیهان اگر تیر حوادث را نمی‌خواهی هدف گردی بساز از حبّ او مغفر (۳۱۹)، بپوش از مهر او خفتان (۳۲۰) به سان چشمه حیوان، ولای اوست جان پرور ازین سرچشمه جامی نوش، تا مانی تو جاویدان نکوتر گردد از خلد برین بر عاصیان، دوزخ گر او یک ره بدان جا بنگرد از دیده احسان شهنشاه! تو بودی انبیا را ناصر و یاور همه دشوار آنان گشت از تأیید تو آسان تو موسی را رسانیدی ز رود نیل بر ساحل تو یوسف را نشانیدی فراز تخت از زندان مدیحت هر که امروز آورد بر لب، یقین دارم که در فردای محشر ایزدش بخشد همه عصیان (۳۲۱) همو در قصیده مناقبی دیگری با مورد خطاب قرار دادن امام عصر علیه السلام گوشه‌ای از فضایل بی‌شمار

آن حضرت را بر می‌شمارد: ستوده مهدی هادی، که کردگارش گفت: بَقِيَّةُ اللَّهِ بر اهل روزگار، تویی مناقبش چو نگارم، فرشته‌ام گوید: تَبَارَكَ اللَّهُ! کَش (۳۲۲) منقبت نگار تویی خدایگانا! ای آن که همچو بار خدای هم از دو دیده نهان و، هم آشکار تویی بود وجود تو چون روح و، کاینات چو تن نهان بدین سبب از دیده، روح وار تویی ز آفرینش کونین و انجم و افلاک غرض تو بودی و، مقصود آفریدگار تویی قوام شرع رسول خدا بود از تو هم از رسول در آفاق، یادگار تویی بود ز فرّ وجود تو تازه و شاداب از آن که گلشن اسلام را بهار تویی (۳۲۳) و در مدیحت آن حضرت نیز، قصیده مردّفی دارد که از فضایل مهدوی سرشار است: حَجّت قائم که از شمشیر او دین یزدان استوار آید همی مظهر حق، آن که دست فایضش رازق هر رزق خوار آید همی شاه دین پرور که جبریل امین بر در او بنده وار آید همی

قسمت سوم

خلد پیش بوستان خُلق او رمگین و شرمسار آید همی رحمت حق هر زمان از آسمان بر وجود او نثار آید همی خواستار آن بود فیض خدا که مر او را خواستار آید همی شهریار! ای که از رخسار تو فرّ یزدان آشکار آید همی هر که را مدح تو باشد بر زبان روز محشر، رستگار آید همی (۳۲۴) میرزا محمّد (بهایی) گلپایگانی در قصیده مناقبی خود از جلّوات نورانی آن آئینه تمام‌نمای خداوندی سخن می‌گوید و او را عَلْت العلل جهان هستی معرفی می‌کند: خیال روی او مرا چو هست، نیست خوشترا به دلّ خیال دیگر، چو در دل است جای او امام حیّ راستین، فلک مکان، ملک مکین سمیّ ختم مرسلین که جان و دل فدای او ظهور جلوه ازل، شعاع نور لم یزل تمام علمه العلل، که کبریا ردای او خدای را چو مظهر، وجود اوست مصدرها به هر دو کون داورا، به عرش استوای او به هر چه دیده، نور او، به هر کجا حضور او خفای او ظهور او، ظهور او خفای او به حکم مُنهی قضا، چو او رضا کما اَرْتَضی رضا نه جز رضای او، قضا نه جز قضای او چو ذات را صفاً او، ظهور نور ذات او به ماسوا حیث او، بقا نه جز بقای او شها! «بهایی» از تو بس، امیدوار و چون جرس زند به مدحتت نفس، قبول کن ثنای او تو نور باهر حقی، تو دست قادر حقی تو عین ناظر حقی، که رای توست رای او (۳۲۵) سلطان محمود (پروانه) در قصیده مناقبی خوش‌رذیف خود، جلوه‌های جمالی و جلالی امام عصر علیه السلام را به توصیف نشسته است: رخساره گر عیان کنی ای ماه من شوند از شرم عارض تو نهان، ماه و آفتاب هرگز قرین تو نشود در جهان پدید گر سال‌ها کنند قران، ماه و آفتاب عکس رخ تو را پی سرمشق دلبری بر یکدگر دهند نشان، ماه و آفتاب «پروانه» را نگر که به شعرش دو نقطه‌اند در مدحت امام زمان، ماه و آفتاب شاهی که مدح گویند او را به روز و شب دو قرص نوگشاده زبان ماه و آفتاب حکم ار به عکس گردش ایشان کند همی در دم کنند عطف عنان، ماه و آفتاب بهر نثار مقدمت ای صاحب زمان! می‌پرورند معدن و کان، ماه و آفتاب ای آفتاب شرع نبی! تا کنی طلوع هستند روز و شب نگران، ماه و آفتاب بر خوان نعمت تو که گسترده کردگار نطعی است آسمان و زمان، ماه و آفتاب بر خاک آستان تو تا جبهه سوده‌اند گردیده‌اند نور فشان، ماه و آفتاب ای آسمان قدر و شرافت! که جسته‌اند در زیر سایه تو مکان، ماه و آفتاب از بهر رزم خصم تو، از قوس و کهکشان گیرند خود کمند و کمان، ماه و آفتاب پیوسته بسته‌اند کمر همچو چاکران از بهر خدمتت به میان، ماه و آفتاب یار تو و عدوی تو باشند شاد و خوار تابند تا به روز و شبان، ماه و آفتاب (۳۲۶) همو در قصیده مناقبی دیگری، مواردی دیگر از مکارم وجودی آن حضرت را بر می‌شمارد: سخن سرایم در مدحت امام زمان به روی خویش گشایم در سعادت و گنج امام قائم، سبط نبی، ولیّ خدای که هست تابع فرمانش این سرای سپنج ز فیض عامش، گرند بهره جنّ و بشر ز قهر و لطفش، یابند خلق شادی و رنج همیشه تا نبود نار را طراوت سیب هماره تا نبود تاک را صفای ترنج: رخ محبّ تو بی تاب باده چون گلنار تن عدوی تو از زخم نیزه چون اسفنج (۳۲۷) سلطان محمود (پروانه) در قصیده مناقبی دیگری، اوضاع نابسامان خراسان را به محضر امام زمان علیه السلام گزارش می‌دهد و از به خون کشیدن تربت رضوی توسط دشمنان، شکایت می‌کند، و رفع این پریشان‌حوالی را از پیشگاه

آن حضرت تقاضا دارد و با این همه، از ذکر خصایل آن حضرت غافل نمی‌ماند: به سوی سامره می‌کن سفر ای پیک سحر! با لب خشک و دل تفته و با دیده تر عرضه کن حال خراسان را در حضرت شاه حجّه الله را آگاه کن از حال پدر گرچه جبریل کز اسرار جهان است آگاه حضرت اوست به صد مرتبه ز او آگه تر غرض از عرضه تو نیست به غیر از تکرار عرض چون گشت مکّرر، کند البتّه اثر به پدر چون که جفا و ستم و جور رسد کینه از خصم پدر توزد، البتّه پسر ویژه این گونه پسر، کَش رهی (۳۲۸) است اصل قضا ویژه این گونه پسر، کَش رهی است امر قدر ناظم کون و مکان، حاکم ارض است و سما حجّت بالغه یزدان بر جنّ و بشر مه و خورشید به میلش نشوند از سفری بس خطر هاست مر ایشان را در طئی سفر مُظلم و تاری باشند چو دو جرم کثیف گر نگیرند ضیا از در او، شمس و قمر ای که بر عالم هستی، تویی امروز امیر وین امارت بسزا یافتی از جدّ و پدر نطفه اندر رجم مام، نگیرد منزل گر نگویی تو به زهدان که مر این را پرور پس به امر تو در آنجا بنگارد صورت خامه قدرت، گویی تو: پسر یا دختر سعد و نحسش نشود بی مدد رای تو فاش هر که را خواهی مؤمن، نشود او کافر چون تو در خالق، فانی شده‌ای بی کم و کاست او همه تو شده و، تو همه او پا تا سر هر چه او خواهد، تو خواسته‌ای بی کم و بیش هر چه تو گویی، او گفته بی زیر و زبر نیست باکی اگر خصم شوند اهل جهان من سخن بهر خدا گویم بی خوف و خطر حجّت بالغه یزدان! ای صاحب عصر! بی شک از حالت مایی تو نکو مستحضر خود قصیده سی‌ام است این، که به مدحت گفتم بو (۳۲۹) که در مدح تو بگزارم سی سال دگر در غیاب تو سخن گفتم سی سال ای کاش در حضور تو ثنا گویم سی سال آخر (۳۳۰) همو در قصیده مناقبی دیگری ضمن تشبیهی زیبا و شاعرانه، به تبیین گوشه‌هایی از ابعاد وجودی و فضایل امام عصر علیه السلام می‌پردازد و در پایان آرزو می‌کند که به فرمان آن مصلح جهانی، شعر مناقبی خود را در حضور حضرتش بخواند: امام قائم، ختم الائمه، صاحب عصر که یوسف از مدد او ز چه رسید به جاه جز او نباشد در روزگار، صاحب امر جز او نباشد اندر زمانه، شاهنشاه ز حادثات، پناهی اگر همی جویی جز آستانش نیابی ز حادثات پناه آیا مطیع تو گشته زمانه، بی منت و یا سجود تو کرده سپهر، بی اکراه در آن زمان که تو بر تخت داد بنشینی به پیش تخت تو، شاهان همی نهند جباه (۳۳۱) چو شیر رایت افراشته شود به فلک ازو هراسد شیر سپهر، چون روباه دگر شهان را فخر ار به مسند و گاه (۳۳۲) است همی بود به وجود تو فخر مسند و گاه امید هست که خوانی مرا و فرمایی: بخوان قصیده مدح مرا، تو بر درگاه اجازه یابد از حضرتت چو «پروانه» بر آسمانش ساید ز افتخار کلاه نخست مدحی کآرد به حضرتت، این است: أَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۳۳۳) و در قصیده‌ای دیگر، آن حضرت را اختیاردار عوالم هستی معرفی می‌کند و با بهره گرفتن از آرایه‌های شعری، با مکارم اخلاقی و نیروی لایزالی حضرت صاحب الامر علیه السلام شعر خود را می‌آراید: ای ولیّ الله قائم! ای امین کردگار! کآتش سوزان توانی لاله و ریحان کنی صاحب الامری، ولیّ کرد گاری، وز شرف زبیدت فخر ار به کلّ عالم امکان کنی هم قضا و هم قدر باشند در حکمت، از آن حکم رانی بر قضا و بر قدر فرمان کنی گر نه یزدانی، چو یزدان در زمین و در زمان از چه رو باشد که هرچ (۳۳۴) آن را بخواهی آن کنی؟ زهره را از مشتری گردد سعادت بیشتر گر به یاری از سپهرش شمسه ایوان کنی دوش این اشعار دلکش نزد جانان خواندمی گفت: شاید برنگاری و، نگار (۳۳۵) جان کنی زان که بس خوشتر بود از شعر آن شاعر که گفت: ای شکسته زلف یار! از بس که تو دستان (۳۳۶) کنی گفتمش: برهان این تصدیق می‌خواهم از آنک می‌بنسندم که تو تصدیق بی برهان کنی گفت: زین برهان چه خوشتر؟ کو همی «محمود» را مدح کرد و، تو ثنای صاحب دوران کنی (۳۳۷) میرزا جواد (تجلی) از شعرای پرآوازه آیینی در سده چهاردهم هجری است. ترجیع بند مهدوی و قصاید مناقبی او در ستایش چهارده معصوم علیهم السلام خصوصاً حضرت صدیقه طاهره و امام مهدی علیهما السلام زیانزد صاحب‌الان شعر شناس است. ابیاتی از دو قصیده مهدوی او را که در توصیف جلوه‌های جمالی و جلالی حضرت صاحب الامر علیه السلام است زینت این اوراق می‌کنیم:

محیط جود و سخا، در درج عزّ و شرف امام هر دو سرا، آفتاب برج جلال شهی که عالم امکان ازو گرفته قرار شهی که صورت هستی ازو گرفته کمال ثواب اوست ثواب و، عقاب اوست عقاب حرام اوست حرام و، حلال اوست حلال ز روی حیرت و عبرت، شهنشها! روزی نمودم از خرد خُرده بین خویش سؤال: به رنگ زر، رخ خورشید از چه در همه وقت؟ به رنگ سیم، رخ ماه از چه در همه حال؟ جواب داد که: این هر دو تیر اعظم بُدند هر دو به یک رنگ در فروغ و جمال بدید چهره او، آفتاب و شد زرین ندید ماه و به رویش نشست گرد ملال خدا، اگر چه ندارد همال لیکن او خدای را، ز قدم تا به فرق هست همال سپهر، تب کند از نام ناوکش شَنود وز آفتاب، لبش صبحدم زند تبخال بدید نعل سمند تو بُدر و خود را کاست که تا دو هفته دیگر شود به شکل هلال ز مهر و ماه، فلک را بود دو اسطرلاب یکی به روز نهد یک به شام، چون رمال خیال خواست برد پی به ذات حضرت او نخست گام بگردید لنگ، پای خیال به مطبخ فلکش، هست آفتاب، آتش که مُنکسف چو شود، می شود سیه چو زُکال (۳۳۸) اگر چه او پسر بوالبشر بود، لیکن سرشته است پدر را به دست خود صلصال (۳۳۹) چگونه مدح تو با یک زبان توانم کرد؟ که در مدیح تو سوسن به ده زبان شده لال (۳۴۰) یگانه مهدی موعود منتظر شاهی که هست منتظران را، ز دوریش شیون ولیّ بار خدا، صاحب الزمان که بود هزار ساله جوان زیر این سپهر کهن به راستی، وصی شرع احمد مختار به دوستی، ولیّ خاص قادر ذوالمن به روز جنگ برد دست گر به تیغ دو سر به گاه رزم، به جولان چو آورد توسن: ازو سهام (۳۴۱) و، ز مردان نامور سینه ازو حُسام (۳۴۲) و، ز گردان جنگجو گردن بزرگوار! ای رازق وحوش و طیور! خدایگانا! ای خالق زمین و زمن! قضا، تو راست به میدان چو تیر در ترکش فلک، تو راست به هیجا چو گوی در محجن (۳۴۳) به پیش جاهت برجیس، پایه ایوان به نزد علمت ادریس، کودک کودن بدون حبّ تو، افعال - گرچه با معنی - به غیر مهر تو اعمال - گرچه مستحسن - بود چنان: که بمالند خشت بر دریا! بود چنان: که بسایند آب در هاون! وجود پاک تو اصل است و ممکنات، فروغ جمال خوب تو شمع است و کاینات، لکن اگر چه جمله اشیا اگر زبان گردند به گاه مدح تو هستند جملگی، الکن (۳۴۴) مرا که نام، علم شد کنون به «حسیانی» بود ز یمن مدیح تو، ای امام زمن اگر بخوانم خود را نکوتر از «حسان» عجب مدار، که دارم دلیل مستحسن از آن که چامه نغز و چکامه‌های متین مر او، حضور نبی گفت و در غیاب تو، من (۳۴۵) میرزا حیدر علی (ثریا) ملقب به «مجد الادباء» در غزل مهدوی خود از بیان عظمت وجودی آن ذخیره خداوندی باز نمانده است: امام منتظر و صاحب زمان، مهدی ولیّ خصم گداز و، خدیو دوست نواز یگانه نَجَل حسن، حجت دوازدهم که او حقیقت کون است و کاینات مجاز ز اوصیا، همه با ذات اقدسش آثار ز انبیا، همه در دست قدرتش اعجاز هلال ابروی محراب وضع خود بنمای که عیسی از فلک چارم آیدت به نماز تو آفتاب وجودی، بتاب بر گل و خار مدار سایه رأفت ز آفرینش، باز (۳۴۶) ابوالحسن (جلوه) اصفهانی (متوفای ۱۳۱۴ ق) از حکمای بنام و شاعران پر آوازه سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است. وی قصیده بسیار رسا و شیوایی در صفت زمستان دارد که به مناقب و فضایل امام عصر علیه السلام زیور دیگری به خود گرفته است: مهدی هادی، پناه اهل زمان، آنک یافت از وی نظام، عالم امکان هر چه سخنور فصیح باشد و دانا در گه و صفش، کلیل (۳۴۷) باشد و نادان هر چه کند امر، مر قضا و قدر را قدرتش نیست بر تخلف و عصیان قهر الهی است، گاه خشم و غضب لیک رحمت حقّ است، گاه رأفت و احسان بنده او، تاج گیرد از سر قیصر خادم او، افسر و سریر ز خاقان نام تو اش گر نبود نقش نگین، کی دیو چنین می شدی مطیع سلیمان؟ هر که ببوید ره ولای تو، هر گز در دو جهان هیچ می نبیند خذلان و آن که بتابد سر از اطاعت امرت در دو جهان می نیابد الاّ خسران باد عدویت قرین محنت و اندوه! باد محبت همیشه خرّم و خندان! (۳۴۸) جلوه اصفهانی در دو قصیده دیگر که در مدح حجت قائم علیه السلام سروده، موارد دیگری از مواهب وجودی و شگفتی‌های قدرتی آن حضرت را به تصویر کشیده است: امام غایب، آن حجت خدای به خلق که هست پیش ضمیرش نهان دهر، عیان اگر نباشد فرمان ز حضرتش، هر گز قدم برون نهد هیچ بچه از زهدان زمانه، زاید خیر و سعادت و اصلاح به دور او، که بود روزگار امن و امان به گاه خشم بود صرف قهر ایزدبار (۳۴۹) به گاه لطف بود محض رحمت یزدان کجا توانم اوصاف ذات او کردن؟ که عقل در صفت

ذات او بود حیران اگر شنیدی، هرگز عجب مدار این را که هرچه قصد کند او، خدا دهد فرمان که او خلاف رضای خدا نیندیشد نه خود به ظاهر و باطن، نه آشکار و نهان نه واجبش بتوان گفتن و نه ممکن از آنک بدین دو راه ندارد گذر یقین و گمان (۳۵۰) حجت قائم که در شریان شخص این جهان فیض او جاری بود مانند خون اندر بدن هر کجا لطفش زند رایت، بود دار الشُّرور هر کجا قهرش شود قائم، بود بیئتُ الحزن ای خوش آن روزی که می‌گردد ز فیضِ عدل او این جهان پیروز برنا، تازه این چرخ کهن مظهر حقّ است و بی منت عطا بخشد به خلق بی «ازاء و من» (۳۵۱) بود آری عطای ذو المنن فیض او همچون لبن، این خلق همچون کودکان کودکان، ناچار می‌بایست نوشندی لبن (۳۵۲) سید محمد (جدا)ی قمی (متوفای ۱۳۳۰ ق) در قصیده مناقبی غیر مردّف ولی مُردّف خود، گوشه‌ای از امتیازات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام را توضیح می‌دهد: حجت قائم، امام عصر کاندر حکم اوست چار ارکان، شش جهت، مانند هفت و هشت باب پله‌ای از آسمان رفعت وی، هفت چرخ پرده‌ای از بارگاه شوکت وی، نه حجاب صورت آدم گرفت آن دم که نقاش وجود بوالبشر را ریخت رشحی ز آب مهرش در تراب آسمان، گر خیمه خدام در گاهش نبود از چه دارد از سهیل و کهکشان، میخ و طناب؟ آهوی کویش به خشم ار چشم بگشاید به چرخ تا ابد شیر فلک منفک (۳۵۳) نگرده ز اضطراب تنگ، پیش وسعت صدرش فضای لا مکان ننگ بر بالای قدرش، پرنیان نه حجاب حزم تو، حزمی است کآن حزم از شتاب آرد درنگ عزم تو، عزمی است کآن عزم از درنگ آرد شتاب ای قدر قدری که با سرپنجه تقدیر تو می‌توان تیهو کند هر لحظه صید صد عقاب تا صف محشر نخواهد رفت نامت از میان آری آری کو کتابی ناسخ امّ الکتاب؟ چامه «جدا» است این؟ یا از فراز نه فلک می‌کند روح القدس توصیف آن قدسی جناب؟ تا بهاران را بود چون شرع احمد، آب و رنگ باد درگاه تو را همچون بهاران رنگ و آب! (۳۵۴) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) به خاطر معرفت ولایی که نسبت به مقام شامخ حضرت بقیة الله علیه السلام دارد، در اشعار مهدوی خود پایه سخن را چنان محکم نهاده است که درک آن برای عموم امکان‌پذیر نیست و فقط خواص می‌توانند از آن بهره‌مند گردند؛ زیرا سرشار از اصطلاحات عرفانی و حکمی است: آن که نسخه ذاتش، دفتر کمالات است مصحف کمالاتش، محکّمات آیات است اولین مقاماتش، منتهی النّهایات است طور نور و میقاتش، پرتوی از آن ذات است جلوه دل آرایش، جان گرفت و جانان داد مبدأ حقیقت را، اوست اولین مشتق خطّه طریقت را، اوست هادی مطلق مسند شریعت را، اوست حجت بر حق کشور طبیعت را، اوست صاحب سنجق (۳۵۵) بندگان او را حق، حشمت سلیمان داد ای ز ماه تا ماهی، بندگان فرمانت مسند شهنشاهی، لایق غلامانت بزم «لی مع اللّهی» خلوتی است شایانت جلوه‌ای بکن گاهی تا شویم قربانت جان ز کف توان دادن، لیک یار نتوان داد (۳۵۶) عرش بلقیس نه شایسته فرش ره توست آصف اندر صف اطفال دبستان شما نبود ملک سلیمان همه با آن عظمت موری اندر نظر همت سلمان شما جلوه‌ای دید کلیم الله از آن نور جمال نغمه‌ای بود «أنا الله» ز بیابان شما طایر سدره‌نشین را نرسد مرغ خیال به حریم حرم شامخ الارکان شما قاب قوسین که آخر قدم معرفت است اولین مرحله رُفرف (۳۵۷) جولان شما فیض روح القدس از مجلس انس تو و بس نفخه صور، صفیری است ز دربان شما

قسمت پنجم

گرچه خود، قاسم الارزاق بود میکائیل نیست در رتبه مگر ریزه‌خورِ خوان شما هر چه در دفتر ملک ست و کتاب ملکوت قلم صنع رقم کرده به عنوان شما چیست تورات ز فرقان شما؟ رمزی و بس یک اشارت بود انجیل ز قرآن شما هست هر سوره به تحقیق ز قرآن حکیم آیه مُحکمه‌ای در صفتِ شأن شما مسند مصر حقیقت ز تو تا چند تهی؟ ای دوصد یوسف صدیق به قربان شما «مفتقر» را نه عجب گر بنمایی تحسین منم امروز درین مرحله حسان شما (۳۵۸) علی نقی (حکمت) ملقب به مشیر الکتاب در قصیده‌ای که به مناسبت میلاد حضرت قائم علیه السلام سروده، درباره آثار ولایت مهدوی و تجلیات روحانی آن ذخیره خداوندی، داد سخن داده است: شاهنشهی که ماشطه (۳۵۹) فیضش آراست روی شاهد ایمان را شاهی که پاسبانی درگاهش هست افتخار، قیصر و خاقان

را در بارگاه حق، نشود مقبول بی حُبّ او عبادت، سلمان را جانِ عبادت است تو لایش کی خاصیت بود تن بی جان را؟ دست وی، آب و خاک به هم آمیخت بنمود خلق، عالم امکان را پاداش و کیفر ولی (۳۶۰) و خصمت باشد به دست «مالک» (۳۶۱) و «رضوان» (۳۶۲) را این یک، سرای خلد بیاراید وان یک، فرزند آتش نیران (۳۶۳) را جز خلقت تو، علت دیگر نیست اندر نخست، خلقت انسان را که برفروخت پنجه موسی را بنمود خیره، دیده هامان را که بر خلیل، برد (۳۶۴) و سلامت کرد از باد لطف، آتش سوزان را دیری بود کنون که به امر حق پنهان نمود چهره تابان را باید صبور بود به هجرانش روز از پی است این شب هجران را حکمت، در قصیده مهدوی دیگری نیز، از کرامات وجودی آن امام منتظر علیه السلام سخن رانده است: امام به حق، حجت عصر، مهدی نگهبان دین رسول مسدّد مهین شهریاری که دربان او را ز رفعت بود پای بر فرق فرقد بود نظم عالم ز یمن وجودش نگهبان دین خدا از آب و جد ز عزمش، بساط زمین شد منظم ز خرمش، اساس جهان شد مُمَهَّد به سطوت چو یزدان به صولت چو حیدر به حشمت نشان دارد از جدّ امجد رهین عطایش، چه پیر و چه بُرنا طفیل وجودش، چه ابیض، چه اسود تویی آن که ادیس در مدرس تو چو طفلی که خواند همی درس ابجد تو را حدّ من نیست گفتن ستایش که یزدانت بخشوده نام محمّد (۳۶۵) ابوالحسن میرزا (حیرت) ملقب به شیخ الزّییس در قصیده‌ای که به هنگام اقامت در سامرا برای امام زمان علیه السلام سروده، موارد دیگری از عظمت وجودی آن حضرت را یادآور شده است: هنوز در نظر خلق، خرد می آمد که پیر عقل، برش کودک سبق خوان (۳۶۶) شد امام عصر، ولیّ خدا، کفیل هدی که ظلّ هستی بر خلقت دو کیهان شد وجود پاکش کاندرا کمال بی همتاست یگانه بازخدا را، دلیل و برهان شد خضر به خاک درش چون که سود روی نیاز به رهنمونی او، سوی آب حیوان شد چو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود گرفت اهرمنی خاتم و، سلیمان شد من و رسیدن کُنه مدیح او، هیهات! که در مناقب او عقل مات و حیران شد (۳۶۷) (حشمت) شیرازی علی رغم این که اُمّی بوده و الف را از با نمی شناخته، (۳۶۸) در تهنیت میلاد حضرت حجّه بن الحسن العسکری علیه السلام به مطالبی اشاره می کند که از مردم دانشور و فرهیخته انتظار می رود: حجت قائم، امام حاضر و غایب آن که دلش آگه است سرّ و علن را مظهر یزدان، که بی اراده و امرش جان نماید قبول، جامه تن را آن شه مطلق، که بی اشاره و حکمش روح نگوید وداع، ملک بدن را ریزدم از کام، دُرّ لؤلؤ شهور چون بگشایم به مدحت تو دهن را نیست عجب داورا! اگر به مدیحت «حشمت» بی مایه داده داد سخن را مدح تو گویا کند چو صابر (۳۶۹) و عمّوق (۳۷۰) طفل رضیع (۳۷۱) نُشسته لب ز لب را ای ولی حق! تو را به حق محمّد حفظ کن از باد فتنه، خاک وطن را (۳۷۲) میرزا علی رضا (حکیم) ساوجی در میلادیه امام زمان علیه السلام به مواردی اشاره می کند که مرور آنها برای شیفتگان جمال و جلال مهوی مغتنم است: عید سعید ولادت شه دین است روز چنین، به ز صد شهور و سنین (۳۷۳) است زهره به بیّت الشّرافه صدرنشین است گاه غیاب شک و، ظهور یقین است نیمه شعبان و، روز رحمت یزدان آن که به تأیید ایزد است، مؤید حجت پروردگار و، زاده احمد فضل و کمالش، نه حصر دارد و نه حد حضرت مهدی، خدایگان مُمَجّد ثانی عقل نخست و، تالی قرآن ذات وی، آیینه هویت مطلق دُرّدکش جام عشق مصطبه حق رابطه حکم او، فضای معلق خرگه جاهش، ورای چرخ مطبّق پایه قدرش، فراز ذروه کیوان ای سبب کاینات و علت هستی! هستی تو، مایه خدای پرستی کاخ سما، از تو روی کرده به پستی مظهر اسماء حق تویی به درستی وارث علم پیمبری، چو نیاکان فیض نخست و، جمال عقل نخستین مرکز شرع مبین و، قائمه دین زاده طاهایی و، سلاله یاسین مهبط (۳۷۴) وحی خدا و، ختم وصیّین اصل کرم، کوه حلم، معنی ایمان آن که نهییش، جبال را بدراند تیغ کجش، پشت کفر را بخماند حکمتش ار مقتضی شود، بتواند ماهی و مه را به یکدیگر برساند تازه ببخشد عظام بالیه (۳۷۵) را، جان روشنی مهر و مه، ز نور تو بینم صورت هر هست، در حضور تو بینم سلطنت حقّه، در ظهور تو بینم بس «آرنی» گو، روان به طور تو بینم از همه مشتاق تر، «حکیم» ثناخوان (۳۷۶) میرزا حسن خان (حضور) سلماسی (متوفای ۱۳۳۰ ق) در قصیده رسای خود، گوشه‌هایی از جلوه‌های رحمانی امام عصر علیه السلام را بر می شمارد: خدای را بنگر در جمال حضرت او که مر خدا را، در خور بود چو او مرآت ازو بخواه نجات و، ازو بجوی مدد که اوست غازی هیجا (۳۷۷) و قاضی حاجات کسی

ندید به قدر و شرف چو او، یزدان بکرد خود را از آن روز به شخص او، اثبات ازوست روزی حیوان و قسمت انسان ازو قوام جماد است و هم قیام نبات هر آن که بندد در خدمتش کمر چون نای عجب مکن ثمرش به شود اگر نبات مهین اماما! بنما «حضوریت» دلشاد به حق شافع یوم النشور وَالْعُرْصَاتِ خدای داند کز بنده خدمتی ناید (۳۷۸) جز این که مدح سرایمت به ز آب حیات (۳۷۹) همو در قصیده‌های مناقبی دیگری، به صفات خدایی آن موعود جهانی اشاره می‌کند که برای پرهیز از اطاله دامنه کلام، به نقل ایات برگزیده‌ای از آنها بسنده می‌کنیم: حَجَّتْ خدای، قائم عصر، آن کو در چشم عقل، حاضر و مشهود است جز از عطای او، نتوان جستن ما را هر آن چه مقصد و مقصود است زرّ و، دُر و معادن بحر و بر با جود او، دراهم معدود است شیطان، ز سجده سر نکشیدی باز دانستی ار جناب تو مسجود است جز از ره ولایت و مهر تو راه خدای جویی، مسدود است (۳۸۰) دارای جهان، حَجَّتْ قائم، که وجودش ایجاد همه خلق جهان راست سبب بر آن گوهر فرزانه که آرند بدو فخر آبا به نسب اندر و، آبا به حسب بر هرچ (۳۸۱) آن حَسَبِش خوانم، هست از حسب افزون هرچ آن لقبش هست، فراتر ز لقب بر ایمن ز شهاب سَيِّحَطْش، (۳۸۲) خصم نماند گر کوه شود چرخ و برآید به شعب بر بر در گه عالیش نگویم که سپهر است دانند ادیبان که بود ترک ادب بر خصم تو برم (۳۸۳) قابل سَب (۳۸۴) نیست، که او هست چونان عدم و، نیست عدم قابل سَب بر تا کار خطیبان به جهان خواندن خطبه است نام تو بود مصدر و آذین خُطَب بر (۳۸۵) ختم الاثمه، قائم، مهدی بن حسن آن حَجَّتْ خدای و، خداوند روزگار آن کس که آفریده حق است و، خلق را شاید (۳۸۶) بگویم این که بود آفریدگار ای یادگار احمد مرسل! که پیش توست تیغ علی و مصحف احمد به یادگار حاشا به جز تو، کس بتواند که در جهان این را شود مبین (۳۸۷) و، آن را برد به کار نه مهر و اختران را بی رای تو، مسیر نه چرخ نیلگون را بی امر تو مدار ای گوشوار عرش! که بی جاه و قدر تو عرش عظیم را نبود قدر گوشوار (۳۸۸) گرد حصار دهر، یکی باره (۳۸۹) بر کشید اَمَّت، که نیست حادثه را ره در آن حصار ایمن زید ز دست قضا و قدر، اگر آید جهان به ظلّ لوایت به زینهار (۳۹۰) با قدر رفعت تو، بود قدر چرخ پست با رای روشن تو بود روی مهر، تار ای شاه مصطفی حسب و مرتضی نسب! وی کیش و رسم هر دو، ز شخص تو استوار دانی که سالهاست که از جان و دل بود در مدحت تو، بنده «حضوری» ثناگزار

قسمت ششم

شاید نظر کنی ز ره مرحمت بر او ای جود و مردمی و سخاوت، تو را شعار (۳۹۱) ای به سخا و سخن، محمد و حیدر! نشر علومت فزون ز جعفر و باقر ز اول افلاک تسعه خواند منجم دید چو قدر تو، گفت: هذا عاشر! از پی تقدیم حضرت تو نهاده هر که به هر جا نماند نمود ذخایر روی نما، تا به گاه ردّ و قبولت کافر، مُسَلِّم شوند، مُسَلِّم، کافر (۳۹۲) امام قائم، مهدی بن حسن که نمود چو خاک و آب به فرمانش کردگار، آتش یگانه حجت روی زمین، امام زمان که همچو آب بر او هست خاکسار، آتش در آن حصار که گیرد معاند تو سپاه برون جهد ز تر و خشک آن حصار، آتش سفینه، گرنه به امرش فکند نوح در آب ز بادبانش سر برزدی شرار، آتش تو کار، زار کنی بر معاندان یکسر زنی ز تیغ دو سر چون به کارزار، آتش چو باد پای (۳۹۳) تو انگیزد از مصاف، غبار شرار تیغ تو سازد همه غبار، آتش چنان بسوزی دجال فتنه را تو به قهر که خود نسوزد آن گونه هیچ خار، آتش (۳۹۴) آیا یگانه چو ایزد، خدای عزّ و جلّ به قدرت و به حیات و به داد و علم و عمل قوام دین، به تو قائم بود که فرموده است: تویی محمد آخر، محمد اول تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم اگر چه نیست چنین، جز خدای عزّ و جلّ خدای، خویش ولی خواند و از تو گشت پدید ظهور سرّ ولایت، مفصل و مجمل گر اولیا و رسل راست، حدّ فضل و کمال تو در خوری که بدانیمت افضل و اکمل بدیل نیست خداوند را، ولیک تو را به قول و فعل توان گفتنش بدیل و بدل آیا به رزم و سخا، شخص حیدر کزار آیا به علم و علا، جفت احمد مرسل زمین نبود و ستاره نبود و چرخ نبود که بودی آگه ز ایجادشان به علم ازل به جز تو نیست به گیتی خلیفه فی الارض مصدق تو، رسول است و آیت مُنَزَّل تو آفتاب و جودی و ظلّ پرتو توست که گشته مهر درخشان و چرخ را، مشعل تو گر نبود،

شرع نبی نداشت ثمر که بی ولایت تو، بندگی بود مُهمَل (۳۹۵) ستوده حجت قائم، محمد بن حسن که پیشوای جهان است، مقتدای انام (۳۹۶) ایا رسیده به جایی، که آستانه توست به رتبه، سدره جبریل و قبله اسلام تو را ز ایزد، بی واسطه پیام رسد اگر به جدّ تو، جبریل می‌رساند پیام شنیده‌ام که در ارحام کس نداند چیست به غیر علم خداوند، ایزد علام و لیک دانم این را که بی مشیت او محال صترف بود عقد نطفه در ارحام به هیچ رو نبرد ره به پایه قدرت اگر بپزد تا حشر، طایر اوهام فلک به طاعت تو، کرده پشت خم به سجود ملک به خدمت تو، کرده راست قد به قیام ز سر بخواهد افتد به پای نعلینت اگر چه عیسی بر آسمان گزیده مقام تو آن کسی که خدا را هر آن چه مملکت است نهاده در کف داد تو آش، زمام مهام (۳۹۷) تو آن کسی که چو حیدر همی به تیغ دو سر (۳۹۸) توانی از هم بگسست رشته ایام (۳۹۹) آن امام حی قائم، کز وجود او بود عرش را قائم قوائم، دهر را امن و امان حضرت خیر الوصیین، کو به استحقاق و عدل نام و کتیت بسته (۴۰۰) از خاتم پیغمبران صاحب الامر، آن که بیرون است از وهم و خیال بحر جودش را کنار و، قد و جاهش را کران دست جبریل امینش، قاصر است از آستین پای عقل دورینش، کوته است از آستان آرزو، اندر زمان کس باز نشناسد وجود تا بود جود تو ارزاق خلایق را، ضامن (۴۰۱) دستگیر نوح و موسی گر نمی شد لطف او تا ابد آن ناخدا می ماند و این دیگر، شبان مردمان گویند: بر لوح آن چه بنگارد قلم جبرئیل آرد برت، تا آگهی یابی از آن من همی گویم: قلم در قبضه فرمان توست آن چه گویی بنگارد، بنگارد هم چنان شهر تو گویند: جابلقا و جابلسا بود کاندرا آن جای مکان است ای خداوند جهان! حاش لله گر چنین باشد، که در فرمان توست هر کجا باشد زمان و، هر کجا باشد مکان من یقین کردم که خاک در گهت، آب بقاست لیک عقل خرده بین گفت: این چه ظن است و گمان گر کسان را می دهد آب بقا، حال حیات خاک در گاهش همی بخشد حیات جاودان (۴۰۲) همان کس که در طور چون دید نورش نبی گشت موسی و رست از شبانی همان کس که نه نوح ماند و نه کشتی نمی کرد اگر لطف او، بادبانی همان کس که تا خاک راهش بیوسد بود منتظر عیسی آسمانی همان کس که بسپرد بر شخصش ایزد همه خرج دخل جهان را، امانی امام زمان، حجّه الله قائم که نبود چو یزدان کسش مثل و ثانی امام همایی که باشد ره او صراطی که خوانی به سبع المثانی (۴۰۳) عدو ذوالفقارش چو بیند درخشان دهد تن به آسیب برق یمانی تو آن مظهر ایزد بی مثالی که اندر جهان و فزون از جهانی (۴۰۴) مهدی عصر، حجت قائم، که در گهش بس فخرها به گنبد خضرا کند همی تیغش، اگر شراره به بحر اندر افکند آتش ز قعر بحر، هویدا کند همی روی جهان به دیده دشمن کند سیاه وز خون به تشش، جامه حمرا کند همی سازد زمین سپهر و عدو را، بنات نعش چون کارزار با صف اعدا کند همی ای صاحب الزمان! ولی حق! که کرد گار قسطاس عدل را، ز تو برپا کند همی هلو، به درگه تو اگر آسمان زند عفوش نما، که خواهش بی جا کند همی ای حجت خدا! نشود چون «حضوریت» هر کس که چند شعری، انشا کند همی (۴۰۵) نه پدیدار و نه پنهان، نه نماند نه آشکار بوالعجب باشد چنین مطلب به نزد نکته دان خویشتن پنهان و، امرش آشکارا و پدید گویی اندر جسم گیتی، دارد او حکم روان نیست عرش و، عرش ایزد پایدار از ذات اوست نیست خلد و، خرمی بخشد به خلد جاودان گفتمش: خورشید خوانم، گفت خورشیدم به قهر کو چو من باشد هزاران گویش اندر صولجان (۴۰۶) گر نباشد او، نباشد چرخ و انجم را مدار گر نباشد او، نباشد در جهان امن و امان در زمین باشد مکانش، لیکن از قدر و شرف نه چو او کس در زمین باشد، نه اندر آسمان رحمت حق، از زمین بر آسمان بارد همی زان که باشد این زمان، اندر زمین او را مکان راستی، کس را نماند او مگر بر کرد گار زان که در گیتی بود شخصش نهان، امرش عیان او نه موسی هست و، سازد امرش از چوب، ازدها او نه عیسی هست و، مهرش مرده را بخشد روان نی خطا گفتم که عیسی از سپهر چارمین بر زمین آید، که باشد حضرتش را پاسبان احمد مختار نبود، حیدر کزار نیست لیکنش چون بنگری نیکو، هم این است و هم آن زان که داند علم پیغمبر چو پیغمبر ز بر زان که بندد تیغ حیدر همچو حیدر بر میان ای «حضوری»! این لغز نبود که می دانند خلق نیست با این مرتبت جز مهدی آخر زمان حجّه الله، قائم آل محمد، کز شرف نام و کتیت بسته از خاتم پیغمبران حضرت ختم الوصیین آن که می ناید به وهم بحر جودش را کنار و، ملک جاهش را کران تلخ چون زهر

مذاب است آب خضرش در مذاق هر که از خاک درش جوید بقای جاودان تا بقا باشد مرا، از جان تو را گویم ثنا ای امام راستین و مقتدای راستان! (۴۰۷) میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی (متوفای ۱۳۳۴ ق) اشعار مهدوی بسیاری دارد خصوصاً ترجیع‌بندهای مهدوی که در جای خود از آن یاد خواهیم کرد. حاجب شیرازی به خاطر سلوک در راه ولایت علوی، در توصیف جلوه‌های جمالی و جلالی حضرت صاحب الامر علیه السلام از مدد باطنی برخوردار شده است: امام قائم دائم، محمد بن حسن که هست ذاتش با ذات لایزال، قرین آیا امام هدی! مظهر ظهور خدا! که هست مادح ذات، خدای حیّ مبین پس از ولادت، آباء و اُمّهات تمام بمانده‌اند به ظاهر سِتْرَوَن (۴۰۸) و عَنین (۴۰۹) هر آن که منکر فضل تو شد، بر او لعنت کسی که مُبِغِض شخص تو شد، بر او نفرین گر از کمین بدر آیی، به کف گرفته کمان قضا دگر نه کمان گیرد و، قَدَر نه کمین تو آن کسی که هر آن کس به مدح تو پرداخت

قسمت هفتم

کند خدای به طبع بلند او، تحسین تویی که زیور توقیع (۴۱۰) تو بود، طاها تویی که زینت منشور تو بود، یاسین شمیم خلق تو را، صبحدم نسیم شمال به جان خرید، که عنبر بر است و مشک آگین ز خاتمی (۴۱۱) بُد اگر حشمت سلیمانی تو بی نگینی و، عالم تو راست زیر نگین هر آن که خواست تو را، وقف او بود جنت و گر نخواست تو را، حق او بود سَجین (۴۱۲) سلطان سریر احدیت، شه دائم سردفتر دیوان خرد، حَجّت قائم محکم ز وجود او، دین راست قوائم ایزد به ظهور او، بنهاده علائم شیر فلک از هیبت او، هارب و هائم (۴۱۳) ای از همه کس اعلم و، ای از همه افضل! انگشت تو شد فاتح درهای مُقَفَّل ای کار همه بی مدد فیض تو مُهْمَل بگشای ره حق، که جهانند معطل بَرَبند در دَکّه هر مُلِحِد اَبتر شاهنشاه اقلیم بقا، مهدی قائم آن گوهر دریای شهامت، شه دائم آن مظهر یزدان، ولی کامل عالم عالم، همه محکوم و وجودش همه حاکم امرش، همه جا مُتَقَن و حکمش همه محکم ای آن که به ترویج تو با تیغ دو پیکر (۴۱۴) شاه دو سرا، بَدْر دُجی، (۴۱۵) حیدر صفدر بر خصم کند حمله، به کردار غضنفر (۴۱۶) از کفر کشد کیفر، بی مَت لشکر چونان که به روباه بود حمله ضیغم (۴۱۷) (سمایی) سپاهانی از شعرای مطرح دوره قاجار، قصیده شیوایی به اقتضای مسعود سعد سلمان و در مناقب امام عصر علیه السلام سروده که دارای جنبه‌های مختلفی است. ما ابیات برگزیده‌ای از آن را که صفات جمالی و جلالی آن حضرت را به تصویر کشیده است، برای نقل در این اوراق برگزیده‌ایم: ولی عصر، مهین قادری که گر خواهد کشد به پستی چرخ و، نهد بر آتش و آب بزرگ شاه! آنی که پیش حشمت تو دو بنده‌اند فقیر و محقر، آتش و آب خدای خواست مهین گوهری پدید آرد که تربیت دهد از عکس گوهر، آتش و آب نخست، گوهر ذات تو را سرشت و سپس ز آب و رنگ وی آمد مخمّر، آتش و آب تو را به بوته اخلاص، چون زر پاک است به زر پاک نیاید مظفر، آتش و آب همیشه خواهد خدمت به درگه تو کند از آن شده است به گیتی مُعَمَّر، (۴۱۸) آتش و آب بدان عمارت خاکی که جایگاه تو نیست نخست باد برد حمله، آخر آتش و آب زمین عرفان، کآینه تجلی توست مراد آن کلیم و سکندر آتش و آب (۴۱۹) میرزا علی اکبر (شیدا) شیرازی در تهنیت عید مولود حضرت ولی عصر علیه السلام قصیده‌ای دارد که با تشبیهی زیبا شروع می‌شود و پس از توصیف فضایل اخلاقی و کرامات وجودی آن حضرت، با دعا پایان می‌یابد. ابیاتی از این قصیده مهدوی را مرور می‌کنیم: خجسته عید سعید شریف حَجّت حق امام قائم، غوث زمین، غیاث زمان شهی که در فلک منزلت ز مطلع جاه نگشته چون رخ رخشان او، مهی تابان شهی که دست قضا، بارگاه اجلالش زند فراتر ازین کارگاه کون و مکان میان واجب و ممکن که فرق بسیار است ز فرّ مَقدمش این ارتباط یافت بدان! زمین ز مقدم او شد به سان عرش و سرود زمانه این که: عَلی العرشِ اسَیّوی الزّحمان ز حدّ کون، فراتر بسی پرید و نداد ز آستان جلالش همای و هم، نشان در اوج سدره اجلال او، ز سستی پر شکسته شهپر جبریل تیز بال، کمان اگر ز بام جلالش، فروفتد سنگی پس از سه قرن دگر بشکند سر کیوان هر آن مثال که رایش دهد، قضا و قدر به طوع، سر بگذارند بر خط

فرمان برای قطره نیشانِ جود او، دریا تمام خویش صدف‌وار کرده است، دهان ز درس هیأت او، خواند صفحه‌ای ادریس ز خوان حکمت او، خورد لقمه‌ای لقمان نظیر او نتوان یافت، گرچه دیده عقل شود دوبین و، یکی را همی دهد دو نشان! شها! ملکا! ای که تیغ خونریزت میان باطل و حق است قاطع البرهان خوش آن زمان که در آیی ز پشت پرده غیب تهی کنی زَمَن از کفر و، پر کنی ز ایمان (۴۲۰) همو، در قصیده مهدوی دیگری، پرده‌ای از شوون ولایتی صاحب الامر علیه السلام را به تصویر کشیده است: سر پنهانی که در آیینۀ امکان گشود پرده از رخسار و، وجهُ الله اعظم شد عیان حجت قائم، ولی کل، که کرد از لامکان با اساس واجبی در کشور امکان، مکان آن خداوند قدر قدری، که باشد از علو آستانش آسمان و، آسمانش پاسبان آن که کمتر بنده در گاه جاهش، از شرف می‌گذارد پای عزت را به فرق فرقدان آن که در بحر جلالش، چون فند کشتی و هم تا قیامت گر رود، نتوان رسیدن بر کران شاهباز همتش را در فراخی حوصله این دو کونش، کمتر از یک ارزن است اندر دهان نیست در میدان هستی، عرض و طول قابلی خنک (۴۲۱) جاهش تا به کام دل کند جولان در آن یوسف مصر وجود آمد، از آن رو روشن است بر جمال بیمثالش، چشم یعقوب جهان ساخت چون میزان قهر و لطف او را کرد گار کفه‌ای آمد جحیم و، کفه دیگر جنان خوانی (۴۲۲) از جود وی آمد چرخ چارم، و اندر او قرصه نانی است خور (۴۲۳)، عیسی بود سالار خوان (۴۲۴) خاک پایش، گویا در چشمه آب بقاست ز آن که هر کس ز او خورد، باید حیات جاودان ذات پاکت را مثل، در عالم کون و فساد قصه ویرانه است و، صحبت گنج روان (۴۲۵) میرزا نصر الله (صبوری) سپاهانی (متوفای ۱۳۵۰ ق) از شعرای مطرح آیینی در سده چهاردهم هجری است. آثار منظوم او از ساختار محکم لفظی و غنای محتوایی برخوردار است. در اشعار مهدوی وی، به جلوه‌های جمالی و جلالی و قدرت لایزالی امام عصر علیه السلام عنایت خاصی مبذول شده است. برای نمونه ابیاتی را برای مرور برگزیده‌ایم: خوشا کسی که به صبح قیامت، از دل و جان همی به دوستی صاحب الزمان خیزد شهنشهی، که اگر بنده‌ای به در گه او ز روی صدق نشیند، خدایگان خیزد شهی، که در شب میلاد او فرشته حسن ز عرش، از پی آرایش جنان خیزد فزون ز حد مکان است، از آن چو ذات خدای به لامکان بنشیند، ز لامکان خیزد اگر تهی شود از فیض او جهان یک دم چو صورتی است که از قالبش، روان خیزد جهان ز جای نجبند، مگر به یاری او که تن، ز جای به یارایی روان خیزد امید خلق جهانش چو آستین گیرد مراد هر دو جهانش ز آستان خیزد نه هر که سکه «یا صاحب الزمان» زد و داد ز سکه‌اش، شرف صاحب الزمان خیزد شرف، به دست دهنده است نی به سکه سیم فضیلت قلم کاتب از بنان خیزد به هیچ، حل معمای سر حق نشود اگر نه ذات شریف به ترجمان خیزد (۴۲۶) گرچه شیرین سخنانند در آفاق بسی سخن هر یک از آن دگری، شیرین تر در جهان لیک به شیرین سخنی، شهره نشد به جز آن کس که کند نعت شه جن و بشر صاحب الامر، که در هر شب قدر از امرش آفرینش را، اندازه کند کار قدر قیمت مشتی از خاک درش، هشت بهشت صورت خشتی از بارگهش، نه منظر عقل در دایره معرفتش، ره نبرد نکند شب پره پیرامن خورشید گذر شوق دیدارش، در طور دل روشن دوست دم به دم تازه کند قصه موسی و شجر بر کند بیخ نفاق از دل آفاق به تیغ چون دو انگشت یدالله که در از خیبر تازه تر گردد و خرم تر و خوشتر صد بار دین به عهد او، از عهد خوش پیغمبر من و آنان که ستایشگر او همچو منند صله مدح، بهشت است به روز محشر (۴۲۷) به کاخ عسکری، شمعی برافروخت که روشن گشت از او اجرام مظلم (۴۲۸) فروزان شمع روی حجیه الله که دین از احتجاجش گشت محکم امام حی قائم، صاحب الامر که ز امر اوست، ارواح مکرم گر آدم را نبود گوهر او نبودی آدمیت را مسلم به طوفان، گر نکردی ناخدایی به کشتی، نوح کی جان بردی از یم؟ (۴۲۹) هم او بودی به ابراهیم، همراه هم او بودی به اسماعیل، همدم که گلشن شد به ابراهیم، آتش که پیدا بهر اسماعیل، زمزم اگر نه نام او نقش نگین داشت جهان کی بود زیر خاتم جم؟ اگر داوود را نگذاشتی او زبان لحن روح انگیز در قم (۴۳۰) نیاوردی به اشیا وجد و حالت به آهنگ زبور، از زیر و از بم جزای دوستان اوست، جنت سزای دشمنان او، جهنم آلا ای آفتاب سایه ماؤا! آلا ای آسمان ارض مقدم! هر آن معجز که بودی انبیا را تو را تنهاست، ز آدم تا به خاتم به خلوتگاه اسرار الهی نباشد هیچ کس غیر از تو محرم (۴۳۱)

قسمت هشتم

جلال‌الدین (عنقا) طالقانی (متوفای ۱۳۳۳ ق) دارای یک ترجیع‌بند مهدوی است در دوازده بند و هر بند آن در چهارده بیت به استثنای بند آخر که پانزده بیت است و احتمال یک بیت الحاقی در آن وجود دارد؛ چرا که اعداد (۱۲) و (۱۴) برای هر مسلمان شیعی یادآور وجود مقدس امام زمان علیه السلام می‌باشد و (عنقا) مسلماً به این نکته عنایت داشته است. ابیات معدودی از ترجیع بند مهدوی عنقا را با بیت ترجیع: آفتاب وجود، پیدا شد جمله ذرات، آشکارا شد که عظمت وجودی آن ذخیره خداوندی و ولایت کلیه آن حضرت را خاطر نشان می‌سازد، مرور می‌کنیم: شاه هستی، امیر کل وجود قطب دوران، خلیفه عادل نور یزدان، محمد بن حسن باشد اسرار عشق را حامل عارفان را، ز خوان قدسی او مانده‌ی عشق می‌شود نازل (۴۳۲) حجت حق، محمد بن حسن قطب دوران، خلیفه یزدان خاتمی کز تجلی اول گرنه او بود، می‌نمود نشان (۴۳۳) ظاهر و باطن جهان روشن شد به میلاد مهدی بن حسن آفتاب وجود و مصدر جود صاحب الامر، پیشوای زمن (۴۳۴) معنی دین، حقیقت ایمان سر مکنون، خیر سر و علن ز امر او بود کآتش نمرود بر خلیل جلیل شد گلشن (۴۳۵) نور یزدان، محمد مهدی حجت و حکمران مملکت حقی ساخت روشن تمام عالم را پرتوروی شعشعانی وی می‌گریزد ز جیش عدلش، ظلم چون ز باد بهار، لشکر دی (۴۳۶) همو در دیگر قصاید مناقبی خود نیز، از این امر مهم غفلت نورزیده است: همایون بنده حق، رب عالم وصی خاتم آل اطایب ولی الله مطلق، دست یزدان صفی الله بر حق، عین (۴۳۷) واجب ولی الاولیا، کیهان خداوند وصی الاوصیا، سلطان غایب به قیومی داور، اوست قائم که فرقان است و میزان و محاسب شه واللیل گیسو، وَالضُّحَى رو مه انجم حشم، خورشید حاجب (۴۳۸) حجت بازخدا، پادشاه ملک وجود کز ازل تا به ابد کاشف اسرار بود مهدی بن حسن، آن باعث ایجاد جهان که به قلبش همه اسرار، نمودار بود بنده حق و خداوند همه مخلوق است در همه کار و در اطوار چو دادار بود تابع امر وی این نه فلک مینا رنگ زیر فرمان وی این ثابت و سیار بود پردگی باشد و بی پرده همه کار ازوست و اندرین پرده بسی نکته اسرار بود هست آینه رخسار خداوند، بلی چهره شاهد ما، آینه کردار بود هر که او را نگرد، دیده خدا را به یقین ای خوش آن کو نظرش قابل دیدار بود بدر این پرده پندار و بین حق را فاش که حجاب نظرث پرده پندار بود در همه دور و به هر طور، عیان یک نور است جز یکی نیست، اگر آینه بسیار بود این همان نور کزو، آدم خاکی جان یافت تا به خاتم همه زین نور، پدیدار بود (۴۳۹) مهدی و هادی خلق، مظهر احمد بود خاتم انوار عقل، شاهد یکتای عشق خواجه ثانی عشر، کوكب درى ذات حضرت مولی البشر، گوهر دریای عشق ناظم این نه طبق، زبده آن ماسبق اوست به غیب و شهود، مملکت آرای عشق اذْهَبْ عَنَّا الْحَزْنَ، در گه (۴۴۰) میلاد او می‌رسد از ماسوا، بر دل از آوای عشق عیسی جانبخش را، از دم او زندگی است مرده‌دلان را کند، زنده به احیای عشق موسی سینای جان، محو سنا برق اوست پرتوی از دست اوست، آن ید بیضای شق دوره افلاک راست بهر چنین روز و شب در تک و پوی و نشاط، هی هی و هیهای عشق (۴۴۱) خواجه ثانی عشر، ولی پروردگار پادشاه ذوالعطا، تاجور ذوالمنن خلاصه کاف و نون، نتیجه «كُنْتُ كُنْتُ» عارف غیب و شهود، واقف سر و علن به گوش جانم رسید، به شام میلاد او ز ماسوای خدا: اذْهَبْ عَنَّا الْحَزْنَ به کتیت و نام و خوی، به سان ختم رسل به صولت و علم و حلم، چو حضرت یوالحسن مهر و مه آسمان، برند ازو روشنی که اوست شمع وجود، هر چه به جز او، لکن (۴۴۲) به سان «عنقا» همی، سراسر اجزای کون تو را سپاس آورند، جمله به هر انجمن تمامت اولیا، به لطف امیدوار تمامت انبیا، به حُب تو مُمْتَحِن (۴۴۳) فارس بروجردی از شعرای دوره قاجار در قصیده مناقبی خود، ابتدا با عنوان کردن مسائل عرفانی و فراخواندن آدمی به سیر و سلوک الی الله برای نیل به مقام و منزلتی که شایسته اوست، فضای شعر خود را منور و عطر آگین می‌سازد، و با بهره‌گیری بهنگام از این شرایط مناسب، به شمردن فضایل و مکارم اخلاقی حضرت ولی عصر می‌پردازد و از عظمت وجودی آن حضرت سخن به میان می‌آورد که به تبیین ابعاد ولایت مهدوی کمک می‌کند: رموز این علوم امروز گردد کشف از آن شاهی که رایش روشنی بخشد، رخ مهر

درخشان را ولیّ الله اعظم، صاحبِ ناموس پیغمبر امام قائم، آن شیرازه مر دیوانِ اکوان (۴۴۴) را کلوخی گر ز بام قصر جاه او فرو افتد پس از چندین هزاران قرن سایه فرق کیوان را اگر نه تربیت کردی به زهدان نطفه را لطفش نگشتی منعقد یک نطفه هرگز هیچ زهدان را پی تألیف اضداد از نگشتی حکم او جاری کجا ترکیب صورت می‌گرفتی آخشیجان (۴۴۵) را اگر ذاتش نبود واسطه، لطف الهی را و گر دستش نگشتی ماشطه، (۴۴۶) رخسار کیهان را گسستی ارتباط «کاف» و «نون» از عالم تکوین عدم بر تخته امکان کشیدی خطّ بطلان را (۴۴۷) شیخ علی (منزوی) از شعرای دوره قاجار است. در آغاز، «محبوب» تخلص می‌کرده و بعد آن را به «منزوی» که نام فامیل او بوده، تغییر داده است. این شاعر آیینی که در کسوت روحانیت به سر می‌برده، اشعار مناقبی بسیاری در ستایش آل الله دارد. ما ایاتی از یک قصیده مهدوی او را که بیشتر رنگ و بوی غزل دارد تا قصیده و با موضوع این بخش مرتبط است جهت ثبت در این اوراق برگزیده‌ایم: قائد راه همدی، نور خدا، مهدی قائم این مهین بنده خدا را که کند کار خدایی آن که جز شست قدر قدرت او کس نتواند کند از کار فرو بسته ما عقده‌گشایی در برش، فوج ملک بر سر پا از پی خدمت بر درش، خیل شهان حلقه زن از بهر گدایی حور، فردا به جان جبهه به پای تو بساید گر تو امروز دلا! بر قدمش جبهه بسایی بُرد تا به ابد ره به در از ظلمت حیرت هر که را نور ولایش نکند راهنمایی ای مه برج ولایت! که ز نور رخ روشن به مه و مهر درخشنده، تو درخشنده بهایی خواجه کون و مکان، مالک ملک و ملکوتی سرور جنّ و بشر، پادشه ارض و سمایی کعبه حق طلبان، قبله ارباب نیازی مَشعر اهل وفا، مروه اصحاب صفایی چشم امید خلائق، چه به دنیا چه به عقبی به تو باشد، که پناه همه اندر دو سرایی من نگویم تو کجایی چو دگر مردم، از آن رو کز تو خالی نبود جایی و تو در همه جایی (۴۴۸) امام خمینی رحمه الله در مخمس رسای مهدوی خود، جلوه‌های بدیع ولایت مهدوی را عارفانه به تصویر کشیده‌اند: مصدر هر هشت گردون، مبدأ هر هفت اختر خالق هر شش جهت، نور دل هر پنج مصدر والی هر چار عنصر، حکمران هر سه دفتر پادشاه هر دو عالم، حجت یکتای داور آن که جودش، شهره نه آسمان بل (۴۴۹) لامکان شد مصطفی سیرت علی فر فاطمه عصمت حسن خو هم حسین قدرت علی زهد و محمد علم و مه رو شاه جعفر فیض و کاظم علم و هفتم قبله گیسو هم تقی تقوا، نقی بخشایش و هم عسکری مو مهدی قائم که در وی جمع، اوصافی چنان شد پادشاه عسکری طلعت نقی حشمت تقی فر بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر علم باقر زهد سجاد و حسینی تاج و افسر مجتبی حکم و رضیه عصمت و دولت چو حیدر مصطفی اوصاف، مجلای خداوند جهان شد جلوه ذاتش به قدرت، تالی فیض مقدس فیض بیحدش به بخشش، ثانی مجلای اقدس نورش از «کن» کرد برپا هشت گردون مُقرنس نطق من هر جا چو شمشیر است و در وصف وی اَحْرَس (۴۵۰) لنگ پای عقل در وصف وی اندر گل، نهان شد دست تقدیرش به نیرو، جلوه عقل مجرّد آینه انوار داور، مظهر اوصاف احمد حکم فرمانش مُحکّم، امر گفتارش مسدّد در خصایل، ثانی اثین ابوالقاسم محمّد آن که از یزدان ولی، بر جمله پیر و جوان شد روزگارش گرچه از پیشینیان بودی مؤخر لیک از آدم بود فرمائش تا عیسی مقرر از فراز توده غبرا تا گردون اخضر وز طراز قبه ناسوت تا لاهوت یکسر بنده فرمانبرش گردید و عبد آستان شد تا ولایت بر ولی عصر می‌باشد مقرر تا نبوت را محمّد، تا خلافت را است حیدر تا که شعر من بود از شهد چون قند مکرر پوست زندان، رگ سنان و مژه پیکان، موی نشتر باد آن کس را که خصم جاه تو، از انس و جان شد! (۴۵۱)

۴-۱-۳ تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولیّ عصر علیه السلام

تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولیّ عصر علیه السلام

یکی از موضوعات مهمی که در شعر مهدوی مطرح بوده و هست، بازتاب رسالت‌های جهانی حضرت ولیّ عصر علیه السلام پس از ظهور و در زمانه استقرار حکومت عدل اسلامی در گستره این کره خاکی است. این رسالت‌ها که ابعاد جهانی دارد، عبارت است

از: الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی. ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن. ج) برقراری نظام قسط و عدل واقعی در گستره جهان. د) تحقق جهان‌شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزش‌های دینی. ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اصیل اسلامی. ز) رسوایی متمه‌دیان و داعیه‌داران دروغین مهدویت و تبیین زشتی و پلشتی دجالان. برای تجزیه و تحلیل بیشتر این رسالت‌های جهانی، ناگزیریم که هر یک ر به صورت جداگانه و با ارائه شاهد مثال‌هایی از اشعار مهدوی شاعران پارسی‌زبان عنوان کنیم.

الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی

در آینه شعر مهدوی، صحنه‌های زیبا و دلنشینی از دوران پس از ظهور امام منتقم علیه السلام فراروی شیفتگان منتظر قرار می‌گیرد که هر گوشه‌ای از آن، شکوه و هیمنه خاص خود را دارد. رویارویی با ظلم جهانی و برانداختن ریشه ستم و ستم‌ورزی، از صحنه‌های گیرا و تماشایی این مقطع تاریخی است. محمد آزادگان (واصل) به ظلمت ستیزان عالم بشارت می‌دهد که عمر شب انتظار به پایان خود نزدیک شده و نشانه‌های ظهور آن مصلح جهانی از در و دیوار عالم آشکار است: بگو ظلمت ستیزان را که عمر شب به سر آمد جهان را از ظهور منتظر، آثار پیدا شد در و دیوار این عالم، نشان از ظلم و کین دارد ظهورش را علایم از در و دیوار پیدا شد (۴۵۲) مولانا اهلی شیرازی، زمانه را برای ظهور امام منتقم علیه السلام مساعد می‌بیند و آمدن او را به مظلومان عالم بشارت می‌دهد: مژده باد ای اهل دل! کاینک ظهور مهدی است ظلمت عالم ز حد شد، وقت نور مهدی است در چنین ظلمی که عالم سر به سر ظلمت گرفت آن که آتش در زند، تیغ غیور مهدی است داد مظلومان ز جور ظالمان گر شه نداد ماجرای ما و ایشان در ظهور مهدی است (۴۵۳) (بهجت) قاجار از آن نور خداوندی می‌خواهد که با ظهور خود، بساط ظلم و ظلمت را از گستره عالم خاکی برچیند: از حجاب غیب رخ بنمای ای نور خدا! تا که رفع ظلم و دفع ظلمت از کیهان کنی (۴۵۴) مسلماً، ستمی که در حق سالار شهیدان و شهدای کربلا رفته است، همیشه خاطر آن ذخیره خداوندی را به خود مشغول می‌دارد و برای انتقام از عاملان این فاجعه بی سابقه، لحظه شماری می‌کند. (حکیم) ساوجی در مخمس مهدوی خود به همین مهم اشاره کرده است: ای ولی شهید دشت بلایی منتقم دشمنان خدایی کی شود از غیب، چهر خود بنمایی؟ عقده ز دل‌های دوستان بگشایی خانه سفیانیان، نمایی ویران (۴۵۵) میرزا (یحیی) مدّرس اصفهانی در قصیده مهدوی خود، گزارشی از اوصاف نابسامان و ستم آلوده زمانه خود را به محضر آن حضرت عرضه می‌دارد و از او می‌خواهد که به این پریشانی‌ها پایان بخشد: چو آفتاب جهانتاب، رو متاب از ما که روز روشن ما گشته شام تار، امروز شدند حکمروا فرقه‌ای که جمله ز ظلم بر یزید پلیدند شرمسار، امروز (۴۵۶) اهلی شیرازی در قصیده عاشورایی خود، در انتظار خونخواهی حسین بن علی علیه السلام بی‌قراری می‌کند و از این که در زمانه او گروهی از یزیدیان زمان به کیفر اعمال ستم‌آمیز خود رسیده‌اند، اظهار خشنودی می‌نماید: بگشای پنجه یا اسد الله! که بر حسین روباه چرخ، حمله بسیار کرده است اینک ظهور مهدی آخر زمان رسید زاین، رایت یزید نگونسار کرده است بعد از هر هزار سال به شمشیر انتقام حق، لشکر یزید گرفتار کرده است شکر خدا که شاه به خونخواهی حسین دل‌ها ز بار غصه، سبکبار کرده است (۴۵۷) حزین لاهیجی در قصیده مهدوی خود، آن وجود مقدس را به داوری فرا می‌خواند و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می‌کند که ستمگران را به کیفر اعمال ننگین خود برساند: ای مهر جان فروز! بر آ از نقاب ابر عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش طرح عمارتی به جهان خراب ریز دست زمانه از ستم بی حساب کش هنگام داوری است، کنون زال دهر را گیسو کشان به محکمه احتساب کش خالی نما قلمرو ایجاد از ستم خطّ مسلمی به جهان خراب کش (۴۵۸) ادیب کرمانی در یکی از قصاید مناقبی خود، از آن امام منتقم علیه السلام می‌خواهد که شاخه عصیان را بشکند و خانه کفر و بیداد را ویران سازد: خیز و برون آی ای امام زمانه! برکن و بشکن نهال شاخه عصیان دادگرا! بازگو به شحنه عدلت خانه بیداد و کفر سازد ویران (۴۵۹) میرزا محمد «محیط» قمی ملقب به «شمس الفصحاء» از محضر آن حضرت،

برکنند ریشه نهال ظلم و زوال دولت سفیانیان را درخواست می‌کند: زعدل و قسط، گیتی را بیارای نهال ظلم و جور از بیخ برکن زوال دولت سفیانیان را به نام باقی خود، سگه برزن (۴۶۰) میرتقی (عندلیب) کاشانی که گاهی به اقتضای کلام «بلبل» نیز تخلص می‌کرده، دارای اشعار مناقبی رسا و آثار منظوم عاشورایی شیوایی است. او در یکی از قصاید مناقبی خود می‌گوید: این ظلمتی که روی زمین را فرا گرفت زایل نمی‌شود، بدمد گر صد آفتاب الا به یمن مقدم دارای دین و داد خورشید آسمان و زمین، پور بو تراب و سپس با بهره‌گیری بهنگام از صنعت «التفات»، آرزوی قلبی خود را با آن حضرت در میان می‌گذارد: نوروز، آن دمی که کشی تیغ انتقام بر ظالمان دین کنی از خشم و کین عتاب از برق ذوالفقار بسوزی بنای کفر جان عدو ز رنج بماند در التهاب (۴۶۱) م.ع.م (پروانه) ضمن به تصویر کشیدن اوضاع پریشان این روزگار، از امام موعود علیه السلام می‌خواهد که بر مسند عدل خدایی تکیه زند و در مورد ستمگران داوری کند: شاهباز دین ز هر سو می‌خورد تیری، خدا را طایر بشکسته بال دین حق را شهپری کن قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق! تکیه زن بر مسند عدل الهی، داوری کن تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟ تا کند اندر مدار عدل گردش، محوری کن تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن پای بر زن بر رکاب و حمله‌های حیدری کن (۴۶۲) واعظ قزوینی، غزل پرداز پر آوازه سبک اصفهانی در سده یازدهم هجری، جای امام منتقم علیه السلام را در عرصه یگانه تازی ظلم، خالی می‌بیند و بر این باور است که جز با ظهور آن حضرت، گرد بدعت از رخساره دین پاک نخواهد شد: کی شود یارب! که آری پای دولت در رکاب چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین یگانه تاز ظلم، میدان جهان را بسته است هست خالی جایب ای لشکر شکن! در روی زین دست، در ایام ما هرچند دست بدعت است شرع هم دارد ز تو دستی، ولی در آستین (۴۶۳) دکتر ناظر زاده کرمانی، در آرزوی روزی است که «چشم فرعونیان» بر «ید و بیضای مهدوی» خیره شود و آن منتقم الهی، انتقام مستضعفان جهان را از ستمگران بگیرد: باش که فرعونیان مست ستم ناگهان خیره شود چشمشان از ید و بیضای تو سوخت ضعیف از ستم، پای بنه در میان تا بکشد انتقام، دست توانای تو بدمنشان را کنون تصفیه‌ای درخور است وین نکند جز به حق، طبع مصفای تو ظلم جفا گستران چون به نهایت رسید بیخ ستم بر کند عدل هویدای تو (۴۶۴) سلطان محمود متخلص به (پروانه) و (متوفای ۱۳۴۹ ق) بعد ستم‌ستیزی قیام جهانی آن مصلح کل را خاطر نشان ساخته است: گفتم: پیاده مانده‌ام از جور روزگار گفتا: بزنی به دامن آن شهسوار دست گفتم که: داد دل بستانم ز جور چرخ گفتا: اگر دهد بر آن شاه، بار دست گفتم که: دست جور فلک بسته می‌شود گفتا: چو بر گشاید آن شهریار دست (۴۶۵) سمایی سپاهانی، صحنه کفرستیزی انقلاب جهانی امام موعود علیه السلام را یاد آور می‌شود: چو قهر راند بر عادیان دین مبین مجال راندن ندهد به صرصر، آتش و آب شگفت نیست که خسبند در کریوه امن به عهد عدلش، مانا (۴۶۶) دو خواهر، آتش و آب زچپ و راست بجنبند سپاه بیحد و مر طلایه سپه بیحد و مر، آتش و آب به چرخ افتد تیغ و ستاره گردد محو به قطب پزد خشت و به محور، آتش و آب به گاه حکم تو ای از تو خاک و باد به فر! به وقت امر تو ای بی تو بی فر آتش و آب چرا به دامن خورشید، گرد نشیند؟ بر او اگر نفسانی مکرر، آتش و آب (۴۶۷) محمد آزادگان (واصل) به منتظران ظهور آن حضرت بشارت می‌دهد که دست انتقام الهی از آستین او به در آمده و داد مظلومان را از ستمگران خواهد گرفت: خلق ستم رسیده مظلوم را بگو اینک ز راه، منتقم داد گر رسید (۴۶۸) محمود شریف صادقی (وفا) جهان را از ستم بیدادگران لبریز می‌بیند و از آن حضرت می‌خواهد که با ظهور خود، ستمگران را خلع سلاح کند و شجر مبارک عدل را به بار بنشاند: ای منجی عالم! ستم و جور شد از حد باز آ که ز دست متعدی، سپر افتد پر مظلومه شد دهر، بیا تا شجر عدل در سایه جان پرور تو، بارور افتد (۴۶۹) م.ع.م (پروانه) شرق تا غرب عالم را در چنگال ستم اسیر می‌بیند و گردش فلک را در مدار ظلم مشاهده می‌کند و از آن امام منتقم علیه السلام می‌خواهد که بر مسند «عدل الهی» تکیه زند و ستمگران را به کیفر کردار پلشت خویش برساند: قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق! تکیه زن بر مسند الهی، داوری کن تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟ تا کند اندر مدار عدل گردش محوری کن تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن پای زن بر رکاب و حمله‌های حیدری کن (۴۷۰) صغیر

اصفهانی، زمانه را در اثر بیداد، ویرانه می‌بیند و در انتظار قدوم «عدل جهان آرایی است» که جهان را از بند ستم آزاد سازد: دست بیداد، جهان ساخته ویران باید پا گذارد به میان، عدل جهان آرایی (۴۷۱) شهاب تشکری آرائی، صحنه‌هایی از رویارویی امام عصر علیه السلام با ایادی بیداد و سران ستمگر در عرصه جهانی را به تصویر کشیده است: پی دفاع ستمدیدگان، کمر بندد سر سران ستمکاره، سر به سر شکنند به کینه جویی ویرانی بنای صلاح ز کاخ مفسده، دیوار و بام و در شکنند بیا که گردن اهریمنان عالم جور به تیغ قاطعت ای میر دادگر! شکنند شهاب ثاقب خود را به شام تیره فرست که جادوی ستم دیو، ازین شرر شکنند (۴۷۲)

ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن

قسمت اول

یکی از موضوعاتی که در شعر مهدوی بازتاب گسترده‌ای داشته است، رویارویی تمام عیار قائم آل محمد علیه السلام با کفر جهانی و ایادی آن می‌باشد. اغلب شاعران آیینی پارسی گو با به تصویر کشیدن چهره زشت کفر و الحاد، از آن مصلح جهانی برای پایان دادن به این وضع نابهنجار تقاضای ظهور دارند تا گرد شرک و بت پرستی از چهره هستی شسته شود و طلعت نورانی ایمان آشکار شود. طرب اصفهانی، زمانه پس از ظهور را روایت می‌کند که یکی از آثار آن برجیده شدن بساط ادیان محرف است - که دستاویز کفر مداران جهانی است - و رواج «سکه احمدی» از آثار این قیام جهانی: در آن دم که تیغ دو دم (۴۷۳) بر کف آرد تهی سازد از جان گردان، قوالب زند بر درم، سکه شرع احمد نماند بجا نه مجوس و نه راهب زبس ریزد از تیغ، بر خاک هامون شود پشته بر پشته، مرکوب و راکب گریزند ازو، شیخ مردان هیجا (۴۷۴) چنان کز بر شیر، خیل ثعالب (۴۷۵) فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی، تماشایی بودن صحنه پیکار آن امام منتقم علیه السلام را با ایادی کفر و ظلم روایت می‌کند: چون کشد تیغ، پی رزم به هنگام ظهور دارد آن عرصه و آن جنگ، تماشای دگر می‌کند فاش، خداوند علی اعلی دست و تیغ علی عالی اعلای دگر (۴۷۶) ملا فتح الله (وفایی) شوشتری، روزی را به تصویر می‌کشد که در اثر ظهور آن حضرت، کفر و نفاق به ایمان بدل شود به گونه‌ای که اگر در «نی» بدمند، صدای «اذان» از آن برخیزد: نفاق و کفر به ایمان بدل شود، که اگر به نی دمند بر آید از آن صدای اذان (۴۷۷) علامه شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) از «خداوند حرم» می‌پرسد که تا به کی باید «حرم» در دست نامحرمان باشد و «خانه خدا» به «بتخانه» بدل شود و خانه‌های «قدس» پامال «پیلان نجدی» گردد: ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب! تا به کی باشد حرم در دست این نامحرمان؟ باز شد بیت الصّمد، بیت الصنم یا للأسف! کاسر اصنام (۴۷۸) کو؟ شاه تویی دست همان خانه‌های قدس حقّ را، پای پیلان محو کرد خاندان نجد را، ایزد کند بی خانمان! خانه‌هایی را که برتر بود از سبع شداد خانه‌هایی را که بودی رشک جنّات ثمان (۴۷۹) خسروا! صبر و تحمل پیشه کردن تا به کی؟! تیشه بی اندیشه زن بر ریشه این ظالمان! (۴۸۰) واعظ قزوینی در اثر استیلا کفر بر گستره جهان، پشت محراب را بر دیوار غم می‌بیند و از منبر چون آستن حنّانه، صدای ناله می‌شنود وصف‌های نماز را همانند صف مژگان چشم کور، درهم و نامنظم می‌بیند و وعظ و اندرز را در دل غفلت پیشگان بی‌اثر می‌یابد؛ که همه ناشی از دوری از وجود نازنین آن ذخیره خداوندی است: دست در ایام ما هرچند دست بدعت است شرع هم دارد ز تو دستی، ولی در آستین پشت محراب، از فراق مانده بر دیوار غم چوب منبر، بی تو چون حنّانه دارد صد حنین (۴۸۱) چون صف مژگان چشم کور می‌آید به چشم بی تو صف‌های نماز، ای پیشوای شرع و دین! بی تو حرف وعظ در دل‌های غفلت پیشگان گشته همچون آتش افسرده، خاکستر نشین (۴۸۲) دکتر ناظر زاده کرمانی با ذکر این مطلب که «صنعت مغرب»، رونق «بازار دین» را شکسته است، امام قائم علیه السلام را «بت شکن آخر» می‌نامد که روزی به این نابسامانی‌ها پایان خواهد داد: صنعت مغرب شکست رونق بازار دین باز شکستش دهد، رونق کالای تو تیره بماند جهان، نور نتابد زشرق تا ندهد روشنی، روی دل آرای تو این همه نو دولتان، غره به جاه

و جلال کاش کند جلوه‌ای، غُزه غزای تو از بشرِ بت پرست، جدّ تو بت‌ها شکست بت شکنِ آخر است، همّت والای تو گوش بشر پر شده است از خبر این و آن باز چه آید به گوش؟ کی رسد آوای تو؟ (۴۸۳) طالبِ آملی، از آن وجود نازنین می پرسد: تا کی باید شامِ ظلمانی کفر، عرض وجود کند و صبح تابناک دین نتواند جلوه‌گری نماید؟ و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می کند که به قدرت بازوی خدایی، به حکومت نیرنگ و کفر پایان بخشد: تا چند شام کفر کند عرض تیرگی؟ و زبیم، صبح دین نکند پیرهن دری؟ وقت است کز نشیمن اقبال مستدام چون خور (۴۸۴)، برون خرامی با تیغ حیدری و آن گه به سعی بازوی اسلام برکشی زین روبهان کفر، لباس غضنفری یک چند گرد معجرشان، مغفری به فرق بنمای معجزی که کند باز معجزی بشکن شکسته زورقشان را به موج قهر و آن گاه، ده به دجله خونشان شناوری جمعی کز آن میانه به اسلام مایلند فرمایشان به جاده شرع، رهبری (۴۸۵) حکیم مهدی الهی قمشه‌ای نیز، نظیر همین خواهش را از محضر آن حضرت دارد: حال ما مسلمانان، درهم است و بی سامان درد ما شود درمان، از لبت به آسانی از عطای مسکینان، ملک حُسن و احسانت کم نگردد ای مُنعم! چون عطای رحمانی راه سخت و منزل دور، شام تار و مه، بی نور پائی خسته، دل رنجور، رهبر! تو خود دانی کار دل شده مشکل، دور کشتی از ساحل روزگار نامُقبل، داد ازین پریشانی! خاطر «الهی» را، از رخت چو ماه افروز کز غمت شب هجران، درهم است و ظلمانی (۴۸۶) مُلک و ملکوت را تویی رهبر بر غیب و شهود هم تو سلطانی بر کشور شرع مصطفی بنگر ای خسرو تاجدار ایمانی! این خانه شرع را عمارت کن از لطف، که می کشد به ویرانی باز آی و بگیر کشور دین را زین گمشدگان تیه نادانی باز آ که جهان رهایی از ظلمت از شعشه رخت به آسانی ای مهر سپهر علم و دین! باز آی عالم شده شام تار ظلمانی! (۴۸۷) (ذاکر) جوهری، گزارشی از نابسامانی اوضاع زمانه کفر آلوده را به محضر آن حضرت ارایه می دهد و از آن منتقم الهی درخواست می کند که جهان را از وجود ناپاکان بپردازد: تا تو زما روی نهان کرده‌ای خون به دل پیر و جوان کرده‌ای خیز و بین ای شه دنیا و دین! کفر، گرفته همه روی زمین عالم ما، عالم دیگر شده آینه دهر، مکدر شده شرع نبی، یکسره بر باد رفت دین ز کف بنده و آزاد رفت خانه ایمان، همه ویران بین گبر و مسلمان همه یکسان بین خیز و بکش، تیغ دو سر از نیام ای شه منصور! پی انتقام خیز و جهان پاک ز ناپاک کن روی زمین پاک ز خاشاک کن ما که نداریم به غیر از تو کس ای شه خوبان! تو به فریاد رس (۴۸۸) شادروان غلامرضا (قدسی) مشهدی از غزلبردانان پر آوازه معاصر در سبک اصفهانی، در مریع ترکیب مهدوی خود از بی سر و سامانی پیروان قرآن در زمانه غیبت به پیشگاه امام عصر علیه السلام شکوه می برد و ظهور آن حضرت را آرزو می کند: ما همه عاشق دل داده و جانانه تویی رهبر مردم آزاده و فرزانه تویی صدف دین خدا را، دُر یکدانه تویی قدمی رنجه نما، صاحب این خانه تویی خانه صبر ز هجران تو گردیده خراب از ره لطف و کرم منتظران را دریاب خاطر آشفته چنین، پیرو قرآن میسند بی پناه، این همه افراد مسلمان میسند بیش ازین ذلت این جمع پریشان میسند دوست را، دستخوش فتنه دوران میسند تا به کی نزد کسان، بی کس و یاور باشیم چند از دوری روی تو در آذر باشیم سوی ما کن نظری از پی دلداری ما که کند غیر تو از مهر و وفا، یاری ما؟ تا تو از لطف نیایی به هواداری ما که دهد خاتمه آخر به گرفتاری ما؟ ما همه منتظر مقدم فرخنده تو تا ببینیم مگر چهره تابنده تو دل افسرده ما را زغم آکنده بین مسلمین را به همه جای پراکنده بین آشنا را بر بیگانه سرافکنده بین از غم بی هنری، یکسره شرمنده بین چه بگویم که تو خود، آگهی از راز نهان باری آنجا که عیان است چه حاجت به بیان؟ بی تو ما در کف بیگانه گرفتار شدیم خون جگر، از ستم دشمن مکار شدیم تو سری خور ز هوسرانی اشرار شدیم در پر خلق جهان، خوارتر از خار شدیم اجنبی پای چو در کشور اسلام نهاد هستی ملت ما را ز جفا داد به باد (۴۸۹) حضوری سلماسی، روزگار پس از ظهور امام منتقم علیه السلام و تیره بختی دشمنان اسلام را روایت می کند: آن بدین گوید: بینش جوشن احمد به بر وین بدان گوید: بینش تیغ حیدر بر میان تو درفش جد به سر، واندر کف تیغ پدر وز نهیت کرده گم راه فلک، آه و فغان هر دیاری کاندرو حکم نبی ناخوانده ماند هر حصاری را که تیغ مرتضی نگشوده آن زیر فرمان آوری با حکم و تیغ خویشتن بر نشینی اندر آن، فرمانروا و کامران دشمنان را بر گلو آویزی از دار و درخت تا جهان گردد سراسر، خود به کام دوستان پیشت از

یک سو زده صف، صاحبان دین و داد هم ز دیگر سو، خداوندان شمشیر و سنان (۴۹۰)

قسمت دوم

امام همامی که باشد ره او صراطی که خوانی به سبغ المثنائی (۴۹۱) عدو، ذوالفقارش چو بیند درخشان دهد تن به آسیب برق
 یمانی (۴۹۲) مهدی عصر، حجت قائم که در گهش بس فخرها به گنبد خضرا کند همی تیغش اگر شراره به بحر اندر افکند آتش ز
 قعر بحر، هویدا کند همی روی جهان به دیده دشمن کند سیه وز خون به تنش، جامه حمرا کند همی (۴۹۳) بقای سپاهانی (متوفای
 ۱۲۶۰ ق) از علمای بنام دوره قاجار و مشهور به اشرف الکتاب، در توصیف رویارویی امام زمان علیه السلام با ایادی کفر می گوید:
 بر کشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب همچو تیغ از کام هر مشرک، زبان آید برون گر وزد باد نهیش در چمن از بید بُن جای
 شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون (۴۹۴) اسکندر خان (بهجت) قاجار، گلزار دین را به وجود نازنین امام عصر علیه السلام پویا و
 شکوفا می بیند و حیات ایمان را از دم جانبخش او می داند و کاخ ظلم و شرک را به دست توانای آن حضرت، ویران می نگرد: بود
 آیین بدو تازه، چو گلبن در مه اُردی (۴۹۵) بود ایمان بدو زنده، چو خضر از چشمه حیوان عقاب سهم (۴۹۶) او، بشکسته زاغ شرک
 را شهیر سپاه عدل او، کرده است کاخ ظلم را ویران (۴۹۷) سلطان محمود (پروانه) (متوفای ۱۳۴۹ ق) در قصیده‌ای مردّف به ردیف
 «دست» و به شیوه سؤال و جواب، بُعد کفر ستیزی قیام جهانی امام موعود علیه السلام را یادآور می شود: گفتم: ز چهر دین که زداید
 غبار کفر؟ گفتا که او، بزّد چو سوی ذوالفقار دست گفتم: که کارزار کند بر مخالفان؟ گفتا که او چو گشاید بر کارزار،
 دست (۴۹۸) حضوری سلماسی، به منتظران ظهور حضرت مهدی علیه السلام بشارت می دهد که آن ولیّ خدا، دیاری از دشمنان دین
 و آیین را باقی نخواهد گذارد و جهان را به چشم آنان تیره و تار خواهد کرد: مهدی عصر، حجت قائم که در گهش بس فخرها به
 گنبد خضرا کند همی تیغش اگر شراره به بحر اندر افکند آتش زقعر بحر، هویدا کند همی روی جهان به دیده دشمن کند سیه وز
 خون به تنش، جامه حمرا کند همی سازد زمین سپهر و عدو را، بنات نعش چون کارزار با صف اعدا کند همی (۴۹۹) حاجب
 شیرازی بر این باور است که در قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام، حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به یاری او خواهد شتافت
 و با ذوالفقار خود، دشمنان دین را به کیفر خواهد رساند: ای آن که به ترویج تو با تیغ دو پیکر (۵۰۰) شاه دو سرا، بدر دُجی، حیدر
 صفدر بر خصم کند حمله، به کردار غضنفر (۵۰۱) از کفر کشد کیفر، بی منت لشکر چونان که به روباه بود حمله ضیغم (۵۰۲) محمّد
 علی خان (خرد) کرمانی (متوفای ۱۳۰۰ ق) در قصیده بلند مهدوی خود، از پیشگاه امام منتقم علیه السلام درخواست می کند که پا
 در رکاب نهد و کار را در عرصه کارزار بر دشمنان دین زار سازد. امروز در زمانه، شهنشاه! نبود خدیو غیر تو، کیهان را در کفّه
 ولای تو سنجیدند هر جا ز حقّ و باطل، میزان را تیغ کج تو، در همه آفاق آورده است رایت ایمان را تا بفکنی تو، تخم عدالت را تا
 برکنی تو، ریشه طغیان را آور نگون تو رایت فرعونی درهم شکن تو لشکر هامان (۵۰۳) را ای شیر حقّ! دمی زبی هیجا (۵۰۴) در زیر
 ران بیاور یکران (۵۰۵) را آور به کارزار، یکی جولان تا کار، زار گردد عدوان را خصمت، ز بیم خشم تو در هیجا بس بر جگر
 فشارد دندان را گر سر طلب کند زعدو، تیغ تسلیم وی ز بیم کند جان را (۵۰۶) م.ع.م (پروانه) بی قراری خود را از به درازا
 کشیدن ایام غیبت آن ذخیره خداوندی، نشان می دهد و از آن موعود جهانی علیه السلام می خواهد که با قیام الهی خود، به اوضاع
 نابسامان مسلمانان و سلطه کفر جهانی پایان دهد: تا به کی از دوری ماه رخت کوکب شمارم؟ چرخ دین را مهر شو، در آسمان
 روشنگری کن شاهباز دین، ز هر سو می خورد تیری خدا را طایر بشکسته بال دین حق را، شهپری کن موج بحر کفر، پهلو می زند بر
 ساحل دین نوح شو، طوفان به پا کن، فلک دین را لنگری کن تا نداده حق پرستی، جای خود بر بت پرستی بت شکن شو چون
 خلیل و، دفع خوی آزی کن کفر را، از ریشه برکن، ظلم را از بن بر افکن برق شو، از دشمنان خرمن بسوزان، تُندری کن (۵۰۷)
 مرحوم علامه شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اوضاع زمانه را برای ظهور امام منتظر علیه السلام مناسب می بیند و از این

که «کعبه دل‌ها» را «بتخانه» می‌بیند، دل نگران است، و بر این باور است که زمان بر افراشتن پرچم اسلام و انتقام مولی‌الکونین ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام فرا رسیده است: ای رخت قبله توحید و، درت کوی امید تا به کی کعبه دل‌ها همه بی‌ت‌الوثن است؟ (۵۰۸) کعبه در گه تو، قبله ارواح و عقول خاک پاک ره تو، سجده‌گه مرد و زن است ای که در ظلّ لوی تو کند گردون جای نوبت رایت اسلام بر افراشتن است ای ز شمشیر تو از بیم، دل دهر دو نیم! گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن (۵۰۹) است (۵۱۰) عبّاس (حدّاد) کاشانی، «فتح و ظفر» را ره آورد «شمشیر مهدوی» می‌شناسد که سرانجام، ریشه دشمنان دین را خواهد زد و بساط کفر را خواهد برچید: این همان است که گر تیغ کشد روز نبرد از سر تیغ کجش، فتح و ظفر می‌ریزد ز تبرای عدوی تو، تبر را دیدم ریشه خصم بد اندیش تو، بر می‌ریزد (۵۱۱) همو آمادگی خود و امت اسلامی را - در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام - برای قلع و قمع دشمنان کافر کیش اعلام می‌دارد؛ چرا که امام خویش را می‌شناسد و می‌داند که باید کدام پرچم را در اهتزاز درآورد: از برای قلع و قمع دشمنان کفر کیش از دم شمشیر بران، تیزتر گردیده‌ایم ما امام خویش را حدّاد! می‌دانیم کیست در نظر بازی، عجب صاحب‌نظر گردیده‌ایم (۵۱۲) دکتر قاسم رسا، یورش سپاه مهدوی را با فرار سپاه کفر همراه می‌بیند و قیام مهدی موعود علیه السلام را با از پانشتن فتنه و غوغا همزمان: تو گر لشکر برانگیزی، سپاه کفر بگریزد تو گر از جای برخیزی، نشیند فتنه و غوغا (۵۱۳) طرب اصفهانی، گوشه‌ای از صحنه رویارویی آن حضرت را با کفر جهانی به تصویر کشیده است: روزی که بر کف آرد آن تیغ حیدری جبریل بر فرازد بر فرق او لوا چون شیر خشمناک در آید به دشت کین از کشته پشته سازد، در عرصه غزا گریان قضا بینی، در ماتم قدر مویان قدر بیابی، بر کشته قضا (۵۱۴) همو در قصیده مناقبی دیگری، از این که همه مردم به سمت گمراهی گرویده‌اند و بیگانگان بر گستره جهان حکومت می‌رانند، شکوه دارد و ظهور آن حضرت را تقاضا می‌کند تا بساط ادیان محرف را برچیند: همه خلق گمراه و، او هست هادی همه خصم مغلوب و، او هست غالب چو مرفوع، اعلام توحید سازد (۵۱۵) کند جمله مخفوض، دین نواصب (۵۱۶) در آن دم که تیغ دو دم بر کف آرد تهی سازد از جان گردان، قوالب شها! خلق رفتند از دست یکسر برون آی ای مظهر لطف واجب! اجانب گرفتند ملک جهان را بر از میان، این رسوم اجانب کند منقبت جبرئیل امینت «طرب» کیست کت (۵۱۷) دم زند از مناقب؟ (۵۱۸) میرزای نوغانی خراسانی این امید را دارد که شمشیر انتقام حضرت مهدی علیه السلام که از نیام دادخواهی بیرون خواهد آمد، هم قامت دین را راست و استوار سازد و هم قامت عاشقان جمال مهدوی را که در زیر بار هجر خمیده است: ای دست خدا! دست بر آور که ز دشمن بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم شمشیر کجّت راست کند قامت دین را هم قامت ما را، که ز هجر تو خمیدیم (۵۱۹) دکتر قاسم رسا، حمایت آن وجود مقدّس را از دین حقّ خواستار می‌شود؛ چرا که پایمال فتنه و شر گردیده است و می‌داند که اگر آن حضرت بر سپاه خویش فرمان راند، لشکر کفر خواهد گریخت و اگر قیام کند، فتنه از پای خواهد نشست: بیا ای خسرو خوبان! حمایت کن تو از قرآن که شد پامال دین حق، ز شرّ و فتنه اعدا تو گر لشکر برانگیزی، سپاه کفر بگریزد تو گر از جای برخیزی، نشیند فتنه و غوغا بیا ای کشتی رحمت! که دنیا گشته طوفانی چو کشتیان تویی ما را، رهان از جنبش دریا (۵۲۰) شهاب تشکری آرانی، ضمن اشاره به یگانه تازی آن امام منتقم علیه السلام در عرصه جهانی برای براندازی اساس فتنه و کینه و کفر، پرده‌هایی از شرارت کفر جهانی را بازگو می‌کند: روا مدار اماما! که سنگ دشمن دین دل چو آینه دوست، بیشتر شکند روا مدار اماما! که قوم مستکبر حریم حکم خدا را، به زور و زر شکند روا مدار اماما! که امت صهیون زمیزبان عرب، دست و پا و سر شکند (۵۲۱)

ج) برقراری نظام عدل و قسط واقعی در گستره جهان

بدون شک، از مهمترین ره‌آورد‌های قیام جهانی امام موعود علیه السلام استقرار نظام عدل و قسط اسلامی در گستره کره خاکی است. حکومت کوتاه و زودگذر امیرمؤمنان علی علیه السلام نمودی از حکومت عدل مهدوی بود که ارائه شد؛ ولی مردم ناسپاس و حق ناشناس آن زمان خصوصاً کوفیان شامی مشرب، عدل علوی را تحمّل نکردند و ستم بنی‌امیه را به جان پذیرا شدند. شاید در پیشینه شعر مهدوی، شعری به جامعیت شعر میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی که در سنه ۱۳۳۴ ق بدرود حیات گفته است، در مورد نظام مهدوی مبتنی بر عدل و قسط اسلامی وجود نداشته باشد. ابیاتی از این قصیده مهدوی را مرور می‌کنیم: کیست که پیغام منْ به اهل ایران برد؟ بلکه ز ایران زمین، به خلق کیهان برد؟ غیر صبا نیست کس، که مژده عدل و صلح تحفه به ایران دهد، هدیه به توران برد آن که ز مصر کمال، بوی قمیص (۵۲۲) وصال ز یوسف بی‌مثال، به پیر کنعان برد مژده صلح و صلاح، وعده فوز و فلاح ز آذرآبادگان تا به خراسان برد هم گذرد از عراق، به یزد و کرمان رسد بوی بهی از جهان سوی سپاهان برد گاه به مازندران و زد به هر خشک و تر پس گل فضل و کمال به خاک گیلان برد برای کسب شرف و زد به اهواز و فارس به زلف خوبان تند، مشک فراوان برد گاه به اروپا رود، گاه به اسپانیا در همه شهر و دیار، مژده احسان برد ز سر حد آسیا به ینگه دنیا (۵۲۳) رود به خاک افریقه (۵۲۴) کار به سامان برد به روس تازد سمند، به روم گیرد عنان سر خط آزادگی، نزد دو سلطان برد بیک صبا را ز مهر غبار نشان زچهر گوی که تا حرف حق، به اهل ایمان برد نهد به پاریس رو، کند ز لندن گذر گل سعادت شمیم، در دو گلستان برد از لب دریای هند تا به خط مصر و چین به درد درماندگان، ز لطف درمان برد هم به هواخواه جنگ، فرقه بی‌نام و ننگ گوید کاین خنک لنگ، کیست زمیدان برد؟ آلت ناریه را، کیست در آب افکند؟ سلاح جبریّه را، کیست به جبران برد؟ تحفه خاک اروپ (۵۲۵) چیست؟ تفنگ است و توپ هلا- که این تحفه را، باز به آنان برد از سر صلح و صلاح، و ز ره خیر و فلاح مژده نزع (۵۲۶) سلاح، به خلق دوران برد عدل جهاندار شد، ظلم نگو سار شد ازین بشارت زمین، کلاه کیوان برد سیلی از صلح کل، رستم دستان خورد گردن در قید عدل، سام نریمان برد صبا چو از این سفر، خوش به سلامت رسد دامن دامن عبیر، خدمت شعبان برد «انجمن قدس» را، خدمت شایان کند ازین ثواب عظیم، فیض نمایان برد «انجمن مهدوی» (۵۲۷) است که خاک درگاه او باد صبا سرمه وار، بهر سلیمان برد نیمه شعبان بود، جهل به زندان بود خضر از این بزم راه، به آب حیوان برد به خاک خاقانی (۵۲۸) ار، برد نسیم سحر به سر نهد بنده وار، به شاه شروان برد کمال دین (۵۲۹) را سزد کز پی کسب کمال به اصفهان بوی جان، ز خاک تهران برد شعر مگو، جان بگو، جوهر ایمان بگو که بیست بیتش، ملک به عرش رحمان برد مَدَحِ مهدی شتی که راویان ورا تحفه یکی سر دهد، هدیه یکی جان برد سید والا تبار، حجت پروردگار که حاصل از طبع او، قلزم و عثمان برد قائم قیوم فرد، که فضله خوان او عیسی مریم خورد، موسی عمران برد مالک ملک ملوک، کز ره سیر و سلوک رنگ ظنون و شکوک، ز لوح ایقان برد ای گهر بحر جود! خسرو غیب و شهود! که آسمانت سجود، به قصر و ایوان برد معنی شهد و رطب، ز شعر «حاجب» طلب که لذت از شعر من، طبع سخندان برد (۵۳۰) حکیم ساوجی، آرزوی روزی را می‌کند که قائم آل محمد علیه السلام شمشیر عدالت بر کف، پرچم فتح و ظفر را بر بام آسمان به اهتزاز در آورد و بساط عدالت را در گستره زمین بگستراند و کره خاکی را از ظلمت ضلالت رهایی بخشد و انتقام خون شهدای کربلا- را از دشمنان دین بگیرد: خوش بود آن دم که تیغ عدل کشانی رایت (۵۳۱) اَلنَّصْرُ لِي (۵۳۲)، به ماه رسانی خنک (۵۳۳) سبک بر عدوی دین بجهانی حمله ور آیی، صفوف کفر درانی تیغ کجت، حجتی است قاطع برهان بر به زمین گستری بساط عدالت پاک کنی نطع خاک (۵۳۴) را ز ضلالت پاکدلان را تهی کنی ز ملالت افسر پیغمبری به سر ز جلالت در به یمینت، عصای موسی عمران ای که ولی شهید دشت بلایی منتقم دشمنان خون خدایی کی شود از غیب، چهر خود بنمایی عقده زدلهای دوستان بگشایی خانه سفینان نمایی ویران (۵۳۵) حضوری سلماسی در قصیده مهدوی خود، پس از خزائیه‌ای زیبا و شاعرانه، به برقراری عدالت در گستره گیتی و برجیدن بساط نادانی به دست توانای مهدی موعود علیه السلام اشاره می‌کند: پر از عدل سازد همه روی گیتی به حکم ولایت، به صاحبقرانی ز گنج اندر آرد دو مار و، زندشان به نار، از سر قهر و ز

قهرمانی همی پاک سازد مقام اعالی ز نُخب (۵۳۶) جهالت، ز رجس (۵۳۷) ادانی الا- تا هماره در ایام پیری به دل بگذرد آرزوی جوانی به گاه ظهور و به هنگام غیبت آبا (۵۳۸) فرّ یزدان کنی زندگانی (۵۳۹) همو در قصیده مناقبی دیگر به این مطلب اشاره می‌کند که میزان عدل الهی به دست توانای حضرت ولی عصر علیه السلام برپا خواهد شد: ای صاحب الزّمان! ولی حق! که کردگار قسطاس عدل را، ز تو برپا کند همی پهلو به درگه تو اگر آسمان زند عفوش نما، که خواهش بیجا کند کسی (۵۴۰) میرزا نصر الله (صبوری) اصفهانی از این که به نام «عدل»، جهان رو به ویرانی نهاده و ستمگران بی‌محابا بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند، شکوه می‌کند و از آن حضرت می‌خواهد که آنان را به کیفر برساند: به دامن تو بود دست بندگان خدای تو خواه دست خدا باش و خواه دامان باش به نام عدل، جهان شد ز ظلم و جور خراب به اسم ظلم، تو معمار عدل و احسان باش به ذوالفقار بزن دست و پای کن به رکاب نهنگ لُجه دریای خون قربان باش پناه قرآن، هر حجّتی به عصری هست کنون که حجّت عصری، پناه قرآن باش (۵۴۱) ملا فتح الله (وفایی) شوشتری آرزوی روزی را می‌کند که با ظهور آن حضرت، ظلم و تعدی از عرصه کره خاکی رخت بریندد و با استقرار عدالت، گرگ از گله نگاهبانی کند: خوش آن زمان که درآید برون ز مکنم غیب شود جهان همه از یمن مقدمش چو جنان ز جور و ظلم و تعدی، جهان شود ایمن به عهد عدلش گردد زمانه، امن و امان که آشیانه کبوتر کند به چنگل (۵۴۲) باز! به گله، گرگ شود پاسبان به جای شبان (۵۴۳) میرزا داراب بیگ «جویا» تبریزی در توصیف زمانه عدل مهدوی به این امر بسنده می‌کند که بعید نیست تیری که در ترکش کبک دری قرار دارد، از جنس پر شهباز باشد؛ همان مرغ تیزبالی که به خون کبک دری تشنه است: مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست چون شه مردان به ذات او مسلم سروری آن که گر سازند در ایام عدل او بجاست از پر شهباز، ترکش (۵۴۴) کبک دری (۵۴۵) طالب آملی نیز در به تصویر کشیدن حکومت عدل مهدوی از شیوه بیانی جویای تبریزی سود جسته است: فتوای او که نسخه عیسی ملت است جان‌ها دمیده در تن شرع پیمبری تا فرش عدل او شده زینت گر زمین برچیده دست ظلم، بساط ستمگری عاجز چنان قوی شده اکنون که روبهان گسترده‌اند فرش ز نطع غضنفری (۵۴۶) جا کرده در جِبَلت شاهین ز عدل او و هَمی که بود لایم طبع کبوتری (۵۴۷) علامه شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) از آن آفتاب عالمتاب آسمان امامت و ولایت، تقاضای بردمیدن از افق معدلت دارد و جز ساحل عنایت آن بزرگوار مأمنی نمی‌جوید: ای قبله عقول! که اهل قبول را جز کعبه تو، ملتزم و مستجار نیست امروز در قلمرو توحید سگه زن غیر از تو ای شهنشه والاتبّار نیست با یگه تاز عزم تو زانو دوتا کند این توسن سپهر که هیچش قرار نیست ای صبح روشن! از افق معدلت در آی ما را زیاده طاقت این شام تار نیست ما را ز قلمز فتن آخر الزمان جز ساحل عنایت و لطف، کنار نیست غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد! هیچ آرزو درین دل امیدوار نیست (۵۴۸)

قسمت دوم

میرزا علی اکبر (شیدا) شیرازی ملقب به مسرور علی، صحنه‌ای از کارزار حضرت مهدی علیه السلام و آثار هیبت مهدوی را به هنگام ظهور به تصویر می‌کشد و بر این باور است که در زمانه حکومت عدل مهدوی، کبوتر در زیر بال هما با آسایش خاطر آشیان خواهد گرفت: شرار تیغ تو تابد اگر به جانب بحر صدف به جای دُر از خوف پرورد مرجان ز خاک معرکه در روز رزم سرمه مرگ قضا به چشم عدویت کشد، به میل سنان شها! مها! ملکا! ای که تیغ خونریزت میان باطل و حقّ است قاطع البرهان زپاس شحنه عدلت کبوتری گیرد به زیر بال هما با فراغ بال، مکان (۵۴۹) جلال‌الدین ابوالفضل (عنقا) طالقانی (متوفای ۱۳۳۳ ق) در هفتمین بند از ترجیع دوازده بندی مهدوی خو، حکومت عدل امام قائم علیه السلام را برهم زنده بساط ستم در عرصه جهانی معرفی می‌کند: ای شه عشق و شاهد چالاک! ای منزّه ز حیّز ادراک از تو، تأثیر ثابت و سیّار و ز تو، برپا عناصر و افلاک هست در حکم تو، قضا و قدر هست در امرت از سمک به سماک عدل تو، بیخ ظلم خواهد کند پاک روبد ازین چمن، خاشاک هر که پیچد سر از طریق هدا

عرضه تیغ تو شود، بی‌باک (۵۵۰) فارس بر جرودی در زمانه حکومت عدل مهدوی، «سندان» را از آسیب «پتک» در امان می‌بیند: زند گر شحنه عدلش به عالم بانگ آسایش کجا پتک آورد زهره که کوبد فرق سندان را؟ (۵۵۱) شادروان صادق سرمد، لحظه لحظه روزگاران ظهور را مرور می‌کند و در هر کجا که کوبه عدل مهدوی، پرچم افراشته، از عرصه مظلومه، مهد امان ساخته است و بر این باور است که پیروان راستین امام موعود علیه السلام نه تنها زیر بار ظلم نمی‌روند؛ که داد مظلومان را از ستمگران می‌گیرند: هر کجا کوبه عدل تو پرچم افراشت عرصه مظلومه را مهد امان ساخته‌ای هر که شد پیرو تو، پیروی از ظلم نکرد که زبیداد گرش، دادستان ساخته‌ای صاحب امری و از حکم تو بیرون نبود آن چه در دایره کون و مکان ساخته‌ای تو به خود قائم و، قائم به تو عالم، که جهان قائم از عدل، کران تا به کران ساخته‌ای حجت بالغه عقلی و در روی زمین پیرو حکم خود، اعصار و زمان ساخته‌ای (۵۵۲) طرب اصفهانی، صحنه‌ای از حکومت عدل مهدوی را به تصویر می‌کشد که آهوان بیابان از پستان شیر درنده، شیر می‌نوشند: از عدل و داد پر کند آن گونه روی خاک کز شیر شرزه، شیر خورند آهوان غذا بی حکم او نبارد از آسمان، مطر (۵۵۳) بی‌امر او نروید از خاکدان، گیا (۵۵۴) مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اوضاع نابسامان زمانه خود را که ناشی از سلطه اجانب و کفر جهانی بر گستره خاکی است، به محضر امام زمان علیه السلام گزارش می‌دهد و مسند دادخواهی و سریر حکومت جهانی را زینده او می‌داند: ای معدلت پناهی! هنگام دادخواهی اورنگ پادشاهی، شایان بود شما را انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست کی زبید اسم اعظم، دیو و دد دغا را؟ از سیل فتنه کفر، اسلام تیره گون است دین مبین زبون است در پنجه نصارا ای هر دل از تو خرم! پشت و پناه عالم! بنگر دچار صد غم یک مشت بینوا را (۵۵۵) خاتمی نوری، وجود نازنین آن مظهر عدل خداوندی را، ذات عدالت می‌شناسد و برپایی میزان عدل را زینده او می‌داند و از وی می‌خواهد که با دادخواهی خود، ایران و گستره جهان را از زلال عدل سیراب سازد: ای مالک ملوک جهان! برخیز خواهد چنین جهان چو تو سلطان را عجل علی ظهورک یا مهدی! تانس و جان برد ز تو فرمان را میزان عدل بر تو بود قام شاهین تویی دو کفه میزان را با عدل و داد خویش بیارایی دنیا، به ویژه کشور ایران را (۵۵۶) شمس الفصحاء (محیط) قمی، زمانی را برای حکومت عدل مهدوی مناسب می‌داند که گستره خاک از بیداد ستمگران، آبدستن انقلاب باشد و با ظهور آن حضرت، بساط فرعونیان برچیده شود: مهدی، ولی قائم و موعود و منتظر آخر امام و یازدهم نجل بوتراب عنوان آفرینش و فهرست کن فکان کز دفتر وجود بود فرد انتخاب با پایه عنایت او پاید آسمان در سایه حمایت وی تابد آفتاب گیرد ز عدل و دادش آرام، روزگار از ظلم و جور گیرد هر گاه انقلاب در مانده‌ام، اغثنی یا صاحب الزمان! یا خاتم الائمه و یا تالی الکتاب! (۵۵۷)

(د) تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزشهای دینی

یکی از رسالت‌های جهانی قیام حضرت مهدی علیه السلام، حاکمیت اسلام بر جهان و احیای ارزش‌های دینی است، و تحقق این امر مهم جز به قیام آن مصلح جهانی امکان‌پذیر نیست. بقای سپاهانی در قصیده‌ای که به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام سروده، به این مهم پرداخته و ایباتی از آن را به وصف حکومت جهانی آن حضرت اختصاص داده است: مهدی هادی که گشت از گل رویش عرصه عالم، پر از شقایق نعمان مصحف تأیید را، جبینش تفسیر نامه ایجاد را، وجودش عنوان جز به مرادش، قدر ندارد قدرت جز به رضایش، قضا ندارد فرمان عدل و امان، بسته با ظهورش میثاق فتح و ظفر بسته با حسامش (۵۵۸)، پیمان امن و سلامت، به روزگار شهودش هر دو بر آرند سر ز چاک گریبان شرک و شقاوت، ز دورباش (۵۵۹) ظهورش هر دو ببوشند رخ، به پرده خذلان از پس روزی، که بر گرفته شب جهل روی زمین را همه به قیر و به قطران تابد خورشید وار از افق غیب زنگ ضلالت بشوید از رخ کیهان زیر لوایش، بسیط مشرق و مغرب زیر سپاهش، بساط کوه و بیابان خیمه اجلال او، براز بر گردون قبه خرگاه او، براز بر کیوان گیتی گردد ز فرط امن و سلامت خرم و آراسته، چو روضه رضوان چون بر نور سهیل، کرمک شبتاب کفر پذیرد فنا ز قوت

ایمان (۵۶۰) بقای سپاهانی (متوفای ۱۲۶۰ ق) مشهور به اشرف الکتیاب از علمای شاعر دوره قاجار، بر این باور است که در قیام جهانی امام موعود علیه السلام و پس از به اهتزاز در آمدن پرچم بشارت‌انگیز «جاء الحق»، هر چه کژی و ناراستی است از نهاد آدمی بیرون خواهد رفت و به جای آن راستی و درستی خواهد نشست، و بدیهی است که اساس کفر بر پایه ناراستی نهاده شده و بنیان متین دین بر اساس راستی و درستی استوار است: چون بگیرد رایت منصور «جاء الحق» به دست راستی از کژی و سود از زیان آید برون (۵۶۱) حاجب شیرازی، بر صبغه اسلامی نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام پای می‌فشارد و جهانگیر بودن حکومت مهدوی را بشارت می‌دهد: امام قائم دائم، محمد بن حسن که هست ذاتش با ذات لایزال، قرین آیا امام هدی! مظهر ظهور خدا! که هست مادح ذات خدای حیّ مبین پس از ولادتت، آباء و اُمّهات تمام بمانده‌اند به ظاهر سترّون (۵۶۲) و عنین (۵۶۳) گر از کمین بدر آیی، به کف گرفته کمان قضا دگر نه کمان گیرد و قدر نه کمین تویی که زیور تویی که طاهای تویی که زینت منشور تو بود، یاسین ز خاتمی بُید اگر حشمت سلیمانی تویی نگینی و، عالم تو راست زیر نگین (۵۶۴) حاجب شیرازی در مسمّط مهدوی خود، جهان هستی را فرمانبر امام موعود علیه السلام معرّفی می‌کند و آن وجود مقدّس را حاکم علی الاطلاق عوالم کون و مکان می‌شناسد که فرمانش در جای جای گستره گیتی نافذ است: شاهنشاه اقلیم بقا، مهدی قائم آن گوهر دریای شهامت، شه دائم آن مظهر یزدان، ولی کامل عالم عالم، همه محکوم و وجودش همه حاکم امرش همه جا مُتَقَن و حکمش همه محکم (۵۶۵) میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی، جهان شمولی حکومت مهدوی و حاکمیت نظام اسلامی بر جهان را این چنین توضیح می‌دهد: ولیّ حضرت یزدان، امام جنّ و بشر امین و محرم اسرار قادر ذوالمن ازو کساد شود کفر و شرک را، بازار ازو بیابد متاع فرض و سنن دوام یابد کی با شرار تیغش، کفر؟ که پیش برق، دوامی نیاورد خرمن ز تندبادی، ریزان شود شجر را برگ به یک شهاب (۵۶۶) گریزد هزار اهریمن مطیع گشته به فرمان او، سپهر برین نهاده سر به خط حکم او، جهان کهن به بند عدلش مر ظلم را بود، سر و دست به زیر امرش، مر خلق را بود گردن به او، نماند اندر جهان نشان از کفر نه نام از شمن (۵۶۷) اندر زمانه و نه وثن (۵۶۸) همو در قصیده مهدوی دیگری، ابعاد دیگری از عظمت وجودی امام عصر علیه السلام و حکومت جهانی او را به تصویر می‌کشد: قائم آل رسول، مهدی موعود صاحب امر زمانه، داور کیهان دین مبین را قویم (۵۶۹) سازد بنیاد شرع متین را سدید (۵۷۰) سازد بنیان مشعل اسلام را، چکاند روغن تا شود از پرتوش زمانه، فروزان هر چه نویسی، قدرّت (۵۷۱) چاکر تویی هر چه بگویی، قضات (۵۷۲) تابع فرمان هذیان دانند شرع را و فسانه آنان کافسانه گشته‌اند به هذیان موسی وقتی و در تویی اثر افتد خُددت افسونگران و حیلت هامان (۵۷۳) شاه! از برق تیغ صاعقه کردار خرمن کفر و درخت شرک بسوزان دشمن دین را، ز گندنایی شمشیر کن دو رخ از خون به سان لایله نَعمان ز آب گوارای عدل و تخم مروّت ملک جهان را بساز روضه رضوان (۵۷۴) ادیب کرمانی در قصیده مهدوی دیگری در وزن و قافیه قصیده پیشین، اوضاع جهان را پس از ظهور امام علیه السلام روایت می‌کند: حضرت صاحب زمان، محمّد هادی مهدی موعود و، دین حق را تبیان امرش همچون قضای مُبرّم و نافذ حکمش همچون قدر به کار شتابان ملّت و دین، زو قوام یابد و رونق کافری و کفر، ژاژ (۵۷۵) گردد و هذیان تیغ شرربار او، ز خون اَعادی (۵۷۶) ملک جهان را کند مثال گلستان (۵۷۷) ادیب الممالک (امیری) فراهانی، ضمن تهنیت میلاد امام موعود علیه السلام، دورنمایی از زمانه حکومت عدل مهدوی را مجسّم می‌کند: بشارت باد سلطان غری (۵۷۸) را که جیش عشرت آمد عسکری را ز نرجس، زاد «حیّ العالم» امروز سمن پرورد، ریحان طری (۵۷۹) را مهی طالع شد از گردون رفعت که سازد خیره مهر و مشتری را نماید نقد قلب شرع را صاف زند بر سکه زر جعفری را چراغ آل ابراهیم از رخ زند آذر بتان آزری را ز خاشاک حوادث پاک سازد زلال چشمه پیغمبری را بر آرد دیده زندیق و مُلحد بسوزاند جهود (۵۸۰) خیبری را (۵۸۱) محمّد تقی (براتی) آن مصلح جهانی را احیاگر احکام الهی می‌داند و بر این باور است که در حکومت عدل مهدوی، فنا و زوال راه ندارد: مژده! که میلاد منجی بشر آمد فُلک (۵۸۲) هُدی را دلیل و راهبر آمد مژده! که آمد خدیو عالم امکان حجّت بر حق، امام منتظر آمد مژده! که خورشید تابناک ولایت بر فلک

عدل و داد، دادگر آمد مایه اعزاز رهروان شریعت مُحییِ احکام و فخر بوالبشر آمد ملک عدالت دگر فنا نپذیرد دولت مسعود و معدلت اثر آمد (۵۸۳) جعفر رسول‌زاده (آشفته)، از مهدی موعود علیه السلام به عنوان اجراکننده حدود الهی و برکننده ریشه ظلم یاد می‌کند که عوالم هستی برای ظهور او خود را آماده می‌کنند: طراز قامت او را، فلک کشد تکبیر چو او قیام کند، چرخ در قعود آید همان که بر کند از خاک، ریشه بیداد همان که بگسلد از ظلم، تار و پود آید امام عصر به اجرای حکم شرع مبین ولی امر، به برپایی حدود آید (۵۸۴) محمد آزادگان (واصل) بر این باور است که نخل برومند دین از خون پاک عاشقان جمال مهدوی به ثمر نشسته است: از خون پاک پیکر عشاق راه دوست نخل بلند پایه دین را، ثمر رسید (۵۸۵) همو در غزل مهدوی دیگری، صحنه‌ای از ظهور حضرت مهدی علیه السلام را مجسم می‌کند که همزمان با گلبانگ تکبیر آن حضرت از خانه کعبه، قدسیان عرش خدا غزل نور سر می‌دهند و شهیدان راه حق به شوق نماز اوست که سجاده‌های سرخ خود را در حبابی از نور می‌گسترانند: الله اکبرت شود از کعبه چون بلند خوانند قدسیان، غزل نغز و ناب نور شوق نماز توست که می‌گسترند شهید سجاده‌های سرخ، درون حباب نور (۵۸۶) صغیر اصفهانی، «قواعد اسلام» را از وجود امام عصر علیه السلام مستحکم می‌بیند و «رونق احکام دینی» را از او می‌داند: از قواعد اسلام راست است حکام از مسایل و احکام را بود رونق او تمامی پیروان ادیان آسمانی و آزادگان عالم را چشم به راه آن مصلح جهانی می‌بیند تا با ظهور خود به این همه اختلاف پایان دهد: شد او به پرده غیبت نهان و منتظرند به مقدمش، همه خلق‌ها فرق به فرق برای آن که نماید نثار مقدم او زمانه، هستی خود را نهاده روی طبق صغیر! دانی در بحر، زورقی باید به بحر معرفت امروز او بود زورق (۵۸۷) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) به صفت کفرستیزی و احیاگری فرایض و سنن الهی اشاره می‌کند: حجت قاطعه و، قابع (۵۸۸) الحداد (۵۸۹) و ضلال (۵۹۰) رحمت واسعه و، کاشف (۵۹۱) کرب و محن است حاوی علم و یقین، حامی دین و آیین ماحی (۵۹۲) زیغ (۵۹۳) و زل، (۵۹۴) محیی (۵۹۵) فرض و سنن است مشرق شمس ابد، مطلع انوار ازل صاحب العصر، ابو الوقت، امام زمن است مظهر قائم بالقسط، حجاب ازلی معلن (۵۹۶) سیر خفی، مظهر (۵۹۷) ما قد بطن (۵۹۸) است جامع الشمل، پس از تفرقه اهل وفاق باسط العدل، پس از آن که زمین پر فتن است (۵۹۹)

ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی

در پیشینه شعر مهدوی، می‌توان ابیات گوناگونی را یافت که به نحوی به برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی و ارزش‌های دینی در زمانه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام اشاره دارد: بیا که سگه به نام تو می‌زند گردون بیا که نام تو نقش‌نگین خورشید است دمی که جلوه کنی ای جمال نورانی! به روی تو! که دم واپسین خورشید است فروغ آن ید بیضا جهان منور کرد که دست توست که در آستین خورشید است (۶۰۰) دور جهان به سلطنتش قائم تا کی کند قیام مجدد را؟ (۶۰۱) امروز در قلمرو توحید سگه زن غیر از تو ای شهنشه والا- تبار نیست (۶۰۲) قائم آل محمد، شه اقلیم وجود هان به فرماندهی عالم امکان آمد (۶۰۳) آن سان رواج گیرد دین خداپرستی کاندلر جهان نماند بر جا بتی و بتگر (۶۰۴) ای مالک ملوک جهان! برخیز خواهد چنین جهان چو تو سلطان را (۶۰۵) نوبهار دین حق را، فارغ از بیم خزان گلشن توحید را، سرسبز و بارآور کند (۶۰۶) در آ ز پرده و از یک تجلی رخسار غبار شرک ز مرآت ماسوا پرداز (۶۰۷) رایت دین مصطفی بر فرازی ز حد ترک تا مداین و مدین (۶۰۸) روزگاری که به فرمان حق، آن کشتیان فلک دین را برهاند ز خطر، نزدیک است می‌رسد مصلح کل، خیز و به اصلاح بکوش خیر را آمدن و رفتن شر، نزدیک است دشمن از تیره‌دلی آمدن مهدی را گر خطر خواند بگو وقت خطر نزدیک است بانگ تهدید برآید بر اقوام یهود: رجعت صاحب شمشیر دوسر، (۶۰۹) نزدیک است (۶۱۰) ای که اکتاف جهان، سفره عام تو بود رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود مصلح کل تویی و، صلح به نام تو بود رجعت آل علی، بعد قیام تو بود (۶۱۱) این تویی، آن که جهانت همه تسخیر شود دولت آل علی، از تو جهانگیر شود (۶۱۲) جلوه بی حجاب کن، ز عدل انقلاب کن که باشد انقلاب تو آخر

انقلاب‌ها (۶۱۳) بیا و سگه دولت بز، که حق با توست که سگه‌های مجازی ز اعتبار افتد (۶۱۴) با قیام مقدّسش، یزدان نور خود را تمام خواهد کرد تا قیامت ز یمن نهضت او دولت حق، دوام خواهد کرد حکم، جاری به سیره داود از حلال و حرام خواهد کرد خود به نشر حقایق اسلام آن چنان اهتمام خواهد کرد که جهان ز کفر سوزان را همچو دارالسلام (۶۱۵) خواهد کرد (۶۱۶) ناخدای امین فُلك وجود ملک دین را، خدایگان آمد مصلح کل، امام جنّ و بشر بانی صلح جاودان، آمد (۶۱۷) پای مهدی چو در رکاب کند عالمی را در انقلاب کند پرچم عدل را برافزاد کاخ‌های ستم، خراب کند پایگاه عدالت خود را مسجد کوفه، انتخاب کند از همه زشتی و پلشتی‌ها پاک، این صفحه تراب کند صلح خوابیده را کند بیدار جنگ بیدار را، به خواب کند (۶۱۸) روز مستضعفان دنیا شد خصم مستکبران، عیان آمد با هجوم سپاه کفر ستیز دشمن دین به الأمان آمد گو به دجالیان که: بگریزند لشکر صاحب الزّمان آمد (۶۱۹) چون انتظار مصلح کل می‌برد جهان باز آ که نیست مصلح دیگر، سوای تو یکرنگی و برابری و عدل و اتّحاد حاصل نمی‌شود مگر اندر لوای تو (۶۲۰) ثفراز کعبه و بیت المقدّس، ای همه قدس! در آرزوی تو و، اهتزاز پرچم توست (۶۲۱) روزی که قیام مهدی آغاز شود ساز دگری به نغمه دمساز شود روزی است که از بهشت خوشبختی‌ها بر روی بشر پنجره‌ای باز شود (۶۲۲) ای منتقم! بیا که به غیر از تو دیگری خونخواه خون پاک حسین شهید نیست (۶۲۳) پسر خون خدا، چهره عیان می‌سازد از منافق، طلب خون پدر خواهد کرد می‌کند محکمه عدل خدا را برپا کاخ بیداد و ستم، زیر و زبر خواهد کرد (۶۲۴) بهر خونخواهی خون پدر خود بشتاب طلب خون پدر بهر پسر شیرین است (۶۲۵) آمد که ز بُن برکنند ارکان ستم را وز غم برهاند عرب و ترک و عجم را نابود کند رسم شَمَن، اسم صنم را در سایه توحید برد جمله اُمَم را بر قاعده راقیه احمد مختار آمد که ز نو تازه کند دین نبی را برپای کند محکمه حق طلبی را منسوخ کند داعیه بولهبی را تا زنده کند رسم رسول عربی را آمد چو علی میر عرب حیدر کزار باز آی که در پیکر اسلام روان نیست از قدس امان رفته و در کعبه امان نیست از قرطبه تا بصره ز اسلام نشان نیست باز آی که غیر از تو امیدی به جهان نیست آن آب ز جو رفته به جوی آر دگر بار باز آی که لبنان و فلسطین شده بر باد افغان به فغان آمده در پنجه الحاد از فتنه صهیونی وز سلطه بیداد نه مصر به جا مانده نه عَمّان و نه بغداد نه زنگ به پا مانده نه خوارزم نه فرخار (۶۲۶) خبر دهید به قایلیان شیطان کیش که بر قبیله هاییل غمگسار آمد خبر دهید به فرعونیان که کودک نیل ز موج حادثه بگذشت و در کنار آمد به سامری، خبر از رجعت کلیم دهید که میر سامره با عزم و اقتدار آمد خبر دهید به بوجهل زادگان زمان که شبه احمد مختار آشکار آمد خبر دهید به سفیانیان که قائم حق به پاسداری اسلام استوار آمد خبر دهید به مستضعفان کوخ نشین که خصم کاخ نشینان نابکار آمد زمانه را خبر از خبیری دگر آرید که پور حیدر بر بسته ذوالفقار آمد به تیره تیره دجالیان وعید دهید که آنک آنک مهدی دین شعار آمد ز هر کرانه، نشان ظهور حق پیدا است بگو به اهل بصر: بصره در حصار آمد بر آن نشان که به قذف دیار و هدم بقاع خبر به اُخف، از میر هشت و چار آمد (۶۲۷) «والصُّح» بُوَد ایما، از نور جهانگیرت «والعصر» بُوَد رمزی، از خوبی دورانت ایزد به سرت بنهاد، تاج «وَتُرِيدُ أَنْ» هم «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ» است اندر شرف و شانت ای مهدی دین پروزا ای شاه ملک لشکر! حق پرچم «جاء الحق»، زد بر سر ایوانت (۶۲۸) در شب یلدای عالم چون تویی صبح امید رخ نما تا «فالقُ الأصباح» را معنا کنی کی شود تا ذوالفقار عدل را گیری به دست؟ خصم را از پا در اندازی و هم رسوا کنی ای «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ!» گشا بازوی قهر تا به دشمن روز روشن ليله ظلما (۶۲۹) کنی عالمی را فتنه دجال و گمراهان گرفت از تو باید دفع این دجال پر غوغا کنی چهره عالم سیه شد وضع گیتی شد تباه روی بنما تا جهانی را خوش و زیبا کنی (۶۳۰) وجود را قرار ده، کویر را بهار ده به نخل خشک بار ده، بر آر گل ز خارها (۶۳۱) دیو سیاه ظلم را، به دوزخ فنا بران خیمه سبز عدل را، به جنت بقا بز نغشه کفر و ظلم را، نقش به موج آب کن سگه به نام نامی، قادر کبریا بز شرک گرفته شهر را، کفر گرفته دهر را بیا و تیغ قهر را، به فرق هر دوتا بز مصلح کل! بیا بیا، جان رُسل! بیا بیا بیا و آب رحمتی، بر آتش بلا بز جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبله‌ات روی به دوستان کن و نغمه آشنا بز پرچم انتقام را، بر سر دوش حمل کن رایت انقلاب را، به قلّه فضا بز به مؤمنین اعلان: «نُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ» نما به مشرکین فریاد: «تُذِلُّ مَنْ

تشاء» بز (۶۳۲) کافر و مؤمن و غیر و خودی و دشمن و دوست هیچ کس نیست که در کوی تو راهش ندهند تو نوازش کنی آن را که نگاهش نکنند تو دهی راه کسی را که پناهش ندهند روزی که ز چهره پرده بردارد آن آینه محمّدی آیین آن روز، تمام تلخکامی‌ها در کام جهانیان شود شیرین دشمن، افتد به پنجه قهرش چو گنجشکی به چنگل (۶۳۳) شاهین از تُندر خشم او فرو ریزد بر سینه خصم، آذر برزین (۶۳۴)

(و) رسوایی متمهدیان و داعیه داران مهدویت نوعی و معرفی دجالان

صرف نظر از برخی سلسله‌های صوفیه که به «مهدویت نوعی» قائلند و قطب سلسله خود را «مهدی زمان» معرفی می‌کنند، از میان چهره‌های مذهبی و سیاسی نیز تنی چند ادعای مهدویت داشته و خود را «مهدی آخر الزمان» دانسته‌اند. و فرقه سیاسی «بهائیت» ادعا می‌کند که «امام زمان» ظهور کرده است، و اینک بشر در مدینه فاضله‌ای زندگی می‌کند که بشارت آن را داده‌اند!! البته منظور آنان از امامی که ظهور کرده «باب» است که در زندان توبه‌نامه نوشت تا از مجازات مرگ رهایی یابد؛ ولی به دستور ناصرالدین شاه به چوبه اعدام سپرده شد. تنها معجزه‌ای که پیروان او برایش مسلم دانسته‌اند سیاه کردن ده‌ها صفحه در روز بود و او بیش از یک صد صفحه در روز مُهمل به هم می‌بافت. این متمهدیان - که عدم توفیق آنان در برپایی حکومت جهانی، بهترین دلیل بطلان دعوی آنها است - گروهی از افراد ساده لوح و بی‌اطلاع را از پیکره امت اسلامی جدا کرده و به دنبال خود کشانیده‌اند. اینان عبارتند از: عبیدیان، حاکم بامر الله، محمّد بن تومرت، تهامی، عباس الزیفی، الرّجل الجبلی، ملاّ عرشی کاشانی، میرزاده بلخی، شیخ عبدالقدیر بخارایی، محمّد جونیوری هندی، مغربی، شیخ مغربی، شیخ زاده کردستانی، عبدالله العجمی، بنگالی، سنگالی، شیخ سعید یمانی، سودانی، صومال، علی محمّد شیرازی و بالاخره قادیانی. علامه اقبال لاهوری، فیلسوف آزاده شبه قاره هند، در قسمتی از جاویدنامه خود، گفتگوی یکی از همین متمهدیان را (درویش سودانی) باکشنر پس از مرگ و انتقال به عالم برزخ توضیح می‌دهد که هنوز به فکر انتقام است و بر ادعای باطل خود پای می‌فشارد: برق، بی‌تابانه رخشید اندر آب موج‌ها بالید و غلطید اندر آب بوی خوش از گلشن جنت رسید روح آن درویش مصر، آمد پدید در صدف، از سوز او گوهر گداخت سنگ اندر سینه کشنر، گداخت گفت: ای کشنر! اگر داری نظر انتقام خاک درویشی نگر آسمان، خاک تو را گوری نداد مرقدی، جز در می شوری نداد باز حرف اندر گلوی او شکست از لبش، آه جگر تابی گسست گفت: ای روح عرب! بیدار شو چون نیاکان، خالق اعصار شو ای فواد! ای فیصل! ای ابن سعود! تا به کی بر خویش پیچیدن چو دود؟ زنده کن در سینه آن سوزی که رفت در جهان، باز آور آن روزی که رفت ای جهان مؤمنان مشک فام! از تو می‌آید مرا، بوی دوام زندگانی تا کجا بی ذوق سیر؟ تا کجا تقدیر تو در دست غیر؟ بر مقام خود نیایی تا به کی؟ استخوانم در یمی نالد چون نی از بلا ترسی، حدیث مصطفی است: مرد را، روز بلا روز صفا است (۶۳۵) باید به این شاعر آزاد اندیش پاکستانی گفت که بیداری و دشمن ستیزی و کفر سوزی ربطی به ادعای مهدویت ندارد، و هیچ یک از پیروان راستین مهدی موعود علیه السلام با خودسازی و غیر سوزی مخالفتی ندارند، و از غفلت و بیدردی در پرهیزند و با همین بیداری تدریجی امت اسلامی است که زمینه ظهور آن حضرت فراهم می‌شود. برخی از علمای اهل سنت همانند مسیحیان، حضرت عیسی را مهدی آخر زمان می‌شناسند که به هنگام ظهور، از آسمان چهارم به زمی خواهد آمد و جهان را مدینه فاضله خواهد کرد. برخی از شعرای فارسی زبان نیز که از مذهب اهل سنت پیروی می‌کرده‌اند، همین دیدگاه را در شعر خود نمایانده‌اند. پیروان حضرت موسی، زردشت و بودا نیز، آنان را مصلح جهانی می‌شناسد و در انتظار ظهورشان نشسته‌اند. در پیشینه شعر مهدوی - به استثنای موارد معدود - از حضرت عیسی، موسی و خضر علیهم السلام به عنوان یاوران حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است که به هنگام قیام جهانی آن حضرت، به یاری او خواهند شتافت. یکی از علل جهانگیر شدن آوازه قیام آن حضرت و استقرار حکومت جهانی او، همین امر است؛ چرا که پیروان آنان به هنگام مشاهده حمایت بیدریغ پیامبران الهی از آن ذخیره خداوندی، باحضرتش بیعت

خواهند کرد و در شمار پیروان راستین او در می‌آیند همان‌گونه که در بس... ۱۷..... از روایات به این امر اشاره شده است، و سرانجام دین مبین اسلام به عنوان تنها دین توحیدی در گستره جهان حضور خواهد داشت. ظهور حضرت مهدی علیه السلام و خروج دجال از دیرباز در شعر فارسی، بازتاب گسترده‌ای داشته است و به گونه‌ای که خواهیم دید به عنوان یک امر حتمی مورد استناد شاعران فارسی زبان قرار گرفته است، و متأسفانه هر از گاه برای بزرگ نشان دادن مقام ممدوحان خود، علیرغم اعتقاد راسخی که به آن امام همام داشته‌اند آنان را با حضرت مهدی علیه السلام و مخالفان آنان را با دجال مقایسه کرده‌اند! و از این امر می‌توان بدین واقعیت تاریخی پی‌برد که «مسأله مهدویت» و «ظهور حضرت مهدی» از دیرباز در شعر فارسی مطرح بوده است و به رغم کسانی که این مسأله را از ساخته‌های یکی دو سده اخیر می‌دانند، ظهور مهدی موعود به عنوان آخرین جانشین پیامبر گرامی اسلام و خروج دجال در آستانه قیام جهانی آن حضرت، امری حتمی تلقی می‌شده است. هرچند در پیشینه شعر مهدوی به تفصیل به بررسی این مهم پرداخته‌ایم، ولی ناگزیریم به مناسبت مقام سخن و ارتباطی که با موضوع این بخش از این تحقیق دارد، به صورت گذرا به حضور دجال در شعر مهدوی شعرای پارسی گو اشاره کوتاهی داشته باشیم: سیاست تو به گیتی، علامت مهدی است کجا سیاست تو، نیست فتنه دجال (۶۳۶) تو آدمی و همه دشمنان تو، ابلیس تو مهدی و همه حاسدان تو، دجال (۶۳۷) همی به دیده بدیدم چو روز رستاخیز زپیش رایت مهدی و فتنه دجال (۶۳۸) مشهور شد از رایت او، آیت مهدی منسوخ شد از هیبت او، فتنه دجال (۶۳۹) فرود آمده ز آسمان همچو عیسی به انصاف، دجال با خر گرفته (۶۴۰) ای مانده پراکنده در آمال جهان! عیش است زبون، گرفته دجال جهان عمرت به کران رسید و فرزند نماند از بهر که جمع می‌کنی مال جهان؟! (۶۴۱) چون فتنه آخرالزمان برخیزد دجال، ز چاه اصفهان برخیزد داد و ستد ما زمین برخیزد پس کوری دهریان، جهان برخیزد (۶۴۲) ای دریغا مهدی! کامروز از هر گوشه‌ای یک جهان دجال عالم سوز، سر بر کرده‌اند (۶۴۳) گر مخالف خواهی ای مهدی! در آ از آسمان و موافق خواهی ای دجال! یک ره سر بر آر (۶۴۴) گر منازع خواهی ای مهدی! فرود آی از حصار و متابع خواهی ای دجال گمراه! سر بر آر (۶۴۵) پس در آخر زمان، که صرف زمان حامی کفر و، خصم ایمان گشت دجال، شمع مهدی شد سدّ یاجوج، حبس انسان گشت (۶۴۶) به تأیید مهدی خصالی، که تیغش روانسوز دجال، طغیان نماید (۶۴۷) خنجر او چو حربه مهدی است که به دجال اعور اندازد (۶۴۸) در قبه، مهدی، در قبله، عهد عیسی در فرضه، روض جنّت، در روضه، حوض کوثر (۶۴۹) مهدی است شاه و، عید سلاطین ز فتح او خصم از غلامی، آمده دجال اعورش (۶۵۰) مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم (۶۵۱) مهدی که بیند آتش شمشیر شاه، گوید: دجال را به توده‌ی خاکستری ندارم (۶۵۲) ذات او مهدی است، از مهد فلک زیر آمده ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته (۶۵۳) ایام، بد عهدی کند امروز ناگه، دی کند کار هدی مهدی کند، دجال طغیان پرورد شاه جهان، مهدی ظفر یعنی: شبان دادگر ایام دجال دگر، گرگ ستم‌ران، پرورد (۶۵۴) شیطان شکند آدم، دجال کشد مهدی چون آدم و مهدی باد، انصار تو عالم را! (۶۵۵) ز آن که شیطان سوز و دجال افکن است آدم مهدی مکان، می‌خواندش (۶۵۶) عدلش ار مهدی نشان برخاستی ظلم دجال از جهان برخاستی (۶۵۷) خسرو مهدی نیت، آصف غوغای عدل بر در دجال ظلم، آمد و در درشکست (۶۵۸) دجالیان به فتنه و غوغا بر آمدند مهدی جلال مهدی دشمن فکن بیار (۶۵۹) تا بشکند صعوبت دجال بی مجال عیسی ز دیر دایر علوی، از آن رسید (۶۶۰) اگر به کین تو دجالیان بر آغلند چه باک شیر ژیان را ز بانگ کلب عقور؟ (۶۶۱) کنی دجال را تا غرق نیل تیغ چون قبطی به افنای تو روزی چند زال چرخ شد ملهم (۶۶۲) کسی که مهدی آخر زمان بود یارش کجا غمی بود او را ز فتنه دجال؟ (۶۶۳) کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل؟ بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید (۶۶۴) همه دجال فعل و، مهدی شکل همه ایمان نمای و، کفر شعار (۶۶۵) احمد (حشمت) شیرازی اوضاع نابسامان زمانه خود را به پیشگاه امام عصر علیه السلام عرضه می‌دارد، و حضور دجالان را در عرصه زندگی بر نمی‌تابد: شهنشها! ملکا! در لباس بزه و میش در آمدند به تدلیس و زرق، گرگ و پلنگ نشسته هر طرف از فرط حرص، دجالی بساط مکر بگسترده با دو صد نیرنگ چو خر، ز جهل به گل مانده پای تا زانو به خون خلق فرو برده

دست تا آرنج (۶۶۶) به گرد هریک، قومی ددان بد گوهر چو گرد جیفه، کلاب (۶۶۷) از شره زدند کرنج (۶۶۸) ظهور کن ملک! بر عدو بده کیفر که همچو قافیه، گردیده عرصه بر ما تنگ بود ز دامن وصف تو، دست عقل، قصیر بود به راه ثنای تو، پای دانش لنگ زبان «احمد» و مدح تو؟ ای شگفت که هست ز عشق تا به صبوری، هزارها فرسنگ (۶۶۹) میرزا حیدر علی (ثریا) ملقب به مجد الادباء (متوفای ۱۳۱۸ ق) در غزل مهدوی خود از مردم «دجال وضع» و «سفیان خوی» به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام شکایت می‌کند: شها! ز مردم دجال وضع سفیان خوی به بز و بحر شد ابواب ظلم و جور، فراز (۶۷۰) در آرز پرده که عشاق تو بپردازند مخالفان ز عراق و منافقان ز حجاز بر آر دست و، به سز پنجه یداللهی ریاض دین ز خس و خار کفر و کین، پرداز (۶۷۱) م.ع.م (پروانه) در قصیده مهدوی خود، از تعریض به داعیه داران «کشف و شهود» و مدعیان مهدویت باز نمانده است: فریب جلوه سالوسیان مخور، کاین قوم امیدشان به خدا نه، به سیم و زر بسته است به رغم داعیه داران غیب و کشف و شهود خمی که مخزن سر خدا است، سر بسته است (۶۷۲)

بخش پنجم - انواع شعر مهدوی در زبان فارسی

انواع شعر مهدوی در زبان فارسی

برای شعر مهدوی می‌توان انواع بسیاری برشمرد و اقسام متفاوتی از آن ارائه کرد؛ ولی در یک نگرش کلی به شعر مهدوی در زبان فارسی، می‌توان آن را در دو مقوله «محتوایی و موضوعی» و «شکلی و ساختاری» مورد بررسی قرار داد. در مقوله «محتوایی و موضوعی» شعر مهدوی، به جنبه‌های «معنوی» و «درونی» و در مقوله «ساختاری و شکلی» به صور «ظاهری» و «بیرونی» آن توجه می‌شود. بدیهی است که هر کدام از این دو مقوله، دارای ابعاد متفاوتی است که در این بخش به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱- ۵) از نظر محتوایی و درونی

از نظر محتوایی و درونی

شعر مهدوی از نظر معنوی و محتوایی، اقسام متفاوتی دارد و با این که از نظر موضوعی کاملاً متمایز از یکدیگرند، ولی در نهایت به یک نقطه مشترک معنوی می‌رسند و در مسائل مربوط به امام زمان علیه السلام با هم مرتبط می‌شوند، همانند حلقه‌های یک زنجیر که علی رغم استقلال وجودی هر حلقه، نمی‌توان ارتباط تنگاتنگ آنها را با هم نادیده گرفت. در شعر مهدوی، موضوعاتی همانند: فضائل و کرامات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام، غیبت، انتظار، ظهور، انقلاب فراگیر و جهانی آن ذخیره خداوندی و بالاخره توسل به پیشگاه آن حضرت مطرح است. بر این اساس می‌توان عناوین موضوعی شعر مهدوی را در زبان فارسی انتخاب کرد و مورد بررسی قرار داد:

الف) شعر توصیفی و مناقبی

قسمت اول

در این نوع از شعر مهدوی، به جمال صوری و معنوی و شکوه و جلال ذاتی و کرامات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام پرداخته می‌شود و از زوایای مختلف مورد عنایت شعرای آیینی قرار می‌گیرد، و سرشار از حالات عاطفی و هر از گاه بیدلانه است. ثابت محمودی (سهیل) با این رهگذر همیشه مسافر کوچه‌های غربت و آشنایی، سخن می‌گوید و عظمت وجودی و حضور

همیشگی او را در طبیعت روایت می‌کند: من تو را خوب ای رهگذر! می‌شناسم من تو را خوب ای خوبتر! می‌شناسم تو، عمیق و بلندی تو، دریا و کوهی این دو را خوب با یک نظر، می‌شناسم تو، طنین صدای طربناک آبی من تو را با دلی شعله‌ور می‌شناسم تو رهایی، نوید سحرگاه عیدی من تو را ای نسیم سحر! می‌شناسم آن درختی که در آسمان شاخه دارد من تو را با همه برگ و بر می‌شناسم من تو را ای نگاهت در آفاق جاری! من تو را خوب ای منتظر! می‌شناسم در مجال غزل، از تو گفتن ننگجد من تو را ورنه زین بیشتر می‌شناسم (۶۷۳) م.ع.م (پروانه) جلوه‌های جمالی و جلالی آن گمشده جهانی را به تصویر کشیده است: روی تو را ز چشمه نور آفریده‌اند لعل تو از شراب ظهور آفریده‌اند خورشید هم به روشنی طلعت تو نیست آینه تو را ز بلور آفریده‌اند پنهان مکن جمال خود از عاشقان خویش خورشید را برای ظهور آفریده‌اند مکن ز مهر خود ای مه! که دژه را مفتون مهر و عاشق نور آفریده‌اند خیل ملک ز خاک در آستان تو مثنی گرفته، پیکر حور آفریده‌اند عیسی وظیفه خوار لب روحبخش توست کز یک دم تو، نفخه صور آفریده‌اند از پرتو جمال تو در کوه و بز و بحر سینای عشق و نخله طور آفریده‌اند آلوده‌ایم و بیم به دل ره نمی‌دهیم از بس تو را رحیم و غفور آفریده‌اند سرمایه سرور دل ما ز درد توست درد تو را برای سرور آفریده‌اند عشاق را به کوی وصال تو ره نبود این راه دور را به مرور آفریده‌اند «پروانه» را در آتش هجران خود مسوز کو را برای درک حضور آفریده‌اند (۶۷۴) فرید اصفهانی، جلوه‌های دیگری از جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام را به تماشا نشسته است: بتی که راز جمالش هنوز سر بسته است به غارت دل سوداییان، کمر بسته است عبیر مهر، به یلدای طزه پیچیده است میان لطف به طول کرشمه بر بسته است بر آن بهشت مجسم، دلی که ره برده است در مشاهده بر منظر دگر، بسته است زهی تموج نوری که بی غبار صدف در امتداد زمان نطفه گهر بسته است بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب میان به سلسله اشک تا سحر بسته است به پای بوس خیالت، نگاه منتظران ز برگ برگ شقایق، پل نظر بسته است به یازده خم می‌گرچه دست ما نرسید بده پیاله که یک خم هنوز سر بسته است (۶۷۵) شادروان غلامرضا قدسی در اولین بند از مریع ترکیب مهدوی خود، به توصیف جمال مهدوی پرداخته است: ای که در حسن، کسی همسر و همتای تو نیست جلوه ماه فلک، چون رخ زیبای تو نیست سرو افراخته چون قامت رعنا تو نیست کیست آن کو به جهان واله و شیدای تو نیست گرچه پنهان ز نظر، روی نکوی تو بود چشم ارباب بصیرت، همه سوی تو بود (۶۷۶) محمود شریف صادقی (وفا) طلیعه غزل مهدوی خود را با وصف آن محبوب جهانی آراسته است: از طلعت زیبای تو گر پرده بر افتد ماه از نظر مردم صاحب نظر افتد گر پیش رخت گل بزند لاف نکویی از شاخه به یک جنبش باد سحر افتد (۶۷۷) فؤاد کرمانی از آن وجود نازنین می‌خواهد که خورشید طلعت خود را در ابر سیاه زلف نپوشاند تا روز و روزگار شاعر همانند شب، تیره و تار نگردد: خورشید رخ مپوشان در ابر زلف یارا! چون شب سیه مگردان، روز سپید ما را ما را ز تاب زلفت، افتاده عقده بر دل بر زلف خم به خم زن، دست گره گشا را بی جلوه‌ات ندارد، ارض و سما فروغی ای آفتاب تابان! هم ارض و هم سما را ای آشکار پنهان! برقع ز رخ بر افکن تا جلوه‌ات بینم، پنهان و آشکارا (۶۷۸) صائم کاشانی از نگاه لطف آمیز دوست، بهاری زیبا و تماشایی آفریده است: فروغ دیده تو، آیت شکوفایی است نگاه لطف تو ای گل، بهار زیبایی است مگر به خواب گل از گلشنم نصیب آید خیال وصل، چه شور آفرین و رؤیایی است تو از تبار کدامین ستاره سحری؟ که چهر مهر مثال چنین تماشایی است بیا بیا! که طلوعت، غروب نومیدی است بیا بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است فروغ صبح امید، حصار شب بشکن سپیده تو، به ظلمت سرای تنهایی است بهار عشق نگر در سروده «صائم» که واژه واژه آن، گلخروش شیدایی است (۶۷۹) میرزا ابوالقاسم محمد نصیر (طرب) اصفهانی در قصیده مهدوی خود بیشتر بر کرامات وجودی آن وجود مقدس پای فشرده و از جلوه‌های جمالی آن کانون تجلی نیز باز نمانده است: پرورده حسن، ثمر دوچه حسین نوباوه علی، گل گلزار مصطفی پیرایه بخش گوهر اسرار لم یزل شیرازه بند دفتر ارزاق ماسوا سلطان عصر، آن که به قصر جلال او شاهان تاجدار، فقیرند و بینوا عرش برین به حضرت او گشته ملتجی روح الامین به درگاه او برده التجا تازی ز تاب مویش، «واللیل» را دلیل تابی ز عکس رویش، «والشمس» را گوا شاید (۶۸۰) برای غالیه زلف حور عین خاکی که آورد

ز سر کوی او، صبا بر کوه اگر بخوانی مدح و ثنای او آید صدا ز کوه که روحی لک الفدا! در چنبر اطاعت او، کلّ ممکنات در قبضه مشیت او، جمله ماسوا خورشید مُنکسِف شود و ماء مُنخسِف چون پرده برگشاید از آن چهر دلربا بی حکم او نبارد از آسمان، مَطَر (۶۸۱) بی امر او نروید از خاکدان، گیا از امر او بتابد در آسمان، نجوم از حکم او بگردد گرد زمین، سما از روی او پدید است، انوار کردگار وز رای او عیان است، آثار انبیا تا دید خال هاشمی او به زیر موی خون شد ازین قضیه، دل آهوی ختانی واجب الوجود، ولی ذات پاک او چون واجب الوجود مبرّاست از خطا از عرش تا به کرسی، وز لوح تا قلم از ماه تا به ماهی، از خاک تا هوا از نور تا به ظلمت، از دیو تا پری از ذره تا به خورشید، از بَدْر تا سیه‌ها: بر خوان نعمتش، همه را چشم انتظار بر فضل و رحمتش، همه را روی التجا (۶۸۲) م.ع.م (پروانه) از یک اشراق روحانی صحبت می‌کند که پرتو ستاره‌ای اشک او را از جلوه، انداخته است: شبی که روی تو می‌کرد جلوه، جلوه نداشت سرشک من، که عروس ستارگان بوده است به هر کجا که روم، صحبت از پریشانی است مگر حکایت زلف تو در میان بوده است؟! دو چشم منتظر من به کوچه کوچه شوق مدام در طلب صاحب الزمان بوده است (۶۸۳) محمّد موحّیدیان (امید) با طرح چند سؤال به تجلیات آن جمال روحانی می‌اندیشد: عالمی را چشم امید است بر باغ بهشت آن که دل دارد هوایش، جلوه مینوی کیست؟ زلف شب، می‌گردد عطر آگین ز شبم دم به دم این همه عنبرفشانی، از شکنج موی کیست؟ مقدم مهدی است گلباران و با خون، لاله‌گون ورنه این سان عالم آرا، طلعت نیکوی کیست؟ (۶۸۴) عباس (حدّاد) کاشانی، وصف زیبا و شاعرانه‌ای از آن جمال جمیل دارد: از دهان نمکین تو شکر می‌ریزد؟ یا دُر است، آن هم از آن دُر جگر گهر می‌ریزد؟ نُقل نقلت چه حدیثی است که هر کس که شنید به دهان گهر افشان تو زر می‌ریزد زاغ کلکت به دهان، شهد بلاغت دارد؟ یا که طوطی است ز منقار شکر می‌ریزد؟ گر بدین کوبه آن کوب رخشان آید جلوه‌اش آبروی شمس و قمر می‌ریزد گفتمش: کیست بدین موهبت آید؟ گفتا مهدی است این که ازو حشمت و فر می‌ریزد به تماشای گلستان اگر آید این سرو دسته گل به سرش دست قدر می‌ریزد (۶۸۵)

قسمت دوم

شهاب تشکری آرانی، ابیات آغازین غزل مهدوی خود را به توصیف جمال صوری آن حضرت آراسته است: چو تاب طره به سیمای چون قمر شکند سپاه ملک شب از جبهه سحر شکند چو دُر ج لعل به گفتار نغز بگشاید به نزد صیرفیان، قیمت گهر شکند لب از شکر شکنی، طوطیان فرو بندند چو نوشخند لبش، رونق شکر شکند تو شاخه گل شادابی و هزاران را به خار خار غمت، خار در جگر شکند قیامتی است قریب ار به من نگاه کنی که رشک روی تو آینه قمر شکند خیال خود بفرست ای قرین بستر ناز! اگر چه خواب مرا در دو چشم تر شکند! (۶۸۶) استاد محمود شاهرخی (جذب) در قصیده مهدوی خود از وصف آن جمال جمیل روحانی برای طروات بخشیدن به کلام خود سود جسته است: ماه من پرده ز رخساره اگر بر گیرد مهر از شرم ره کوه و کمر گیرد گل اگر بیند آن طلعت زیبا را رخ ز آرم به خوناب جگر گیرد اگر آن شمع هدی چهره برافروزد شب ظلمانی، سیمای سحر گیرد اگر آن راحت جان زلف برافشانند همه آفاق، دم نافع تر گیرد از رخس تابان انوار ازل گردد وز دمش گیتی، آیین دگر گیرد کیمیایی است عجب نفخه انفاسش که به هر قلب رسد، طینت زر گیرد خار ازو خوی گل و لطف سمن یابد سنگ ازو خاصیت لعل و گهر گیرد پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد (۶۸۷) طرب اصفهانی، جلوه‌های جمالی آن حُسن خدادادی را در عوالم هستی بررسی می‌کند: رخشنده آفتابی شد نور گستر امروز کز پرتو جمالش، خورشید شد منور گردید تا درخشان، این آفتاب رخشان بر بام آسمانش، اقبال بر زد اختر در گلشن نبوت، تا شد شکفته این گل از طیب مقدم او، آفاق شد معطر چون مشتری که تابد، بر آسمان سحر گاه گاه سحر درخشید، آن ماه مهرپرور روزی که پرده گیرد، از روی عالم آرا از روی عالم آرا، عالم کند منور با روی او نگویم، وصف جمال یوسف با کوی او نیارم، نام بهشت و کوثر (۶۸۸) میرزا محمّد «محیط» قمی

در وصف آن جمال نازنین، شیوه حافظانه را برگزیده است: حدیث موی تو نتوان به عمر گفتن باز از آن که عمر بود کوتاه و حدیث دراز به طاق دلکش آن ابروان محرابی که دور از تو نباشد مرا حضور نماز (۶۸۹) حکیم صفای اصفهانی بر آن است که خورشید آسمانی، تاب جلوه ابروان هلالی آن آفتاب چرخ امامت و ولایت را ندارد: آن زلف باز دولت، خورشید زیر بالش هندوی سایه پرور، در زیر زلف و خالش کی آفتاب گویم، رویی که بر نتابد خورشید آسمانی با ابروی هلالش میم است غنچه او، جان پای بند میمش دال است طره او، دل دستگیر دالش دیدی مرا و گفتی: آشفته حالی؟! آری سودایی غم عشق، آشفته است حالش (۶۹۰) صابر همدانی، با عرض حالی شاعرانه و شوق و شوری بیدلانه، به توصیف آن جمال جمیل می پردازد: به مشام آیدم امروز از آن طره، شمیم مگر از ساحت کوی تو گذر کرد نسیم؟ طره پر شکنت نیست گر از مشک ختن پس چرا ساخته مدهوش دلم را به شمیم؟ زیر آن طره افکنده، تو را دانه خال ماند آن نقطه که ساکن شده در حلقه جیم وصف خلق حسنت خواست کند در بر خلق آن که پیوسته سخن گفت ز جنات نعیم من نه آنم که دهم مهره مهر تو ز دست گرچه کرده جگرم خون، دل از غصه دو نیم کرده در چارده آینه تجلی، رخ حق آخرین آینه داری تو بر عقل سلیم (۶۹۱) حکیم مهدی (الهی) قمشاهی، از منظر معرفتی به آن حسن خدادادی می نگرد: ای جمال زیبای طل حسن یزدانی گشته آشکار از وی، سر غیب پنهانی ای رخت به نیکویی، ماه در شب عالم چهره دل آرایت، آفتاب نورانی بر کمال صنع خویش، حق تبارک الله گفت چون تو را به حسن آراست، رب نوع انسانی زان جمال قدوسی، پرده برفکن کز عشق بر رخت شود حیران، چشم ماه کنعانی ای عجب به پنهانی، می زند ره دلها نرگست به شهبایی، زلفت از پریشانی (۶۹۲) میرزا جواد (تجلی) در چند ترجیع بند مهدوی خویش، پرده‌هایی از جمال صوری و معنوی امام عصر علیه السلام را به تصویر کشیده است: آن دوست که دارمش چو جان دوست هر جا نگرم، تجلی اوست سرو است قدش، ولی خرامان محراب من آن دو طاق ابروست عمری است که مایل توام من از بس که شمایل تو نیکوست ای گل! تو مزن ز روی او، دم ترسم که بریزد آبرویت دیشب که سخن ز موی تو رفت آشفته شدم به سان مویت بوی تو، من از صبا شنیدم او راست مگر گذر به کویت؟! وز بوی خوش تو زنده ماندم ای زنده جهان به لطف بویت ای غیرت آفتاب، رویت ماهی چو رخت ندیده گردون (۶۹۳) از قصیده مهدوی علی نقی (حکمت) ملقب به مشیر الکتاب، ابیات توصیفی آن را مرور می کنیم: تا برگشود لعل در افشان را در خون نشاند لعل بدخشان را بر باد داد طره پر چین را برد آب (۶۹۴) مشک و غالیه و بان (۶۹۵) را سرو چمن، کشیده به دامن پای تا جلوه داد سرو خرامان را لعل لبش، همی ز روان بخشی برده است آب چشمه حیوان را گر بنگری به طرف بناگوشش آن زلفکان غالیه افشان را گویی که سایبانی از سنبل کرده است آفتاب درخشان را نی نی، نقاب هشته فرو از مشک تا پوشد از نظر مه تابان را (۶۹۶) میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی در قصاید و ترجیع بندهای مهدوی خود، بارها تجلیات جمالی آن یوسف آل محمد علیه السلام را به توصیف نشسته و جلوه‌هایی از آن جمال جمیل را به تصویر کشیده است: فدای شهد لب نوشخندت باد هزار لیلی و مجنون و ویسه و رامین اسیر پیچ و خم زلف چون کمندت باد هزار وامق و عذرا و خسرو و شیرین نگار معنوی! ای شاهد ملایک خوی! نقاب وهم برافکن از آن جمال مبین (۶۹۷) نسبت ماه و آفتاب رخت هر دو تشبیه ناقص است نه تام به اشارت به هم نمایند آفتاب بلند و ماه تمام ای رخت رشک آفتاب بلند گردن آسمان، تو را به کمند از پی دفع چشم بد ز رخت آسمان مجرم و، نجوم سپند ای که دارد به تار گیسویت رشته عمر عاشقان، پیوند زان رو فشاند زلف به عارض، که گفته اند: گلبرگ، سایه جوید و نیلوفر، آفتاب حسن تو بی سپاه، سراسر جهان گرفت آری! جهان بگیرد بی لشکر، آفتاب با این بیاض گردن و، با این شعاع چهر مانا (۶۹۸) مهت پدر بود و مادر آفتاب (۶۹۹) شاهی که هست بر در او چاکر، آسمان میری که پاسبان بودش بر در، آسمان عکسی است آفتاب ز روی مبارکش و آن عکس راست شیشه پهناور، آسمان بهر نثار مقدم او هر سحر به خاک ریزد ز جیب خویش همی گوهر، آسمان باشند روز و شب به در کاخ حضرتش خورشید و مه، خطیب و ثناگستر، آسمان گر نقش پای او به زمین بنگرد قمر افتد به سجده، سر به زمین پا بر آسمان ای رخت، شرح و بسط آیت نور نور روی تو را دو عالم، طور تا تو برقع ز رخ برافکندی کرد نور

خدا به خلق، ظهور ای به روی تو، عالمی همه مات لب لعلت حیات، عین حیات زلف بر رخ فشان، که شد روشن آب حیوان، نهفته در ظلمات بهر یک جرعه آب رحمت تو خاست فریاد العطش ز فرات خواست ظاهر شود به خلق، خدا ذات پاک تو شد ورا مرآت (۷۰۰) حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان (ناصر) قمشه‌ای در توصیف جمال مهدوی، ابیات رنگینی دارد: ای نگار جمله خوبان! قد برافراز از کرم

قسمت سوم

تا خجل هر سرو را، زان قامت رعنا کنی چون تو را تاج ملاحظت با سپاه حسن هست فتح ملک جسم و جان را خوش به یک ایما کنی طلعت فرخنده بنما، تا ز قوس ابروان عارفان را آگه از «قوسین او آذنی» کنی اوصاف جمال نازنینان در صورت و سیرت تو مدغم برقع ز رخ چو مه برانداز ای چشم و چراغ اهل عالم! لعل لب از حیات بخشی برده است سبق ز پور مریم تا چشم بدان رخت نیند شد غیبت تو، قضای مبرم بنمای تو روی و، زلف مشکین آن آیت «لیل» و «والضحی» را بردار نقاب غیبت از رخ تا صبح کنی تو شام ما را ای نور خدا و، صبح پیروز! باز آ که شب سیه شود روز روی چو مه تو، مهر عالم بنمای جمال عالم افروز (۷۰۱) عباس براتی پور در غزلی حسرت آلود، از آن حسن خدادادی یاد می‌کند: چه زیباست روی تو در خواب دیدن فروغ نگاه تو در آب دیدن چه زیباست رخسار خورشیدی تو پس از پرده داری مهتاب دیدن چه زیباست در چشمه نور چشمت شکوفایی روشن ناب دیدن چه زیباست تصویر روحانی تو به یکباره در پیکر قاب دیدن چه زیباست در خلوت دل نشستن جمال تو دور از تب و تاب دیدن چه زیباست در چشم دریایی تو نگاه خروشان گرداب دیدن چه زیباست در اقتدای نمازم تو را در تجلای محراب دیدن چه زیباست گر پا گذاری به چشم نشستن کناری و، سیلاب دیدن (۷۰۲) ادیب الممالک فراهانی (امیری) از آن سالار خوبان صحبت به میان می‌آورد که در لبش معجز عیسوی و در مشربش، نوش احمدی است: چون او نباشد هیچ کس، سالار خوبان است و بس خوبانش زین ره هر نفس، سر در کف پا ریخته با معجز عیسی لبش، با نوش احمد مشربش با دست قدرت قالبش، حق تعالی ریخته چون پرده بردارد ز رخ، گیرد جهان از چار سو از بس کرشمه ناز او، از روی زیبا ریخته (۷۰۳)

(ب) شعر غیبت

شعر غیبت

یکی از موضوعاتی که از دیرباز، نظر بسیاری از شعرای آیینی و شیفتگان «مکتب انتظار» را به خود جلب کرده، مسأله «غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام» است. همان گونه که می‌دانیم آن حضرت دارای دو غیبت بوده‌اند: ۱ - غیبت صغرا که شیعیان مسائل و مشکلات و سؤالات خود را به واسطه نواب اربعه: محمد بن عثمان، عثمان بن سعید، حسین بن روح و شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری با آن حضرت در میان می‌نهادند و پاسخ خود را می‌گرفتند. ۲ - غیبت کبرا، که از زمان رحلت شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری، آخرین نایب خاص امام زمان علیه السلام، شروع شده و تا زمانی که مشیت الهی اقتضا کند، ادامه خواهد داشت. شیعیان آن حضرت در دوره غیبت کبرا، مشکلات دینی خود را از طریق نواب عام - که علمای واجد شرایط مذکور در توفیق امام زمان می‌باشند - حل و فصل خواهند کرد تا زمانه ظهور آن حضرت فرا رسد. به هر حال، چه در غیبت صغرا و چه در غیبت کبرا امکان دیدار آن حضرت برای عموم شیعیان وجود نداشته، و به جز نواب اربعه و اصحاب و یاران خاص امام زمان علیه السلام دیگران از زیارت و مصاحبت با آن وجود نازنین محروم بوده و خواهند بود مگر در موارد معدود که این شرافت و فضیلت نصیب برخی از شیعیان با اخلاص آن حضرت نیز می‌گردد؛ ولی صحت آن نیاز به اثبات دارد و نمی‌توان به گفته افرادی که مدعی زیارت

آن حضرتند اعتماد کرد و باید با احتیاط کامل در این موارد عمل نمود. در شعر غیبت، مسائل گوناگونی مطرح بوده و هست که مهم‌ترین آنها، عبارتست از: ۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام. ۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی درباره طول عمر امام زمان علیه السلام. ۳ / ب) کاوشی در پیدایی و ناپیدایی امام زمان علیه السلام. ۴ / ب) حالات شیفتگان آن حضرت در زمانه غیبت. در این تحقیق، راجع به این چهار مسأله سخن خواهیم گفت و در هر مورد با نمونه‌هایی از شعر غیبت - که از زیر مجموعه‌های شعر مهدوی است - در تبیین ابعاد موضوعی آن خواهیم کوشید و از شعرای فارسی‌زبان یاد خواهیم کرد که در زمینه موضوعات مربوط به غیبت کبرای حضرت ولی عصر علیه السلام، آثار در خوری دارند.

۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام

در مورد علت غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام و نیز آثاری که بر آن مترتب است، سخن بسیار رفته و اندیشمندان اسلامی و متفکران شیعی در این باره، داد سخن داده‌اند. در این بخش، با نظریات شاعران فارسی‌زبان آشنا می‌شوید که در باب غیبت آن ذخیره خداوندی و چرایی آن وارد شده‌اند و در قالب شعر به تجزیه و تحلیل این مسأله اساسی پرداخته‌اند. سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم و شاعر پر آوازه شیعی در سده سیزدهم هجری، در قصیده‌ای به مناسبت میلاد امام زمان علیه السلام، این مهم را مورد تجزیه و تحلیل منطقی قرار داده است: بر من است این کز دل و جان بگروم بر هستیش نیست بر من تا که گویم: کی نماید (۷۰۴) خویشتن؟ و تو گویی کز چه رو همواره باشد مُحْتَجَب؟ (۷۰۵) گویمت ایدون (۷۰۶) سزید (۷۰۷) از حکم خلاق زمن (۷۰۸) گفت افلاطون: نباشد نوع کلی را فنا اوست ربُّ النوع کلی، خیز و کمتر زن ذقن! (۷۰۹) رفت موسی سوی خلوتگاه سینا چند روز مستقیم احوال باش و گرد عَجَلی (۷۱۰) بر متن موسیا! برگرد سوی مصر از میقات طور کارگاه جادوان را با عصا درهم شکن تیره خون شو آب نیلا! گزت خواهد قبیطی باز، گر سبطیت نوشد باش صافی چون لبن سلّه (۷۱۱) پر مار و کژدم گشت گیتی، مصر وار مارها را سر بکوب و کژدمان را دم بزن ای حیات دیده اندر جنبش دَمگاه شُش از پی جذبِ روایح، وز پی دفع عَفَن (۷۱۲) نَفَحَت حق زنده دارد جان هر جنبده را نفخت حق بادبان است و همه جان‌ها سفن (۷۱۳) بس حُجج آرند لیکن ناسره نمرودیان از خلیل حق طلب کن حجت باطل شکن راز دانا را کسی اندازه نتواند گرفت زین شگفتی خیره ماند فیلسوف رای ز (۷۱۴) لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، مؤلف تذکره آتشکده آذر، در قصیده بلند و شیوای مهدوی خود بر این مطلب پای می‌فشارد که وجود هر موجودی در عالم هستی، نشانه لطف حضرت آفریدگار است، و بروز و ظهور او، لطف دیگری است از جانب خالق هستی. بنابر این، در ناپیدایی هر موجودی، مصلحتی نهفته است که در حکمت آفرینش مقدر است و اگر روزی این موجود ناپیدا، مجال ظهور و بروز پیدا کند لطف دیگری را به همراه خواهد داشت؛ همانند خورشید جهان افروز که به هنگام پنهان شدن در پرده ابر سیاه، جهان هستی از پرتو او بی‌بهره نمی‌ماند و به هنگام ظهور کامل، شعشعه وجودی او را به تماشا نشیند. آذر بیگدلی ضمن پاسخ دادن به شُبّهاتی که در مورد طول عمر و ناپیدایی آن حضرت وجود دارد، می‌گوید: دگر این کز نظرها چون بود غایب، چه سود از وی به عالم؟ آن چه منظور از حیات اوست در عالم ندانند این که: هر چیزی وجود او بود لطفی ظهورش نیز، لطفی دیگرست از ایزد اکرم چو خور (۷۱۵) کز روشنی سازد جهان روشن، نمی‌بینی که باشد روشنی ده گر بود در ابر پنهان هم؟! (۷۱۶) طرب اصفهانی، غیبت آن حضرت را مانع فیض بخشی او به عوالم هستی نمی‌داند و به خورشید عالم‌تاب تمثیل می‌جوید که به هنگام پنهان شدن در زیر ابر، نیز دست از نور افشانی و فیض رسانی به عالم وجود بر نمی‌دارد: چو خورشید تابد به هر ذره نورش اگر مصلحت راست از دیده غایب (۷۱۷) در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چه فرقی در ظهور و غیبت ائمه اطهار علیهم السلام متصور است؟ آیا دوستان و شیعیان آن ذوات مقدس در حال حضور جمال حقیقی آنان را به شهود می‌نشسته‌اند و در زمان غیبت، از این فیض محروم شده‌اند یا خیر؟ واقعیت امر این است که مراتب قرب اصحاب حضرات

معصومین علیهم السلام با میزان بصیرت و معرفت آنان، رابطه‌ای مستقیم داشته است و در میان اصحاب بسیار هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام «اصحاب سر» آنان از معرفت و شناخت بیشتری نسبت به مقام ولایت و امامت برخوردار بوده‌اند و در حدّ گنجایی و ظرفیت وجودی خود، از آن وجودهای نورانی مستتیر می‌شدند و با این همه، هیچ یک از آنان قادر به شناخت کامل این ذوات مقدّس نبوده‌اند و معرفت آنان نسبی بوده است نه مطلق و از همین روی در آن حدیث نبوی آمده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «یا علی! تو را کسی جز من و خدای، و مرا کسی جز تو و خدای، و خدا را کسی چون من و تو شناخت». مشاهده جمال صوری آل الله علیهم السلام توفیق بزرگی بود که نصیب مسلمانان علاقمند تا زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام می‌شد؛ ولی هیچ کدام از آنها از برکت این فیض بزرگ به مقام واقعی آنان پی نبردند و مشاهده جمال روحانی این ذوات مقدّس نیز، برای شیعیان ناب و انگشت شمار میسر بوده است. بنابراین، زیارت جمال امام معصوم در هر عصر، نشانه توفیق بیننده است؛ ولی دلیل بر پایه بلند معرفتی او نمی‌شود. هر شیعه دل سوخته صافی ضمیری می‌تواند با برقراری ارتباط قلبی با امام خود، به بهره‌های معنوی فراوانی برسد خصوصاً در زمانه غیبت امام عصر علیه السلام و در برقرار ساختن این ارتباط درونی، هیچ عاملی جز لغزش و گناه نمی‌تواند حایل شود. بنابراین، در زمانه غیبت نیز درهای خیر و فیض و برکت بر روی شیعیان با اخلاص و خدا ترس گشوده است و عصر غیبت از این جهت فرقی با سایر اعصار ندارد. استاد جلال‌الدین همایی (سنا) بر همین دقیقه و فیض رسانی آن حضرت در زمانه غیبت، اشاره دارد: هر چند ز دیده‌ها نهانی روشن کن بزم این جهانی (۷۱۸) شادروان سید محمّد علی (ریاضی) یزدی، آن پرده نشین زمانه را در همه جا حاضر و ناظر می‌بیند: ماه که خود نعل سمند تو نیست شمس که خود دود سپند تو نیست هر دو عیانند و تو خورشید جان در عقب پرده غیبت، نهان پرده نشین و، همه جا ناظری غایبی و، در همه جا حاضری (۷۱۹) میرزا اسماعیل خان از شعرای دوره قاجار از آن امام منتظر علیه السلام به عنوان غایب حاضر یاد می‌کند: تو غایبی و تو حاضر، تو سامع و ناظر تو حاکمی و تو آمر، به هر چه باشد و هست (۷۲۰) میرزا محمد (بهایی) گلپایگانی، نور آن وجود مقدّس را پیدای ناپیدا و ناپیدای پیدا توصیف می‌کند: خدای را چو مظهر، وجود راست مصدرا به هر دو کون داورا، به عرش استوای او به هر چه دیده، نور او، به هر کجا، حضور او خفای او ظهور او، ظهور او خفای او چو ذات را صفات او، ظهور نور ذات او به ما سوا حیات او، بقا نه جز بقای او (۷۲۱) شیخ الرئیس (حیرت) در قصیده‌ای که به هنگام اقامت در سیر من رای (سامره) در مدیحت حضرت مهدی علیه السلام سروده، در علت غیبت آن آفتاب عالم وجود حرف‌هایی شنیدنی دارد: مرا ز حکمت بیچون بسی شگفت آید که روز اول وصل، ابتدای هجران شد! نداشت دیده مردم چو تاب دیدن او چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد ز چشم مردم پنهان، ولی به معنی فاش که ما سوا همه یک جسم و شخص وی جان شد اگر که روح به صورت ز تن بود غایب درست بین که ز اطراف تن نمایان شد (۷۲۲) میرزا حسین خان (حضور) سلماسی از صفت نهانی و آشکاری ذات حضرت باری، برای تبیین حضور همیشگی امام عصر علیه السلام در عرصه‌های هستی سود می‌جوید: تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم اگر چه نیست چنین، جز خدای عزوجلّ بدیل نیست خداوند را و لیک تو را به قول و فعل توان گفتنش بدیل و بدل (۷۲۳) همو، ضمن ارائه شاهد مثالی دیگر و ارائه گزارش شکوه آمیزی از پریشان حالی شیعیان در زمانه غیبت، ظهور او را تقاضا می‌کند: خدایگانا! عرضی بود «حضور» را که در حضور تو اینک دهد به نظم نظام ز راه فضل اگر بشنوی، عجب نبود زپادشه، که دهد گوش بر به عرض غلام از آن زمان که به پا گشته غیبت کبرا هزار سال فزون است تا بدین هنگام تو همچو یزدان پنهانی از نظر، گرچه به چشم خلق پدید می‌چو روح در اجسام یکی ظهور کن و بیش ازین دگر مپسند که دشمنان تو بر دوستان کنند ملام (۷۲۴) دو روز نصفت (۷۲۵) و عدل است در میانه خلق یکی به روز قیامت، یکی به روز قیام ز آرزوی فرج عرض کردم این، ورنه تو هستی آگه از آغاز امر تا انجام (۷۲۶) ملک الشعرا صبور، با بیانی دیگر از مسأله غیبت امام زمان علیه السلام سخن می‌گوید: ماه من در پرده جان است و دل آینه دارش در حجاب ناز پنهان است و بینم آشکارش غیبتش عین حضور است و حضورش، عین غیبت بیقرار از هجر او دل، و

اندرونِ دل قرارش (۷۲۷) شادروان صادق سرمد، از منظر دیگری به مسأله غیبت و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام نگاه می‌کند: گرچه از اهل جهان روی نهان ساخته‌ای روشن از پرتو خود روی جهان ساخته‌ای دیدن طلعت تو چشم جهان بین خواهد که جهانی به سوی خود نگران ساخته‌ای آن چه پیداست به چشم تو، نهان است زما و آن چه پنهان بود از ما، تو عیان ساخته‌ای (۷۲۸) سروش اصفهانی نیز بر این باور است که علی رغم پنهان شدن آخرین خورشید چرخ ولایت در پس ابر غیبت، انوار وجودی او در حال پرتو افشانی است و سرانجام روزی این آفتاب فروزان از پشت ابر بیرون خواهد آمد: چون مهر، از پس ابر غیبت است یک چند پی مصلحت، نهان لیکن اثرش آفتاب وار پیدا است به هر جا و هر مکان پوشیده نماند به زیر ابر بیرون شود از ابر، ناگهان (۷۲۹) مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) چشم مردم دو جهان را به نور جمال مهدوی روشن می‌بیند و گلشن دین را از طراوت وجودی آن حضرت، خرم وصف می‌کند و از آن «یک جهان جان» می‌خواهد که برای اهل جهان، «جان» بماند: حجت حق بر جهان و، بهجت کون و مکان گلشن دین از تو خرم، روح ایمان شادمان مردم چشم دو گیتی، روشن از دیدار توست همتی ای روشنایی بخش چشم مردمان! بار بستند ازین دنیای دون جان‌های پاک یک جهان جانی، برای یک جهانی جان بمان (۷۳۰) واعظ قزوینی، عالمی را از فیض وجودی آن حضرت معطر می‌نگرد و از او می‌خواهد که همانند نور دیده‌ها، از پرده‌های چشم قدم به بیرون بگذارد: خود نهان و پر ز فیضت، عالمی چون بوی مشک ای فدای خاک پایت، صد هزاران مشک چین همچو نور دیده‌ها از پرده بیرون نه قدم ای تو نور دیده‌های اولین و آخرین (۷۳۱)

۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی

در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام سخن بسیار رفته است. معتقدان به «مهدویت نوعی» سعی کرده‌اند از این مسأله، حقایق خود را اثبات کنند و بر این امر پای می‌فشارند که امکان ندارد عمر آدمی به درازا کشد و صدها و بلکه هزار و چندین سال عمر کند؛ ولی اندیشمندان شیعی با براهین عقلی و نقلی به این شُبّهات پاسخ داده‌اند و به هنگام لزوم با ارائه شاهد مثال‌هایی در ابطال نظریات معتقدان به «مهدویت نوعی» و اثبات امکان ادامه حیات آدمی کوشیده‌اند. در شعر مهدوی نیز شاعران پارسی گوی، طول عمر آن وجود نازنین را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با اقامه دلایلی، نظر مخالفان را غیر عقلانی و ناموجه دانسته‌اند. سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم متأله و شاعر پرآوازه سده سیزدهم هجری، در قصیده مهدوی خود به ایراد مخالفان پاسخ داده است. او ضمن بررسی مسأله غیبت آن حضرت، ایراد مخالفان را عنوان می‌کند و سپس به ارایه پاسخ می‌پردازد: چون تواند آفریدن در بدن کیفیتی که نگردد سوده (۷۳۲) از گشت سپهری، آن بدن؟ ز اختیار و قدرتش، یزدان مگر معزول شد؟ که شدی بر کار دیو طبع زین سان مفتتن (۷۳۳) بر طبیعت، کار یزدان را نهادستی اساس این نخستین انحراف توست از راه، ای شمن (۷۳۴)! آن بود سیار و حادث، این قدیم و ثابت است ثابت و سیار اندر فعل نبود مقترن (۷۳۵) بودنی‌ها، یک سره در زیر فرمان خداست بی اراده‌ی او، همه زندانیان «لا» و «لن» من شُهب (۷۳۶) دارم به چنگ اندر برای رجمتان (۷۳۷) چند چند ای دیو بیچگان (۷۳۸)! بی محابا تاختن؟ هم نسج العنکبوتی پرده شد بر عقل تو ز آن که عقلت بود زار و، زارتر شد ز آب دَن (۷۳۹) ای روان مانوی را تیره جان‌هاتان، نتاج! (۷۴۰) زین قبل (۷۴۱) تان سخره می‌دارد بلیس (۷۴۲) مکرتن من بیاریم به برهان، اعتقاد پاک خویش تا بمانی از بیانم همچو خر اندر لژن (۷۴۳) ژاژ بافی‌های تو در پیش من ماند بدانک (۷۴۴) پیش شمشیر تهمتن، از کدو سازی مجن (۷۴۵)! این جهان است آشیانی بسته از هر شش جهت تو در او چون فَرخ (۷۴۶) پر نارسته از زاغ و زغن می ندارد آگهی از دشت و هامون فراخ تا نیاید فَرخ بیرون، همچو شهباز از وکن (۷۴۷) ور بکاود آن بشیم تنگ را فَرخ نزار هم پدید آیدش راهی از پی بیرون شدن ور پدید آیدش راهی، بال و پر بایدش نیز تا در آن روشن فضا پَرَد ز تیره مُسِتکن (۷۴۸) این طبیعی بحث‌ها را، کاوش آن فَرخ دان روز و شب، کاوان در او چون بیستون را کوهکن ای بسا مردم که در چاه طبیعت باز ماند چاه، بُید پر دود و، دیده کور و هم کوته رسن

این مصائب از چه زاید؟ یکسره از نقص علم ناقصان را کرد نفرین آن رسول ذوالمنن از ره نقص است کاین اطوار بینی از طباع وز ره نقص است واقف، بزهمن (۷۴۹) پیش وثن (۷۵۰) اَلْغَرَضُ چون از ره حس می‌بیایی ناقصی یکسره این مرغکان حس را گردن بزَن گر همی گری، بیاب بر نقص و جهل خود گری (۷۵۱) ز آن که مانی عاقبت زین جهل و نقص اندر محن از ره عقل مجرّد اندر آ (۷۵۲) در راه دین ز آن که تا در بند حسّی، نسپری جز راه ظن آنچه در انجام بیند فلسفی ز آغاز کار انبیا گفتندمان آن رازها، فَلْيُؤْمِنَنَّ روح کامل را مجالّی (۷۵۳) و صَوْرَ محصور نیست خود تو بی دولت سواری که فرو نایی ز تن آفریننده‌ی طبیعت را مدان مقهور طبع خالق تن را مدان در قبضه تن مژّهن (۷۵۴) نیست او مقهور تن، بل تن بود مقهور او تن نیارد با چنین جانی دُالْکَ باختن (۷۵۵) ای ذخیره‌ی آفرینش! وی نبیره‌ی مصطفی! ای تو خود هم مصطفی هم مجتبی هم بوالحسن مدح، تحدید (۷۵۶) است و در تحدید ناید ذات تو ز آن که آن سوتر بود از حدّ امکانت وطن شکر یزدان را که مفلس نیستی، کز مهر تو چون «ادیب» اندر نهانم هست گنجی مُختَرَن (۷۵۷) همان گونه که اشاره شد، مسأله ادامه حیات و طول عمر امام زمان علیه السلام که متأسفانه در شعر مهدوی ما باز تاب گسترده‌ای نداشته، از مهم‌ترین مسائل زمانه غیبت بوده و هست و دشمنان قسم خورده مذهب شیعه، مسلمانان معتقد به ائمه اثنی عشر علیهم السلام را به خرافاتی بودن متهم کرده و می‌کنند و بر آنند تا ضمن نفی امکان ادامه حیات آدمی در قرون متمادی، اساسی‌ترین اعتقاد شیعی را که اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام - جانشین بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام - است زیر سؤال برده و آن را امری بی پایه و واهی نشان دهند. در اینکه پیروان ادیان آسمانی و فرقه‌های مختلف مذهبی به ظهور یک «مصلح جهانی» اعتقاد راسخ دارند، تردیدی نیست؛ ولی هر امتی او را به نامی می‌شناسند و معتقدند هنگامی که ستم و فساد فراگیر شود و کره خاکی را در آستانه تباهی و نابودی قرار دهد، او ظهور می‌کند و بساط قسط و عدل را در جای این جهان می‌گستراند. لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی در قصیده رسای مهدوی خود به همین مسأله اشاره می‌کند: به اجماع اُمم روزی که در آخر زمان گردد زمین چون زلف خوبان تیره و آشفته و درهم نشیند بر سریر سروری شاه فلک جاهی که از عدلش جهان گردد روی نو خطان خرم ولی هر یک به اسم دیگر و رسم دگر خواندش زبان عالمی گردان به نام او مگر آبکم یهودش داند از نسل یهودا، ماشیح نامش مجوسش زاده زردشت و ترسا زاده مریم مسلمانش شمارد فاطمی یکسر، ولی ز ایشان همی گویند فوجی کآن گهر باشد نهان در یم همو برای تبیین منطقی طول عمر امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی، از حضرت خضر علیه السلام به عنوان یک نماد مسلّم تاریخی و مذهبی سود می‌جوید که علی رغم عمر بسیاری که تاکنون کرده، هنوز زنده است و به زندگی خود در این دنیا ادامه می‌دهد: همانا در حیات او، دو شبهه راه ایشان زد که هر یک ز آن دو با وسواس صد شیطان بود مُنْضَم یکی این کآدمی را نیست مقدور آن قدر جنبش ولی گشت از حیات خضر حل، این شبهه محکم (۷۵۸) ولی عبد الحسین (نصرت) به اقامه یک دلیل بسنده نمی‌کند و مسأله طول عمر حضرت امام عصر علیه السلام و امکان ادامه حیات آخرین حجّت الهی را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد: ۱ - خداوند قادر و دانایی که آفریننده انسان از خاک بی روح و بخشنده و گیرنده جان آدمی است، می‌تواند به قدرت لایزال خود شرایط امکان حیات را برای آخرین حجّت خود و حتّی هر شخص دیگری فراهم آورد و او را از آسیب‌های احتمالی دور نگه دارد: آن که او نایب خدا باشد دیر اگر باید او، روا باشد آن که بخشد حیات و بستاند حفظ تن را چگونه نتواند؟! ۲ - داستان‌هایی که از معمرین جهان و انبیای کهنسال در کتب مذهبی و تاریخی آمده است، حاکی از امکان ادامه حیات آدمی در این جهان خاکی است: داستان مُعَمَّرین (۷۵۹) جهان گر نخواندی، ز نامه‌ها برخوان بر فزون از هزار سال مگر نوح با امتی نبرده به سر؟! خضر را نیز، زنده ز آب حیات همه دانند از طریق ثقات (۷۶۰) در سما نیز زندگئی مسیح هست اندر کلام حق (۷۶۱)، تصریح (۷۶۲) علاوه بر این سه مورد، زندگی اصحاب کهف در غار، آن هم در خواب و بدون آب و غذا به مدّت بیش از سیصد سال می‌تواند از نشانه‌های قدرت خداوندی و امکان ادامه حیات آدمی حتّی بدون استفاده از آب و هوا و غذا در همین جهان فانی به حساب آید. ۳ - طول عمر فرشتگان الهی، و شیطان از موارد مورد استناد نصرت خراسانی است: هر

فلک راست راهبر ملک و آن ملک هست جان هر فلکی پیش از آدم صفی به قرون زنده ابلیس بوده تا اکنون همچین زنده است تا یزدان به مشیت ازو نگردد جان علاوه بر شیطان، می توان از فرشتگان مقرب الهی: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نام برد که پیش از خلقت آدم وجود داشته‌اند و تا قیامت به حیات خود ادامه خواهند داد. ۴ - طول عمر آدمیان سالمند نیز در بسیاری از کتب تاریخی مسطور است: بوده ضحاک با شکنج دو مار در جهان پادشه به سال، هزار در چه (۷۶۳) از زندگانی دجال خاصه (۷۶۴) و عامه (۷۶۵) راست بسط مقال ۵ - طول عمر سایر جانداران نیز، از نمونه‌های قدرت خداوندی و مشیت الهی بر حیات طولانی آنها است: عمر کرکس، به نقل اهل یقین سه هزار است و پنج صد ز سنین هست در عمر بیکرانه مار در عرب، و ز عجم سخن بسیار که نمیرد به طبع مار مگر روزش آرد کسی به زخمه به سر (۷۶۶) نیز در طول زندگی نهنگ خاصه (۷۶۷) و عامه (۷۶۸) اند هم آهنگ و این شاعر فرهیخته در پایان مثنوی خود نتیجه می‌گیرد: زندگی، چه دراز و چه کوتاه هست تقدیر آن به امر الهی چه عجب کز پی حمایت دین زنده دارد خدای، جای نشین؟ (۷۶۹) حاصل از نص (۷۷۰) و گفته اخیار (۷۷۱) و آنچه آورده‌ام من از اخبار عقل و نقل آیت قیام ولی است ولی از نسل پایدار علی است (۷۷۲) حاج میرزا (حیب) خراسانی در اثبات وجود آن «مصلح جهانی» نیازی به اقامه دلیل نمی‌بیند؛ چرا که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» و وجود نازنین اوست که علت غایی خلقت عالم هستی است: که بر وجود تو برهان طلب تواند کرد؟! که بر وجود جهان سر به سر تویی برهان (۷۷۳)

۳ / ب) کاوشی در علت پیدایی ناپیدایی امام زمان علیه السلام

در شعر مهدوی، تعبیر بسیار زیبا و نمونه‌های عینی بسیار گویایی از شعرای آیینی پارسی زبان در مورد «پیدایی» و «ناپیدایی» وجود نازنین حضرت ولی عصر علیه السلام - مظهر تام و تمام اسمای الهی خصوصاً اسم مبارک «لطیف» - وجود دارد که هر انسان لطیف و باذوقی را بر سر وجد و شور می‌آورد و چون دیگران به این مطلب بسنده نخواهد کرد که آن ذخیره خداوندی در پرده غیب است و آنچه در عالم غیب است، دیده نمی‌شود. برای به تصویر کشیدن این تعبیر زیبا و نمونه‌های عینی و گویا، ناگزیریم که با عناوینی چند از آنها یاد کنیم و شاهد مثال‌هایی برای هر کدام، از گنجینه شعر مهدوی ارائه نماییم.

۱ - پیدای ناپیدا

شاید هیچ یک از تعبیر شعرای فارسی زبان از وجود نورانی حضرت ولی عصر علیه السلام و غیبت آن حجت الهی به اندازه این تعبیر، گویا نباشد: پیدای ناپیدا! ای آشکار پنهان! برقع ز رخ بر افکن تا جلوه‌ات نبینم پنهان و آشکارا (۷۷۴) بود خورشید و پنهان است باز از فرط پیدایی بلی، خورشید نورانی ز پیدایی بود پنهان (۷۷۵) غیبت او ز نظرها بود از فرط ظهور عیب بینایی ما بوده به تصدیق فهیم (۷۷۶) حجاب نور، تو را می‌کند ز من مستور کنون که محو توام، بی حجاب با من باش (۷۷۷) تا کی نهان به پرده غیبت، جمال حق؟ تا چند چهر توست نهان در حجاب نور؟ (۷۷۸) هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی گر چه از نظر چندی است زیر ابر پنهانی (۷۷۹) پرده نشین و، همه جا ناظری غایبی و در همه جا حاضری (۷۸۰) به هر چه دیده، نور او، به هر کجا حضور او خفای او ظهور او، ظهور او خفای او (۷۸۱) نبینم او را، که خورشید رخشان نه بتوان نظر کرد با چشم مُرمد (۷۸۲) تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم اگر چه نیست چنین جز خدای عزوجل (۷۸۳) تو در میان جمعی و من در تفکر کاندرا کجا بر آیم و پیدا کنم تو را؟ (۷۸۴) ماه در گردون ولی پوشیده انجم از شعاعش شاه در موکب ولی بگرفته مردم از غبارش! در ظهور خویش پنهان است جانان همچو حجت کو به هر جا ظاهر است و چشم‌ها در انتظارش (۷۸۵) گر چه از اهل جهان روی نهان ساخته‌ای روشن از پرتو خود روی جهان ساخته‌ای (۷۸۶) تو چو خورشید پدیددی ولی از فرط ظهور رخ نهان از نظر پیر و جوان ساخته‌ای چو خورشید تابد به هر ذره نورش اگر مصلحت راست از دیده غایب (۷۸۷) خود نهان و پر ز فیض عالمی چون بوی مشک ای فدای

خاک پایت صد هزاران مشک چین (۷۸۸) ای جمال زیبایت ظلّ حسن یزدانی گشته آشکار از وی سرّ غیب پنهانی ای رخت به نیکویی ماه در شب عالم! چهره دل آرایت آفتاب نورانی

۲- روح عالم هستی

بود او روح و گردون تن، که روح و تن فدای او! بود او جان و عالم جسم، جان قربان آن جانان (۷۸۹) آن کو طفیل بودش او، بود عالم است چون کالبد، که بودش او باشد از روان پیدا بود که هست جهان جسم و شخص او جان وی است، از آن بود از دیده‌ها نهان (۷۹۰) از نظر پنهان بود جان و تو جان عالمی زین سبب مرخوشتن را از نظر پنهان کنی (۷۹۱) نه غایب ز ما و نه بینیم او را توان در بدن دید روح مجرّد؟! (۷۹۲) تو همچون یزدان پنهانی از نظر، گر چه به چشم خلق پدید می‌جو روح در اجسام (۷۹۳) حیات نیست جهان را مگر به هستی او که اوست جان گرمی و این جهان، بدن است (۷۹۴) ز چشم مردم پنهان ولی به معنی فاش که ماسوا همه یک جسم و شخص وی جان شد اگر که روح به صورت ز تن بود غایب درست بین که ز اطراف تن نمایان شد (۷۹۵) بود وجود تو چون روح و کاینات چو تن نهان بدین سبب از دیده روح وار تویی (۷۹۶) نه پدیدار و نه پنهان، نه نهان نه آشکار بوالعجب باشد چنین مطلب به نزد نکته دان خویشتن، پنهان و امرش آشکارا و پدید گویی اندر جسم گیتی دارد او حکم روان راستی کس را نماند او، مگر بر کردگار ز آن که در گیتی بود شخصش نهان امرش عیان (۷۹۷)

۳- تعبیرهای دیگر

تعبیرهای دیگر

تعبیر و توجیحات دیگری در رابطه با پیدایی و ناپیدایی آن حضرت در زمانه غیبت در شعر مهدوی مطرح است که چند نمونه از آن‌ها را نقل می‌کنیم: ندانم ز بس هست قدرش فزون که در پرده غیب گنجیده چون؟! (۷۹۸) چو خور کز روشنی سازد جهان روشن، نمی‌بینی که باشد روشنی ده گر بود در ابر پنهان هم (۷۹۹) هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی گر چه از نظر چندی است زیر ابر پنهانی (۸۰۰) گرفت خصم سر راه تنگ بر من و گفت بگو به پرده غیبت چرا نهفته جمال؟ بگفتمش چو خدا شد ز چشم خلق نهان که ننگرند رخس چون تو مردم جُهیال! (۸۰۱) نداشت دیده مردم چو تاب دیدن او چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد (۸۰۲) شاهی مستور و عالم باخته دل در هوایش آتشی در طور و موسی سوخته جان در شرارش (۸۰۳) امروز ایر در میخانه تویی تو فریاد رس این دل دیوانه تویی تو آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب از روزن این خانه به کاشانه تویی تو ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو بسیار بگویم و چه بسیار بگفتیم: کس نیست به غیر از تو درین خانه تویی تو (۸۰۴) اگر ز چشم جهان گشته‌ای نهان چه عجب؟ چرا که هست جهان چشم و، تو در او انسان (۸۰۵) آینه تجلی، معشوق عقل کلی سرمایه تسلی، عشاق بینوا را ای رویت آیه نور، وی نور وادی طور سرّ حجاب مستور از رویت آشکارا (۸۰۶) غیاب اوست به عالم همیشه عین ظهور چنان که نور به چشم است و جان ما به تن است ای رخت شرح و بسط آیت نور نور روی تو را دو عالم طور (۸۰۷) خواست ظاهر شود به خلق، خدا ذات پاک تو شد و مرا (۸۰۸) کرده در چارده آینه تجلی، رخ حق آخرین آینه داری تو بر عقل سلیم (۸۰۹) روی او جو «فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» کوی او پو، «فَتَلَكَّ نِعَمَ الدَّارِ» (۸۱۰) تا چشم یزدان رخت نبیند شد غیبت تو، قضای مُبرم (۸۱۱) وجودش چراغی به فانوس دان جهانی از روشن و خود نهان (۸۱۲) پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد آفتابی تو و ما دلشدگان ذره چه شود مهر گر از ذره خبر گیرد؟! (۸۱۳) تا بوده جهان، هیچ گه نبود از حجت یزدان تهی جهان ممکن نشود خیمه بی ستون ایمن نبود گله

بی شبان کشتی بودش ناخدا به کار تا آن که رساندش بر کران (۸۱۴) پرده نشین حریم لم یزلی اوست شاهد غیبی و دلبر ازلی، اوست مرشد و مولا و پیشوا و ولی، اوست باری، سرّ خفی و نور جلی، اوست خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان (۸۱۵) آن آیت جامعی کزان آیت بشمرد توان صفات یزدان را وان آینه کاندرو توان دیدن من حیث هو جمال جانان را (۸۱۶) طلعت او نور و چشم عرصه ایجاد هستی او جان و جسم عالم امکان چشم بود سودمند از شرف نور جسم بود ارجمند در کنف جان (۸۱۷) تو آفتاب وجودی و ظلّ پرتو توست که گشته مهر درخشان و چرخ را، مشعل (۸۱۸) آفتاب وجود، پیدا شد جمله ذرات، آشکارا شد (۸۱۹) ساخت روشن تمام عالم را پرتو روی شعشعانی وی (۸۲۰) پردگی باشد و بی پرده همه کار ازوست و اندرین پرده بسی نکته اسرار بود هست آینه رخسار خداوند، بلی چهره شاهد ما، آینه کردار بود (۸۲۱) من نگویم تو کجایی چو دگر مردم، از آن رو کز تو خالی نبود جایی و تو در همه جایی (۸۲۲) خدایگانا! ای آن که همچو باز خدای هم از دو دیده نهان و هم آشکار تویی (۸۲۳) وجود پاک تو اصل است و ممکنات، فروع جمال خوب تو شمع است و کاینات، لگن (۸۲۴) جلوه‌ای دید کلیم الله از آن نور جمال نغمه‌ای بود «انا الله» ز بیابان شما (۸۲۵) خدای را بنگر در جمال حضرت او که مر خدا را در خور بود چو او مرآت (۸۲۶)

۴ / ب) حالات شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام در زمانه غیبت

قسمت اول

محمّد علی (فتی) تبریزی در غیبت آن ذخیره خداوندی، جان منتظران ظهور حضرتش را بر لب آمده می‌بیند: ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش به در از پرده غیب آی و نما طلعت خویش آمد از غیبت تو جان به لب منتظران همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش (۸۲۷) (ابن حسام) خوسفی از پیک صبا می‌خواهد که بوی پیراهن یوسف آل محمّد علیه السلام را به مشتاقان دیدارش برساند و رمزی از اسرار آن گشاینده راز را با آنان در میان نهد: چشم فراق و دیده یعقوب شد سپید ز آن غایب از نظر، خبر پیرهن بیار حق را به دست ظلم، به باطل نهفته‌اند رمزی ز سرّ کاشف سرّ و علن بیار و هنگامی که عالم را از اثر ظلمت، به سیاهی شب می‌بیند، از آن خورشید فروزان چرخ امامت و ولایت می‌پرسد که این تیرگی عالمگیر تا به کی ادامه خواهد داشت؟ و تا چند در ظهور خود درنگ روا می‌دارد: عالم از ظلمت، سواد شب گرفت آخر ای خورشید تابان! تا به کی؟! (۸۲۸) اهلی شیرازی، صحنه‌ای را به تصویر کشیده است که مرکب ظهور، آماده و منتظران در انتظار ظهور، لحظه شمارند ولی حضرت بقیه الله در «صبر وقت» به سر می‌برد و کار عقل در ذات صبور مهدوی به حیرت کشیده است: مرکب اندر زین و خلق استاده، او در صبر وقت عقل، حیران مانده در ذات صبور مهدی است (۸۲۹) واعظ قزوینی از این که غایبانه به محضر آن حضرت عرض حال کند به تنگ آمده، و می‌خواهد که روبرو و بی پرده با آن حضرت به سخن بنشیند. غایبانه، عرض حال خویشتن تا کی کنم؟! رو به رو خواهم که گویم حال دل را بعد ازین همو، خورشید و ماه را دو چشم جهان می‌بیند که به راه ظهور دوخته شده است، و از این که آن وجود نازنین با آن عظمت وجودی در پرده غیب گنجیده است اظهار حیرت می‌کند: نه خورشید و ماه است بر آسمان بود در ره او دو چشم جهان ندانم ز بس هست قدرش فزون که در پرده غیب گنجیده چون؟! حزین لاهیجی علی رغم غیبت آن کانون تجلی، او را در آینه دل مشاهده می‌کند و از همین روی ضمن استفاده بهنگام از «صنعت التفات» روی سخن را از «غیاب» به «خطاب» می‌کشاند و از آن حضرت تقاضا می‌کند که در «مدینه اسلام» حضور «بتخانه» را بر نتابد و «لات‌ها» و «هبل‌ها»ی آدمی صورت ولی اهریمن سیرت را از دار کیفر بیاویزد: دلدار در دل است گر از دیده غایب است عرض نیاز را به بساط خطاب کش بتخانه در مدینه اسلام کی روا است؟ لات و هبل بر آر و، به دار عقاب کش (۸۳۰) حاج میرزا (حیب) خراسانی از آن سلیمان زمانه می‌پرسد که تا کی رخساره نهان می‌دارد در حالی که دیر گاهی است که «خاتم سلیمانی» به دست «اهریمن» افتاده است: ای سلیمان جهان! چند کنی

چهره نهان؟! روزگاری است که خاتم به کف اهرمن است (فؤاد) کرمانی از آن «آشکار پنهان» می‌خواهد که پرده از رخ بر افکند تا جلوه‌اش را پنهان و آشکار به تماشا بنشیند: ای آشکار پنهان! بُرَق ز رخ بر افکن تا جلوه‌ات بینم پنهان و آشکارا ای پرده دار عالم! در پرده چند مانی؟ آخر ز پرده بنگر یاران آشنا را علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) انگشتری «سلیمان» را درخور «اهرمن» نمی‌بیند و می‌پرسد: اسم اعظم کی شایسته دیو و دَدِ شیطان صفت است؟ انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست کی زبید اسم اعظم دیو و دَدِ دغا را؟ (۸۳۱) و تا کی و چند باید «خاتم سلیمانی» در اختیار «اهریمن» باشد: ای سلیمان زمان! پادشاه عرش مکان! خاتم مُلک تو تا کی به کف اهرمن است؟ (۸۳۲) مرحوم ملاّ محسن «فیض» کاشانی ضمن این که مصراعی از لسان الغیب حافظ شیرازی را به وام می‌گیرد، از پیک «صبا» می‌خواهد که این پیام را به «خاتم آل طاها» برساند که: دل‌های شیفتگانش از دوری او سوخته، و هموست که می‌تواند قراربخش خاطر پریشان آنان باشد: صبا! به لطف بگو ختم آل طاها را که: فرقت تو، به زاری بسوخت دل‌ها را قرار خاطر ما هم تو می‌توانی شد «که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را» (۸۳۳) محمد علی (فتی) تبریزی به محضر آن حضرت، از بقراری دوستان و ناصبوری آنان در ایام فراق سخن می‌گوید: در فراق رفت از کف، طاقت و تاب و توان دوستان بقرار و، ناشکیبای تو را (۸۳۴) محمد موحدیان (امید) با تمام وجود، ظهور آن حضرت را خواستار است و ضمن شکوه کردن که از سپید شدن موی عاشقان به خاطر دامنه‌دار شدن شام ظلمانی فراق و ندیدن روز خوش در ایام غیبت کبری، این آرزو را دارد که اگر در این دو روزه عمر برای او فرصت وصال پیش نیاید، آن حضرت را به هنگام دادن جان بر سر بالین خود ببیند: ز طول شام سیاه فراق ای همه حسن! به سان روی تو شد موی ما سپید، بیا ز بعد غیبت کبرایت ای امام زمان! زمانه روز خوشی را به خود ندید، بیا دو روز عمر، اگر فرصت وصال نداد به گاه دادن جان بر سر «امید» بیا (۸۳۵) م. ع. م. (پروانه) در غیبت آن محبوب عالم هستی، صدف چشم خود را از گوهر اشک سرشار می‌بیند و ناله دل‌افروختگان و سینه‌سوختگان مهدوی را بی تأثیر نمی‌داند: هست تا گوهر دین در صدف غیب نهان صدف چشم تر ما به گهر نزدیک است گفتم: از هجر رخت جان به لب آمد، گفتا: ناله سوخته جانان به اثر نزدیک است (۸۳۶) امینی کاشانی، حالت شیفتگان جمال مهدوی را در حسرت دیدار، این‌گونه توصیف می‌کند: در حسرت دیدار تو ای شمع شب‌افروز! چشمم به در و، خون دل از دیده روان است مجنون اگرش بود هوای رخ لیلی مجنون تو در وادی حیرت، نگران است بلبل که کند زمزمه عشق به گلشن شور تو به سر دارد و در آه و فغان است (۸۳۷) محمد آزادگان (واصل) با حسرتی زاید الوصف از شب بی‌سپیده تنهایی روایت می‌کند و حرف‌های دیگری که شنیدنی است: کاشکی، آه شب اثر می‌داشت شب تنهایی ام سحر می‌داشت سوختم ز انفعال بی‌ثمری این شجر، کاش برگ و بر می‌داشت جان ز هجران به لب رسید ای کاش یار از چهره پرده بر می‌داشت نقد جانی که بود، آوردیم به یکی جلوه کاش بر می‌داشت کاش بر این بضاعت مُزجات یوسف مصر جان نظر می‌داشت بوی گل خیزد از گلش، که به دل مهر موعود منتظر می‌داشت (۸۳۸) محمد جواد غفور زاده (شفق) بر این باور است که عاشقان جمال مهدوی در اثر فراق بقرارند و میل هم‌صحبتی با مردم زمانه را ندارند و بهار زندگانی را بی‌دوست، خزانی بیش نمی‌بینند: کسی که بی تو سر صحبت جهانش نیست چگونه صبر و تحمل کند؟ توانش نیست به سوز هجر تو سوگند ای امید بشر! دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست اسیر عشق تو این غم کجا برد که دلش محیط غم بود و، طاقت بیانش نیست بهار زندگی ام در خزان نشست، بیا (بهار نیست به باغی که باغبانش نیست) (۸۳۹) نعمت الله شمس‌پور (فاکر) گلشن جان را بی وجود بهار سرسبز امامت و ولایت، خرم و شاداب نمی‌بیند و به هر سینه و قامتی که می‌نگرد، آن را در اثر فراق، آتش آلود و خمیده می‌یابد: بیا که گلشن جان بی تو سبز و خرم نیست تو آگهی که دلی از فراق، بی غم نیست اسیر بند غمت، از دو کون آزاد است گدای کوی تو را، حاجت دو عالم نیست کدام سینه ز هجر تو نیست آتشبار؟ کدام قامت موزون که از غمت خم نیست؟ به شهر آینه‌ها، یوسف ملاحظت و حسن! بیا بین که اسیر کمند تو، کم نیست (۸۴۰) م. ع. م. (پروانه) در غیاب آن گمشده جهانی، شور و حال بیدلانه‌ای دارد که پرده‌هایی از آن را مرور می‌کنیم: بیا که نقش تو در منظر دلم باقی است صدای پای تو در

خاطر دلم باقی است کجا خیال تو از یاد من تواند رفت؟ که نقش روی تو در منظر دلم باقی است اگر که خرم ما را به باد خواهی داد کمی هنوز، ز خاکستر دلم باقی است به کام خویش تو را دیده‌ام شبی در خواب هنوز عطر تو در بستر دلم باقی است اگر چه شمع فرو مرد و سوخت «پروانه» ولی سرشک غم و اخگر دلم باقی است (۸۴۱) همو، بر این باور است که در برابر پرتو اشک شوق او، برای ستاره مجال جلوه‌گری باقی نمی‌ماند، و از امام موعود علیه السلام می‌خواهد پیش از آن که اجل از کمین‌گاه خود بیرون آید، او را دریابد و در آخرین دم می‌توان دریافت که از عمر بی‌امان او، نفسی بیشتر باقی نمانده است و تنها مایه امیدواری او این است که در دل همیشه عاشق او، جز عشق جمال مهدوی نخواهد ماند: چنین که اشک من از شوق روی او جاری است ستاره‌ای به فلک، جلوه‌گر نمی‌ماند چراغ اختر شبگرد اشک، روشن باد! که شمع هستی ما تا سحر، نمی‌ماند اجل، همیشه مرا در کمین جان بوده است بیا که حلقه چشمم به در، نمی‌ماند بیا درین دم آخر بیا که همچو حباب ز عمر من نفسی بیشتر، نمی‌ماند خوشم که در دل من - این همیشه عاشق او به غیر عشق رخ منتظر، نمی‌ماند (۸۴۲) نصیر، از این امر بیمناک است که شب هجران به پایان خود نرسد و روز وصال یار نصیب او نشود؛ هر چند می‌داند که درد عشق درمان‌پذیر نیست و دیدار یوسف زمانه صبر بسیار می‌طلبد: ترسم آخر که شب هجر به پایان نرسد روز وصلت به من بی‌سر و سامان نرسد هر چه از آتش دل، سوزم و فریاد کنم کس به داد من غمدیده نالان نرسد دوش گفتم غم دل را به طیبی، گفتا: درد عشق است، یقین دان که به درمان نرسد دل دیوانه ما، گشته چه خوش جای‌گزین شانه‌ای کاش بر آن زلف پریشان نرسد گو به یعقوب، تو را صبر فراوان باید یوسف گمشده‌ات زود به کنعان نرسد (۸۴۳)

قسمت دوم

جعفر رسول زاده (آشفته) از هجر مهدی موعود علیه السلام می‌نالد و از دوری او شکوه‌ها دارد و فقط دل به این خوش کرده است که یار از او پرسد با این همه درد و داغ و پریشانی چه می‌کند! جان را مپرس با غم هجران چه می‌کند؟ با تیغ تیز، پیکر عریان چه می‌کند! ما را که دید بر سر کویش، به خنده گفت: بیمار ره نبرده به درمان، چه می‌کند؟ ای صد بهار از تو شکوفا، بیا بیا! باد خزان بین به گلستان چه می‌کند پرسیده‌ای که دوست ز دشمن چه می‌کشد؟ هیچ آگهی فراق تو با جان چه می‌کند؟ ای منتظر! بیا و نظر کن که داغ هجر با لاله‌های سوخته دامان چه می‌کند در حسرت تو، در به دری شد نصیب خضر و نه به سیر کوه و بیابان چه می‌کند؟ «آشفته»، خاک راه تو باشد بیا مپرس این مور، زیر پای سلیمان چه می‌کند؟! (۸۴۴) سید مهدی حسینی، دل خود را در اثر فراق دوست در اضطراب می‌بیند و هر شبی که بی‌او می‌گذرانند، از صبر و تاب فاصله می‌گیرد: دلم ز هجر تو در اضطراب می‌افتد به سان زلف تو در پیچ و تاب می‌افتد شبی که بی‌تو ام، ای ماه محفل افروزم! دلم ز هجر تو، از صبر و تاب می‌افتد (۸۴۵) محمود شریف صادقی (وفا) این آمادگی را دارد که اگر دیدار حضرت دوست به بهای از دست دادن جان میسر باشد، با شوق از سر جان برخیزد، و می‌داند که وصال آن یگانه بدون خون جگر امکان‌پذیر نیست: گر دیدن روی تو به مرگ است میسر با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد گر قوت دل منتظران، خون جگر شد غم نیست، چو وصل تو به خون جگر افتد (۸۴۶) استاد مشفق کاشانی، مردمک دیده یاران را نگران دیدار یار می‌بیند و صاحب‌نظران را چشم به راه او می‌نگرد و از آن محبوب جهانی می‌خواهد که از سراپرده غیبت برای چشم‌انتظاران ظهور خود خبری بفرستد؛ چرا که آنان که خبر یافته‌اند، اظهار بی‌خبری می‌کنند: مردم دیده به هر سو نگراند هنوز چشم در راه تو صاحب‌نظران هنوز لاله‌ها، شعله‌کش از سینه داغند به دشت در غمت، همدم آتش جگراند هنوز از سراپرده غیبت، خبری باز فرست که خبر یافتگان، بیخبراند هنوز رهروان، در سفر بادیه حیران تو آن عهد که بستند، بر آنند هنوز ذره‌ها در طلب طلعت رویت با مهر همعنان تاخته چون نوسفراند هنوز طاق از دست شد ای مردمک دیده! دمی پرده بگشای که مردم نگراند هنوز (۸۴۷) محمد خسرو نژاد (خسرو) بیقراری‌ها و شیفستگی‌های خود را در فراق جمال دوست، به تصویر می‌کشد:

ای آن که بود منزل و مأوای تو چشمم باز آ که نباشد به جز از جای تو چشمم در راه تو با دیده حسرت نگرانم دارد همه دم شوق تماشای تو چشمم ای یوسف زهرا که سپیدست چو یعقوب از حسرت دیدار دل آرای تو چشمم گر قابل دیدار جمال تو نباشد ای کاش که افتد به کف پای تو چشمم تا چند دهی وعده دیدار به فردا؟ شد تار در اندیشه فردای تو چشمم باز آ و قدم نه به سر دیده که شاید روشن شود از پرتو سیمای تو چشمم (۸۴۸) م.ع. م (پروانه) گفتگوی بیدلانه‌ای در رابطه با جاذبه‌های عشق مهدوی دارد که برای گرفتاران کمند هجران، خاطره‌انگیز است: ز سوز عشق تو چون گرم التهاب شوم چو شمع، شعله کشم آن قدر که آب شوم تو ای سلاله خورشید، ذره‌پرور باش مباد آن که چو زلفت به پیچ و تاب شوم به شوق چشمه وصل تو آدمم میسند که در کویر غمت، خسته از سراب شوم من و غلامی در گاه مهدی موعود که با شنیدن نامش در انقلاب شوم در آن حریم که نامحرم است مهر منیر کیم که ذره ناچیز آن جناب شوم به گرد شعله چو «پروانه» سوختم ای دوست! بدین امید که از عاشقان حساب شوم (۸۴۹) میرزای نوغانی خراسانی با حسرت بسیار از محرومیت دیدار یار سخن می‌گوید و در آرزوی آن زلال جاری روحانی، چیزی که نصیبش شد، خون جگر بوده است: بس سعی نمودیم که بینیم رخ دوست جان‌ها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر آبی به جز از خون دل خود نچشیدیم چندان که به یاد تو شب و روز نشستم از شام فراق چو سحر که ندیدیم شاه! ز فقیران درت روی مگردان بر در گهت افتاده به صد گونه امیدیم (۸۵۰) عیاس (حداد) کاشانی، میزان اشتیاق قلبی خود را در جستجوی امام منتظر علیه السلام به تصویر کشیده است: ما که از دیوانه هم دیوانه‌تر گردیده‌ایم بس که دنبال امام منتظر گردیده‌ایم در بیابان‌ها پی گمگشته خود سال‌ها با چراغ ماه هر شب تا سحر گردیده‌ایم (۸۵۱) شهید حسین (شاهد) آستانه‌پرست، تنها نگرانی خود را، به پایان رسیدن عمر در زمانه هجران دوست می‌داند و می‌ترسد که آرزوی دیدار او را با خود به گور برد: عمرم تمام گشت ز هجران روی تو ترسم شها! به خاک برم آرزوی تو خورشید چهره‌ات چو نهان شد ز چشم خلق شد روزشان سیاه ازین غم چو موی تو تا کی ز هجر روی تو سوزیم همچو شمع؟ شبها به یاد روی تو و گفتگوی تو (۸۵۲) م.ع. م (پروانه) از محبوب گمشده خویش انتظارها دارد و از او می‌خواهد که از دیار ظلمت‌ها به تماشای دروازه‌های نورش دعوت کند و با یک ظهور، تاریکی شام تیره هجران را از میان بردارد: مرا ز وادی ظلمت به شهر نور بیا و موسی خود را به کوه طور ببر درین دیار نشانی ز روشنایی نیست مرا به دیدن دروازه‌های نور ببر دلم ز تاب عطش چون کویر می‌سوزد مرا به چشمه روشن‌تر از بلور ببر چو ذره چشم به راه طلوع خورشید است دل مرا به نگاهی، ز راه دور ببر به شکر آن که ز لعل تو شهد می‌بارد بیا ز چشمه چشم من آب شور ببر دلم اسیر شب و، جان قرین تاریکی است بیا و این همه ظلمت به یک ظهور ببر به پاس محنت عشق و، غم شبان فراق بیا و غم ز دل، از لذت حضور ببر مرا به بزم خراباتیان که می‌نوشند می‌طهور به ذکر هو الغفور، ببر زبان حال دل خستگان عشق این است که سینه سینه بیاور غم و، سرور ببر به گریه گفتمش: از وصل کامیابم کن به خنده گفت که: این آرزو به گور ببر (۸۵۳) همو، در غزل مهدوی دیگری از اشکباری‌های خود در فراق آن ماه آسمان آرا خبر می‌دهد: تا به کی در پرده مانی ماه من! روشنگری کن تا کنی هر دلبری را عاشق خود، دلبری کن تا به کی از دوری ماه رخت کوب شمارم؟ چرخ دین را مهر شو، در آسمان روشنگری کن ای همه جان‌ها به لب از هجر رویت، چهره بگشاوی همه آثار هستی از تو مشتق، مصدری کن (۸۵۴) فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی به پیشگاه آن یگانه عالم هستی، عرض حال عاشقانه‌ای دارد: همه هست آرزویم که بینم از تو رویی چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی به کسی جمال خود را، ننموده‌ای و بینم همه جا به هر زبانی، بود از تو گفتگویی به ره تو بس که نالم، ز غم تو بس که مویم شده‌ام ز ناله نالی، شده‌ام ز مویه مویی شود این که از ترحم، دمی ای سحاب رحمت من خشک لب هم آخر، ز تو تر کنم گلویی؟ بشکست اگر دل من، به فدای چشم مستت سر خم می‌سلامت، شکند اگر سبویی همه موسم تفرج، به چمن روند و صحرا تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی نظری به سوی «رضوانی» دردمند مسکین که به جز درت امیدش نبود به هیچ سویی (۸۵۵) دکتر قاسم رسا از آن کانون تجلیات رحمانی می‌خواهد که با قدم نهادن در کلبه احزان او، شب او را روشن و لب

خاموش او را گویا سازد: ز حد بگذشت مهجوری، ز مشتاقان مکن دوری رخ ماه ای نکو منظر! میوش از عاشق شیدا شی در کلبه احزان قدم بگذار تا گردد شب تاریک ما روشن، لب خاموش ما گویا (۸۵۶) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) پریشان روزگاری و آشفته خاطر شیفگان جمال مهدوی را در غیاب او گزارش می‌کند: آمد بهار و بی گل رویت بهار نیست باد صبا مباد چو پیغام یار نیست بی سرو قد یار چه حاجت به جویبار؟ ما را سرشک دیده کم از جویبار نیست بزمی که نیست شاهد من شمع انجمن گر گلشن بهشت بود، سازگار نیست غیر از حدیث عشق تو ای لیلی قدام! مجنون حسن روی تو را کار و بار نیست (۸۵۷) ملا فتح الله (وفایی) شوشتی از ناصبوری دل خود و شوق دیدار یار خبر می‌دهد و به این باور رسیده است که برای رهایی از دریای طوفانی فراق حضرت دوست، به عمر نوح نیاز است ولا غیر: شها! به جان تو سوگند، شوق دیدارت ز ناشکیب دلم، برده صبر و تاب و توان نه روز هجر سر آید، نه عمر می‌ماند رسیده عمر به پایان و هجر، بی پایان! به قدر صبر توأم عمر نوح می‌باید که تا خلاص توان شد مگر ازین طوفان (۸۵۸)

قسمت سوم

شادروان استاد جلال‌الدین همایی (سنا) از یک عمر اشتیاق دیدار و سوختن در آتش فراق و چشم‌انتظاری پرده بر می‌دارد: عمری است که ما در اشتیاق سوزیم در آتش فراق ای چشمه زندگی! خدا را مگذار در آب، تشنه ما را ما عاشق زار بیقراریم در راه تو چشم‌انتظاریم (۸۵۹) غلامرضا (قدسی) مشهدی، فرازهایی از مریع ترکیب مهدوی خود را به روایت پر شور شیفتگی عاشقان جمال مهدوی در زمانه غیبت اختصاص داده است: آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟! همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟! طعنه ز اغیار تو ای یار شنفتن تا کی؟! روی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی؟! چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد سخن از لعل تو ای دوست! شنیدن دارد دل بود شیفته طره مویت ای دوست! چشم ما هست شب و روز به سویت ای دوست! جان به لب آمده از دوری رویت ای دوست! کس نیارد خبر از سر کویت ای دوست! ره نبریم به کوی تو و خون شد دل ما رفت بر باد فنا از غم تو حاصل ما خاطر ما ز فراق تو پریشان تا چند؟! دوستان از غم تو بی سر و سامان تا چند؟! خانه دل بود از هجر تو ویران تا چند؟! در پس پرده غیبت شده پنهان تا چند؟! پرده ای ماه فروزنده! ز رخسار فکن تا جهان را کنی از ماه جمالت روشن روی زیبای تو ای دوست ندیدیم آخر گلی از گلشن وصل تو نچیدیم آخر نغمه روح فرایت نشنیدیم آخر چون هلال از غمت ای ماه! خمیدیم آخر روز ما تیره‌تر از شب بود از دوری تو زده آتش به دل ما غم مستوری تو (۸۶۰) غلامرضا سازگار (میثم) نیز در مریع ترکیب مهدوی خود، پرده‌های دیگری از این دل‌بیقراری‌ها را روایت می‌کند: ای رخت مهر دلفروز همه! وی ز شفقت شده دلسوز همه! حسن تو عاشقی آموز همه بی تو چون شام سیه روز همه ما از آن شمع جهان افروزیم که ز هجران رخت می‌سوزیم ما که لب تشنه دیدار توایم همه نادیده خریدار توایم نه خریدار، گرفتار توایم نه گرفتار، که بیمار توایم ای خوش آن روز که رخ بنمایی دل و جان همه را بزبایی چشم ما حلقه صفت شام و سحر هست در فکر تو پیوسته به در همچو یعقوب ز هجران پسر این نوشتیم به خوناب جگر کای فروزنده‌تر از ماه! بیا یوسف فاطمه! از چاه در آ (۸۶۱)

ج) شعر انتظار

قسمت اول

شعر انتظار از مهم‌ترین زیرمجموعه‌های شعر مهدوی در زبان فارسی است. شور و حالی که در شعر انتظار موج می‌زند، روایتگر انقلاب درونی شعرای شیعی است که ظهور مهدی موعود را لحظه شماری می‌کنند و هر کدام از منظری به این مسأله می‌نگرند و

شوق درونی خود را به تصویر می‌کشند. در ردیف کاربردی «بیا»، انتظار و اشتیاقی وجود دارد که مشکل شاعران آیینی را در تبیین ابعاد انتظار، آسان می‌سازد. ستاره باز به دامان شب دوید، بیا سرشک شوق ز چشمان شب چکید بیا فروغ نقره‌ای مه به گرد خیمه شب کشید هاله‌ای از پرتو امید، بیا نیامدی که شفق دامنی پر از خون داشت کنون که دست فلک جیب شب درید، بیا ستاره، چشم به راه تو ماند تا دم صبح سحر دمید و شد از دیده ناپدید، بیا عروس چرخ، حریر فروغ خود برچید افق دوباره بساط سپیده چید، بیا بیا که قافله شب ازین دیار گذشت سپیده سر زد و مهر از افق دمید، بیا نیامدی که دل من حدیث شب می‌گفت کنون که قصه به پایان خود رسید، بیا بیا که گوش دل من به کوچه کوچه معشوق صدای پای تو را بارها شنید، بیا بیا که سیر غزالان دشت خاطره‌ها هزار شور غزل در من آفرید، بیا بیا بیا، که دل بیقرار «پروانه» به شوق روی تو از دیده سرکشید، بیا (۸۶۲) بیا که دیده به راه تو شد سپید، بیا به زیر بار غمت پشت ما خمید، بیا ز فرط درد جدایی و رنج تنهایی دل رمیده دمی را نیارمید، بیا برای دیدنت ای آفتاب چرخ کمال! به اشتیاق، دل از دیده سرکشید بیا در امتداد ره انتظار، منتظر! زخون منتظران لاله‌ها دمید، بیا همای روح شهیدان حق ز مسلخ عشق به عشق دیدن روی تو پر کشید، بیا ز بعد غیبت کبرایت ای امام زمان! زمانه روز خوشی را به خود ندید، بیا کنون که پنجه قدرت نمای حق ز ازل به قامت تو قبای فرج برید، بیا دو روز عمر اگر فرصت وصال نداد به گاه دادن جان بر سر «امید» بیا (۸۶۳) شکفت غنچه و بنشست گل به بار، بیا دمید لاله و سوری ز هر کنار، بیا بهار آمد و نشکفت باغ خاطر ما تو ای روان سحر! روح نوبهار! بیا مگر چه مایه بود صبر، عاشقان تورا؟ ز حد گذشت دگر رنج انتظار، بیا ز هر کرانه، شقایق دمیده از دل خاک پی تسلی دل‌های داغدار، بیا ز عاشقان بلاکش، نظر دریغ مدار فروغ دیده نرگس! به لاله زار بیا زمنجیق فلک، سنگ فتنه می‌بارد مباد آن که فرو ریزد این حصار، بیا طلایه دار تو آند این مبشران ظهور به پاس خاطر این قوم حقگزار بیا درین کویر که سوزان بود روان سراب تو ای سحاب کرم، ابر فیض بار! بیا ز دست برد مرا شور عشق و «جذبه» شوق قرار خاطر محزون بیقرار! بیا (۸۶۴) ای گوهر ولای تو در جوهرم، بیا تا پر نشست تیر غمت در پرم، بیا آتش گرفتم از تب عشق تو، سوختم ای کرده سوز هجر تو خاکستم، بیا من رو به آستان تو آورده‌ام ز شوق من انتظار وصل تورا می‌برم، بیا یک عمر میزبان غمت بوده‌ام، تو هم یک شب به میهمانی چشم ترم بیا (۸۶۵) استاد مشفق کاشانی «سایه دیوار انتظار» را از «تابش خورشید محشر» سوزنده تر توصیف می‌کند و بی‌قراری‌های خود را در انتظار طلوع آن آخرین خورشید آسمان امامت و ولایت به تصویر می‌کشد: باز آ که دل هنوز به یاد تو دلبر است جان از دریچه نظرم، چشم بر در است باز آ دگر که سایه دیوار انتظار سوزنده تر ز تابش خورشید محشر است باز آ، که باز مردم چشمم ز درد هجر در موج خیز اشک چو کشتی شناور است باز آ که از فراق تو ای غایب از نظر! دامن ز خون دیده چو دریای گوهر است ای صبح مهر بخش دل! از مشرق امید بنمای رخ که طالع از شب سیه تر است زد نقش مهر روی تو بر دل چنان که اشک آینه دار چهره‌ات ای ماه منظر است ای رفته از برابر یاران «مشفقت» رویت به هر چه می‌نگرم، در برابر است (۸۶۶) عباس براتی پور، چشم خود را از «انتظار»، لبریز و سینه شعله‌ور خود را از اثر آن، «عطش خیز» توصیف می‌کند: بیا که دیده‌ام از انتظار، لبریز است کویر سینه تفتیده‌ام، عطش خیز است (۸۶۷) امینی کاشانی، درد انتظار دوست را در هر دلی مشاهده می‌کند: در حسرت دیدار تو ای شمع شب افروز چشمم به در و خون دل از دیده روان است مجنون اگرش بود هوای رخ لیلی مجنون تو در وادی حیرت نگران است بلبل که کند زمزمه عشق به گلشن شور تو به سر دارد و در آه و فغان است بر چهره هر خسته دلی، داغ تو پیدا است جز داغ «امینی» که به دل سر نهان است (۸۶۸) صائم کاشانی، طلوع آن آفتاب پنهان را در «غروب ناامیدی» و حضور او را «بهشت زیبایی» توصیف می‌کند: تو از تبار کدامین ستاره سحری؟ که چهره مهز مثلت چنین تماشایی است بیا بیا! که طلوعت، غروب نو میدی است بیا بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است فروغ صبح امید، حصار شب بشکن سپیده تو، به ظلمت سرای تنهایی است بهار عشق نگر در سروده «صائم» که واژه واژه آن، گل خروش شیدایی است (۸۶۹) استاد مشفق کاشانی، از التهاب درونی و دل بیقراری‌های خود در انتظار امام منتظر علیه السلام حکایت می‌کند: به انتظار تو دل بر سر نگاه نشست که رخ نهفتی و جان بر سپند آه نشست تو چون سپیده

نتاییده از دریچه بخت به دامن سحر، آئینه پگاه نشست در آ در آ! که مرا درد انتظار تو کشت به انتظار، که این کشته بی گناه نشست به کام منتظران ای فروغ جاویدان! طلوع نام تو در جام صبحگاه نشست به آرزوی جمالت، جهان به خلوت راز گزید خانه و بر روزن نگاه نشست (۸۷۰) م.ع.م (پروانه) التهاب درونی و حالات بیدلانه خود را در انتظار مهدی موعود علیه السلام روایت می‌کند: همیشه آتش دل، شعله‌ور نمی‌ماند لهیب عشق، چنین پر شرر نمی‌ماند چنین که اشک من از شوق روی او جاری است ستاره‌ای به فلک جلوه گر نمی‌ماند چراغ اختر شبگرد اشک، روشن باد! که شمع هستی ما تا سحر نمی‌ماند اجل، همیشه مرا در کمین جان بوده است بیا که حلقه چشمم به در، نمی‌ماند بیا درین دم آخر بیا که همچو حباب ز عمر من نفسی بیشتر، نمی‌ماند خوشم که در دل من - این همیشه عاشق او - به غیر عشق رخ منتظر، نمی‌ماند (۸۷۱) مفتون امینی، چشم براهان ظهور امام موعود علیه السلام را دل‌داری می‌دهد که دوران هجر رو به پایان است و از گردی که در افق پیدا است می‌توان فهمید که «سواری» در راه است: ای دل! بشارت می‌دهم، خوش روزگاری می‌رسد یا درد و غم طی می‌شود، یا شهریاری می‌رسد گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان این کشتی طوفان زده، هم بر کناری می‌رسد اندیشه از سرما مکن، سر می‌شود دوران دی شب را سحر باشد زپی، آخر بهاری می‌رسد ای منتظر! غمگین مشو، قدری تحمل بیشتر گردی به پاشد در افق، گویی سواری می‌رسد یار همایون منظر، آخر در آید از درم امید خوش می‌پرورم، زین نخل باری می‌رسد (۸۷۲) ناصر فیض نیز همین امید را به چشم انتظاران قدوم مهدی موعود علیه السلام می‌دهد و بیقراری‌های خود را نیز به تصویر می‌کشد: اشک می‌بارم و می‌کارم از آن دست دعا شاید این شاخه بی برگ، به باری برسد مگذارید که از دست رود دامن دوست بگذارید دلم را که به کاری برسد ای دل منتظر و خسته! کنارم بنشین منتظر باش که از راه سواری برسد (۸۷۳)

قسمت دوم

م.ع.م (پروانه) ضمن بازگو کردن نیاز درونی خود به عنایت کریمانه امام عصر علیه السلام، استعجاب دعای فرج را بشارت می‌دهد: به کوره راه شب ای ماهتاب! با من باش درین مسیر پر از اضطراب، با من باش کنون که عزم سفر دارم از دیار غروب تو ای فروغ شب ماهتاب! با من باش چو ذره در تب خورشید عشق می‌سوزم بیا و در سفر آفتاب با من باش چو ماه، نهضت نوارنیم به تاریکی است ظفر شکوه! درین انقلاب با من باش ز دامن فلک امشب ستاره باید چید سپهر عشق! درین انتخاب با من باش تو ای زلال تر از چشمه‌های هستی بخش درین کویر سراسر سراب، با من باش تو ای نسیم بهشتی! که عطر گل از توست مباح این همه پا در رکاب، با من باش به شام تیره هجر و به صبح روشن وصل درین دو لحظه پر التهاب، با من باش ندیدم از سفر عشق، غیر ناکامی مگر که از تو شوم کامیاب، با من باش بیا که یک نفس از عمر بی‌امان باقی است دمی که محو شوم چون حباب، با من باش کنون که با نفس واپسین شود چو حباب بنای شیشه‌ای من خراب، با من باش صلاهی مهدی موعود می‌رسد از چرخ که: شد دعای فرج مستعجاب، با من باش نیامدی که چو «پروانه» سوختم ای دوست! کنون که شمع صفت گشتم آب، با من باش (۸۷۴) همو در قصیده‌ای دیگر، شور و التهاب باطنی خود را در انتظار ظهور آن وجود مقدس به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند: همیشه منتظر او، دل - این بلا کش عشق - امید خویش به مهدی منتظر بسته است دلم به یاد تو شبها ز حلقه حلقه آه هزار هاله به پیرامن قمر بسته است فلق دمید که پیک سپیده می‌آید اگر چه پنجه شب، چشمه سحر بسته است بگو به قافله صبر: ترک منزل کن که گفته است که: دروازه ظفر بسته است؟! همان خدای که ره را ز نیل بگشاید امید راهروان را به راهبر بسته است (۸۷۵) شهاب تشکری آرنانی از «تب انتظار» سخن می‌گوید که فقط به لطف دیدار جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام خواهد شکست: به هیچ رو مده از دست خویش دامن صبر که دست صبر، کله گوشه ظفر شکند دریغ و درد، تب انتظار می‌گشدم مگر به دیدن مهدی منتظر شکند امام عصر، ولی خدا که از ره حق بتان کفر و ریا را به یکدگر شکند (۸۷۶) محمد علی (فتی) تبریزی از چشم براهی مردم آزاده جهان برای ظهور آن حضرت

خبر می‌دهد: نه همین چشم به راه تو مسلمانانند عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش آمد از غیبت تو، جان به لب منتظران همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش بی رخت بسته به روی همه درهای امید بگشا بر رخ احباب در از رحمت خویش (۸۷۷) میرزا جواد تجلی، در ترجیع مهدوی خود از همین انتظار طاقت فرسا و توان سوز سخن می‌گوید: در کوی تو ز انتظار امروز هر گوشه ز عاشقان هیاهوست از غصه فکارم آخر ای یار! با غصه دچارم آخر ای دوست! تا کی به وصال تو «تجلی» بدهد دل خویشتن تسلی؟ (۸۷۸) مردم همه ز انتظار مُردند ای مظهر کردگار بیچون! چشم همه حلقه وار بر در یک روز بیا ز خانه بیرون (۸۷۹) گری تو مرا بهشت آرند بالله نکنم نگاه در حور بی‌روی تو هست روز روشن در دیده ما چو شام دیجور مُردیم در انتظار و ترسیم ما آرزویت بریم در گور (۸۸۰) سپیده کاشانی از درد انتظار سخن می‌گوید، درد انتظاری که به جای «دل» یک «لجه خون» همراه او کرده است: چه کردی انتظار ای انتظار لاله گون! بامن؟ که این سان همسفر شد جای دل، یک لجه خون با من چراغ دیده روشن داشتم از بس به ره اینک به جای دیده همراه است بحر واژگون با من تو را فریاد کردم در سکون لحظه‌ها، اما به پژواک صدا دمساز شد شور جنون با من شکسته، دل ز سنگ هجر تو ای منتظر! بنگر روان این قایق بشکسته در دریای خون با من مبادا بی تو جایت در دلم ای همشین دل! تو بنشین تا که بنشانند اغوای فسون با من (۸۸۱) ثابت محمودی (سهیل) از «جمعه موعود»، سخن می‌گوید که دیری است گوش به زنگ فرا رسیدن آن است: دست تو باز می‌کند پنجره‌های بسته را هم تو سلام می‌کنی رهگذران خسته را دوباره پاک کردم و، به روی رف گذاشتم آینه قدیمی غبارِ غم نشسته را پنجره بقرار تو، کوچه در انتظار تو تا که کند نثار تو، لاله دسته دسته را شب به سحر رسانده‌ام، دیده به ره نشانده‌ام گوش به زنگ مانده‌ام، جمعه عهد بسته را این دل صاف، کم کمک شدست سطحی از ترک آه! شکسته تر خواه، آینه شکسته را (۸۸۲) قیصر امین پور، زمانه انتظار را به تصویر می‌کشد که صبح آن همانند بعد از ظهر جمعه، غمگین و گرفته است و حتی مهربانی بدون آن وجود نازنین و مهر آفرین، حالتی از کینه به خود می‌گیرد: صبح بی‌تو، رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی‌تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد بی‌تو می‌گویند: تعطیل است کار عشقبازی عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد؟ جغد بر ویرانه می‌خواند به انکار تو امیا خاک این ویرانه‌ها بویی از آن گنجینه دارد خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد روی آنم نیست تا در آرزو دستی بر آرم ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد در هوای عاشقان پر می‌کشد با بقراری آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می‌گشاید آن که در دستش کلید شهر پر آینه دارد (۸۸۳) سیمین دخت وحیدی، طلوع آن آخرین خورشید آسمان امامت را لحظه شماری می‌کند و آرزو دارد که با «سمند سرکش نور» از «بیابان انتظار» فرا رسد: مهربان مهربان نگار بیا ای گل سرخ نوبهار، بیا! درد هجرت قرار دل را برد تا دلم را دهی قرار، بیا! بر سر شامگاه درد آهنگ دیده‌ام شد ستاره بار، بیا! تا نگاهت شکوه مریم صبح بنماید به شام تار، بیا! تا نشانی نشای گل‌ها را به گلستان روزگار، بیا! روی بنما که نیست جای درنگ نور حق مانده در غبار، بیا! از رخ خوبتر ز خورشیدت پرده بردار و آشکار بیا! تا رهانی دل جهانی را از غم و رنج بشمار، بیا! زین کن ای مه! سمند سرکش نور از بیابان انتظار، بیا! تا که بر مقدم همایونت جان خود را کنم نثار، بیا! (۸۸۴)

د) شعر ظهور

شعر ظهور

مقوله «ظهور» از حوزه وسیعی در قلمرو شعر مهدوی برخوردار است و باز تاب دامنه داری در این نوع از شعر آیینی داشته و دارد. مقوله «ظهور» دارای دو جنبه «شخصی» و «عمومی» است و در شعر مهدوی به هر دو جنبه ظهور مهدوی، عنایت خاصی مبذول شده است. ما نیز در این تحقیق با ارائه شاهد مثال‌هایی، به بررسی این دو بُعد «ظهور» خواهیم پرداخت.

۱ / ۵) ظهور فردی و شخصی

در ظهور فردی و شخصی، سخن از تجلی آشکار و ظهور آنی و زودگذر نور وجودی آفتاب عالم امکان حضرت ولی عصر علیه السلام در طور جان شیفتگان جمال جمیل اوست. اگر در شعر دیدار، صحبت از دیدار جسمانی آن ذخیره خداوندی است، در شعر ظهور فردی و شخصی، حکایت از دیدار جمال معنوی و روحانی حضرت ولی عصر علیه السلام و اشراقات نوری آن امام در خلوت خاطر شیفتگان خود است. گرچه معدودی از سالکان پاکباز طریق «انتظار» نیز به دیدار جمال مهدوی و حتی شرف هم صحبتی با او نایل آمده‌اند که ماجرای آنان در کتب معتبر علمای شیعی آمده است، اما باید آن را در «شعر دیدار» مورد بررسی قرار داد. مسلماً ظهور معنوی و روحانی آن وجود نورانی در طور جان منتظران صفا پیشه و خداجویی دست می‌دهد که از نظر خود سازی و ارستگی به مرحله‌ای از صافی و زلالی رسیده باشند که بتوانند اشراقات وجودی آن خورشید عالم آرای وجود را با چشم حقیقت بین در آئینه جان خویش دریابند. در میان شاعران آیینی نیز به دل افروختگان و سینه سوختگانی بر می‌خوریم که در طیف اشراق آن آخرین تجلی امامت و ولایت قرار گرفته‌اند و ره آورده‌های سفر شهودی خود را به تصویر کشیده‌اند، یا خود را برای لحظاتی در مقام وارستگی احساس کرده‌اند که از تجلیات شهودی آن آخرین حجت خداوندی برخوردارند و در حقیقت روایتگر حالات کسانی هستند که برای لحظاتی طور جان خود را به نور جمال مهدوی منور و معطر یافته‌اند. به هر روی، این مکاشفات که بر تجربه‌های سلوکی تکیه دارد، برای دیگران فاقد حجت و اعتبار شرعی است و نمی‌توان بر اساس مکاشفات باطنی برای دیگران، حکمی صادر کرد و مبنایی برای ارزیابی این و آن قرار داد. زیباترین و پر شورترین شعری که می‌توان در زمینه «ظهور فردی و شخصی» از شاعران فارسی زبان ارائه کرد، ابیاتی از غزل مشهور فروغی بسطامی، غزل‌سرای پر آوازه دوره ناصری، است: کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را؟ کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟ غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را بالای خود در آینه چشم من بین تا با خیر ز عالم بالا. کنم تو را مستانه کاش در حرم و دیر بگذری تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را (۸۸۵) م.ع.م (پروانه) جلوه‌های دیگری از این اشراق باطنی را به تصویر می‌کشد: نشدی غایب از اندیشه که پیدا کنمت تو هویداتر از آنی که هویدا کنمت چشم دل روشنی از مهر رخت می‌گیرد گم نکرده است تو را دیده که پیدا کنمت گرچه یک لحظه جدا از تو نبودم همه عمر باز از شوق به هر لحظه تمنا کنمت اشک نگذاشت تماشایی رویت باشم سببی ساز که بی پرده تماشا کنمت (۸۸۶) و به این هم بسنده نمی‌کند و راز شهودی خود را با کسانی که مایلند در طیف این جاذبه روحانی قرار گیرند، در میان می‌گذارد: ای دل! از تیرگی آینه خویش منال دامنی اشک بیاور که مصفا کنمت همچو آئینه اگر پاک و مصفا گردی محو رخساره جانانه سراپا کنمت در ره عشق، مدد از خرد خام مگیر تا به تدبیر جنون واله و شیدا کنمت شعله‌ای از قبس طور جنون گیر و بسوز تا به صحرای طلب بادیه پیما کنمت «لن ترانی» شنوی گر «آرنی» گویی باز پرده افکندم ازین راز که بینا کنمت در غم مهدی موعود چو «پروانه» بسوز تا چو او جرعه کش جام تو لا کنمت (۸۸۷) در میان انواع «ظهور شخصی و فردی»، می‌توان «ظهور و شهود خیالی» را شاعرانه و احساسی تعریف کرد، و یک شاعر آیینی که در تب دیدار جمال مهدوی می‌سوزد، سعی در تجسم تجلیات روحانی و اشراقات ظهوری امام موعود علیه السلام دارد و تلاش شاعر در عینیت بخشیدن به آنها، هر از گاه به شهودی زودگذر می‌انجامد که ریشه در وهم و خیال شاعرانه دارد و خود نیز به این واقعیت اعتراف می‌کند: گر قسمت شود که تماشا کنم تو را ای نور دیده! جان و دل اهدا کنم تو را این دیده نیست قابل دیدار روی تو چشمی دگر بده که تماشا کنم تو را تو در میان جمعی و من در تفکر کاندرا کجا برآیم و پیدا کنم تو را؟ یابن الحسن! اگرچه نهانی ز چشم من در عالم خیال هویدا کنم تو را همچون «مؤیدم» به تکاپو مگر دمی ای

آفتاب گمشده! پیدا کنم تو را (۸۸۸) آرزوی تجلیات روحانی آن وجود نازنین برای یک شاعر با اخلاص آیینی، امری بدیهی است. عبدالعلی نگارنده در این باره زبان حال شنیدنی‌ای دارد: دستم اگر به دامن آن شاه می‌رسید پام به عرش از شرف و جاه می‌رسید دیگر مرا نیاز به گفتن نبود اگر آن کس که هست از دلم آگاه می‌رسید ای کاش آن لطیف‌تر از بوی گل، شبی آهسته با نسیم سحرگاه می‌رسید راه امید بسته، مگر این که باز دوست چون میهمان سر زده از راه می‌رسید می‌شد ز روشنی، شب تاریک من چو روز گر بر فراز کلبه‌ام آن ماه می‌رسید بود از شرار عشق و دل ما نمونه‌ای آتش اگر به خرمنی از گاه می‌رسید آن رهنمای عشق، «نگارنده»! گر نبود کی عقل ما به سیرِ الی الله می‌رسید؟ (۸۸۹)

۲ / د) ظهور کلی و فراگیر

قسمت اول

مسأله‌ای که از دیرباز ذهن شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام را به خود مشغول داشته، قیام جهانی و ظهور کلی و فراگیر آن منجی عالم بشریت در گستره این کره خاکی است تا با برچیدن بساط کفر و ستم و نفاق و از میان برداشتن زشتی و پلشتی از عرصه جهانی، قسط و عدل واقعی را به اهل جهان هدیه کند و با استقرار حکومت عدل اسلامی در گستره این جهان خاکی، به اهداف الهی انبیا جامه عمل ببوشاند. با گلگشتی که در گلزار همیشه سرسبز شعر مهدوی در قلمرو زبان فارسی خواهیم داشت، دسته گل‌هایی را با رایحه دل‌انگیز ظهور کلی و شمیم قیام جهانی مهدی موعود علیه السلام به شیفتگان جمال مهدوی تقدیم خواهیم کرد. ناصر فیض با طرح دو سؤال در ابیات آغازین غزل مهدوی خود، ظهور سپیده را نوید می‌دهد: صدای بال ملایک ز دور می‌آید مسافری مگر از شهر نور می‌آید؟ دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت مگر که موسی عمران ز طور می‌آید؟ شراب ناب تبلور به شهر آوردند تمام شهر به چشم بلور می‌آید به باغ از غم داغ کدام گل گفتند که آتش از دل خاک نمور می‌آید؟ ستاره‌ای شبی از آسمان فرود آمد و مژده داد که صبح ظهور می‌آید چه قدر شانه غم‌بار شهر حوصله کرد به شوق آن که پگاه سُرور می‌آید؟ مسافری که شتابان به یال حادثه رفت به بال سرخ شهادت صبور می‌آید به زخم‌های شقایق قسم هنوز از باغ شمیم سبز بهار حضور می‌آید مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک است صدای پای سواری ز دور می‌آید (۸۹۰) ابن حسام خوسفی بر این باور است که تا زمانه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، جهان از ظلمت‌رهای نخواست یافت: میان دایره چون نقطه معتکف باشیم به جور دور بسازیم تا به دور ظهور ظهور مهدی قائم که چون سلیمان‌ش مسخرند به رغبت، وحوش و جنّ و طیور چنان که پر بود از جور و ین، جهان خراب به دین و داد کند ضبط، عدل او معمور تو از حجاب برون آی تا برون آیند به نصرت تو، شجاعان دین چو روز نشور (۸۹۱) جهان خلاص نگردد ز دست ظلمت شام اگر نه صبح جمال تو بخشد او را نور مولانا اهلی شیرازی، آن وجود نازنین را گره‌گشایی می‌داند که سرانجام، گره از کار زمین و زمان خواهد گشود: گنجی که نقد هر دو جهان است عاقبت خواهد به دست مهدی آخر زمان گشود او آن گره‌گشاست که چون سرزند ز غیب خواهد گره ز کار زمین و زمان گشاد واعظ قزوینی در انتظار زمانه ظهور است تا ناله‌های او - همانند دستی که از آستین بیرون می‌آید - از استخوان‌هایش مجال عرض اندام پیدا کند: دامن عهد ظهورت کو که تا آید برون ناله‌ها از استخوانم همچو دست از آستین کی شود یارب که آری پای دولت در رکاب چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین سرزند یارب ز شرق غیب مهر ذات تو تا شود بیدار بخت شیعیان دل‌حزین حزین لاهیجی از آن موعود جهانی می‌خواهد که از پرده غیبت بیرون آید؛ چرا که چشم جهانی به راه ظهور او دوخته شده است: ای پرده نشین دل و جان! در ره شوق این مطلع فرخنده مرا ورد زبان است تا دیده ز دل، نیم قدم ره به میان است از پرده برآ! چشم جهانی نگران است

ادیب کرمانی از آن حضرت انتظار ظهور دارد تا نهال عصیان را از ریشه برکند و خانه بیداد و کفر را ویران سازد. خیز و برون آی ای امام زمانه! بر کن و بشکن نهال و شاخه عصیان دادگرا! باز گو به شحنة عدلت خانه بیداد و کفر سازد ویران شاه! از برق تیغ صاعقه کردار خرمن کفر و درخت شرک بسوزان دیده ما را ز چهره، ساز منور خاطر ما را بکن ز مهر، گلستان غیبت کبری بس است، بخش حیاتی باش همی در ظهور خویش شتابان کاش که این پرده حجاب دریدی تا شدی ایدر (۸۹۲) به چشم خلق نمایان تا دگر این کافران، طلب نمایند بهر وجودت ز ما، اقامت برهان لطفعلی بیک آذر بیگدلی، شرایط زمانه را برای ظهور آن آخرین منجی بشریت، مناسب می‌بیند و از آن حضرت می‌خواهد که با ظهور خود، دردها را درمان کند و بر زخم‌ها مرهم گذارد: شها! وقت است کز ایوان گذاری پای در میدان کنی بر دردها درمان، نهی بر زخم‌ها مرهم بهجت قاجار نیز همانند آذر بیگدلی، ضمن تقاضای ظهور از آن حضرت می‌خواهد که از کعبه، قیام جهانی خود را آغاز کند تا کفر به ایمان بدل شود و از گستره کره خاکی، ظلم و ظلمت رخت بر بندد: تیره شد روی جهان از کفر شاه! از حرم جلوه کن تا کفر را تبدیل بر ایمان کنی از حجاب غیب رخ بنمای ای نور خدای! تا که رفع ظلم و دفع ظلمت از کیهان کنی محیط قمی در آرزوی لحظه‌ای است که از جانب حضرت باری، فرمان ظهور صادر گردد و جهان را به نور قسط و عدل بیاراید و نهال ستم را ریشه کن کند: خوش آن ساعت که امر آید ز یزدان بدان شه، کای ولی غایب من! هویدا شو! که هنگام ظهور است ز طلعت پرده غیبت بر افکن ز عدل و قسط، گیتی را بیارای نهال ظلم و جور از بیخ بر کن برخی دیگر، رؤیای صادقه خود را به ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام تعبیر کرده‌اند: دیدم به خواب دوش که در بطحا برپا لوای احمد محمود است تعبیر جستم و خردم گفتا: گویی ظهور مهدی موعود است (۸۹۳) شاعر دلسوخته دیگری در مورد زمان ظهور آن حضرت با خوش بینی اظهار نظر می‌کند: ای شه آفاق گیر! دور ظهور است چند نهی ملک دین به دشمن منحوس عصر ظهور تو گشت بر همه معلوم روز قیام تو گشت بر همه محسوس (۸۹۴) چون شعرای دیگر نیز در مورد ظهور امام عصر علیه السلام حرف‌ها و دیدگاه‌های تقریباً همانندی دارند، بدون هیچ شرح و تفصیلی به نقل ابیاتی از آنان بسنده می‌کنیم: ای ظهور ازل! ای نور ابد! سر وجود! تا کی از هجر تو جان و دل ما مُمتحن است؟ رخ بر افروز که مهری تو و گیتی فلک است قد برافراز که سروی تو و عالم چمن است (۸۹۵) تو ای ولی خدا، سر کردگار! امروز بیا و سر خدا ساز آشکار امروز مباحش پرده نشین بیش از این، ز پرده در آبرون ز پرده نما سر پرده دار امروز ولی منتظر! قائما! بیا که تو راست قوام قائمه عرش کردگار امروز شدند حکمروا فرقه‌ای که جمله ز ظلم بر یزید پلیدند شرمسار، امروز (۸۹۶) تا چند زیر پرده‌ای؟ ای پرده دار دین! از پرده - کفر را بدری پرده تا - در آ (۸۹۷) در آ ز پرده و از یک تجلی رخسار غبار شرک ز مرآت ما سوا پرداز (۸۹۸) ای مهر جانفروز! بر آ از نقاب ابر عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش بی پرده، حُسن شاهد شرع آشکار کن یک ره نقاب از رخ أم کتاب کش خالی نما قلمرو ایجاد از ستم خط مسلمی به جهان خراب کش (۸۹۹) بر خویش چو جوشن غزا پوشد بر دست چو رایت ظفر دارد آن هندی حیدری (۹۰۰) به کف گیرد آن جوشن داودی به بر دارد با سیصد و سیزده نفر یاور یاری ز خدای دادگر دارد با یاری کردگار کی حاجت با سیصد و سیزده نفر دارد؟ گریان به سر قدر، قضا سازد مویان به سر قضا، قدر دارد (۹۰۱) اندر آن ساعت که اندر کعبه گردی آشکار لشکرت بگرفته خط استوا تا قیروان (۹۰۲) آن بدین گوید: نبی گشته به گیتی آشکار وین بدان گوید: علی گردیده در دوران عیان آن بدین گوید: بینش جوشن احمد به بر وین بدان گوید: بینش تیغ حیدر بر میان پیشت از یک سو زده صف صاحبان دین و داد هم ز دیگر سو خداوندان شمشیر و سنان (۹۰۳) گیتی به ظهورت شود آراسته و تو هر لحظه به عدلش کنی آراسته‌تر بر تنها نه همین کفر کنی نفی به گیتی اثبات خدا را بزنی سکه به زر بر (۹۰۴) چون بگیرد رایت منصور «جاء الحق» به دست راستی از کژی و، سود از زیان آید برون برکشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب همچو تیغ از کام هر مشرک زبان آید برون! گرز باد نهییش در چمن از بید بُن جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون (۹۰۵) ای صاحب الزمان! ولی حق! که کردگار قسطاس عدل را ز تو برپا کند همی خواهیم که روزگار غیابت - که گشته پیر - ایزد هم از ظهور تو برنا کند همی (۹۰۶)

ای شیر حق! دمی ز پی هیجا (۹۰۷) در زیر ران بیاور یکران (۹۰۸) را آور به کارزار یکی جولان تا کار، زار گردد عدوان را گر سر طلب کند ز عدو تیغت تسلیم وی ز بیم کند جان را (۹۰۹) هر آن چه می‌زنم از دفتر وجود ورق نوشته است به خط جلی که «جاء الحق» (۹۱۰)

قسمت دوم

این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود دولت آل علی از تو جهانگیر شود (۹۱۱) تا قیامت ز یمن نهضت او دولت حق، دوام خواهد کرد با قیام مقدّسش یزدان نور خود را تمام خواهد کرد (۹۱۲) پسر خون خدا (۹۱۳) چهره عیان می‌سازد از منافق، طلب خون پدر خواهد کرد می‌کند محکمه عدل خدا را برپا کاخ بیداد و ستم زیر و زبر خواهد کرد (۹۱۴) روزی که ز چهره پرده بردارد آن آینه محمدی آیین آن روز تمام تلخکامی‌ها در کام جهانیان شود شیرین دشمن افتد به پنجه قهرش چون گنجشکی به چنگل (۹۱۵) شاهین (۹۱۶) مصلح کل! بیا بیا، جان رُسل! بیا بیا بیا و آب رحمتی، بر آتش بلا بزن جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبله‌ات روی به دوستان کن و، نغمه آشنا بزن (۹۱۷) خواهم ز راه لطف و کرم رخصت ظهور در این زمان به مهدی صاحب زمان دهد تا آن امام غایب و کتر خفی (۹۱۸) حق گردد عیان و چهره به عالم نشان دهد کوبید به بام هفت سما، کوس معدلت نیروی تازه بر تن پیر و جوان دهد خرّم کند هزار نهال فسرده را سرسبزی بهار به برگ خزان دهد سازد شکار و شیر ژیان را، امین هم گنجشک را به لانه شاهین مکان دهد افساد را ز روی زمین ریشه کن کند اصلاح، بین گلّه و گرگ و شبان دهد (۹۱۹) دوست پا در رکاب خواهد شد عشق مالک رقاب خواهد شد جز بنایی که کوی عشاق است هر بنایی خراب خواهد شد هان بیا ای که دل ز پرتو تو مظهر آفتاب خواهد شد سرگذشت شبی که بی تو گذشت شرح چندین کتاب خواهد شد دل ما نازک است، رحمی کن که ز آهی کباب خواهد شد دل ما تشنگان دیدارت تا بیایی تو، آب خواهد شد ای «نگارنده!» از خداهش بخواه کاین دعا، مستجاب خواهد شد (۹۲۰) از مشهد خون، بانگ اذان می‌آید سردار گل از خوان خزان می‌آید از دشنه ملحدان پنهان در شب سیلابه خون ز هر کران می‌آید پیری که دلش آینه بینایی است با جاذبه عشق جوان می‌آید یاری که زبان آفرینش داند از وادی بیحد و گمان می‌آید ای منتظران خسته شهر حصار! آن مرد همیشه قهرمان می‌آید از راه مه آلود افق، منجی خاک با اسب ستاره دمان می‌آید ای جوهریان! مژده که منظومه گل با کوس سپیده دم عیان می‌آید بر بام فلک منادی بیداری گوید که: امیر عاشقان می‌آید ای شب زدگان خفته! بیدار شوید خورشید دل از مشرق جان می‌آید در گلشن شعله سر به داران شهید گفتند که: صاحب زمان می‌آید (۹۲۱) ز کعبه عزم سفر کن، به این دیار بیا جو عطر غنچه نهران تا کی؟ آشکار بیا حریم دامن نرجس شد از تو رشک بهار گل یگانه گلزار روزگار! بیا تویی، تو نور محمّد، تو جلوه‌ای ز علی تو سیف منتقمی، عدل پایدار! بیا ز اشک و خون دل این خانه شستشو دادیم بیا به مشهد عشاق بیقرار، بیا زمان، گذرگه پژواک نام نامی توست زمین ز رأی تو گیرد مگر قرار، بیا میان شعله غم سوخت هجر نامه ما بیا که گویمت آن رنج بیشمار، بیا زلال چشمه تویی، روح سبزه، رمز بهار بیا که با تو شود فصل‌ها بهار، بیا برای آن که نشانی تو ای مبشر نور درخت خشک عدالت به برگ و بار، بیا برای آمدنت گرچه زود هم دیر است شتاب کن که بر آری ز شب دمار، بیا بیا که دشت شقایق، به داغ آذین گشت تو ای تسلی صحرای سوگوار! بیا حریق فاجعه گل‌های عشق می‌سوزد فرو نشان به قدم خود این شرار، بیا بتاب از پس دندانه‌های قصر سحر بزن حجاب به یکسو، سپیده وار بیا نگاه منتظرانت فسرد و می‌ترسم که پژمرد همه گل‌های انتظار، بیا زدند خیمه سپاه تو بر صحاری عشق برای یاری شیران شب شکار، بیا ز شعله پر پروانه‌ها چراغان شد زمین شب زده، ای مهر ماندگار! بیا فشانده‌ایم به راهت بسی شکوفه خون به کربلای غریبان این دیار بیا تویی تو، وارث خون شهید ای گل نور! قسم به غربت سنگر، مسیح وار بیا نشسته دیده درماندگان دهر به راه همای ساحل دریای انتظار! بیا به انتظار تو تا کی طلایه

دار بهار؟ تو ای قرار به دل‌های بی‌قرار، بیا خوش آن زمان که تو باشی خطیب جمعه ما خوش آن زمان که تو شویی ز دل غبار بیا چه نارساست کلامم! که ز آن عظیم‌تری تو ای عصاره قرآن به کوله بار! بیا امید آن که بیایی و در قدم قدمت «سپیده» اشک و گل جان کند نثار، بیا دلم ز هجر تو ویرانه شد، ز پرده بتاب چو مه ببخش به ویرانه اعتبار، بیا قسم به عصمت کوثر، هلا طلیعه صبح! قسم به سوختگان امیدوار، بیا قسم به اشک یتیمان، بیا بیا مهدی! قسم به حسرت دل‌های داغدار، بیا (۹۲۲) حضورت، طرفه گلزاری است چشم انتظارم را بیا مپسند از این بیش پاییز درون با من گواهی می‌دهد دل: از وری ابر می‌تابی نتابی گر، چه خواهد کرد شام قیرگون با من؟ (۹۲۳) غروبِ شبِ انتظارِ نزدیک است طلوعِ مشرقیِ آن سوار، نزدیک است دلم قرار نمی‌گیرد از تلاطم عشق مگو برای چه؟! وقت قرار نزدیک است اگر که در کف دیوارها، گل و لاله است عجیب نیست که دیدار یار نزدیک است بیا که خانه تکانی کنیم دل‌ها را از انجماد کسالت، بهار نزدیک است بیا چو لاله تنت را به زخم آذین بند بیا و زود بیا! روز بار نزدیک است فریب خویش مده، تشنگیت خواهد کشت دو گام پیش بنه، چشمه سار نزدیک است در آسمان پگاه آن پرنده را دیدی؟! اسیر موج نگریدی، کنار نزدیک است (۹۲۴) به سر آمد شب هجران و، سحر نزدیک است صبر کن! صبر، که هنگام ظفر نزدیک است رحمی ای باد خزان! کز اثر همت اشک نو نهالی که نشاندم، به ثمر نزدیک است همه را در رخ یاران نگران می‌بینم مگر این قافله را وقت سفر نزدیک است؟ وقت آن است که همت طلیم از در دوست که بس از قافله دوریم و خطر نزدیک است گرچه دور است ره کعبه مقصود ولی آزمودیم که بر اهل نظر نزدیک است ناله‌های جرس قافله پر شور شده است همسفر! کعبه مقصود مگر نزدیک است؟ هست تا گوهر دین در صدف غیبِ نهان صدف چشم تر ما به گهر نزدیک است گفتم: از هجر رخت جان به لب آمد، گفتا: ناله سوخته جانان به اثر نزدیک است پر و بال من و «پروانه» بسوزید چو شمع که سر آمد شب هجران و سحر نزدیک است (۹۲۵)

ه) شعر توسلی و نیایشی

در این نوع از شعر مهدوی، نیاز و تمنا موج می‌زند و شاعر آیینی با برقراری یک ارتباط باطنی با آن کانون نور و روشنی، رهایی خود را از چنگ ظلمت‌های درونی و بیرونی آرزو می‌کند: من که دل از غیر تو بگسسته‌ام بر کرم و لطف تو دل بسته‌ام از خودی خویش نجاتم بده ظلمتیم، آب حیاتم بده من به تمنای وصال توام طالب دیدار جمال توام شعله جانسوز به آهم بده در کف خویش پناهم بده ای رخ تو خوبتر از ماه و مهر جلوه گر از مهر رخت، نه سپهر در دل بشکسته دلان جای توست کحل بصر، خاک کف پای توست ای به فدای تو سر و جان من! قبله من! کعبه ایمان من! رنج دو صد خار بلا دیده‌ام در ره عشق تو چها دیده‌ام من چه کنم گر که نخوانی مرا؟ یا ز در خویش، برانی مرا؟ درّه منم، مهر دل آرا تویی قطره ناچیزم و، دریا تویی آمده‌ام، روی مگردان ز من چشم من و لطف تو یابن الحسن (۹۲۶) همه عبدیم و تو مولای بآبی أنت و اُمی! به تو داریم تولا بآبی أنت و اُمی! تا به کی وصف تو را گفتن و روی تو ندیدن؟! پرده بردار ز سیمای، بآبی أنت و اُمی! قائم آل نبی، مهدی موعود تویی تو ای جگر گوشه زهرا! بآبی أنت و اُمی! بر وجود تو جهان باقی و افسوس که باشد جای تو دامن صحرا، بآبی أنت و اُمی! از غم این که بمیریم و نسینیم جمالت همه نالیم به شبها، بآبی أنت و اُمی! ای اثر بخش دعا! خود تو دعا کن که سر آید دگر این غیبت کبری، بآبی أنت و اُمی! طعنه خصم ز یک سو، غم روی تو ز یک سو کرده خونین دل ما را، بآبی أنت و اُمی! دیدن روی تو و درک حضورت چو «مؤید» همه را هست تمنا، بآبی أنت و اُمی! (۹۲۷) یارب! فرج امام ما را برسان آن صاحب انتقام ما را برسان اندر بر ما گر نرسانی او را بر حضرت او، سلام ما را برسان (۹۲۸) آلا که راز خدایی، خدا کند که بیایی تو نور غیب نمایی، خدا کند که بیایی شب فراق تو جانا! خدا کند که سر آید سر آید و تو بیایی، خدا کند که بیایی دمی که بی تو بر آید، خدا کند که نباشد الا که هستی مایی، خدا کند که بیایی تو از خداست وجودت، ثبات دهر ز جودت رجایی و همه جایی، خدا کند که بیایی به گفتگوی تو دنیا، به جستجوی تو دل‌ها

تو روح صلح و صفایی، خدا کند که بیایی به هر دعا که توام، تو را همیشه بخوانم الا که روح دعایی، خدا کند که بیایی نظام نظم جهانی، امام عصر و زمانی یگانه راهنمایی، خدا کند که بیایی فسرده عارض گلها، فتاده عقده به دلها تو دست عقده گشایی، خدا کند که بیایی دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته تو مروه‌ای تو صفایی، خدا کند که بیایی تو احترام حریمی، تو افتخار حطیمی تو یادگار منایی، خدا کند که بیایی تو مشعری عرفاتی، تو زمزمی تو فراتی تو رمز آب بقایی، خدا کند که بیایی هنوز جسم شهیدان فتاده است به میدان تو وارث شهدایی، خدا کند که بیایی بیا و پرده بر افکن، به ظلم شعله در افکن که نور عدل خدایی، خدا کند که بیایی الا که جان جهانی، جهان جان و نهانی نهان ز دیده مایی، خدا کند که بیایی به سینه‌ها تو سُوروی، به دیده‌ها همه نوری به دردها تو دوائی، خدا کند که بیایی اسیر بند جفا را، دچار رنج و بلا را به دست توست رهایی، خدا کند که بیایی تو بگذر از سفر خود، ببین به پشت سر خود چه محشری! چه بلائی! خدا کند که بیایی قسم به عصمت زهرا، بیا ز غیبت کبری دگر بس است جدایی، خدا کند که بیایی «مؤید» است و دعایت، اگر قبول خدایت فتد دعای گدایی، خدا کند که بیایی (۹۲۹)

(و) شعر دیدار

در شعر دیدار، سخن از کسانی است که در عالم بیداری به فیض دیدار جمال جمیل مهدوی نایل آمده‌اند. علی بن مهزیار اهوازی از دل آفروختگانی است که ساعت‌ها در محضر امام زمان علیه السلام شرف حضور داشته و شرح و توصیف دیدار بیدلانه او با امام عصر علیه السلام در کتب معتبر علمای شیعی از جمله نجم الثاقب به تفصیل آمده است. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و به هنگام بازسازی بارگاه و ضریح علی بن مهزیار در اهواز، از نگارنده این سطور خواسته شد که شعری در مدحت او بسازم تا در کتیبه‌های ضریح مطهر او نقش شود. پرسیدم که ضریح قبلی او با شعر مناقبی مزین بوده؟ گفتند: از شاعری به نام شکیب - که نام او برای آنان ناشناخته بود - ده بیت شعر در کتیبه‌های ضریح پیشین علی بن مهزیار حک شده است و چون تصمیم به ساخت ضریح بزرگتری داریم از شما می‌خواهیم که بیست بیت در مدح این عاشق دلباخته مهدوی بسرایید تا پاسخگوی کتیبه‌های خالی ضریح جدید باشد. به آنان گفتم که حق تقدم با شکیب است و من اخلاقاً نمی‌توانم حاضر به حذف شعر و نام او از این ضریح مطهر باشم. تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که ده بیت دیگر به شعر شکیب اضافه کنم تا هم نیاز شعری شما برطرف شود و هم نام شکیب در خاطره‌ها باقی بماند، و با ارتباط قلبی با آن عاشق جمال جمیل مهدوی بود که توفیق سرودن آن شعر را پیدا کردم. ده بیت اول قصیده‌ای که ملاحظه می‌فرمایید از شکیب است و ده بیت دیگر، سروده این جانب است. در سفری که پنج سال پیش برای شعرخوانی به اهواز داشتم و توفیق زیارت مرقد آن عاشق دلباخته مهدوی را پیدا کردم، بر کتیبه‌های ضریح مطهر او همین شعر را منقوش دیدم: از پرتو هدایت مهدی، به افتخار خورشید فضل گشته، علی بن مهزیار شیخ کبیر، کعبه مقصود خاص و عام فخر کبار، قبله ارباب اقتدار در گاه فیض، منبع احسان، مقام جود دربار فضل، کان عطا، عین اعتبار دریای علم، داور دین، هادی یقین دانای شرع، با خبر از راز و رمز کار بحر کمال، ملجأ دین، مرجع رجال ز اصحاب حال، ناشر احکام کردگار اهواز را، ضریح منیرش چو آفتاب روشن کند ز پرتو خود، در شبان تار هر شب به دور قبه این آستان قدس کزوبیان طواف نمایند بشمار گر قدر این مقام بدانند جن و انس چون کعبه رو نهند بدین در ز هر دیار از دولت زیارت فرزند عسکری نازد به خسروان جهان، این بزرگوار چون فضل او، «شکیب»! نگنجید در بیان ناچار، این چکامه سرودم به اختصار (۹۳۰) اما حدیث عشق نگنجد به اختصار آن هم حدیث عشق علی بن مهزیار با پای دل، شتافته در جستجوی دوست روی ادب نهاده، به درگاه قرب یار چشم شهود، دوخته بر روی اهل بیت شمع وجود، سوخته در بزم هشت و چار ره یافته به خلوت خاص ولی عصر کرده طواف مهر رخ دوست، ذره وار در سینه‌اش به جای دل، آتش نهاده‌اند گرم و پر التهاب و توان سوز و پر شرار دل همچنان به سینه او می‌طپد هنوز در اشتیاق رؤیت مهدی است بی‌قرار (هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق) (۹۳۱) چون او، ندیده زنده دلی چشم روزگار تأثیر کیمیا نظر

صاحب الزمان کرده مس وجود ورا زرّ پر عیار طبع من است خار و مدیحش چو باغ گل بنگر به خارِ ئین که گل آورده در کنار
«پروانه» را طواف سر کویش آرزوست زیرا مطاف اهل نظر باشد این مزار (۹۳۲)

۲- ۵) از نظر شاکله بیرونی و ساختاری

از نظر شاکله بیرونی و ساختاری

شعر مهدوی از نظر ساختاری و شاکله بیرونی نیز، اقسام بسیاری دارد که از نظر «سبک» و «وزن» و «قالب» باهم متفاوتند، و می‌تواند عنوان تحقیق جداگانه‌ای در قلمرو شعر مهدوی قرار گیرد. ولی ما ناگزیریم به نگاهی گذرا و ارائه نمونه‌هایی از شعر مهدوی در هر مورد، بسنده کنیم؛ چرا که شرح تفصیلی آن نیاز به فرصت موسّعی دارد که افزون از حوصله این مقال خواهد بود. الف) «سبک‌های مختلف شعری» در «شعر مهدوی» شعر مهدوی در زبان فارسی همانند دیگر شعرها، دارای سبک‌های مختلفی است. هر شاعر آیینی با انتخاب سبک مورد علاقه خود، پای در عرصه بیان و خلق آثار منظوم می‌گذارد و به عبارت دیگر، هر شاعری دارای شیوه بیانی و ویژه‌ای است و «زبان» و «بیان» خاصّ به خود را دارد. که طبعاً در شمار یکی از سبک‌های مطرح در شعر فارسی قرار می‌گیرد. بسیار اتفاق می‌افتد که شاعری در طول حیات ادبی خود، در چندین سبک شعری، طبع آزمایی می‌کند و در نهایت، سبکی را بر می‌گزیند که با «زبان شعری» او سازگارتر است. با این انتخاب است که سرنوشت خود و آثار منظوم خود را رقم می‌زند و راز ماندگاری نام و یاد شعرای بزرگ فارسی زبان را می‌توان در همین «انتخاب درست» و دیگر عواملی که برای اهل شعر و ادب پوشیده نیست، مشاهده کرد.

۱ / الف) سبک عراقی

این سبک شعری از سده ششم هجری به بعد، مجال ظهور در عرصه شعر فارسی پیدا کرد. بسیاری از آثار منظوم فارسی، خصوصاً غزلیاتی که شور و حال خاص به خود را دارند، با استفاده از این سبک شعری آفریده شده‌اند. شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ ه.ق) و لسان‌الغیب حافظ شیرازی ۱ (۵ (متوفای ۷۹۱ ه.ق) از نمایندگان پرآوازه سبک عراقی‌اند. در سبک عراقی، پرهیز از غموض و پیچیدگی و سلاست و روانی و سادگی و رسایی کلام و شیوه بیانی مطرح است. این غزل معروف حافظ که زبانزد خاص و عام است و از قراین بسیاری که در آن موج می‌زند پیداست که به یاد امام زمان‌علیه السلام سروده شده، از نمونه‌های بارز شعر مهدوی در سبک عراقی است: مژده ای دل! که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید ز آتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس موسی اینجا به امید قبسی می‌آید هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست هر کس آنجا به طریق هوسی می‌آید کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید جرعه‌ای ده که به میخانه ارباب کرم هر حریفی ز پی ملتسمی می‌آید دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است گو بیا خوش که هنوزش نفسی می‌آید خبر بلبل این باغ بیرسید که من ناله‌ای می‌شنوم کز قفسی می‌آید یار دارد سرِ صید دل «حافظ» یاران! شاهبازی به شکار مگسی می‌آید و این غزل شیوای محمود شریف صادقی (وفا) از نمونه‌های برگزیده شعر مهدوی در سبک عراقی در روزگار ما است: از طلعت زیبای تو گر پرده بر افتد ماه از نظر مردم صاحب‌نظر افتد گر پیش رخت گل بزند لاف نکویی از شاخه به یک جنبش بادِ سحر افتد در باده عشق تو ندانم چه اثرهاست؟ کز خویش - هر آن کس که خورد - بیخبر افتد با گام هوس هر که ره عشق تو پوید با هر قدمی، مرحله‌ای دورتر افتد ای حجت ثانی عشر! ای مهر جهانتاب! از طلعت زیبای تو کی پرده برافتد؟! گر دیدن روی تو به مرگ است میسر با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد از

فخر زخم طعنه بر افلاک چو گردی از رهگذرت بر من بی پا و سر افتد ای منجی عالم! ستم و جور شد از حد باز آ که ز دست متعدی سپر افتد پر مظلّمه شد دهر، بیا تا شجر عدل در سایه جان‌پرور تو بارور افتد گر قوت دل منتظران خون جگر شد غم نیست، که وصل تو به خون جگر افتد ای منتقم خون شهیدان ره حق! می‌سند که خون‌های مقدّس، هدر افتد گویند: دعای سحری راست اثرها لطفی، که دعاهای «وفا» کارگر افتد (۹۳۳)

۲ / الف) سبک خراسانی

سبک خراسانی - که برخی به اشتباه به عنوان سبک ترکستانی از آن یاد می‌کنند - قدیمی‌ترین سبک در میان سبک‌های مختلف شعری در زبان فارسی است. چون شاعران خطّه خراسان بزرگ در عهد سامانی، غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی به این سبک روی آوردند، به این نام موسوم شد. اغلب قصیده سرایان بزرگ فارسی زبان در این سبک، طبع آزمایی کرده‌اند از قبیل: رودکی سمرقندی (متوفای ۵۳۲۹ق)، شهید بلخی (متوفای ۵۳۲۵ق)، عنصری بلخی (متوفای ۵۴۳۱ق)، منوچهری دامغانی (متوفای ۵۴۳۲ق)، انوری ابیوردی (متوفای ۵۵۸۵ق) و حکیم خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ق) در این سبک، غموض معنوی، به کار گرفتن واژه‌های دشوار و اصطلاحات حکمی، فلسفی، پزشکی و نجومی و شیوه بیانی غالباً خشن و حماسی و اظهار فضل کردن و به مسائل تاریخی و نمادهای اساطیری توجه بلیغ داشتن، امری رایج و مطرح بوده و هست. برای نمونه ابیاتی از قصیده مهدوی ادیب الممالک فراهانی (امیر) را در سبک خراسانی مرور می‌کنیم: در صف بستان، نسیم گشت مهندس شمع برافروخت از شکوفه مجلس مهر از آن پس که شد به دلو چو یوسف در شکم حوت جا گرفت چو یونس در حمل اکنون ز روی شوق بگسترد مسند شاهی به صفه مجلس باغ منزّه شد از نزول حوادث چون دل فرزانه از هجوم هواجس گویی امروز نوبتی است که در خاک زاده شهی، کو به چرخ حافظ و حارس حضرت مهدی همی بزاد ز هادی حیّ العالم همی دمید ز نرجس حضرت صاحب زمان که بر درگاهش گردن ناکس همیشه بادا ناکس (۹۳۴) خصم خدا را، خصیم باشد و قاصم اهل ولا را انیس گردد و مونس می‌نهد در طریق شرع بمانند این همه مردم مخالف و متشاکس (۹۳۵) برای پی بردن به مقصود شاعر باید به چندین فرهنگ لغت مراجعه کرد تا معانی لغات دشوار آن را دریافت و در نهایت به مقام علمی و ادبی شاعر پی برد!

۳ / الف) سبک اصفهانی

سبک اصفهانی که در سده اخیر به سبک هندی نیز مشهور شده است، در سده یازدهم توسط شعرای نازک خیال و مضمون یابی همانند صائب تبریزی (متوفای ۱۰۸۷ق) و کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ق) و بعدها توسط حزین لاهیجی (متوفای ۱۱۸۱ق) و عبدالقادر بیدل دهلوی (متوفای ۱۱۳۳ق) و دیگر شعرای مطرح در این سبک، در عرصه شعر فارسی مطرح شد. از خصیصه‌های ذاتی این سبک، عنایت بیش از حد به آفرینش مضامین رنگین است که غالباً با عدم توجه کافی به شاکله لفظی و ساختار کلامی همراه بوده است. در سبک اصفهانی بر خلاف سبک عراقی و سبک خراسانی، رابطه عمودی در میان ابیات برقرار نیست و هر بیتي از نظر معنا و محتوا، استقلال دارد بی آنکه لزوماً با ابیات قبل و بعد از خود مرتبط باشد. ابیاتی از قصیده مهدوی میرزا داراب بیگ «جویا» تبریزی را در سبک اصفهانی مرور می‌کنیم: تنگ عیشم دارد از بس دور چرخ چنبری چون شمیم غنچه‌ام در دام بی بال و پری ناله پرسوز قُمری دم به دم گوید بلند: آتشی دارم نهان در خرّقه خاکستری در پناه عجز، ایمن مانی از بیداد چرخ صید را نبود حصاری خوبتر از لاغری تا به کی «جویا»! غزل خواهی سرودن؟ زان که نیست مطلبی جز منقبت گویی، تو را از شاعری به که باشی مدخ سنج آن که بر خاک درش جبهه ساید هر سحرگه آفتاب خاوری مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست چون شه مردان به ذات او مسلّم، سِروری آن که گر سازند در ایام عدل او به جاست از پر شهباز، تیر ترکش کبک دری! می‌سزد در بحر بی پایان

قدرش گر کند مه حبیبی، هاله گردابی، فلک نیلوفری حکم خردی گر نویسد بر بزرگان شوکتش می کند نه چرخ جا در حلقه انگشتری! چون نباشد بر سر بازار محشر رو سپید؟ هر که چون مه گشت نور مهر او را مشتری غیر آبی تو نشناسد کسی قدر تو را قیمت گوهر که می داند به غیر از گوهری؟ تا شدم در وصف رأی روشنّت مدحت نگار می کند هر نقطه در طومار شعرم، اختری دیده او باد چون روی غلامانت سفید باشد آن کس را که از غیر تو چشم یاوری مدح مانند تویی نبود مجال چون منی کی تواند داد «جویا» داد مدحت گستری؟ به کزین پس منقبت را ختم سازم بر دعا تا ملک، آمین سیرا باشد به چرخ چنبری: تا ببخشد فیض آبادی بساط خاک را نقش نعلین تو یعنی آفتاب خاوری خاک خواری باد بر سر، دشمن دین تو را دوستانت را بر اعدای تو باشد سروری (۹۳۶)

۴ / الف) سبک نیمایی و سپید

این سبک - که به نام پدیدآورنده آن، علی اسفندیاری «نیما یوشیج» نامیده شده است - با چشم پوشی از ضوابط شعر سنتی و روی آوردن به معیارهای شعر اروپایی و با کوتاه و بلند کردن اوزان عروضی در یک اثر منظوم، از نیم قرن پیش در ایران رایج شد و نظر شعرای جوان را به خود جلب کرد؛ ولی علی رغم گذشت بیش از پنجاه سال از عمر این سبک ابداعی و سنت شکن، آثار قابل ملاحظه‌ای در اختیار جامعه ادبی ایران قرار نگرفته و به جز چند اثر معدود که در این مدت، نظر شیفتگان شعر نیمایی را به خود جلب نموده، آثار ماندگار دیگری در پیشینه این سبک شعری به ثبت نرسیده است. «شعر سپید» یا «شعر آزاد» نیز پس از رواج سبک نیمایی در عرصه شعر فارسی حضور یافت که بعدها به «شعر منثور» معروف شد. بحث درباره این دو سبک نو ظهور در قلمرو شعر هدوی بر عهده صاحب نظرانی است که در این نوع از شعر مطالعاتی دارند و منتقدند. به نمونه‌هایی از این دو نوع شعر توجه کنید:

باغ و باد و تیشه

هر چه می خواهد بگوید، هر که می خواهد هر چه می خواهد بگوید، تلخ یا شیرین من تو را می گویم ای باغ بهار آور! ای نماز آبها را قبله دیرین من تو را می گویم ای بالیدنت از خاک باور آنان که بر ماندن برآشفتنند من تو را می گویم ای باغی که مبعوثان قصیه گل کردنت را بارها گفتند در خطرگاهی که طبع زرد هر طوفان شهوت قتل درختان تو را دارد یا به میدانی که هر بار خزان فرمای حرص مرگ سبز درختان تو را دارد

کی می آبی؟!

با نیامدنت، باران که نبارید، هیچ... ابرکی هم از آسمان مان نگذشت! کی می آبی؟ نمی دانم! چشم‌های بهار بی نگاه تو می لرزد. نگاه پنجره‌ها بی چشمان تو تاریک است. (۹۳۷)

ب) قالب‌های مختلف شعری در شعر مهدوی

قالب‌های مختلف شعری در شعر مهدوی

در شعر مهدوی همانند دیگر انواع شعر فارسی، با قالب‌های شعری متنوعی رو به رو هستیم که برای هر کدام معیارهایی وجود دارد.

۱ / ب) رباعی مهدوی

معروف‌ترین وزن عروضی قالب رباعی در شعر فارسی، وزن «لا- حَوْلَ وَلَا- قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» است و اوزان دیگری نیز برای این قالب شعری وجود دارد که از متفرعات وزن اصلی است. قالب رباعی، همان‌گونه که از نامش پیداست دارای چهار مصراع است که مصراع‌های اول و دوم و چهارم آن دارای حروف قافیه همانند هستند. قالب رباعی می‌تواند دارای حرف یا کلمه «ردیف» هم باشد که در این صورت به آن رباعی مُرَدَّف گویند. برای نمونه، چند رباعی مهدوی را برای ثبت در این اوراق برگزیده‌ایم: برخیز که حجت خدا می‌آید رحمت ز حریم کبریا می‌آید از گلشن عسکری گذر کن کامروز بوی گل نرگس از فضا می‌آید (۹۳۸) ما حلقه اگر بر در مقصود زدیم از بندگی حضرت معبود زدیم این الفت ما به دوست، امروزی نیست یک عمر دم از مهدی موعود زدیم (۹۳۹) چون تشنه به آب ناب، دل می‌بندم بر خنده ماهتاب، دل می‌بندم ای روشنی تمام! تا ظهر ظهور چون صبح به آفتاب دل می‌بندم (۹۴۰) ای حجت حق! مظهر ذات! ادرکنی ای ذات تو مصدر صفات! ادرکنی ای نقطه مرکز! ای ولایت واجب! ای دایره دار ممکنات! ادرکنی (۹۴۱) روزی که جدا کند طلا و مس را از شوق، غنی کند دل مفلس را ای کاش که زنده بودم و می‌دیدم شمشیر عدالت گل نرگس را (۹۴۲) پژمرده‌ام ای بهار! کی می‌آیی؟! خورشید در انتظار! کی می‌آیی؟! از ظلم، شب تیره شده روز بشر ای وارث ذوالفقار! کی می‌آیی؟! (۹۴۳) ای آن که تویی چشم و چراغ دل من یک لحظه بیا به کوچه باغ دل من با عطر نسیم نوبهاران ای گل! مرهم بگذار روی داغ دل من (۹۴۴) چون باد صبا، غالیه پرداز شود صورتگری بهار، آغاز شود آن روز بهار عاشقان است که چشم بر طلعت صاحب الزمان باز شود (۹۴۵) ای دلشده‌ای که یار مهدی باشی یک عمر در انتظار مهدی باشی امروز درین جمع مشو غافل از او شاید که تو در کنار مهدی باشی! (۹۴۶) من چشم به خورشید و به نورش دارم در طور دلم دل به ظهورش دارم صد بار اگر بمیرم و خاک شوم باز آرزوی درک حضورش دارم (۹۴۷) هر چند ره طلب بسی باریک است و ایام فراقش چو شب تاریک است خوش باش که از سپیده شام سیاه پیداست ظهور حضرتش نزدیک است (۹۴۸) این دهر کهن جوانیش آمده است سرچشمه زندگانش آمده است نخلی که به کربلا نشانده است حسین مهدی، پی باغبانش آمده است (۹۴۹) ای دوست! غمت به عیش جان می‌ارزد هجرت به وصال دیگران می‌ارزد در ذکر تو و به یاد تو بودن ما یک لحظه به عمر جاودان می‌ارزد (۹۵۰) امروز که آفتاب توحید دمید در خانه نرجس، گل امید دمید می‌خواند حکیمه سوره قدر که دید در وقت طلوع فجر، خورشید دمید (۹۵۱) امروز قراربخش دل‌ها مهدی است ذکر ملکوتیان همه یا مهدی است آن روز که از کعبه برآید چون ماه آیات محمد و علی با مهدی است (۹۵۲) آن روز که روزگار مصلح باشد اصلاح امور، کار مصلح باشد باید که به اصلاح خود اول کوشد قومی که در انتظار مصلح باشد (۹۵۳) آن روز که مهدی از سفر می‌آید هر جا که رود، فتح و ظفر می‌آید تا زنده شود خاطره نصرت بدر (۹۵۴) با سیصد و سیزده نفر، می‌آید (۹۵۵) عمر همه ستاره‌ها سرآید پایان غروب زخم گستر، آید از پنجره رو به گل سرخ شدن او سر زده چون سپیده از در آید (۹۵۶) یک عمر، قرین سوگواری بودیم سرگرم به ندبه، آه و زاری بودیم ای کاش که در سپاه نورت مولا! سرباز جدید افتخاری بودیم (۹۵۷)

۲ / ب) دوبیتی مهدوی

تنها فرقی که قالب دوبیتی با «رباعی» دارد، وزن عروضی آن است و در مورد سایر معیارها، همانند قالب رباعی است. در قالب دوبیتی، انواع اوزان عروضی کوتاه و بلند می‌تواند حضور داشته باشد؛ هر چند در پیشینه قالب دوبیتی در شعر فارسی بیشتر به اوزان کوتاه عروضی عنایت شده است مانند دوبیتی‌های بابا طاهر عریان: اسیر پنجه دردم بی تو بهار آمد، ولی زردیم بی تو اگر چشم انتظار تو نبودیم درین دنیا چه می‌کردیم بی تو؟! (۹۵۸) تو و بی همزبانی تا قیامت و درد بی نشانی، تا قیامت دعا کن، زودتر آقا بیاید که در غربت نمایی تا قیامت (۹۵۹) ز ابر آه من، آئینه پر شد دلم از غربتی دیرینه پر شد ز بس ماندم درین چشم انتظاری تمام عمرم از آدینه پر شد! (۹۶۰) مرا از شرمساری‌ها رها کن ز دست بیقراری‌ها رها کن بیا یک صبح آدینه دلم را ازین چشم انتظاری‌ها رها

کن (۹۶۱) فضای سینهام خاموش و سرده چو پاییزم، نگاهم سرد و زرده گل از دست رفته! باز برگرد که بی تو لحظه‌ها سرشار درده (۹۶۲) زمان با نام تو پیوند خورده است زمین بی روی تو سرد است، مرده است بتاب ای آفتاب از مشرق عشق خدا ما را به دست تو سپرده است (۹۶۳) بیا ای یارا! تا دل‌ها نگیرد غبار بیکسی، ما را نگیرد دعایم بوده بر سجاده عشق: خدا، چشم تو را از ما نگیرد (۹۶۴) ستم، آشوب، نامردی زیاد است غم و اندوه بیدردی، زیاد است دل من خوب می‌داند پس از این امید این که برگردی زیاد است (۹۶۵) جهان در حسرت آینه مانده است گرفتار غمی دیرینه مانده است شب سردی است بی تو بودن ما بگو تا صبح چند آدینه مانده است؟ (۹۶۶) زمین را از گل و سبزینه پر کن مرا از شوق یک آینه پر کن بیا این غربت دیرینه را از مبارکباد یک آدینه پر کن (۹۶۷) ز ابر آه من، آینه پر شد دلم از غربتی دیرینه پر شد ز بس ماندم درین چشم انتظاری تمام عمرم از آدینه پر شد (۹۶۸) تو پایان غم و دلشوره‌هایی فراتر از همه اسطوره‌هایی به قرآن نام جاوید تو جاری است تو مضمون تمام سوره‌هایی (۹۶۹) نمی‌گویم کجا در ناکجایی بگو جانا بگو جانا کجایی؟ شب و روز از دل سرگشته پرسم تو ای پیدای ناپیدا! کجایی؟ (۹۷۰) بیا باران! اسیر خشکسالم اسیر غصه و رنج و ملالم تمام جمعه‌هایم شنبه شد، آه! می‌آیی کی سوار سبز شالم؟! (۹۷۱)

۳ / ب) دوبیتی پیوسته یا چهارپاره مهدوی

همان‌گونه که از نام این قالب شعری پیدا است، از ضوابط قالب دوبیتی پیروی می‌کند با این تفاوت که مصراع اول آنها، فاقد کلمه قافیه است و به صورت چندین دوبیتی با وزن عروضی یکسان، ولی با کلمات قافیه و ردیف جداگانه می‌آید. این بیتی‌ها، دارای ارتباط افقی و عمودی و از نظر موضوعی به هم مرتبطند و حکم حلقه‌های زنجیر را دارند. در این دوبیتی‌ها، غالباً از اوزان متوسط سود می‌جویند: احساس می‌کنم که فضای درون من از روشنای مهر تو، لبریز گشته است با یاد سرو قامتت ای نوبهار حسن! دل با نشاط و جان طرب‌انگیز گشته است افسانه گشته‌ام به غم عشق تا شدم افسونی نظاره چشم سیاه تو شادای نصیب گشته‌ام ای دوست! تا مرا دل شد نشان ناوک تیر نگاه تو ای مایه امید دل و جان عاشقان! هر شب خیال روی تو در دل نشسته است کشتی آرزوی دل من به بحر عشق طوفان به کام برده و در گل نشسته است دست قضا کشیده چه خوش‌نقش دوست را با آب و رنگ عشق بر اوراق خاطر من در پرتو حقیقت ایمان، به جان دوست! راهی دگر به غیر غم عشق، نسپرم «شیوا»! تو رستگار شدی از فروغ عشق عشقی که در دل است ز انوار معنوی چون من هر آن که آبی دریای عشق دید دل می‌زند ز شوق به دریای مهدوی او را مراد معنوی خویش دیده‌ام کوه مباد دست من از دامن مراد! مهدی، امام عصر که در عالم وجود جز ذات او پناه زمان و مکان مباد! (۹۷۲) ص بی تو حتی بهار پاییز است ای شکوفاترین شکوفه باغ مثل یلداست روزها بی تو شب یلدا بی فروغ و چراغ بی تو حتی کبوتران حرم گوشه گیرند با پری خسته رو سوی آسمان به صد امید داغ دارند و اشک پیوسته بی تو عالم پر است از افسوس بی تو دنیا پر از فریب و ریاست آسمان، رنگ چاه دارد، آه! کفر از چهره زمین پیداست روی پیشانی زمان زده‌اند مهر تشویش و اضطراب، افسوس مردم اینجا عطش زده، اما هر طرف وسعت سراب، افسوس کیست جز تو که پاسخی دارد پرسش انتظار انسان را؟ کیست جز تو که مرهمی دارد سینه زخم‌دار انسان را؟ نیمه شب، با تو گفتگو کردم صبح‌ها، از خودم برون رفتم تا دل جمکران، سفر کردم هفت وادی پر از جنون رفتم دوری تو، امیدمان برده است غیبت، غربتی بر آینه است گفته بودی که: جمعه می‌آیی تو بگو: آن، کدام آدینه است؟! بی تو اینجا هنوز غم دارد این دل بی‌شکیب ما، آقا! بشنو «الغوث و الامان» از ما بشنو «امن یجیب» ما، آقا! (۹۷۳)

۴ / ب) غزل مهدوی

قالب غزل، بهترین قالب شعری برای به تصویر کشیدن حالات عاطفی و بیدلانه است. در غزل مهدوی، شور و حال شاعران آیینی نسبت به تجلیات جمالی آن وجود نازنین، مجال بیشتری برای انعکاس می‌یابد. قالب غزل از نظر اوزان عروضی با محدودیت رو به

رو نیست. هر شاعری آزاد است هر وزن عروضی را که برای بیان عواطف درونی خود مناسب‌تر تشخیص می‌دهد، در غزل به کار گیرد. تنها محدودیتی که برای قالب غزل وجود دارد علاوه بر موضوعات آن، تعداد ابیات آن است. ابیات یک غزل نباید معمولاً از پنج بیت کمتر و از چهارده بیت بیشتر باشد؛ هر چند در پیشینه غزل فارسی به غزلیاتی بر می‌خوریم که بیش از چهارده بیت دارند: از آسمان‌ها بچرخان چشمی به این خاک، موعود! بر خاک سردی که مانده است این گونه غمناک موعود! بی آفتاب نگاهت، بی تابش گاهگاهت مانده است تقدیر گل‌ها در چنگ کولاک موعود! برگیر فانوس‌ها را، دریاب کابوس‌ها را روییده بر شانه شهز ماران ضحاک، موعود! در این غروب غم‌آهنک، در بازی رنگ و نیرنگ گویا فقط عشق مانده است چون آینه پاک، موعود! با زخم زخم شکفته، با دردهای نگفته در انتظار تو مانده است این قلب صد چاک، موعود! در کوچه باغان مستی، تا پنجمین فصل هستی آکنده از باور توست این عقل شکاک، موعود! این فصل، فصل ظهور است، آینه‌ها غرق نور است احساس من پر گشوده است تا اوج افلاک، موعود! (۹۷۴) از پشت دیوار قرون یک روز، مردی می‌آید از خدا سرشار با کوله‌باری از شقایق پُر، با هیأتی از کربلا سرشار صدها چو داود نبی مستند از عطر آواز نگاه او با او، تمام این سکوتستان می‌گردد از شعر خدا سرشار می‌آید و فوج کبوترها، از چشم‌هایش بال می‌گیرند خواهد شد آری، آسمان آن روز از وسعت پروازها سرشار فردا تمام خاک می‌بالد، بر وسعت آینه‌های سبز فردا تمام خاک خواهد شد از «نان و گل»، «نور و صدا» سرشار ای چشم‌های انتظار آلود! باید شکیباتر ازین باشید وقتی که چشم مست آینه است از انتظار بُهت‌زا، سرشار (۹۷۵) کاشکی مردی بیاید حرف‌های سینه را معنا کند واژه واژه رمز خط کوفی آینه را معنا کند کاش با فانوس چشمش از خطوط مبهم این دستها غم، غم این مهمان ناخوانده درون سینه را معنا کند بس که ماندم در حصار انتظاری تلخ، معلوم نشد خوب من کی خواهد آمد عصر آن آدینه را معنا کند هیچ، من چیزی نمی‌بینم درین آینه حسرت‌نما پس بیا تا یک نفر پیدا کنیم آینه را معنا کند خواب سبزی دیده‌ام، انگار می‌آمد سواری سبز پوش شعله‌ور خشمی به دستش، تا تب دیرینه را معنا کند (۹۷۶) ای دل! بشارت می‌دهم، خوش روزگاری می‌رسد یا درد و غم طی می‌شود، یا شهریاری می‌رسد گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان این کشتی طوفان زده، هم برکناری می‌رسد اندیشه از سرما مکن، سر می‌شود دوران وی شب را سحر باشد زپی، آخر بهاری می‌رسد ای منتظر! غمگین شو، قدری تحمل بیشتر گردی به پا شد در افق، گویی سواری می‌رسد یار همایون منظر، آخر در آید از درم امید خوش می‌پرورم، زین نخل، باری می‌رسد کی بوده است و کی شود ملک غزل بی حکمران؟ هر دوره آن را خواجه‌ای یا شهریاری می‌رسد «مفتون»! منال از یار خود، گر با تو گاهی تلخ شد کز گل بدان لطف و صفا، گه نیش خاری می‌رسد (۹۷۷) با دعای مردم شب زنده دار چشم‌ها سر زند خورشید، روزی از دیار چشم‌ها آفتابا! تا به کی در پرده می‌مانی؟ بس است شد سیاه از پرده داری، روزگار چشم‌ها تا بیایی، کوچه‌های چشم آذین بسته است با چراغ اشک، تنها یادگار چشم‌ها فصل تنهایی، غروب من تماشا کردنی است فرصتی کردی بیا دریا کنار چشم‌ها من که می‌دانم نمی‌بینم تو را حتی به خواب گر شوم سر تا به پا آینه‌دار چشم‌ها با تمام ناامیدی سر خوش از این باورم این که می‌آیی تو روزی بر مزار چشم‌ها دوست دارم در شب پایانی خود بشنوم انتهای قصه دنباله‌دار چشم‌ها می‌رسد مردی که در چشمان او جاری است صبح زیر سم اسب او، گرد و غبار چشم‌ها (۹۷۸)

۵ / ب) مثنوی مهدوی

قالب مثنوی بیشتر در موضوعات دراز دامان عشقی، سیاسی و تاریخی کاربرد دارد. با وجود این، هستند شاعرانی که از این قالب شعری برای بیان مطالب کوتاه و عواطف زودگذر عشقی سود جسته‌اند. مهم‌ترین خصیصه ذاتی قالب مثنوی، در استقلال قافیه و احیاناً ردیف هر بیت از سایر ابیات است. شاعری که با گستره وسیعی از مفاهیم رو به روست، در این قالب آسان‌تر می‌تواند حرکت کند و طایر اندیشه خود را به پرواز در آورد؛ خصوصاً در زمانه ما که به اوزان عروضی کوتاه و معدودی که در پیشینه قالب مثنوی

در شعر فارسی وجود دارد بسنده نمی‌شود. حضور اوزان دامنه‌دار و مطمئن در قالب مثنوی امروز، حکایت از تطوری دارد که در اندیشه شعرای درد آشنای معاصر در حال شکل‌گیری است.

خانه خورشید (۹۷۹)

اشاره

باز غم آمد به سراغ دلم آمد و افروخت چراغ دلم باز غم آهنگ دلم می‌کند بی‌خبر از آب و گلم می‌کند چنگ چو بر چنگ دل من زنده راه من سوخته خرمن زند دل به غمش، صافی و بیغش شده است دل تو مگو، پاره آتش شده است! از شرر درد، برافروخته شمع شده، آب شده، سوخته در قفس سینه، قراریش نیست با من دلسوخته، کاریش نیست زمزمه‌ای در دل شب می‌کند گمشده خویش طلب می‌کند ورد لبش زمزمه دوست دوست منتظر آمدنش، اوست، اوست دیده من لحظه شماری کند تا به رخس آینه‌داری کند دیده پر از اشک و دلم پر ز خون یک دو قدم مانده فقط تا جنون! باز، دل من ره سودا گرفت کار جنون است که بالا گرفت نبض من آهنگ دگر می‌زند این دل شب کیست که در می‌زند؟! ای دل غافل! به خدا اوست، نیست؟! آن که زد آهسته به در، دوست نیست؟! گر که نه یار است، پس این بوی کیست؟ عطر خوش خرمن گیسوی کیست؟ راه قرار دل من می‌زند چنگ به تار دل من می‌زند انجمن افروز شب تاری است با منش این گونه سر یاری است گاه به این دلشده سر می‌زند اوست که آهسته به در می‌زند با دل من گرم سخن می‌شود همدم تنهایی من می‌شود آمده آن مایه امید من در دل شب سر زده خورشید من! آن چه نمی‌داشتم امید، شد سنگر من خانه خورشید شد آمد و، در خانه من خانه کرد زلف پریشان مرا شانه کرد دست نوازش به سرم می‌کشید بیشتر از بیشترم می‌کشید در نگهش راز نهان خفته بود راز نهان دو جهان خفته بود بام و در از بوی خدا پر شده است بوی خدا در همه جا پر شده است من شده‌ام محو سرا پای او دیده دل غرق تماشای او ورد لب من همه یا مهدی است و آن چه کنم زمزمه یا مهدی است زمزمه من نه همین ذکر اوست سنگ به شوق آمده، تکبیر گوست نام خوشش نقش نگین من است عشق رخس مذهب و دین من است سلطنت عشق به نام وی است خضر نبی پیر غلام وی است آمده یعقوب به دیدار او یوسف مصری است خریدار او خال رخس، دانه دام آفرین باد بر این دانه و دام، آفرین! دل نه همین عاشق رخسار اوست هرچه بسیجی است گرفتار اوست در عجبم، نخل برومند دین نخل برومند و تنومند دین همچو منی را به کنار آمده است فصل خزان است و بهار آمده است! گفتمش: آینه تو، اشک من گفت: تویی آینه ای خط شکن! کار چو بی ما و منی می‌کنی خود شکنا! خط شکنی می‌کنی چون دل تو، ره به خدا داشته است ره به حریم دل ما داشته است ورنه اگر دور شوی از خدا راه من و تو، شود از هم جدا خلوت دل، گر که حرم کرده‌ای این همه از دولت غم کرده‌ای هیچ دلی، بی‌آلم و غم مباد! سایه غم از سر ما کم مباد! همدم غم، هم سخن درد باش غم، محک مرد بود، مرد باش در دل محنت‌زدگان جای اوست ما، دل بی‌درد نداریم دوست جام مرا پر ز می نور کرد قلب مرا آینه طور کرد با من دل‌داده، سخن گفت و رفت قصه‌ای از عشق، به من گفت و رفت و دل خاطره‌انگیز برد هم‌ره خود جان مرا نیز برد دیدمش از دور که بر کوه و دشت همچو نسیم سحری می‌گذشت (۹۸۰)

۶/ ب) قصیده مهدوی

تنها فرقی که قالب قصیده با قالب غزل دارد، در موضوع و تعداد ابیات آن است. از این قالب شعری بیشتر در مدیحه سرایی، به تصویر کشیدن زیبایی‌های طبیعت، بیان دردها و آلام اجتماعی و توصیف سوژه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی استفاده می‌شود. تعداد ابیات آن از چهارده بیت بیشتر است. قصاید شیوا و سخته‌ای در پیشینه شعر فارسی وجود دارند که با تشبیهی زیبا و شاعرانه

آغاز می‌شوند و پس از پایان آن، از بیت تخلص برای ورود در موضوعی که شاعر در نظر دارد، استفاده می‌شود. در حقیقت شاعر با بیت تخلص، خود را از تشبیب شعر رهایی می‌بخشد و در عرصه دیگری پای می‌گذارد که وجه مشابهت‌هایی با منظره‌های تشبیبی او دارد. ماه من پرده ز رخساره چو برگردد مهر از شرم، ره کوه و کمر گیرد گل اگر بیند آن طلعت زیبا رخ ز آرم به خوناب جگر گیرد اگر آن شمع هدی، چهره برافروزد شب ظلمانی، سیمای سحر گیرد اگر آن راحت جان، زلف بر افشاند همه آفاق، دم نافه تر گیرد از رخس، تابان انوار ازل گردد وز دَمش، گیتی آیین دگر گیرد کیمیایی است عجب نفخه انفاسش که به هر قلب رسد، طینت زر گیرد خار ازو، خوی گل و لطف سمن یابد سنگ ازو، خاصیت لعل و گهر گیرد درد از حکمت او، عین دوا گردد زهر با رحمت او، طبع شکر گیرد شیر با آهو، آید به یک آبشخور صعوه با باز به یک لانه مقرر گیرد آب با آتش، با مهر در آمیزد بزه با گرگ، ره سیر و سفر گیرد هم بر ابرار، در خوف و خطر بندد هم بر اشرار، ره فتنه و شر گیرد ظلم از سطوت او، راه عدم پوید عدل از دولت او، قدر و خطر گیرد علم از حرمت او، عز و شرف یابد شرع از عزت او، شوکت و فر گیرد کیست این مظهر آیات؟ که گیتی را قاف تا قاف به تأیید نظر گیرد حادث و ممکن، با امر همایونش آید از پرده برون، نقش و صور گیرد رخصت از خادم ایوانش، قضا یابد رتبت از منشی دیوانش، قدر گیرد مالک ملک بقا، سر ازل، مهدی است که جهان، فیض از آن رشک قمر گیرد حجت بالغه و هادی مطلق، اوست که ازو کون و مکان، نظم دگر گیرد پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد ای ولی الله اعظم! که نشان تو اهل هر کیش ز ابنای بشر گیرد آفتابی تو و ما دلشدگان ذره چه شود مهر گر از ذره خبر گیرد؟ ای جهانبان! بنگر ملت ایران را که به کف، ز آتش سودای تو سر گیرد تا به جان، حرمت میراث تو دارد پاس پیش پیکان بلا، سینه سپر گیرد تا پیماید، راه حرم وصلت پای از سر کند و، دشت خطر گیرد گر به هر گام، دو صد مرگ فراز آید قطع این مرحله، بی بوک و مگر گیرد راه پوید چو دمان سلیلی بنیان کن تا که باروی ستم، زیر و زبر گردد در بر کفر، به ذلت نسپارد تن از خلیج (۹۸۱) ار همه خون تا به خزر (۹۸۲) گیرد خصم، روباه زبون است و نیارد تاب تا به پیکار، ره ضیغم نر گیرد دوستدار تو، به باطل نهد گردن گر که دشمن سرش از پیکر، بر گیرد در دل آتش و خون، ره سپرد چالاک تا به بر، شاهد گلگون ظفر گیرد (۹۸۳)

۷/ ب) ترکیب بند مهدوی

ترکیب بند از قالب‌های متنوع شعری در زبان فارسی است. آثار ماندگاری در این قالب شعری آفریده شده است که مربع ترکیب وحشی بافقی، مشهورترین آنهاست. هر ترکیب بندی می‌تواند بندهای بسیاری داشته‌باشد و هر بند آن نیز طبعاً دارای ابیاتی است که گاه تعداد ابیات بندها باهم مساوی و گاه متفاوت است. مربع ترکیب، دارای بندهای مختلفی است. هر بند آن، دارای چهار مصراع هم قافیه و یک بیت رابط با قافیه جداگانه است. هر بند با بیت رابط، همانند یک حلقه، به زنجیره شعر بعدی متصل می‌شود. در مسدس و مثنیٰ ترکیب نیز همین قاعده حاکم است؛ یعنی در هر بند از مسدس ترکیب، شش مصراع هم قافیه و در مثنیٰ ترکیب، هشت مصراع هم قافیه وجود دارد که با یک بیت رابط، که از نظر قافیه متفاوت است، به بند دیگر اتصال معنوی پیدا می‌کند. البته وقتی از ترکیب بند به صورت مطلق صحبت می‌شود مراد ترکیب بندی است که هر بند آن دارای ده بیت یا بیشتر است که فقط مصراع اول و مصارع زوج آن باهم هم‌قافیه‌اند و لا غیر و بیت رابط که در انواع ترکیب بند از آن سخن گفتیم.

نمونه‌ای از مربع ترکیب مهدوی

امشب از باد صبا، بوی کسی می‌شنوم هر نفس، بوی مسیحا نفسی می‌شنوم مژده آمدن دادرسی می‌شنوم اندرین بادیه بانگ جرسی می‌شنوم حمد لله که از آه اثر کرده ما خبری می‌رسد از یار سفر کرده ما شب قدر است شب نیمه شعبان، آری ریزد امشب به جهان رحمت یزدان، آری می‌دمد روح دگر در تن ایمان، آری می‌رسد مصلح کل، منجی انسان، آری ليله نیمه شعبان، سحری خوش

دارد سحر نیمه شعبان، اثری خوش دارد خلف منتظر عترت طاها آمد زاده منتقم حضرت زهرا آمد بندگان! خاک ببوسید که مولا آمد گو به فرعون زمان، ثانی موسی آمد آن که رسم ستم از روی زمین بردارد که به عالم، اثر از جور و جفا نگذارد غیر از و نیست کسی رهبر و سرور، ما را لطف او سایه برانداخته برسر، ما را رسد از میمنتش رزق مقدر، ما را آید از مرحمتش رحمت داور، ما را قلب عالم بود و زنده همه عالم ازوست چشمه رحمت و گلزار جهان خرم ازوست این شب تیره به پایان رسد انشاء الله یوسف از مصر به کنعان رسد انشاء الله دردها را همه درمان رسد انشاء الله چون که آن حجت یزدان رسد انشاء الله اندر آن روز که او سر ز یهودان گیرد شیعه بی سر و سامان، سر و سامان گیرد یارب! آن منتظر اهل ولا را برسان یارب! آن منتقم خون خدا را برسان یارب! آن زنده کن صدق و صفا را برسان یارب! آن ریشه کن ظلم و جفا را برسان برسان آن که بود مبتکر صلح جهان تا ازو، روی زمین پر شود از امن و امان به خدا بار فراق تو کشیدن سخت است جرعه‌ای از می وصلت نچشیدن سخت است هر سخن جز سخنی از تو شنیدن سخت است همه را دیدن و روی تو ندیدن سخت است ای ز نور تو دل و دیده فروزان ما را در غم خویش ازین بیش مسوزان ما را ای نظام دو جهان بسته به تار مویت انس بگرفته دل ما به سر گیسویت دیده گر قابل آن نیست که ببند رویت سوی عالم نظری، ای دل عالم سویت از همه عالم و آدم به خیال تو خوشیم در شب هجر به امید وصال تو خوشیم ای که اکناف جهان، سفره عام تو بود رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود مصلح کل تویی و صلح به نام تو بود رجعت آل علی بعد قیام تو بود این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود دولت آل علی از تو جهانگیر شود (۹۸۴)

نمونه‌ای از ترکیب بند مهدوی

اشاره

بزم جان‌هاست با صفا امشب ز آن جمال خدا نما امشب بر مشام دل خدا جویان می‌وزد عطر جانفزا امشب بر جمال خدا شده روشن چشم چشم انتظارها امشب یک جهان نور با خود آورده چشمه فیض کبریا امشب شامل هر چه هست و بود و نبود می‌شود رحمت خدا امشب تا که زخم دلت شفا یابد ای به درد آشنا! بیا امشب جنّ و انس و فرشتگان با هم همه دارند این نوا امشب که: شکوفا شده گل نرجس عالم آرا شده گل نرجس نخل توحید، برگ و بار آورد در خزان، مژده بهار آورد چشمه رحمت خدا امشب فیض پنهان و آشکار آورد کشتی بحر نور را نرجس ناخدا و طلایه‌دار آورد بر تن ناتوان توان بخشید بر دل خستگان قرار آورد در سحرگاه نیمه شعبان گل خود را به شاخسار آورد بر تسلائی قلب مظلومان یاور و یار و غمگسار آورد پاسدار حریم قرآن را با قدم‌های استوار آورد مژده ای دل! که آمده مهدی شده ایام عید هم عهدی ای جمالت خدا نما، مهدی! ای لبت چشمه بقا مهدی! شده از یمن مقدمت امشب دل یاران ز غم رها مهدی! حرم و زمزم و صفا باشد از صفای تو با صفا مهدی! ما به درگاه لطف تو داریم همگی روی التجا مهدی! تو کریمی و ما همه سائل ای همه رحمت و عطا! مهدی! امشب آورده رو به درگاهت هر دل درد آشنا مهدی! منظر چشم ماست خانه تو تو بنه پا درین سرا مهدی! من گدایم، گدای رحمت تو تشنه‌ام، تشنه محبت تو کیستم من؟! گدای کوی توأم مست از می سبوی توأم روز و شب تا که هست و می‌گذرد در تکاپوی و جستجوی توأم گرچه چشمم گرفته گرد گناه در تمنای وصل روی توأم هرکسی راست آرزوهایی به خدا من در آرزوی توأم کعبه من! همیشه وقت نماز عوض قبله، رو به سوی توأم گرچه نالایقم ولی ای دوست آبرومند ز آبروی توأم به سوی توست دیده همگان که تویی قلب عالم امکان (۹۸۵)

تفاوتی که قالب ترجیع‌بند با ترکیب‌بند دارد، در بیت رابط بندهای آن است. بیت رابط در ترجیع‌بند، بیت مشخصی است که در میانه بندها تکرار می‌شود و از نظر معنوی آن‌ها را به هم متصل می‌سازد در صورتی که بیت رابط هر بند از ترکیب‌بند با بیت‌های رابط دیگر از نظر قافیه متفاوت است. در پیشینه شعر مهدوی «ترجیعات» بسیاری وجود دارد که شور و ارادت قلبی سرایندگان آنها را نسبت به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر علیه السلام نشان می‌دهد. برای آشنایی علاقه‌مندان به شعر مهدوی، یکی از ترجیعات مهدوی را به عنوان نمونه در اینجا نقل می‌کنیم و برای پرهیز از دامنه‌دار شدن سخن، به نقل بندهای برگزیده آن بسنده می‌نماییم:

نمونه‌ای از یک ترجیع‌بند مهدوی

اشاره

آن دوست که دارمش چو جان دوست هر جا نگرم، تجلی اوست امروز به عشق، کس چو من نیست از خویش تهی شده، پر از دوست سرو است قدش، ولی خرامان ماه است رخس، ولی سخنگوست ماهی است که در دل منش، جاست سروی است که دیده منش جوست ای کوی تو کعبه محبان! محراب من آن دو طاق ابروست حیف است به صید اگر زنی تیر از بس که تو را لطیف بازوست عمری است که مایل توام من از بس که شمایل تو نیکوست تا آن که تو آش زنی به چوگان در پات سرم فتاده چون گوست باریکی آن میان نوشتم دیدم به سر قلم، مرا موست! در کوی تو ز انتظار امروز هر گوشه ز عاشقان هیاهوست باز آ که ز دیدنت نگنجم ای نو گل من! چو غنچه در پوست از غصه فکارم آخر ای یار! با غصه دچارم آخر ای دوست! تا کی به وصال تو، «تجلی» بدهد دل خویشتن تسلی؟ یک روز گر از درم در آبی بر رخ، در دولت گشایی چشمم به ره است و گوش بر در تا کی بود از درم در آبی؟ جان، برخی (۹۸۶) تو که به ز جانی دل، فدیه تو که دلربایی در عالم جان، تو شهریاری در کشور دل، تو پادشایی شاهی کنم ار دهد مرا دست از خوان عطای تو گدایی بیگانه نیم، آخر از چیست با ما نکنی تو آشنایی؟! امروز دگر مرا یقین شد فردا کُشدم غم جدایی ما را غم دوست، بینوا کرد فریاد ز دست بینوایی! یک روز پرس حال ما را بی مهر چنین به ما چرایی؟ بخ بخ که خدای در وجودت بنموده چه خوب خود نمایی مابین تو و خدا نباشد ای خالق ماسوا، سوایی مردیم در انتظار، تا چند گویی که بیایم و نیایی؟! تا کی به وصال تو «تجلی» بدهد دل خویشتن تسلی؟ با آن که ندیده‌ایم رویت مردیم همه در آرزویت تا در تو خدای را ببینیم بردار نقاب را ز رویت روی تو ز خوی توست بهتر هم به ز رخ تو هست خویت سرها، همه پر بود ز شورت دلها همه پر ز های و هویت با آن که کست خبر ندارد هستیم همه به جستجوییت ای گل! تو مزن ز روی او دم ترسم که بریزد آبرویت دیشب که سخن ز موی تو رفت آشفته شدم به سان مویت بوی تو من از صبا شنیدم او راست مگر گذر به کویت؟ وز بوی خوش تو زنده ماندم ای زنده جهانیان به بویت اندر عرب و عجم بیفکند آشوب، دو چشم فتنه جویت گر داشتی خبر کجایی از شوق بیامدم به سویت ترسم که بمیرم و نبینم ای راحت جان! رخ نکویت تا کی به وصال تو «تجلی» بدهد دل خویشتن تسلی؟! ای مایه عمر جاودانی! ای میوه باغ زندگانی! دل بی تو رهین ناصبوری تن بی تو قرین ناتوانی رحمی نکنی چرا به حالم؟ ای دوست! کنون که می‌توانی افزون‌تری از جهان، نگارا! گنجیده چگونه در جهانی؟! در چشمی و همچو مردم چشم از دیده روشنم نهانی تو پیر نمی‌شوی که بینم پیر است جهان و تو جوانی امروز، تو نایب رسولی بر خلق، که صاحب الزمانی نی در بر خلق و نزد خلقی هستی تو نهان، ولی عیانی امروز، تو راست عید مولود ما راست نشاط و شادمانی اندر دل ما، تو را مکان است گویند اگر چه لا مکانی ای شاه! نشانت از که جویم؟ کاندو جهان تو بی‌نشانی مردیم ز غصه و میندار ما راست حیات جاودانی تا کی به وصال تو «تجلی» (۹۸۷) بدهد دل خویشتن تسلی؟ (۹۸۸)

مُسَمَّط، اسم مفعول از مصدر تسمیط و به معنای به رشته کشیدن مروارید است. چون در این قالب شعری - به تفاوت مورد - سه، چهار تا نه مصراع هر بند از مسمط، هم قافیه‌اند و قافیه مصراع پایانی آن با قوافی مصارع پایانی سایر بندها مشابه است، به آن مسمط گفته‌اند و کلمات قافیه را به مروارید همانند کرده‌اند که با نظم خاصی به رشته سخن کشیده می‌شوند. چون مسمطات مهدوی، انواع بسیاری دارد از قبیل: مسمط مخمس، مسدس، مسبع و... به نقل نمونه‌ای از نوع مخمس آن بسنده می‌کنیم: مژده که روی خدا ز پرده بر آمد آیت داور به خلق، جلوه‌گر آمد بی‌خبران را ز فیض کل خبر آمد مظهر کل در لباس جزء در آمد معنی واجب گرفت صورت امکان شعشعه گسترده، جلوه صمدانی گشت عیان، سر صادرات نهانی طاق طلب را قویم گشته مبنای شاهد غیبی رسید و داد نشانی از لمعات جمال قادر سبحان از فلک کون تافت اختر تجرید نفس احد سر زد از هیولی توحید «لم یلد» امروز یافت کسوت تولید آن که بدو زنده گشت هر سه موالید و آن که بدو تازه گشت چار خشیمان (۹۸۹) عقل نخستین، بزرگ صادر اول کالبد مستنیر و، جان ممتل (۹۹۰) راه هدی را یکی فروخته (۹۹۱) مشعل هادی و مهدی، سمی احمد مرسل حجت غایب، ولی ایزد مبان قاعده پرداز کارگاه الهی راز جهان را دلش خبیر کماهی جاهش برتر ز حد لایتناهی فکر به کنه جلال و قدرش، واهی عقل به قرب کمال و جاهش، حیران پرده‌نشین حریم لم یزلی اوست شاهد غیبی و دلبر ازلی اوست مرشد و مولا و پیشوا و ولی اوست باری، سر خفی و نور جلی اوست خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان ای قمر تابناک برج امامت وی گهر آبدار درج کرامت ای به قد و قامت تو، شور قیامت خیز و برافراز یک ره، آن قد و قامت خیز و برافروز یک ره، آن رخ رخشان غیر تو ای کنز مخفی احدیت کیست که پیدا کند گنوز هویت از تو عیان است جلوه صمدیت هیچ تو را با خدای نیست دویت ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان خیز و عیان کن به خلق، جلوه دادار خیز که حق خفت و گشت باطل بیدار گر نکنی پای در رکاب ظفر بار منتظرانت زنده ای شه ابرار! دست به دامان شهریار خراسان (۹۹۲)

۱۰ / ب) سرود مهدوی

سرود مهدوی دارای اوزان عروضی و قالب‌های متنوع شعری است. در پایان هر بند آن، با استفاده از چند افاعیل عروضی همسان، کلماتی آورده می‌شود که به «گوشواره» مشهورند. این گوشواره‌ها در پایان هر بند از یک سرود مهدوی، عیناً تکرار می‌شود و حاضران در مجلس جشن ولادت حضرت مهدی علیه السلام آن را همخوانی می‌کنند: پیک صبا دارد به لب، از شوق دیدار این سخن: بادا مبارک مقدمت یا سیدی! یابن الحسن! یابن الحسن! (چهار مرتبه) و اشد گلی در نیمه شب از باغ گل‌های خدا کز عطر آن شد جاودان باغ ولایت با صفا گردیده این گل بهترین گلخانه را رونق‌فزا نرگس به لب بانگ طرب دارد به یاس و نسترن یابن الحسن! (چهار مرتبه) امشب سروش خوش خیر از آسمان نازل شده گوید که هم جاء الحق و، هم زهق الباطل شده یعنی عیان حسن خدا با جلوه کامل شده از این مژده عالم گشته غرق صفا، رشک گلشن یابن الحسن! (چهار مرتبه) آمد وصی خاتم رسالت در زمین آن کس که دارد از خدا حکم ولایت در زمین میراث کوثر، آخرین نسل امامت در زمین جان زهر! چشم دنیا بر روی ماهت روشن یابن الحسن! (چهار مرتبه) نرجس، عروس فاطمه، شد مادر صاحب زمان در مهد نور، مهدی ظهور آیینه حق شد عیان آورده با خود مژده پیروزی مستضعفان یعنی: آمد، پور احمد، مهدی امام بت‌شکن یابن الحسن! (چهار مرتبه) (۹۹۳)

۱۱ / ب) شعر آزاد مهدوی

در دو دهه اخیر، شاهد آفرینش آثار منظومی در «قالب‌های آزاد» در باب مهدویت بوده‌ایم که در پیشینه شعر مهدوی، از این نوع آثار سراغ نداریم. برای نمونه به نقل یک اثر از این دست بسنده می‌کنیم و در بخش «سبک‌های مختلف شعر مهدوی» نیز آثاری را در «سبک نیمایی و آزاد» ارائه کرده‌ایم: و کوفه همین تهران است که بار اول می‌آیی و ذوالفقار را باز می‌کنی و ظلم را می‌بندی

همیشه منتظرت هستم ای عدل وعده داده شده! این کوچه این خیابان این تاریخ خطی از انتظار تو را دارد و خسته است تو ناظری تو می‌دانی ظهور کن ظهور کن که منتظرت هستم ظهور کن که منتظرت هستم (۹۹۴) چون برای پرداختن به اوزان عروضی انواع شعر مهدوی با عنایت به حجم محدود این اثر، مجال کوتاهی داریم، به برشمردن اوزان عروضی مطرح در زبان فارسی بسنده می‌کنیم و از ارائه شاهد مثال‌هایی برای هر کدام از اوزان عروضی پرهیز می‌نماییم. در شعر فارسی، هشت دایره عروضی است که پنج دایره آن در شعر عرب نیز حضور دارد. واضح این پنج دایره عروضی را خلیل بن احمد می‌دانند. سه دایره عروضی دیگر را که اختصاص به شعر فارسی دارد، خواجه نصیر در معیار الاشعار خود یاد کرده است.

ج) شعر مهدوی و اوزان عروضی

شعر مهدوی و اوزان عروضی

در شعر مهدوی نیز، همانند دیگر انواع شعر فارسی در قالب‌های سنتی، اوزان عروضی بسیاری حضور دارند. هر شاعر آیینی به هنگام آفرینش یک اثر هنری، از اوزان بلند و کوتاه سود می‌جوید؛ ولی توفیق شاعران دقیقه‌یاب و نکته‌سنج و مقام‌شناسی چون لسان‌الغیب حافظ شیرازی که با زبان آهنگین اوزان عروضی و موسیقی کلام آشنا بوده‌اند، به مراتب بیشتر از سخنورانی است که از برقراری ارتباط در میان آهنگ شعر و روحی که بر کلام آنان حکمفرما است، در می‌مانند و گاه مفهوم شاد شعر خود را در آهنگی عرضه می‌کنند که طبع محزون و غم‌آلوده‌ای دارد. وجود این تضاد است که به مخاطب، اجازه برقراری یک ارتباط منطقی را با اثر منظوم آنان نمی‌دهد و در نتیجه شعر شاعر که عصاره عواطف خیال‌انگیز اوست، عمری به کوتاهی کالاهای یک بار مصرف را پیدا می‌کند.

۱ / ج) اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی

اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی

حضور این اوزان عروضی مشترک در شعر فارسی و عربی، پیشینه‌ای دامنه‌دار دارد که در پنج دایره نمایش داده می‌شود و شامل چهارده وزن عروضی است.

۱ / ۱ / ج) (دایره مختلفه)

که دارای سه وزن عروضی است: الف) بحر مدید، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن). تقطیع بحر مدید: (U -- / - U --) که بحر طویل، بر وزن: (فعولن / مفاعیلن / فعولن / مفاعیلن). تقطیع بحر طویل: (U -- / U -- / U -- / U --) که بحر بسیط، بر وزن: (مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن). تقطیع بحر بسیط: (- U - / - U - / - U - / - U -)

۱ / ۲ / ج) (دایره مؤتلفه)

که دارای دو وزن عروضی است: الف) بحر وافر، بر وزن: (مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن). تقطیع بحر وافر: (U - U U - / U - U U) که بحر کامل، بر وزن: (متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن). تقطیع بحر کامل: (U U - U - / U U - U - / U U - U -)

۳ / ۱ / ج (دایره مجتلبه)

که دارای سه وزن عروضی است: الف) بحر هزج، بر وزن: (مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن). تقطیع بحر هزج: (U--- / U-)
 ب) بحر رمل، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن). تقطیع بحر رمل: (U--- / U- / U- / U-)
 ج) بحر رجز، بر وزن: (مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن). تقطیع بحر رجز: (U- / U- / U- / U-)
 د) بحر مقتضب، بر وزن: (مفعولات / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن). تقطیع بحر مقتضب: (U- / U- / U- / U-)

۴ / ۱ / ج (دایره مشبهه)

که شامل شش وزن عروضی است: الف) بحر مُنسرَح، بر وزن: (مستفعلن / مفعولات / مستفعلن / مستفعلن). تقطیع بحر مُنسرَح: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)
 ب) بحر خفیف، بر وزن: (فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن). تقطیع بحر خفیف: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)
 ج) بحر مضارع، بر وزن: (مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن). تقطیع بحر مضارع: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)
 د) بحر مقتضب، بر وزن: (مفعولات / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن). تقطیع بحر مقتضب: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)
 ه) بحر سریع، بر وزن: (مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن). تقطیع بحر سریع: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)
 و) بحر مجتث، بر وزن: (مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن). تقطیع بحر مجتث: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)

۵ / ۱ / ج (دایره متفقه)

که دارای یک وزن است: الف) بحر متقارب، بر وزن: (فعولن / فعولن / فعولن / فعولن). تقطیع بحر متقارب: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)

۲ / ج (اوزان مخصوص شعر فارسی)**اوزان مخصوص شعر فارسی**

این سه دایره عروضی را خواجه نصیر در معیار الاشعار خود یاد کرده و آنها را مخصوص شعر فارسی دانسته است و در زبان عربی سابقه ندارد:

۱ / ۲ / ج (دایره مجتلبه زاید مزاحفه) که شامل سه وزن عروضی است:

الف) بحر هزج مکفوف، بر وزن: (مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل). تقطیع بحر هزج مکفوف: (U- / U- / U- / U- / U- / U-)
 ب) بحر رجز مطوی، بر وزن: (مفتعلن / مفتعلن / مفتعلن / مفتعلن). تقطیع بحر رجز مطوی: (UU- / UU- / UU- / UU- / UU- / UU-)
 ج) بحر رمل مخبون، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن). تقطیع بحر رمل مخبون: (UU- / UU- / UU- / UU- / UU- / UU-)
 د) بحر رمل مخبون، بر وزن: (مفعولات / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن). تقطیع بحر رمل مخبون: (UU- / UU- / UU- / UU- / UU- / UU-)

۲ / ۲ / ج (دایره مشبهه مزاحفه) که شامل هفت وزن زیر است:

الف) بحر سریع مطوی، بر وزن: (مفتعلن / مفتعلن / فاعلات). تقطیع بحر سریع مطوی: (-U / -UU / -UU - / -UU -) (ب) بحر منسرح مطوی، بر وزن: (مفتعلن / فاعلات / مفتعلن). تقطیع بحر منسرح مطوی: (-UU / -UU / -UU - / -UU -) (ج) بحر مقتضب مطوی، بر وزن: (فاعلات / مفتعلن / مفتعلن). تقطیع بحر مقتضب مطوی: (-UU / -UU / -UU - / -UU -) (د) بحر قریب مکفوف، بر وزن: (مفاعیل / مفاعیل / فاعلات). تقطیع بحر قریب مکفوف: (U / U - - U / U - - U / -U -) (ه) بحر مضارع مکفوف، بر وزن: (مفاعیل / فاعلات / مفاعیل). تقطیع بحر مضارع مکفوف: (U / U - U / U - U / - - U -) (و) بحر خفیف مخبون، بر وزن: (فعالتن / مفاعیل / فاعلات). تقطیع بحر خفیف مخبون: (UU / UU - / UU - / -UU -) (ز) بحر مجتث مخبون، بر وزن: (مفاعیل / فعالتن / فعالتن). تقطیع بحر مجتث مخبون: (UU / UU - / UU - / -UU -)

۳ / ۲ / ج) (دایره مشتبه زاید) که شامل پنج وزن است و تماماً مثنی هستند:

الف) بحر منسرح مطوی، بر وزن: (مفتعلن / فاعلات / مفتعلن / فاعلات). تقطیع بحر منسرح مطوی: (-UU / -UU / -UU - / -UU -) (ب) بحر مضارع مکفوف، بر وزن: (مفاعیل / فاعلات / مفاعیل / فاعلات). تقطیع بحر مضارع مکفوف: (U - - U / -U - / -U -) (ج) بحر مقتضب مطوی، بر وزن: (فاعلات / مفتعلن / فاعلات / مفتعلن). تقطیع بحر مقتضب مطوی: (-UU / -UU / -UU - / -UU -) (د) بحر مجتث مخبون، بر وزن: (مفاعیل / فعالتن / مفاعیل / فعالتن). تقطیع بحر مجتث مخبون: (UU / UU - / UU - / -UU -) (ه) بحر مهمل، بر وزن: (فاعلات / مفاعیل / فاعلات / مفاعیل). تقطیع بحر مهمل: (UU - U / UU - / UU - / -UU -) (و) بحر مهمل، بر وزن: (U - U / U - U / - - U -)

۳ - ۵) جایگاه اماکن مقدس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی

در شعر مهدوی، اسامی اماکن مقدسی همانند: مکه، کعبه، سامره، مسجد سهله و مسجد جمکران و عناوین برخی از ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام همچون: دعای ندبه و دعای فرج، حضوری دیرینه دارد. به خاطر ارتباط تنگاتنگی که این اسامی و عناوین مقدس با موضوع میلاد، ظهور، حضور و توسل به پیشگاه حضرت ولی عصر علیه السلام دارد، از دیرباز نظر بسیاری از شعرای آیینی فارسی‌زبان را به خود مشغول داشته و در شعر مهدوی معاصر، بازتاب گسترده‌تری پیدا کرده است. در میان اماکن مقدس، کعبه که محل قیام جهانی و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام می‌باشد، در شعر مهدوی از منزلت خاصی برخوردار است. گاه نیز از آن موعود جهانی به عنوان «کعبه مقصود» یاد شده است: شبروان چون رخ صبح، آینه سیما بینند کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند (۹۹۵) به مقدم خلف منتظر، امام همام مسیح خضر قدم و، خلیل کعبه مقام (۹۹۶) در کعبه و بتخانه بگشتم بسی ما دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو (۹۹۷) ای رخت قبله توحید و، درت کوی امید تا به کی کعبه دل‌ها همه بی‌التواتر (۹۹۸) است؟ (۹۹۹) و ۵ و ۶ و ۹ - علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر). (۱۰۰۰) ۴ (گکف‌ف‌قرواپ ن غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد! هیچ آرزو درین دل امیدوار نیست (۱۰۰۱) ای کعبه حقیقت! وی قبله طریقت! رکن یمان ایمان، عین الصفا صفا را (۱۰۰۲) ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب! تا به کی باشد حرم (۱۰۰۳) در دست این نامحرمان؟ خانه‌های قدس حق را پای پیلان محو کرد خاندان نجد (۱۰۰۴) را ایزد کند بی خانمان! (۱۰۰۵) کعبه حق طلبان، قبله ارباب نیازی مشعر اهل وفا، مروه اصحاب صفایی (۱۰۰۶) الله اکبر شود از کعبه چون بلند خوانند قدسیان، غزل نغز و ناب نور (۱۰۰۷) تفرز کعبه و بیت المقدس ای همه قدس! در آرزوی تو و، اهتزاز پرچم توسل (۱۰۰۸) جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبله‌ات روی به دوستان کن و، نغمه آشنا بز (۱۰۰۹) اندر آن ساعت که اندر کعبه گردی آشکار لشکرت بگرفته خط استوا تا قیروان (۱۰۱۰) گرچه دور است ره کعبه مقصود ولی آزمودیم که بر اهل نظر نزدیک است ناله‌های جرس قافله پر شور شده است همسفر! کعبه مقصود مگر نزدیک است؟ (۱۰۱۱) ای به فدای تو سر

و جان من! قبله من! کعبه ایمان من! (۱۰۱۲) حرم و زمزم و صفا باشد از صفای تو با صفا، مهدی (۱۰۱۳) مردی تیر بر دوش از کعبه می‌آید مردی که پیموده است یک راه طولانی (۱۰۱۴) اماکن مقدّس دیگر نیز در شعر مهدوی حضور پر شوری دارند: ز مگه، نغمه توحیدی تو می‌آمد حرم ز عطر تو ای بی‌نشانه! پر می‌شد (۱۰۱۵) در مگه و در یثرب (۱۰۱۶) شاهنشاه ذو موب در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا (۱۰۱۷) هستی مایل اگر به سرودن همچو فرزدق سُرای شعر و چو حسان یعنی یک سو بنه ستایش دونان نعت نبی گوی و مدح آل علی خوان ویژه چو در سیرِ مَنْ رَای (۱۰۱۸) برسیدی مدح امام زمائت باید عنوان (۱۰۱۹) دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته تو مروای تو صفایی خدا کند که بیایی (۱۰۲۰) پایگاه عدالت خود را مسجد کوفه انتخاب کند (۱۰۲۱) به سامری خیر از رجعت کلیم دهید که میر سامره (۱۰۲۲) با عزم و اقتدار آمد ز هر کرانه نشان ظهور حق پیدا است بگو به اهل بصره، بصره در حصار آمد (۱۰۲۳) دعا‌های رسیده از ائمه اطهار نیز، در شعر مهدوی منزلت خاصی دارند: میلاد تو باز، رهگشای فرج است ما را به امید تو دعای فرج است در مگه و در مدینه این توسعه چیست؟ جز این که زمینه‌ای برای فرج است این آسمان ساده آبی پوش عمری در انتظار حضورش بود آری شفق که هر نفسش خون است ردی از امتداد عبورش بود ندبه، دعا، زیارت عاشورا قوتی که در خلاصه سورش بود (۱۰۲۴) غروب جمعه دلگیر با دعای سمات دل شکسته من می‌زند دوباره صدات (۱۰۲۵) مسجد جمکران و مسجد سهله به خاطر شرافت انتسابی که به حضرت ولی عصر علیه السلام دارند، مورد عنایت شیعیان دلسوخته و شعرای دل فروخته بوده و هستند؛ چرا که مسجد جمکران به امر امام عصر علیه السلام احداث گردیده است و در همین مسجد، در منظر شهودی عاشقان پاکباز خود قرار گرفته‌اند و مسجد سهله از دیرباز، محلّ اعتکاف منتظران ظهور آن حضرت می‌باشد و عنایت آل‌الله و اولیای خدا به این دو مسجد مقدّس، امری قطعی و تردیدناپذیر است. مسجد جمکران در حال حاضر در هر هفته پذیرای ده‌ها هزار زائر شیفته از نقاط مختلف ایران و جهان است. در این مکان مقدّس است که هر روز صدها نفر از زائران با دعا‌های مستجاب و آرزوهای برآورده شده و با بیماران شفا یافته راهی شهر و دیار خود می‌گردند و با واگو کردن عنایت کریمانه حضرت مهدی علیه السلام به زائران مسجد جمکران، بر تعداد مشتاقان زیارت آن مسجد می‌افزایند.

تورا می‌بینم

ای مهر تو کیش و، عشق تو آیینم با نام تو آمیخته آن و اینم با این دل سودا زده گفتم روزی در مسجد جمکران تو را می‌بینم (۱۰۲۶)

تورا باید دید

ای جان جهان! عیان تو را باید دید با دیده خونفشان تو را باید دید در مسجد سهله از فرج باید گفت در مسجد جمکران، تو را باید دید (۱۰۲۷)

فُرادا خواندیم!

با یاد تو، غمنامه مولا- خواندیم از غربت مادر تو زهرا، خواندیم ما را کُشد این غم که نماز خود را در مسجد جمکران فُرادا خواندیم (۱۰۲۸)

صد جمکران دل

به یاد تو کران تا بیکران دل برایت می‌تپد هفت آسمان دل کدامین جمعه می‌آیی؟ که از شوق کنم تقدیم تو صد جمکران

دل (۱۰۲۹)

تو می آیی

نمی بینم جهانت را فراموش زمین و آسمانت را فراموش تو می آیی، نخواهد کرد هرگز دل من جمکرانت را فراموش (۱۰۳۰)

زلزال نورش جاری است

در آینه‌ها، زلال نورش جاری است در مسجد جمکران حضورش جاری است در خلوت عشاق دل فروخته نیز انوار دل آرای ظهورش جاری است (۱۰۳۱)

اشک روان آوردیم

صد قافله دل، به جمکران آوردیم رو جانب صاحب الزمان آوردیم دیدیم که در بساط ما آهی نیست دامن دامن اشک روان آوردیم (۱۰۳۲)

تو را می بینند!

آنان که به جمکران صفا می بینند در خلوت دل، نور خدا می بینند عشاق دل فروخته در پرده اشک بی پرده تو را، تو را، تو را می بینند (۱۰۳۳)

در بهار می آیی

و متن بودن دنیا نمی شود تکمیل میان این همه شمع و دعا و اشک و دخیل پرنده، نور، هوا، آسمان، بهانه توست تویی بهانه حق، جمکران بهانه توست تو گفته‌ای که شبی در بهار می آیی پس از همیشه این انتظار، می آیی (۱۰۳۴)

به یاد جمکران

اگر درمان درد خویش می خواهی، بیا اینجا دوا اینجا، شفا اینجا، طیب دردها اینجا شکسته بالی ما، می دهد بال و پری ما را اگر از صدق دل آریم روی التجا اینجا طلب کن با زبان بی زبانی هر چه می خواهی که سر داده است گلبانگ اجابت را خدا، اینجا به گوش جان توان بشنید لئیک خداوندی نکرده با لب خود آشنا حرف دعا اینجا هزاران کاروان دل، در اینجا می کند منزل اگر اهل دلی ای دل! بیا اینجا! بیا اینجا! دل دیوانه من همچو او گم کرده‌ای دارد ز هر درد آشنا گیرد سراغ آشنا اینجا ز هر سو جلوه‌ای ما را به خود مشغول می دارد هزاران پرده می بینند ارباب صفا اینجا صدای پای او در خاطر من نقش می بندد مگر می آید آن آرام جانها از وفا اینجا؟ به بوی یوسف گمگشته می آید، مشو غافل توانی چنگ زد بر دامن خیر النساء اینجا مشو از حرمت این بارگه غافل که مهدی را زیارت کرده‌اند اهل بصیرت بارها، اینجا حریمش را اگر دار الشفا خوانند، جا دارد که می بخشد خدا هر دردمندی را شفا اینجا علاج درد بی درمان کند لطف عمیم او نباید بر زبان آورد حرفی از دعا اینجا به محراب دعای جمکران چون شمع می سوزم که شاید بینم او را در میان گریه‌ها اینجا حدیث عشق با «پروانه» می گویی؟ نمی دانی که می سوزد به سان شمع از سر تا به پا اینجا (۱۰۳۵) و حسن ختام شعر جمکران را با غزل ناب و پر شوری از مقام معظم رهبری رقم می زنیم:

بی تو!

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی تو سپندوار ز کف داده‌ام عنان بی تو ز تلخکامی دوران نشد دلم فارغ ز جام عیش، لبی تر نکرد جان بی تو چو آسمان مه آلوده‌ام ز دل‌تنگی پر است سینه‌ام از انده گران بی تو نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق سر بهار ندارند بلبلان بی تو لب از حکایت شبهای تار می‌بندم اگر امان دهم چشم خونفشان بی تو از آن زمان که فروزان شدم ز پرتو عشق چو ذره‌ام به تکاپوی جاودان بی تو گزاره غم دل را مگر کنم چو «امین» جدا ز خلق به محراب جمکران بی تو

بخش ششم – بایدها و نبایدهای شعر مهدوی**بایدها و نبایدهای شعر مهدوی**

شعر مهدوی همانند دیگر انواع شعر فارسی، از معیارهایی پیروی می‌کند که جنبه «امری» و «الزامی» دارند که ما با عنوان «بایدهای شعر مهدوی» از آنها یاد خواهیم کرد. همچنین ساحت شعر مهدوی نباید به مقولاتی آلوده گردد که جنبه «پرهیزی» دارند که ما در «نبایدهای شعر مهدوی» از آنها سخن خواهیم گفت.

۱-۶) بایدهای شعر مهدوی

الف) بیان حسّی و عینی؛ از مهم‌ترین معیارهای الزامی شعر مهدوی در زمانه ما است و در برقراری ارتباط با مخاطبان، نقش مؤثری دارد. امروزه دیگر، تاریخ مصرف مقولات مجرّد و ذهنی به پایان رسیده است. یک شاعر آیینی موفق هرگز خود را مجاز نمی‌بیند که همانند شعرای گذشته با بیانی غیر حسّی و ناملموس با مخاطبان خود صحبت کند؛ چرا که زمانه ما، زمانه «تصویر» و «رنک» و «صدا» است و هیچ یک از مفاهیم نامأنوس و غیر ملموس نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای ابزار «حسّی» و «دیداری» و «شنیداری» باشد. ب) زبان ساده؛ شاخص‌ترین معیار شعر مهدوی معاصر است. شعر معاصر، حضور واژه‌های مهجور و دشوار را بر نمی‌تابد. شاعر آیینی زمانه ما نیز، برای رسیدن به یک زبان صمیمی و دوست‌داشتنی، ناگزیر است که با واژه‌های مهجور و غیر کارآمد بدرود گوید و با به کار گرفتن ترکیبات ساده و دلنشین، پیام شعر خود را به آسانی به مخاطبان منتقل سازد. اگر در گذشته نه چندان دور، برای پی بردن به معنای یک شعر، ناگزیر بودند که چندین فرهنگ لغت را زیر و رو کنند، امروز و در عصر ماشینی دیگر فرصتی برای این کارها باقی نمانده است و هرچه زبان شعر، ساده‌تر و صمیمی‌تر باشد در برقراری ارتباط با مخاطبان خود موفق‌تر خواهد بود. ج) تصویرگرایی؛ تجلّی عنصر خیال در کلام منظوم است و ابعاد حسّی و تجسّمی شعر را می‌آفریند و از اصلی‌ترین معیارهای شعر مهدوی در روزگار ما است. هر شاعری برای توفیق در ارائه تصویرهای پر جاذبه و ابداعی، ناگزیر است به سراغ واژه‌ها و ترکیباتی برود که قابلیت تصویری شعر را بالا می‌برند. چرا که حضور ترکیبات کلیشه‌ای و واژه‌های نامأنوس و قلمبه و سلمبه، حکم عایق‌هایی را دارند که مانع از جریان خیال می‌شوند و عبور عاطفی را برای شاعر و مخاطبان شعر او دشوار می‌سازند و در راه انتقال پیام شعر، مشکل‌آفرینی می‌کنند. هر قدر تصویرهای ارائه شده در شعر، زلال و شفاف‌تر باشند، کار انتقال پیام شعر و عبور جریان حسّی آن را آسان‌تر می‌سازند و به شاعر این اجازه را می‌دهند که ذهنیت تازه خود را از محیط اطرافش به عینیتی ملموس مبدّل سازد و زیر بنای کشف‌های هنری خود را بر این اساس استوار کند. در مبحث «تصویرگرایی» حرف‌های زیادی برای گفتن وجود دارد و بررسی مسائلی همانند «وفور تصویر»، «تراحم تصویر» و «کشف» نیاز به فرصت موسّعی دارد که حوصله تنگ این مقال از ما دریغ می‌دارد. د) استفاده از اوزان جدید عروضی در شعر مهدوی؛ این امر، نیاز به تلاش مشتاقانه شعرای آیینی دارد. همانگونه که در دو دهه اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شاهد تلاش بی‌امان شاعران سخت‌کوشی بودیم که برای

شکار اوزان دامنه‌دار و مطمئن کمین کرده بودند و سرانجام قالب غزل و مثنوی را با به کار بردن اوزان جدید با تطوّر ساختاری و محتوایی مواجه ساختند، در شعر مهدوی نیز باید همین تطوّر صورت پذیرد که خوشبختانه نمونه‌هایی از این تطوّر آهنگین را در شعر مهدوی امروز می‌توان مشاهده کرد. ه) بهره گرفتن از قالب‌های جدید شعری؛ این کار به موازات رویکرد به اوزان جدید عروضی در دستور کار شاعران پر تلاش آیینی روزگار ما قرار گرفته است. در پیشینه شعر آیینی با قالب‌های محدود شعری رو به رو هستیم، ولی از دوره قاجار به بعد و با رویکرد جدی یغمای جندقی به قالب‌های غزل، مستزاد و تضمین و نوآوری‌های او در قالب نوحه‌های عاشورایی، شاهد عنایت روزافزون شاعران آیینی به قالب‌های فراموش شده شعر سنتی می‌باشیم و در قالب‌های: دو بیتی، رباعی، غزل، چهارپاره و حتی شعر سپید و شعر نیمایی شاهد آفرینش آثار پر شوری بوده‌ایم که در پیشینه شعر آیینی کم سابقه و گاه بی‌سابقه است. شعر مهدوی روزگار ما نیز نمی‌تواند از این نوآوری‌ها و تطوّرات به دور باشد. (و) استفاده از ردیف‌های پیامدار و گیرا؛ این امر که می‌تواند شعر مهدوی روزگار ما را به سمت کمال مطلوب رهنمون گردد. اصولاً اشعار «مردّف» به خاطر کلماتی که در قسمت پایانی هر بیت عیناً تکرار می‌شود و با حروف قافیه درهم می‌آمیزد و موسیقی کناری شعر را سامان می‌دهد، آسان‌تر در ذهن مخاطبان شعر نقش می‌بندد. در شعر مهدوی دو دهه اخیر، شاهد حضور در ردیف‌های تازه و پیامداری هستیم که در پیشینه شعر مهدوی بی‌سابقه است. شاعر روزگار ما باید قسمتی از تلاش خود را صرف انتخاب بهترین و پرجاذبه‌ترین ردیف‌های شعری کند تا بتواند پیام خود را در هاله‌ای از گیرایی و نوآوری به مخاطبان شعر خویش منتقل سازد. (ز) رویکرد جدی به آرایه‌های نوین شعری؛ استفاده به هنگام از این آرایه‌ها، از دشوارترین وظایف شاعر آیینی روزگار ماست. آرایه‌های لفظی و معنوی فراوانی در اختیار یک شاعر است، ولی به خاطر استفاده دامنه‌دار از آنها، اکنون حکم پارچه نخ نمایی را پیدا کرده‌اند که نظر هیچ تماشاگری را به خود جلب نمی‌کنند. تنها راهی که فرا روی یک شاعر آیینی موفق گشوده می‌ماند، استفاده از آرایه‌های نوین و کارآمدی است که رویکرد جدی به آنها، حوصله بسیار و تلاش فراوان و بضاعت علمی می‌طلبد. آرایه‌هایی از قبیل: «ایماژ» و «تخیل عینی» به شاعر آیینی فرصت می‌دهد که با ورود در قلمرو آنها، در فضای کاملاً تازه‌ای تنفس کند و حال و هوای دیگری را در گستره شعر مهدوی احساس کند. با گلگشت در آفاق عینی و حسی این آرایه‌های کارآمد و نوین اس که می‌توان خون تازه‌ای در رگ رگ شعر مهدوی جاری کرد و آثار منظوم آیینی را از خطر روزمژگی و تکرار گویی‌های ملال‌آور رهایی بخشید. (ح) روایت جزء به جزء؛ این کار در شمار مهمترین وظایف یک شاعر آیینی در این روزگار است؛ چرا که زمانه «کلی گویی‌ها» به سرآمده است. باید با بررسی متون مستند اسلامی و تاریخی، ابعاد گوناگون زندگی حضرت مهدی علیه السلام، معجزات آن حضرت، فلسفه غیبت، رسالت‌های جهانی و ولایت تکوینی آن امام موعود، توسط شعرای آیینی نکته به نکته و صحنه به صحنه روایت شود. وظیفه اصلی شاعران آیینی زمانه ما، دادن اطلاعات دست اول در مورد این شخصیت‌های استثنایی تاریخ بشری به شیفتگان ادب شیعی و پرهیز از تکرار مکرر است و کلی گویی‌ها است. همان‌گونه که علوم و فنون بشری به تدریج از زیر مجموعه‌های جدیدی در هریک از رشته‌های علمی پرده بر می‌دارد و برای هر زیر مجموعه نیز، زیر مجموعه‌های فرعی تری را در نظر می‌گیرد و دامنه تخصصی‌ص‌های علمی را به خاطر گستردگی دامنه علوم و فنون، به مسایل ریزتری می‌کشانند تا کار تحقیق را دقیق‌تر و اساسی‌تر دنبال کند و پرده از راز شگرف آفرینش بردارد، در عالم فنون شعری نیز باید همین اتفاق رخ دهد و نظر شاعران آیینی به روایت مسائل ریزی معطوف گردد که ارتباط منطقی با زنجیره «موضوعات مهدوی» دارد. (ط) احیای ارزشها؛ این امر باید همیشه مورد عنایت شاعران آیینی قرار گیرد. یک بررسی کوتاه و گذرا در پیشینه شعر آیینی، این حقیقت تلخ را آشکار می‌سازد که تا چه میزان در حقّ آل‌الله ناخواسته ستم رفته و سیمای انسانی و روحانی آنان در هاله‌ای از «ناتوانی»، «ذلت» و «ستم پذیری» فرو رفته است. رویکرد جدی شاعران آیینی روزگار ما به مقوله‌های ارزشی، می‌تواند به احیای ارزش‌ها در جامعه اسلامی ما منتهی گردد. (ی) رعایت ادب کلامی؛ چون سر و کار شاعران آیینی با ذوات مقدسی است که مثل اعلای انسانیّتند، باید در نهایت ادب و

فروتنی از آنان سخن گفت و حرمت آنان را پاس داشت و با به تصویر کشیدن عظمت وجودی و مکارم اخلاقی آنان، شأن و منزلت واقعی این بزرگواران را روایت کرد. همچنین از به کار بردن تعابیری که با کیان ذاتی این شخصیت‌های استثنایی در تعارض است، جداً پرهیز کرد و از «ردیف» قرار دادن اسامی حضرات معصومین علیهم السلام دوری گزید. ک) طبقه بندی موضوعی شعر مهدوی؛ این کار با «روایت جزء به جزء» ارتباط تنگاتنگی دارد. ما باید بیاموزیم که پس از انتخاب سوژه برای آفرینش یک اثر هنری، به طبقه بندی موضوعی آن پردازیم و در مرحله بعد، زیر مجموعه‌های هریک از این موضوعات را شناسایی کرده و در محلی خود قرار دهیم؛ سپس نظر خود را به نقطه خاصی از این زنجیره موضوعی معطوف کنیم و اندیشه خود را در فضایی که فراروی ما گسترده است به پرواز در آوریم. از پرداختن به چندین موضوع در یک شعر مهدوی حتی المقدور پرهیز کنیم مگر آنکه رابطه منطقی آنها را با هم احراز کرده باشیم؛ همانند یک نویسنده زبردست که در وهله اول، شاکله داستانی خود را طراحی می‌کند و سپس حلقه‌های موضوعی داستان را چنان با زبردستی به هم متصل می‌سازد که در نهایت، زنجیره موضوعی داستان او را کامل می‌کند. ل) آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی؛ یک شاعر آیینی پیش از آن که شاعر باشد باید به عنوان یک منتقد توانا در عرصه شعر مهدوی بتواند به نقد آثار خود و دیگران پردازد و بدون کمترین گذشت، همانند یک صیرفی بصیر و آگاه، اثر هنری خود را بی‌رحمانه نقد کند و پس از شناخت نقاط ضعف و نارسایی‌های آن، در اصلاح اثر هنری خود بکوشد. این نکته را باید همیشه در نظر داشته باشد که شعر تا هنگامی که به چاپ نرسیده و در اختیار این و آن قرار نگرفته، می‌تواند مورد تجدید نظر و حتی تغییرات کلی قرار گیرد، ولی پس از چاپ، حکم تیری را پیدا می‌کند که از کمان بیرون بسته و دیگر قابل بازگشت نیست. آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی، برای یک شاعر آیینی ره‌آوردی دارد که نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار آنها گذشت. از همین روی، کسانی در عرصه شعر مهدوی موفق‌ترند که میزان آگاهی آنان از فنون نقد شعر بیش از دیگران باشد.

۲-۶) نبایدهای شعر مهدوی

علاوه بر دوازده مؤلفه‌ای که در شمار بایدهای شعر مهدوی ذکر کردیم و عدم رعایت آنها در زمره نبایدهای شعر مهدوی قرار می‌گیرد، موارد زیر را نیز می‌توان در شمار این «نبایدها» قرار داد. این موارد، خطوط ممنوعه در قلمرو شعر مهدوی را ترسیم می‌کنند و جنبه پرهیزی دارند و شهروندان شعر مهدوی، مجاز به عبور از آنها نیستند. الف) رسالت مخاطب را نباید به دست فراموشی سپرد. شاکله معنوی شعر مهدوی باید به گونه‌ای طراحی گردد که مخاطب شعر، خود را در تکمیل آن سهیم باند و برای موارد ناگفته، معادل‌های مناسبی بجوید و آن را در حلقه معینی از زنجیره شعر مهدوی قرار دهد. ب) چون دریافت «پیام شعر» باید توسط مخاطب صورت پذیرد، نباید با القای مستقیم و بی‌واسطه «پیام شعر» سهم مخاطب را نادیده گرفت. باید به او این اجازه را داد که خود «پیام شعر» را کاملاً «کشف» کند. ج) باید از تقلید شیوه بیانی دیگران حتی المقدور پرهیز کرد. هر شاعری باید زبان شعری خود را پیدا کند، در غیر این صورت ناگزیر از تکرار و تقلید می‌شود که پسندیده نیست. د) پرهیز از «گذشته‌گرایی» و احیای سنت‌های قدیمی غیر کارآمد، که عمر مفید آنها سرآمده است و برای مخاطبان شعر مهدوی امروز، دیگر جاذبه‌ای ندارد. ه) یک شاعر آیینی نمی‌تواند و نباید محیط اطراف خود را به دست فراموشی سپارد و در گذشته زندگی کند و از کنار حوادثی که در جوامع اسلامی و در زمانه غیبت رخ می‌دهد، با بی‌تفاوتی عبور کند. و) باید از مغلق‌گویی و دشوار نویسی و فضل‌فروشی در شعر مهدوی که به «غموض آفرینی» می‌انجامد، پرهیز کرد. ز) باید از به تصویر کشیدن مقوله‌های ضد ارزشی که بار منفی و جنبه بدآموزی دارند پرهیز کرد. مثلاً در مقوله «انتظار» که از موضوعات مهم شعر مهدوی است، باید به جنبه‌های مثبت آن عنایت داشت و بُعد خودسازی آن را به تصویر کشید که منافاتی با دل بستن به آینده‌ای روشن و پر از امید ندارد و در عین حال، مخاطبان شعر انتظار را با خودسازی و غیر سوزی آشنا می‌کند که اولین قدم در انسان‌شناسی است. ح) واگویی مطالب واهی و خرافی و غیر

مستند، مسیر فکری علاقه‌مندان به شعر مهدوی را از راه مستقیم منحرف می‌کند و به جای آشنایی با واقعیات موجود در امر «غیبت» و «ظهور»، ذهن آنان را با مسائل بی‌ارزشی درگیر می‌کند که به فاصله گرفتن آنان از صف منتظران واقعی می‌انجامد. بنابراین، باید جداً از واگویی مطالبی از این دست پرهیز کرد. ط) درست است که در مقوله «باستان گرای» در جستجوی «نمادهای تاریخی» است، ولی زیاده روی در این امر، شاعر آیینی را از صراحت بیانی دور می‌کند و مخاطبان شعر مهدوی را نیز هر از گاه به بیراهه می‌کشاند که از مسیر مستقیم شعر مهدوی فاصله دارد. همچنین نباید این نکته را فراموش کنیم که بسیاری از «نمادهای تاریخی» و «اسطوره‌ای» جایگزین مناسبی برای شخصیت‌های مطرح در شعر مهدوی نیستند و همانندی آنان با این ذوات مقدس را سرانجام به مسیر قیاس مع الفارق کشانده می‌شود که قابل دفاع نیست. ی) به کارگیری اوزان جدید، قالب‌های شعری متنوع و ردیف‌های تازه در شعر مهدوی از «بایدها» است، ولی این نکته را نباید فراموش کنیم که هر از گاه برخی از اوزان جدید به خاطر ناخوش‌آهنگی و بعضی از ردیف‌ها به جهت «لوکسی بی‌اندازه» و «بی‌محتوایی»، مخاطبان را از شعر مهدوی دور می‌کند و از میزان عطش و شیفتگی آنان می‌کاهد. بنابراین از این گونه اوزان ناخوش‌آهنگ و ردیف‌های شعری بی‌محتوا و به ظاهر لوکس و زیبا، باید پرهیز کرد. این بحث را به اختصار برگزار کردیم؛ طالبان تفصیل به کتاب دیگر نگارنده «شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی» ص ۳۳۹ تا ۴۴۵ رجوع کنند.

بخش هفتم – نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر

نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر

در بخش‌های مختلف این کتاب، آثار منظومی از شعرای معاصر را در رابطه با میلاد، غیبت، ظهور و رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام نقل کرده‌ایم؛ ولی از آنجا که شعر مهدوی معاصر در زبان فارسی، از شأن و منزلت خاصی برخوردار است، بخش پایانی این اثر را به عنوان «حسن ختام» به نمونه‌های برگزیده و ممتازی از شعر مهدوی شعرای معاصر فارسی زبان اختصاص داده‌ایم. انتخاب اشعار را به نحوی سامان داده‌ایم که شیفتگان شعر مهدوی با شیوه‌های بیانی متنوع و سبک‌های مختلف آن در عصر حاضر آشنا شوند.

آن آفتاب پنهانی

طلوع می‌کند آن آفتاب پنهانی ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانه چیست؟ شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی کسی که سبزترست از هزار باز بهار کسی، شگفت کسی، آن چنان که می‌دانی کسی که نقطه آغاز هر چه پروازست تویی که در سفر عشق، خط پایانی تویی بهانه آن ابرها که می‌گریند بیا که صاف شود این هوای بارانی تو از حوالی اقلیم هر کجا آباد بیا که می‌رود این شهر رو به ویرانی کنار نام تو، لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی (۱۰۳۶)

پایان حیرانی

خورشید من! امشب پرتو نیفشانی کز من نمی‌آید آینه گردانی امشب دلم ابری است، دارم برای تو یک چشم بارانی، یک روح طوفانی حس می‌کنم دیری است همرنگ چشمات نوشته می‌خوانم، ناگفته می‌دانی ای دل! پذیرا شو، دردی که می‌گفتی ناخوانده می‌آید امشب به مهمانی امشب که می‌ترکد بغض قفس‌ها مان باید پری افشانند ای روح زندانی! مردی تبر بر دوش، از کعبه می‌آید مردی که پیموده است یک راه طولانی پایان نمی‌گیرد، راهی که او دارد آغاز آینه است پایان حیرانی وقتی که او آمد،

آئینه باید شد تا گل کند در ما، خورشید پنهانی (۱۰۳۷)

چشم به راه

به تماشای طلوع تو جهان چشم به راه به امید قدمت کون و مکان چشم به راه به تماشای تو ای نور دل هستی! هست آسمان، کاهکشان کاهکشان چشم به راه رخ زیبای تو را یاسمن آئینه به دست قد رعنا تو را سرو جوان چشم به راه در شبستان شهوّد اشک فشان دوخته‌اند همه شب تا به سحر، خلوتیان چشم به راه دیدمش فرشی از ابریشم خون می گسترده در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه نازنینا! نفسی اسب تجلی زین کن که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه آفتابا! دمی از ابر برون آ که بود بی تو منظومه امکان نگران، چشم به راه (۱۰۳۸)

در مدار چشمانت

سحر، آئینه دار چشمانت صبح، حیران به کار چشمانت ماه، روشن ترین مسافر عشق دوره گرد دیار چشمانت هر پگاه، آفتاب و آئینه می کشند انتظار چشمانت تو به خورشید نور پاشیدی وقتی آمد کنار چشمانت از صداقت، همیشه سرشار است موج دریا تبار چشمانت اشک من چون ستاره می چرخد هر سحر، در مدار چشمانت (۱۰۳۹)

ظهور کن

از مقابل دلم عبور کن خاطرات رفته را مرور کن باز هم بیا به ما سری بزن خانه را پر از نشاط و شور کن خوب من! بیا و با حضور خود شهر را دوباره غرق نور کن از میان کوجهای قلب من ای فرشته! باز هم عبور کن من که رو سیاه این قبیله ام تو، به خاطر خدا ظهور کن (۱۰۴۰)

تمام جاده را رفتم...

به دنبال تو می گردم نمی یابم نشانت را بگو باید کجا جویم مدار کهکشان را؟ تمام جاده را رفتم، غباری از سواری نیست بیابان تا بیابان جسته ام رد نشانت را کهن شد انتظار اما به شوقی تازه بال افشان تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستان را کرامت گر کنی این قطره ناچیز را شاید که چون ابری بگردم کوجهای آسمانت را الا ای آخرین طوفان! پیچ از شرق آدینه که دریا بوسه بنشانند لب آتشفشان را (۱۰۴۱)

صدایت می کنم...

صدایت می کنم، عالم شمیم عود می گیرد و چشمانم به یاد تو، غمی مشهود می گیرد شبی در خلوت لاهوتی روح تجلی کن که دارد شعرهایم رنگی از بدود می گیرد سواحل در سواحل، خاک سرگرم گل افشانی است که روزی رنگ و بو از آن گل موعود می گیرد در اشراق ترنم‌ها و آفاق تغزل‌ها زمین را نغمه جادویی داود می گیرد هلا! ای قدسی سرچشمه انفاس جالینوس به دشت زخمها مان نقشی از بهبود می گیرد بین مولا! به محض این که از عشق تو می گویم جهان را، شوق یک فردای نامحدود می گیرد (۱۰۴۲)

قبله گاه تمام ستاره‌ها

اینجا که شعر در کف نامردمان رهاست موعود من! صدای تو، عاشق‌ترین صداست این جغدهای خفته که آواز شومشان در ژرفنای تیره و خاموش شب رهاست باور نمی‌کنند که چشمان روشنت دیری است قبله‌گاه تمام ستاره‌هاست من می‌شناسمت، دل‌غمگین و خسته‌ات با درد، با غرور ترک خورده‌اشناست آی، ای تو آن درخت کریمی که دست‌هاست دیری است آشیانه گرم پرنده‌هاست آخر چگونه درگذر بادهای تند استاده‌ای؟ که قامت سبز تو ناخداست من از هجوم دشنه شب، زخم خورده‌ام پس مرهم نگاه اهورایی‌ات کجاست؟ (۱۰۴۳)

کی می‌کنی ظهور؟!

یک شب، میان هاله‌ای از عطر و عشق و نور می‌آیی از غریب‌ترین جاده‌های دور پا می‌نهی به کوچه متروک عشق من آهسته راه می‌روی، امیرا چه با غرور! احساس می‌کنم که تنم سبز می‌شود وقتی که از کنار دلم می‌کنی عبور اینجا، تمام پنجره‌ها رو به غربتند ای آشنای عاطفه! کی می‌کنی ظهور؟! بی‌تو، نگاه‌ها همه پژمرد و خشک شد بی‌تو، ز لوح خاطره‌ها پاک شد سرور می‌آیی از طلیعه خورشید بی‌گمان یک شب میان هاله‌ای از عطر و عشق و نور (۱۰۴۴)

ای نبض پنهان هستی!

من آواره ناکجایی‌ترین رد پایم چه بی‌انتهایم من امشب! چه بی‌انتهایم! مرا دارد از خود تهی می‌کند ذره ذره همان حس گنگی که می‌جوشد از ژرفنایم پُرم از غریبی و لبریزم از بی‌شکویی بگو با من ای هیچ کس! من کیم؟ در کجایم؟ من و جست و جوی تو ای نبض پنهان هستی! کجای زمین و زمانی؟ بگو تا بیایم بگو از کجای دلم می‌وزی، سایه روشن که من با غریبانگی‌های تو آشنایم کبودای زخمی، که گل می‌کنی در سکوتم بنفشای بغضی، که سر می‌کشی از صدایم چنان قاصدک در پریشانی دست طوفان در آشوب بی‌ساحل یادهایت، رهایم چو فانوس، چشمانم از آتش و انتظار است بیا! ورنه تا صبح می‌پژمرد روشنایم هنوز این منم خیره بر امتداد همیشه که روزی تو می‌آیی از آن سوی لحظه‌هایم (۱۰۴۵)

بُغض جمکرانی من

گرفته بوی تو را خلوت خزانی من کجایی؟ ای گل شب‌بوی بی‌نشانی من! غزل برای تو سر می‌بُرم عزیزترین! اگر شبانه بیایی به میهمانی من چنین که بوی تنت در رواق‌ها جاری است چگونه گل نکند بُغضِ جمکرانی من؟! عجب حکایت تلخی است ناامید شدن شما کجا و من و چادر شبانی من؟! درین تغزل کوچک سُیرودمت ای خوب! خدا کند که بخندی به ناتوانی من به پای بوس تو، آینه دست چین کردم کجایی؟ ای گل شب‌بوی بی‌نشانی من! (۱۰۴۶)

خواب دیده‌ام که می‌رسی...

مثل روز اول زمین، بوی بوترباب می‌دهی بوی شاخه‌های زرد نور، بوی آفتاب می‌دهی طاقه طاقه آسمان، عزیز! سهم شانه ستبر تو ای پر از طلوع و روشنی! بوی التهاب می‌دهی مشق‌های پاره پاره‌ام، فکر صحبت دوباره‌ام دست‌های خواهش مرا، باز کی جواب می‌دهی؟ رد قصه‌های مشرقی، ای نسیم آخر الزمان! هان چرا تو این قدر مرا، دست اضطراب می‌دهی؟ ذوالجناح ایستاده است، علقمه به علقمه عطش شط آتش است ذوالفقار، اسب را شتاب می‌دهی؟ سبزپوش مهربان بر آی، صبح آرزو دمیده است خواب دیده‌ام که می‌رسی، عشق را جواب می‌دهی (۱۰۴۷)

بیا که سبزه بروید

میان غربت این کوچه‌های تو در تو دلم گرفته به یاد تو ای گل شب بو! هنوز، مثل گل و پونه دوست دارم هنوز مثل درخت و پرنده و آهو میان این همه آینه‌های سرد و سیاه چراغ چشم تو از دور می‌زند سوسو مخواه پنجره‌ام را اسیر پرده اشک مخواه با غم غربت دلم بگیرد خوشی برای صدایت ترانه می‌خوانم شب ستاره و آینه و گل و گیسو بیا که از نفست صد بهار گل بدمد بیا! که سبزه بروید دوباره بر لب جو (۱۰۴۸)

بهار در راه است

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است بهار، همنفس ذوالفقار در راه است نگاه منتظران، عاشقانه می‌خواند که: آفتاب شب انتظار، در راه است به جاده‌های کسالت، به جاده‌های تهی خبر دهید که: آن تکسوار در راه است کسی که با نفس آفتابیش دارد سر شکستن شبهای تار، در راه است کدام جمعه؟ ندانسته‌ام! ولی پیدا است که آن ودیعه پروردگار در راه است دلم خوش است میان شکنجه پاییز چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است (۱۰۴۹)

یار آمدنی است

فروغ بخش شب انتظار، آمدنی است رفیق آمدنی، غمگسار آمدنی است به خاک کوچه دیدار آب می‌پاشند بخوان ترانه، بزن تار، یار آمدنی است بین چگونه قناری ز شوق می‌لرزد! مترس از شب یلدا، بهار آمدنی است صدای شیبه رخس ظهور می‌آید خبر دهید به یاران: سوار آمدنی است بس است هر چه پلنگان به کوه خیره شدند یگانه فاتح این کوهسار، آمدنی است (۱۰۵۰)

تا کی انتظار؟!

رونق بهشت! گندمی تبار! در جهنم، آدمی بیار فارسُ الحجاز! نغمه‌ای بساز شور من! بزن پرده را کنار یوسف نهان! صاحب الزمان! بر نگاهمان، مرهمی گذار ای حماسه مرد! آسمان نورد! خون نشسته در چشم ذوالفقار پشتمان خمید، قطع شد امید تا کی انتظار؟! تا کی انتظار؟! (۱۰۵۱)

می آبی و...

می آبی و تمام زمین است مال تو خورشید، ذره‌ای است ز شرح جمال تو وقتی که می‌رسی ز افق‌های دور دست گم می‌شود تمام زمین زیر بال تو تو از تمام آینه‌ها مهربان‌تری باران چگونه وصف کند شرح حال تو؟ یوسف‌ترین غریب قبیله تویی عزیز! پر می‌کند تمام دلم را خیال تو ماییم و سینه‌های پریشان، همین و بس ماییم و مهربانی زهرا خصال تو (۱۰۵۲)

به کلبه‌ات برگرد!

عبور می‌کند از متن سایه‌ها یک مرد که از تبار بهار است و از قبیله درد نسیم خاطره‌ها پیش پای آمدنش ز باغ عشق، امید حضور می‌آورد عبور می‌کند آری، همان که مانده غریب نشسته پیش همین مردمان خسته و سرد بدون رویش چشمانت ای گل نرگس! برای خویش نداریم جز بهاری زرد تو مثل موجی و این کلبه، ساحلی تنها بیا به خاطر دریا، به کلبه‌ات برگرد! (۱۰۵۳)

لحظه موعود

خواهی آمد ای سوار سبز پوش! لحظه‌هایم را بهاری می‌کنی با نگاه خویش در متن زمین عشق را هر لحظه جاری می‌کنی خواهی آمد، خوب می‌دانم هنوز می‌نشینم روزها چشم انتظار خیره بر بی‌انتهای جاده‌ها می‌نشینم با نگاهی اشکبار ای بهار آخرین! کی می‌رسی؟ من غریب و خسته اینجا مانده‌ام در عبور بیدریغ لحظه‌ها من کنار خویشتن جا مانده‌ام فصل‌ها را باز هم پر می‌کند گریه من، شیون من، سوز من تا بینم لحظه موعود را جمعه می‌شد کاشکی هر روز من! (۱۰۵۴)

چرا نمی‌آیی؟!

غروب جمعه دلگیر با دعای سمات دل شکسته من می‌زند دوباره صدات هزار پنجره، پرواز می‌کند تا اوج هزار پنجره از این دریچه‌های نجات نشسته‌ای به بلندای لحظه‌های یقین و زیر پای تو جوشیده، نیل، دجله، فرات و دانه دانه تسبیح دست سرشارت به نخ کشیده‌ای از اجتماع گنگ گرات زمین دچار تشنج، دچار بحران است شبیه گوی مقوایی بدون ثبات تو سرنوشت زمینی، چرا نمی‌آیی؟ غروب جمعه دلگیر با دعای سمات (۱۰۵۵)

فقط!

دو چشم خسته من می‌خکوب کعبه فقط شکست قبله‌ما از رسوب کعبه فقط پر از تب است بگو پس چرا نمی‌آیی؟ تو ای مسافر تنهای خوب کعبه فقط نمانده بر تن این روزهای نامشروع به جز صلابتی از چارچوب کعبه فقط طلوع می‌کنی از شرق این مکعب نور و درک می‌کند این را، غروب کعبه فقط به سمت چشم تو پیوند می‌خورد با هم نمازهای فرادای رو به کعبه فقط (۱۰۵۶)

انتظار مستجاب!

بی‌تو چه سخت می‌گذرد روزگار من «خود را به من نشان بده آینه‌وار من» ای آفتاب! خیره به راهت نشسته‌ام رحمی به حال دیده چشم انتظار من هر شب برای آمدنت گریه می‌کنند سجاده و دو دیده شب زنده‌دار من امید بسته‌ام که می‌آیی و می‌کشی دستی بر این، بر این دل امیدوار من دل را برای آمدنت فرش کرده‌ام بشتاب! ای امید دل بیقرار من! دست دعا و اشک و نیاز ظهور تو کی مستجاب می‌شود این انتظار من! (۱۰۵۷)

یار غمگسار بیاید

دعا کنید رسد آن زمان که یار بیاید خزان باغ جهان را ز نو بهار بیاید دعا کنید، دعایی که آفتاب درخشان به سرپرستی گل‌های روزگار بیاید زند به گرده شب زخم، گام توسن عزمش چو از فراز زمان، مهر شب شکار بیاید هزار اختر تابنده در سپهر دو دستش هزار مهر منیرش به کوله‌بار بیاید قیامتی کند از قامتش به پا که تو گویی معاد رویش انسان درین دیار بیاید دمد به گلشن گیتی، بلوغ صبح رهایی بهار خنده زند، گل به شاخسار بیاید اگر ز موج پر آشوب عشق، نوح زمانه به ساحلی که مرا باشد انتظار بیاید: هزار اختر نور از فلک، ز شوق و ز شادی برای دیدن آن یار گل‌عذار بیاید جمال را بنماید اگر ز پرده غیبت قرار بر دل یاران بیقرار بیاید کتاب عشق گشاید و «ان یکاد» بخوانید دعا کنید که آن یار غمگسار بیاید (۱۰۵۸)

جز این تمنایی نداریم

ما بی‌تو - تا دنیاست - دنیایی نداریم چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم ای سایه‌سار ظهر گرم بی‌ترحم جز سایه داستان تو

جایی نداریم تو آبروی خاکی و حیثیت آب دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم وقتی عطش می‌بارد از ابر سترون جز نام آبی تو، آوایی نداریم شمشیرها را گو بارند از سر بغض از عشق، ما جز این تمنّایی نداریم (۱۰۵۹)

صبحی دگر می‌آید...

صبحی دگر می‌آید ای شب زنده‌داران! از قله‌های پر غبار روزگاران از بیکران سبز اقیانوس غیبت می‌آید او تا ساحل چشم انتظاران آید به گوش از آسمان: این است مهدی! خیزد خروش از تشنگان: این است باران! با تیغ آتش می‌درد آن وارث نور در انتهای شب، گلوی نابکاران از بیشه‌زار عطرها تازه آید چون سرخ گل بر اسب رهوار بهاران آهنگ میدان تا کند او، باز ماند در گرد راهش مرکب چابکسواران آینه آیین حق! ای صبح موعود! ماییم سیمای تو را آینه‌داران دیگر قرار بی تو ماندن نیست در دل کی می‌شود روشن به رویت چشم یاران؟ (۱۰۶۰)

دیار خورشید

ستاره‌ها همه شب زنده‌دار خورشیدند که تا طلوع سحر، بیقرار خورشیدند ز جلوه‌های رخ تابناکشان پیداست که این خجسته‌دلان از تبار خورشیدند عبور مرکبشان بی‌نیاز اسم شب است که آشنا به حریم دیار خورشیدند ز چشمه‌سار ولی نعمت آبرو گیرند به خوان نور و شرف، ریزه‌خوار خورشیدند شکوه شب بود از وسعت شکفتنشان شکوفه‌های لب جویبار خورشیدند به گاه غیبت کبرای آفتاب شرف ستاره‌ها، همه شب زنده‌دار خورشیدند (۱۰۶۱)

کی ظهور می‌کنی!؟

ای نسیم سرخوشی که از کرانه‌ها عبور می‌کنی! ای چکاوکی که کوچ تا به جلگه‌های دور می‌کنی ای شهاب روشنی که از دیار آفتاب می‌رسی! این فضای قیرگونه را پر از ظنن نور می‌کنی آبر دلگرفته مهاجری که خاک تیره را! آشنای تند بارش شبانه بلور می‌کنی ای ترنمی که پا به پای رودها و آبشارها! خلوت سواحل خموش را، فضای شور می‌کنی آبر رهسپر! گر از دیار یار ما عبور می‌کنی پرسشی نما، بگو که: ای بهار! کی ظهور می‌کنی؟ (۱۰۶۲)

اگر بگردی ای موعود!

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو بین باقی است روی لحظه‌هایم جای پای تو اگر کافر، اگر مؤمن، به دنبال تو می‌گردم چرا دست از سر من بر نمی‌دارد هوای تو؟ صدایم از تو خواهد بود، اگر برگردی ای موعود! پر از داغ شقایق‌هاست آوازم برای تو تو را من با تمام انتظارم جستجو کردم کدامین جاده امشب می‌گذارد سر به پای تو؟ نشان خانه‌ات را از هزاران شهر پرسیدم مگر آن سوتر است از این تمدن روستای تو؟! (۱۰۶۳)

بنده صاحب الزمان بودن

بنده را سر بر آستان بودن بهتر از پا بر آسمان بودن نفسی در رضای حضرت حق بهتر از عمر جاودان بودن که چو زنجیر، سر به حلقه در گه چو در، سر بر آستان بودن بهتر از پادشاهی دو جهان بر در دوست پاسبان بودن بندگی در جناب حضرت عشق بهتر از شاه انس و جان بودن عین انسان شدن به دیده حق یعنی: از چشم خود نهان بودن مسند از کوه قاف گستردن بال سیمرخ، سایبان بودن چون جرس، بسته از پی محمل در ره عشق، یکر زبان بودن یکدل و یک دهان و یک ناله همه تن جنبش و فغان بودن گمراهان

را درین شب تاریک روشنی سوی کاروان بودن در سیاحت به ساحت ملکوت با دل و روح همعنان بودن از زمان و زمانیان بیرون بنده صاحب الزمان بودن (۱۰۶۴)

حرم کجاست!؟

گم کرده راه کعبه عشقم، حرم کجاست؟ یعنی که جلوه گاه تو زیبا صنم، کجاست؟! شادی، نصیب خاطر شادی پسند تو من دوستدار درد و غم، درد و غم کجاست؟ من، خانه زاد محنت و رنجم خدای را خانه خدای ذوالنعم ذوالکرم کجاست؟ تا از سیاهی شب دیجور و ارم یا رب! فروغ ناصیه صبحدم کجاست؟ تا داد و دین بیاید و کفر و ستم برد حامی عدل و ماحی کفر و ستم کجاست؟ از دوزخ فراق رخس، جان و دل گداخت کویش که هست غیرت باغ ارم، کجاست؟ آن کشتی نجات، که زی ساحل مراد دردد چو نوح، سینه امواج یم کجاست؟ جز او، امیر کشور غیب و شهود نیست آن والی حدوث و خدیو قدم کجاست؟ دلها ز طول غیبت آن شه ملول گشت بزداید آن که از دل ما زنگ غم، کجاست؟ تا وصف خط سبز و لب لعل او کند آن روز، کلک «خوشدل» شیرین قلم کجاست؟ (۱۰۶۵)

تا سپیده می آید

بیا که با همه کوله بار برخیزیم به عزم بوسه به داستان یار، برخیزیم غبار غربت پاییز را دوامی نیست به انتظار طلوع بهار برخیزیم ضریح دل بزدایم با ستاره اشک مثال آینه بی غبار، برخیزیم سوار صبح ظفر تا سپیده می آید بیا ز خواب شب انتظار، برخیزیم به پاس حرمت خورشید با گل صلوات چو موج حاصل از انفجار، برخیزیم (۱۰۶۶)

خدا کند تو بیایی

چه قدر منتظرم من، خدا کند تو بیایی نشسته پشت درم من، خدا کند تو بیایی از آن درخت شکسته، از آن پرنده خسته هنوز خسته ترم من، خدا کند تو بیایی همیشه در سفری تو، بهار و برگ و بری تو درخت بی ثمرم من، خدا کند تو بیایی غریب مانده ام اینجا، غریب مثل پرستو شکسته بال و پر من، خدا کند تو بیایی شب است و ماه تویی تو، نشان راه تویی تو بین که در به درم من، خدا کند که بیایی (۱۰۶۷)

طرح لبخند تو

چشم‌ها، پرسش بی پاسخ حیرانی‌ها دست‌ها، تشنه تقسیم فراوانی‌ها با دل زخم، سر راه تو آذین بستیم داغ‌های دل ما، جای چراغانی‌ها حالیا دست کریم تو برای دل ما سر پناهی است درین بی سر و سامانی‌ها وقت آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی ای سر انگشت تو آغاز گل افشانی‌ها فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید فصل تقسیم غزل‌ها و غزلخوانی‌ها سایه امن کسای تو مرا بر سر بس تا پناهم دهد از وحشت عریانی‌ها چشم تو، لایحه روشن آغاز بهار طرح لبخند تو پایان پریشانی‌ها (۱۰۶۸)

پنجره گلها

گوش کن! می‌شنوی همهمه دریا را؟ تپش واهمه خیز نفس صحرا را نور، بی حوصله در پنجره می‌آشوبد باز کن پنجره بسته گلدان‌ها را واژه‌ها، در شعف شور شدن می‌رقصند دیدی آنک به افق چرخش مولانا را؟ شیهه اسب کسی در نفس طوفان است گوش کن! می‌شنوی همهمه دریا را؟ سبز پوش اسب سواری، گل و قرآن در دست آب می‌باشد یک مرقد ناپیدا را (۱۰۶۹)

گفتم می‌آیی

گفتم می‌آیی، کوچه‌ها را آب پاشیدم گلدان نور آوردم، عطر ناب پاشیدم شب با سپاه خویش در پس کوچه‌ها گم شد بر ذهن تار آسمان، مهتاب پاشیدم هرچند بی‌تو، زندگی مردابِ ماندن بود من بذر نیلوفر بر این مرداب پاشیدم در قاب عمرم، انتظاری کهنه می‌رقصید تصویرهای تازه بر این قاب پاشیدم امشب تمام آن چه می‌بایست، من کردم باید بیایی، کوچه‌ها را آب پاشیدم (۱۰۷۰)

مولا نمی‌آیی؟!

من امشب زار می‌نالَم، چرا مولا! نمی‌آیی؟ چرا ای صبح بی‌پایان‌ترین یلدا نمی‌آیی؟ دلم را نذر کردم تا به چشمانت بیاویزم ضریح چشم‌هایت، قبله‌گاه ما، نمی‌آیی؟ طلسم انتظار کهنه چشم مرا کافی است که در هم بشکنی بایک نگاه، اما نمی‌آیی! تمام جاده‌ها چشم انتظار مَقدمت هستند سوارِ سبزه پوشِ وادی بطحا! نمی‌آیی؟ ببین در انتظارم تا نثار مَقدمت سازم دلم را، هتیم، دار و ندارم را، نمی‌آیی؟ زمین، آیینه تاریکی و کفر و تفرُّع شد غرور آخرین از نسل «اعطینا» نمی‌آیی! تو گفتی: جمعه موعود می‌آیم، نمی‌دانم چرا مولا! چرا مولا! چرا مولا! نمی‌آیی؟ (۱۰۷۱)

گل نرگس

بیا تا نغمه شوق از نهاد خاک برخیزد غبار از خاطر آیینه افلاک برخیزد اگر در جلوه آری گوهر پاک وجودت را صدف از دامن دریا، گریبان چاک برخیزد گل شوق تو را در دیده می‌کارم، مگر امشب دل از خواب گران آرزو، چلاک برخیزد اگر پا در رکاب آری، به پا بوس سمند تو هزاران لاله خونین جگر از خاک برخیزد ببار ای دیده! امشب قطره قطره اشک بر دامن که از دل، شعله شعله آه آتشناک برخیزد به هنگام ظهور تو، تو ای خورشید نورانی به پیش پای تو چون خاکیان، افلاک برخیزد مگر حرف مرا تکرار سازد ای گل نرگس! سخن با کوه می‌گویم، کزو پژواک برخیزد به شوق نرگس مست تو ای مهر جهان آرا! بسی گل نغمه مستی ز نای تاک برخیزد (۱۰۷۲)

بیا بتاز و بتازان

کجاست قامت سبزت؟ بهارمان! بس نیست؟ بیا بتاز و بتازان سوارمان! بس نیست؟ دو چشم می‌کنم این کوه و کاه را بر راه اگر اشاره کنی، انتظارمان بس نیست؟ چه فکر می‌کنی ای مهربان‌ترین روشن؟! چه فکر می‌کنی؟ آیا غبارمان بس نیست؟ مخواه گریه بپرهیزد از من ای مولا! اگرچه عدّه پرهیزگارمان بس نیست کجای خاک بخوابانم این همه گل را؟! بس است ساقه شکستن، مزارمان بس نیست؟! زیاد فکر سفر می‌کنی دل ناچیز! یقین بدان که سفر هست، بارمان بس نیست (۱۰۷۳)

رود آیینه

تو می‌رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری واز دو دست همیشه سبزت، گل و نسیم بهاره جاری نمی‌توان از تو در غزل گفت، تو را ابد یا ازل گفت تو رود آیینه هستی و ابر ز گیسوانت شراره جاری! چه می‌کنی که به شوق نامت درین غزل‌های خشک و بی‌روح گل تصاویر می‌شکوفد، و می‌شود استعاره جاری میان بغض سیاه ساکت تو می‌رسی ای گلوی عاشق! و می‌شود با صدای سبزت اذان عشق از مناره جاری فروغ شهباست خواندن تو، بلوغ لبهاست خواندن تو تویی که معنای بودندت را نمی‌کنی در

نظاره جاری تو را سوار همیشه پیروز! به چشم فردا مگر بینم که می‌رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری (۱۰۷۴)

تو و زلالی و سرشاری

خیال سبز تماشایت به ذهن آینه‌ها جاری است و چشم آینه‌ها انگار بدون چشم تو زنگاری است شب من و شب گیسویت، قصیده‌ای است چه طولانی! حکایتی ز پریشانی، همیشه مبهم و تکراری است میان رخوت دستانم، حضور مبهم پاییز است و روح سرد خزان انگار هنوز در تن من جاری است تو ای حضور اهورایی! به یک تبسم بارانی بیا و بغض مرا بشکن که فصل، فصل عطش باری است من و تلاطم تو خالی، تو و زلالی و سرشاری بیا و جام مرا پر کن کنون که لحظه سرشاری است چراغ روشن شب پژمرد، ستاره‌ها همه خوابیدند به یاد تو دل من، اما هنوز در تب بیداری است درین تلاطم دلتنگی بیا و از سر یکرنگی دلی بده به غزل‌هایم، اگر چه از سر ناچاری است! (۱۰۷۵)

کجایی؟!

روح خاکستر من! کجایی؟ بحر شعله ور من! کجایی؟ کهکشان! آسمان! سال نوری! ژرف پهناور من! کجایی؟ مشتری بر تو کیوان و زهره سوی آن سوتر من! کجایی؟ صاعقه! ابر! باران! جوانه! رویش باور من! کجایی؟ سمت قوس مدار تکامل! اوج سرتاسر من! کجایی؟ ارتفاع سحر! صبح پیچان! تاب نیلوفر من! کجایی؟ باغبان فلق! بذر فردا! دانه خاور من! کجایی؟ بی‌ستون آسمان! راه شیری! شور شعر تر من! کجایی؟ فاتحه! قدر! وَالْعَصْر! یاسین! واقعه! کوثر من! کجایی؟ قبله! سجاده! نیت! نیایش! سجده آخر من! کجایی؟ نافله! نازدانه! نوازش غایب در بر من! کجایی؟ آشکار «حسن»! غیب نرگس! راز پرده در من! کجایی؟ (۱۰۷۶)

چشم‌های جاده

کور کرد انتظار، چشم‌های جاده را کشته است مردم انتظار زاده را آتشی به نام عشق، باز طعمه کرده است مثل روزهای پیش جنگل اراده را ای که با صدایتان آبدیده می‌کنید دشنه‌های سیصد و سیزده پیاده را سبزرتر کنید هان! روی شانه‌هایتان نخل‌های چوبی خواب‌های ساده را می‌رسد کسی که باز روح تازه می‌دهد مردهای جنگی از نفس فتاده را او همان کسی است که سمت عشق می‌کشد مثل حالت قنوت، دست‌های ساده را با نگاهش عاقبت، سبز می‌کند کسی قلب سرد جنگل و چشم کور جاده را (۱۰۷۷)

زودتر برگرد!

می‌خواهم آری خوب باشم، خوبتر، برگرد این را نمی‌خواهی تو خوب من! مگر؟ برگرد امشب دعای ساقه‌هایم نام سبز توست می‌خشکم آخر زیر باران تبر، برگرد فصل تو شد گویا که نامت مثل نیلوفر پیچیده امشب در همه کوه و کمر، برگرد امشب بیابان در بیابان مار می‌روید خشکیده حتی شاخه‌های شعله ور، برگرد شمشیرها در انحنای خشم پوسیدند عصیان قومی تازه شد فصل خطر برگرد یک روز دیگر آمد اما بی‌غزل طی شد دارم به پایان می‌رسم من، زودتر برگرد! (۱۰۷۸)

آن همیشه خوب

از شانهاش شکوفه می‌ریزد مردی که وسعتش بهارانی است می‌آید از غبار آن سوها در یک شبی که تُرد و بارانی است بر تک درخت جاده می‌بندد اسب سپید و خسته خود را می‌خواند آه ز آن شب موعود، از آن شبی که سخت طوفانی است من دیده‌ام شهاب می‌ریزد از گوشه گوشه ردای او در چشم‌های ابری‌اش رازی است مانند آن شبی که بارانی است افسوس بادهای ده روزه،

بوی بهار را نیاوردند تقویم‌ها ولی نفهمیدند امسال فصل‌ها زمستانی است با نان و با کبوتر و با زیتون، کاش آن همیشه خوب برگردد این روزهای سوخته دیری است بی‌او در ابتدای ویرانی است (۱۰۷۹)

تو چرا دیر می‌کنی؟!

ای آخرین ستاره که تأخیر می‌کنی من زود آمدم، تو چرا دیر می‌کنی؟ من زود آمدم، به یقینی که خواب رفت خوابی که ای نیامده! تعبیر می‌کنی ای آخرین ستاره! که با خنده‌ای زلال شب را، اسیر صبح فراگیر می‌کنی با من بگو: نرفته به صبح تو می‌رسم یا آن که وعده وعده مرا پیر می‌کنی؟ (۱۰۸۰)

کوچ

وهم می‌بارد از آیینی شب جاری مان کیست تا آمده باشد پی دلداری مان؟! سفری تازه فرا روی ره قافله نیست و چه دلگیر شد این جاده تکراری مان! لحظه‌ها، باور شوقی است که در چشم دوید پشت این پنجره آویخته بیداری مان سرو این باغ از آسیب تبر ایمن باد! جمع عشقیم و نگاهند ز بسیاری مان گفت: این قافله باید که ز شب کوچ کند صبح خورشید که آمد به جلو داری مان؟ (۱۰۸۱)

سپیده موعود

معبد دلم بی تو ساکت است و ظلمانی ای الهه خورشید در شب زمستانی! از پیت روان کردم در غروب تنهایی ناله‌های پی در پی، گریه‌های پنهانی لحظه‌ای رهایی ده ای ستاره قطبی! زورق وجودم را زین محیط طوفانی باز هم بهاری کرد آسمان چشمم را کوچ سبز آواز سهره‌های زندانی در مسیر دیدارت ای سپیده موعود! کوچه باغ چشمم را کرده‌ام چراغانی از تبار اندوهم چون شقایق صحرا الفتی ندارم با هر غم خیابانی (۱۰۸۲)

طلوع

به چشم من ببخش، آسمانی! افق افق طلوع ناگهانی بیا و ماه لحظه‌های من باش درین هزار و یک شب کتانی بهار من که بی تو، بی تو، بی تو خزائیم، خزائیم، خزانی بیا و برگ زیستن بیاور برای این درخت استخوانی تو را به انتظار می‌سرایند تمام سبزه‌های ارغوانی تویی که کوله بار دست‌هایت پر است از خدا و مهربانی (۱۰۸۳)

گل بکار!

آه می‌کشم تو را با تمام انتظار پر شکوفه کن مرا ای کرامت بهار! در رخت به انتظار صف به صف نشسته‌اند کاروانی از شهید، کاروانی از بهار ای بهار مهربان! در مسیر کاروان گل بپاش و گل بپاش، گل بکار و گل بکار! بر سرم نمی‌کشی دست مهر اگر مکش تشنه محبتند، لاله‌های داغدار دسته دسته گم شدند سهره‌های بی‌نشان تشنه تشنه سوختند، نخل‌های روزه دار می‌رسد بهار و من بی شکوفه‌ام هنوز آفتاب من بتاب! مهربان من بیار! (۱۰۸۴)

ای آفتاب گمشده!

ای آفتاب گمشده! امشب طلوع کن از مشرق تجلی مذهب، طلوع کن ای آخرین ستاره عاشق! چو آفتاب با بال‌های سوخته یک

شب طلوع کن کشتند بی حضور تو جدت حسین را ای خطبه شهادت زینب! طلوع کن از هفت خط جام، عطش شعله می کشد با باده‌های سرخ و لبالب طلوع کن پر شد زمین ز فتنه شیطان و آل او بر سفلگان پست مُدْبُذَب طلوع کن امشب، غروب بوی غربی نمی دهد ای آفتاب گمشده! امشب طلوع کن (۱۰۸۵)

انتظار

بیا و گر نه درین انتظار خواهم مرد اگر که بی تو بیاید بهار، خواهم مرد به روی گونه من اشک، سال‌ها جاری است و زیر پای همین آبشار، خواهم مرد خبر رسید که تو با بهار می آیی در انتظار تو من تا بهار خواهم مرد پدر که تیغ به کف رفت مژده داد که من به روی اسب سپیدی سوار خواهم مرد تمام زندگی من درین امید گذشت که در رکاب تو با افتخار خواهم مرد (۱۰۸۶)

کوچه کوچه جستجو

کوچه کوچه جستجو، خانه خانه انتظار شهر من! شکفته‌ای در تبسم بهار شهر من! شکفته‌ای در بهار مقدمش در بهار ملتعب، در بهار بی قرار کینه را بگو برو از تمام سینه‌ها سینه را بگو بخوان، با تمام چشمه سار یک گل محمّدی است در شکنجه سکوت هم تبار نرگسی، زاده در دل حصار الفت جوان رسد شوق جاودان رسد از پس قرون درد، از پس مه و غبار آزمون قرن‌هاست این که می رسد ز راه کوچه کوچه جستجو، خانه خانه انتظار (۱۰۸۷)

چشم انتظار تو مانده است

فصل شکوفایی ماست، صبح بهاری که داری شرقی‌ترین آفتاب است، آینه‌داری که داری ای آسمانی‌ترینم! در آسمان مانده بر جای صد کهکشان جای پای، از گشت و گذاری که داری با آسمان انیسند گل‌های محبوب مهتاب خورشید پر می گشاید در سایه ساری که داری باور کن این ابرها هم ذوق چکیدن ندارند تا آذرخشی نخیزد از ذوالفقاری که داری در شام سرد بیابان، چشم انتظار تو مانده است فانوس چشمان زرد مجنون تباری که داری بعد از غروب زمستان همراه آواز باران می آید از مشرقی سبز، صبح بهاری که داری (۱۰۸۸)

در اسارت مرداب

سخت است با خیال تو در خواب زیستن چونان کویر با عطش آب زیستن بر چهره، گرد زرد فراموشی زمان تصویر وار در قفس قاب زیستن چون جغد با شقاوت ویرانه ساختن خفاش وار همدم شب تاب زیستن دور از نگاه روشن آینه تاب تو همواره در اسارت مرداب زیستن ای آفتاب صبح تماشایی بهار! تا چند بی تو در دل مرداب زیستن؟ برخیز و مهر چهره بر افروز و شب بسوز سخت است با خیال تو در خواب زیستن (۱۰۸۹)

یار می آید

غمین مباش برادر! که یار می آید دل نشسته به خون را قرار می آید مگو ز تیرگی آسمان شب آیین که صبح از پی شبهای تار می آید سپیده می دمد و آفتاب عالمتاب به آسمان شب انتظار می آید مریز اشک فراق از دو دیده چون یعقوب چرا که یوسف نیکو عذار می آید امیر قافله گوید که از ره یاری به دشت حادثه آن تکسوار می آید بزرگ منجی عالم به دادخواهی ما به گاه حادثه بیشمار می آید ز بازوان توانمند او به تارک خصم لهیب بارقه ذوالفقار می آید خوش آن خجسته پگاهی که با شکستن شب نهران به

دیده ما آشکار می‌آید (۱۰۹۰)

هلا طلیعه موعود!

خوشا جمال جمیل تو ای سپیده صبح! که جلوه‌های تو پیدا است در جریده صبح هلا طلیعه موعود! جان رستاخیز! بیا، که با تو بروید گل سپیده صبح به پهن‌دشت خیالم، چمن چمن گل یاس شکفته شد، به هوای گل دمیده صبح گلوی ظلمت شب را دریده خنجر روز نمای روشن امید در پدیده صبح! درای قافله شب دگر نمی‌آید ز پشت پلک افق، شد شکفته دیده صبح اگر چه غایبی از دیدگان من ای خوب! خوشا به چهره زیبای آفریده صبح

صدا بزن بهار را

بیا و ختم کن به چشم‌هایت، انتظار را به بی‌صدا تبسمی، صدا بزن بهار را نبودن تو کوه را، پر از سکوت کرده است و دشت‌های خسته از قرون بیشمار را به گوشه چشمی از تو، دردها به باد می‌روند بزن به زخم عشق، آن نگاه شاهکار را بیا که مدتی است از میانه، نو رسیده‌ها به گوشه رانده‌اند عاشقان کهنه کار را تمام جمعه‌ها، زمین امیدوار می‌شود که پر کنی از آفتاب، آسمان تار را بریز خون تازه عبور زیر گام خود رگان خشک جاده‌های خفته در غبار را نشسته در غروب، روی زین اسب خسته‌اش نظاره می‌کند گذشت تند روزگار را «رکاب در رکاب تو، به سمت شعله تاختن» برآور آرزوی واپسین این سوار را (۱۰۹۱) این بخش را با قصیده تصویری و زیبای علی موسوی گرمارودی زینت می‌دهیم: رخسندۀ خنده سحر از شرق شد پدید رنگ سیاه شب ز رخ آسمان پرید و آن تیره‌اخم‌های شب از چهره زمین با بوسه‌های سرخ فلق گشت ناپدید تا خیمه‌های تیره شب را برافکند و آن گه به پا کند به افق چادر سپید از دامن خیام سحر دست‌های صبح گل میخ‌های کوب سیمینه برکشید و آن گه سپید رشته‌ای از نقره‌های خام زین سوی تا به سوی دگر در افق رسید گویی که از نیام یکی تیغ صیقلی آمد برون و پرده شام سیه برید یا کس سیاه جامه‌ای از سیمگون تنی آهسته از کنار بر و دوش بر درید اینک، خور (۱۰۹۲) از ره آمد و در دشت خاوران ز زین سپاه بیحد خود را پراکنید تا چشم زخم کس نرساند بدو زیان هر جا خور - این عروس دل افروز - می‌چمید ابر سیاه، دود ز اسپند می‌گرفت و ز پیش پیش، در ره او زود می‌دوید از سوی تابناک افق می‌شتافت پیش یک خیمه ابر پاک فروهشته سپید چونان که موج‌های کف آلوده بلند از دور دست سینه دریا شود پدید نیک، خور به جایگاه بلند خود ایستاد و آن گه به بال نور به هر سوی پر کشید هم در کنار لاله وحشی گزید جای هم سوی سوسن و سمن بوستان چمید یک بوسه داد و جان و تن شبنمی ستد بوسی گرفت و خون به رخ سرخ گل دوید و آن گاه تا به دیده نرگس نگاه کرد برقی ز التهاب شگرفی در آن بدید زین برق التهاب به چشمان پاک او دانست کز شکفتن یک غنچه شد پدید همراه بوسه‌های زر آفتاب صبح در بوستان سامره این غنچه بشکفید یک لحظه در سراسر گیتی به مولدش هر سنگ و چوب، دل شد و از شوق پُر تپید یک لمحّه جان خسته این روزگار نیز در بستر زمانه ازین مژده آرمید آزادگی سرود که: شد مهدی آشکار نیک بندهای بردگی و زور بگسلید آمد غریو عدل که: اینک من آمدم وین نغمه تا به کاخ ستم پیشگان رسید لبخند کبر و ناز ستمبارگان ز بیم چون جغد از خرابه لبهایشان پرید بر خار بوت‌های دل هر ستمگری آن غنچه‌های تلخ ستم نیز پزمرید بشکفت چون شکوفه که در بوستان دمد در شوره زار قلب ستمدیدگان دمید باز آی ای چو بوی گل از دیده‌ها نهان! کز رنج انتظار تو پشت فلک خمید باز آ که دیده در همه نامردم جهان دیری است تا که رادی و آزادگی ندید هر نغمه‌ای که خاست، فرو مرد در گلو ز آن بیشتر هنوز که یارد کند نشید

- ۱ - قرآن مجید ۲ - نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی آ ۳ - آذرخش، گزیده اشعار مشفق کاشانی، انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۵. ۴ - آه عاشقان در انتظار موعود (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات سرور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۴. ۵ - برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی، به تصحیح جلال‌الدین همایی، کتابفروشی فروغی، تهران، سال ۱۳۴۳. ۶ - بهار آل یاسین (مجموعه سرودهای آیینی)، به کوشش جعفر رسول زاده و حاج حسن باقری، انتشارات عصر ظهور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸. ۷ - پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۱. ۸ - تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۲.
- ۹ - تذکره مدینه‌الادب، محمد علی مصاحبی نائینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ج ۱ و ۲ و ۳، سال ۱۳۷۶. ح ۱۰ - حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۸. خ ۱۱ - خوشه‌های طلائی (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، قم، چاپ دوم. د ۱۲ - در غبار کاروان (مجموعه شعر)، محمود شاهرخ (جذبه)، سازمان انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۷۰. ۱۳ - دویست سخنور، نظمی تبریزی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳. ۱۴ - دیوان ابوالفرج رونی، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، ج ۱، سال ۱۳۴۷. ۱۵ - دیوان ادیب پیشاوری، به کوشش علی عبدالرسولی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲. ۱۶ - دیوان ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح وحید دستگردی، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، سال ۱۳۱۲. ۱۷ - دیوان استاد فقیه عبدالحسین نصرت، به کوشش عبدالرضا نصرت، چاپ اول، سال ۱۳۴۷. ۱۸ - دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۴. ۱۹ - دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۵۳. ۲۰ - دیوان امیری فیروز کوهی، به کوشش امیر بانو فیروز کوهی (مصفا)، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۹. ۲۱ - دیوان امینی تبریزی، به کوشش علی نظمی، چاپ اول، سال ۱۳۵۶.
- ۲۲ - دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ج ۱، چاپ دوم. ۲۳ - دیوان جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح حسن وحید دستگردی. ۲۴ - دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۶۱. ۲۵ - دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری، به تصحیح ملک زاده، کتابخانه ابن سینا، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۲. ۲۶ - دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار (سهی) دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۴. ۲۷ - دیوان حکیم سنائی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات سنائی، تهران. ۲۸ - دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، انتشارات خّیام، تهران، سال ۲۵۳۷. ۲۹ - دیوان خسرو، سید محمد خسرو نژاد، انتشارات علی زاده، مشهد، چاپ دوم، سال ۱۳۷۴. ۳۰ - دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح و تحشیه و مقابله محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸. ۳۱ - دیوان خوشدل تهرانی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۰. ۳۲ - دیوان دکتر احمد ناظر زاده کرمانی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۶۹. ۳۳ - دیوان سنا، استاد جلال‌الدین همائی (سنا)، به اهتمام ماهدخت بانو همائی، نشر هما، تهران، چاپ اول. ۳۴ - دیوان سید حسن غزنوی. ۳۵ - دیوان شمس الفصحاء محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۲. ۳۶ - دیوان صابر همدانی، اسد الله صنّعیان (صابر)، با مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات زوّار، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۱. ۳۷ - دیوان صادق سرمد، با مقدمه جمیله سرمد، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۷. ۳۸ - دیوان صغیر اصفهانی، اصفهان، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۶۶. ۳۹ - دیوان طرب اصفهانی، به تصحیح جلال‌الدین همائی شیرازی، کتابفروشی فروغی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۳. ۴۰ - دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، تهران، چاپ اول، ج ۱، سال ۱۳۷۱. ۴۱ - دیوان عندلیب کاشانی، انتشارات کاوه، تهران، سال ۱۳۴۳. ۴۲ - دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۲.

- ۴۳ - دیوان فروغی بسطامی، به کوشش حسین نخعی، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، چاپ دوم، سال ۱۳۴۲. ۴۴ - دیوان قطران تبریزی، با مقالاتی از سه تن از اساتید، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ اول. ۴۵ - دیوان کامل دکتر رسا، کتابفروشی باستان، مشهد، سال ۱۳۴۸. ۴۶ - دیوان کامل خواجهی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ ارزنگ. ۴۷ - دیوان کمپانی، با مقدمه و پاورقی عباس فقیهی، انتشارات حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷. ۴۸ - دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به تصحیح سادات ناصری و غلامحسین بیگدلی، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۶. ۴۹ - دیوان محمد بن حسان خوسفی، به کوشش احمد احمدی بیرجندی و سالک، اداره کل اوقاف و امور خیریه استان خراسان، مشهد، چاپ اول. ۵۰ - دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، سال ۱۳۵۹. ۵۱ - دیوان ناصح قمشه‌ای، حاج شیخ عبدالکریم ملکیان (ناصر قمشه‌ای)، دفتر پژوهش و نشر سهر وردی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶. ۵۲ - دیوان ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سید نصر الله تقوی، چاپخانه گیلان، سال ۱۳۳۹. ۵۳ - دیوان نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی، به اهتمام تقی بینش، انتشارات باران، مشهد، سال ۱۳۶۳. ۵۴ - دیوان وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۵۳. ۵۵ - دیوان یحیی اصفهانی، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۹۷. ۵۶ - سرود درد (مجموعه شعر)، حمید سبزواری، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۷. ۵۷ - سرود رگبار (مجموعه شعر)، علی موسوی گرماوردی، انتشارات رواق، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۷. ۵۸ - سرود سپیده (مجموعه شعر)، حمید سبزواری، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۷. ۵۹ - سرود ولایت (مجموعه سرودهای آیینی)، جعفر رسول زاده، انتشارات رواق اندیشه، قم، سال ۱۳۷۵. ۶۰ - سفینه‌های نور (مجموعه شعر)، سید رضا مؤتید، چاپ و نشر نخست، مشهد، سال ۱۳۷۷. ۶۱ - سیری در شعر فارسی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، مؤسسه انتشارات نوین، چاپ اول، سال ۱۳۶۳. ۶۲ - شعر و شاعری، معظّمه اقبالی (اعظم)، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، سال ۱۳۷۰. ۶۳ - شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی، محمد علی مجاهدی، پژوهشکده تحقیقات سپاه قم، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۹. ۶۴ - فرهنگ آندراج، محمد پادشاه (شاد)، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، دوره، کتابفروشی خیام، تهران. ۶۵ - فرهنگ معین، دکتر محمد معین، دوره ۶ جلدی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۶۴. ۶۶ - فرهنگ موعود، حسین کریم شاهی بیدگلی، انتشارات ناصر، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷. ۶۷ - کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، انتشارات سنائی، تهران. ۶۸ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۳. ۶۹ - کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش احمد ربّانی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۴. ۷۰ - کلیات دیوان حکیم الهی قمشه‌ای، انتشارات علمیّه، تهران. ۷۱ - کلیات ضیائی، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶. ۷۲ - کلیات قاسم انوار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۳۷. ۷۳ - گلوآژه (مجموعه شعر)، به انتخاب محمد مطهر. ۷۴ - گل و نوروز (مجموعه شعر)، خواجهی کرمانی، به اهتمام کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۵۰. ۷۵ - گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱ و ۲. ۷۶ - لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، عطار نیشابوری، به تصحیح احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات محمودی، تهران. ۷۷ - مجمع الفصحاء، رضا قلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ج ۶. ۷۸ - مجموعه اشعار نیما یوشیج، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶. ۷۹ - مجموعه دیدار (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب سید حبیب نظاری، دبیرخانه دائمی اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی علیه السلام، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۸. ۸۰ - مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح وحید دستگردی و به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶. ۸۱ - مظهر العجایب و مظهر الاسرار، عطار نیشابوری، به کوشش احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۵. ۸۲ - نامه فرهنگیان، محمد علی مصاحبی نائینی (عبرت)، ۸۳ - نجم الثاقب. ۸۴ - نخل میثم (مجموعه شعر)، غلامرضا

سازگار (میثم)، با مقدمه محمد علی مجاهدی «پروانه»، نشر حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۵. ۸۵ - نشانه‌های ظهور او، محمد خادمی شیرازی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸. ۸۶ - نغمه‌های ولایت (مجموعه شعر)، سید رضا مؤید، انتشارات علی زاده، مشهد، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۴. ۸۷ - همای و همایون (مجموعه شعر)، خواجه کرمانی، تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۸. ۸۸ - یاد مهدی علیه السلام، محمد خادمی شیرازی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، سال ۱۳۷۱. ۸۹ - یک صحرا جنون (مجموعه شعر)، محمد علی مجاهدی (پروانه)، دار الصادقین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

پی نوشت ها

۱۵۰ تا

۱) مخفف آن که. ۲) گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۱ و ۱۳. ۳) همان، ص ۱۵ و ۱۶. ۴) کودن، گول، زبون، غراچه هم استعمال می‌شود. ۵) اشاره دارد به عمر مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، همان، ص ۱۸ و ۱۹. ۶) همان، ص ۲۴ و ۲۷. ۷) همان، ص ۲۹ و ۳۷. ۸) همان، ص ۶۰ و ۶۱. ۹) ادا کردم. ۱۰) هرچه بایسته و لازم بود مرا. ۱۱) همان، ص ۱۱۱. ۱۲) نی باریک و سست. ۱۳) نام ستاره‌ای در دُبّ اکبر. ۱۴) نام ستاره درخشانی است که در شبهای آخر تابستان طلوع می‌کند. ۱۵) زبان پهلوی. ۱۶) همان، ص ۷۹ و ۸۰. ۱۷) همان، ص ۱۲۰ و ۱۲۱. ۱۸) همان، ص ۱۲۷. ۱۹) داستان دلنشین. ۲۰) جز آنکه ۲۱) چینه دان. ۲۲) گورستان. ۲۳) ناشایست و زشت. ۲۴) همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۳. ۲۵) نام بزرگترین بتخانه هندوستان. ۲۶) افسرده و اندوهناک. ۲۷) مخفف خرم که به جهت ضرورت شعری در این جا باید بدون تشدید حرف دوم تلفظ شود. ۲۸) همان، ص ۱۳۸. ۲۹) نقره. ۳۰) قرار دارد. ۳۱) همان، ص ۱۴۴. ۳۲) به سوی. ۳۳) همان، ص ۱۵۳ و ۱۵۴. ۳۴) همان، ص ۱۷۸. ۳۵) همان، ص ۱۹۰. ۳۶) همان، ص ۱۹۳. ۳۷) دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سید نصر الله تقوی، ص ۱۳. ۳۸) مخفف صندوق. ۳۹) همان، ص ۲۰۹. ۴۰) به هر چه. ۴۱) نام شهری است در مشرق کره زمین و نیز نام شهری در عالم مثال که هزار دروازه دارد. ۴۲) نام شهری است در مغرب کره زمین و نیز نام شهری در عالم مثال با همان ویژگی‌ها. ۴۳) دیوان حکیم سنایی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، ص ۴۳ و ۵۱ و ۵۲. ۴۴) همان، ص ۴۶۷ - ۴۷۰. ۴۵) گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۳۳۶. ۴۶) همان، ص ۳۴۵. ۴۷) اسباب بیم و هراس و در آخر بیت به معنی بزرگی و جلال است. ۴۸) همان، ص ۳۵۰. ۴۹) جمع علم، پرچم‌ها. ۵۰) یآوری‌ها و بخشش‌ها، دست‌ها. ۵۱) همان، ص ۳۵۳. ۵۲) همان، ص ۳۶۳. ۵۳) بلکه. ۵۴) زینت طلا و نقره یراق اسب، ساز و برگ. ۵۵) همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵. ۵۶) مخزن الاسرار، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۳ و ۴. ۵۷) به صدای نوک قلم به هنگام نوشتن اطلاق می‌گردد و در این جا مطلقاً به معنای صدا آمده است. ۵۸) پیدا کردن. ۵۹) دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبد الرسولی، ص ۱۰۴. ۶۰) طاس کوچکی است که از طلا و نقره می‌بافند و برای زینت به گردن اسب یا منجوق پرچم می‌بندند. ۶۱) اشاره دارد به آیه کریمه لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون، سوره حجر. ۶۲) دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبد الرزاق اصفهانی با تصحیح حسن وحید دستگردی، ص ۲ و ۳. ۶۳) نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در شعر فارسی، دهشیری، ص ۱۹۳. ۶۴) اشاره به جبرئیل امین دارد. ۶۵) مظهر العجایب و مظهر الاسرار، به تصحیح احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات سنایی، ۱۳۴۵، ص ۳ - ۸. ۶۶) لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، به اهتمام احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات محمودی، تهران، ص ۲۲ و ۲۳. ۶۷) همان، ص ۱۳۳. ۶۸) تاریخ الاسلام ذهبی، ذیل حوادث سال ۳۵۲. ۶۹) تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۰، ذیل حوادث سال ۳۵۲. ۷۰) مخفف هر چه. ۷۱) مجمع الفصحاء، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، ج ۶، ص

۸۵۴. ۷۲) دیوان ظهیر فاریابی، ص ۸۶۳. ۷۳) فروغ و روشنی. ۷۴) بیماری. ۷۵) دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، ص ۴۳ و ۴۴. ۷۶) مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجه‌ای، به تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، ص ۷ و ۸. ۷۷) همان، ص ۳ و ۴. ۷۸) همان، ص ۱۴ - ۱۷. ۷۹) مظهر العجایب و مظهر الاسرار، عطار نیشابوری، ص ۳ - ۷. ۸۰) جنگ و پیکار. ۸۱) آب دهان. ۸۲) شکار. ۸۳) دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبد الرسولی، انتشارات کتابخانه خیام، سال ۲۵۳۷، ص ۲. ۸۴) همان، ص ۴. ۸۵) همان، ص ۷. ۸۶) همان، ص ۱۱. ۸۷) همان، ص ۱۴. ۸۸) همان، ص ۸۹. ۸۹) همان، ص ۹۴. ۹۰) شتران قوی هیکل و دو کوهانه. ۹۱) همان، ص ۱۰۱. ۹۲) همان، ص ۳۱۴. ۹۳) همان، ص ۳۲۱. ۹۴) همان، ص ۳۷۷. ۹۵) همان، ص ۳۵۸. ۹۶) هر جا که سیاست تو حضور دارد. ۹۷) دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۲، ص ۱۶۷ - ۱۷۰. ۹۸) همان، ص ۴۰ تا ۴۲. ۹۹) دیوان قطران تبریزی با مقالاتی از سه تن از اساتید زبان فارسی، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ اول، ص ۲۰۷ و ۲۰۸. ۱۰۰) دیوان ابو الفرج رونی، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، چاپ اول، سال ۱۳۴۷، ص ۹۷ و ۹۸. ۱۰۱) او را یکی از سه تن پیامبران شعر در گستره زبان فارسی می‌دانند: در شعر، سه تن پیامبراند قولی است که جملگی بر آند فردوسی و انوری و سعدی هر چند که: «لا نبی بعدی» ۱۰۲) دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۰۴۳ - ۱۰۴۵. ۱۰۳) دیوان خاقانی شروانی، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، سال ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۷۷ و ۷۸. ۱۰۴) همان، ص ۱۱۱. ۱۰۵) لوچ، دویین. ۱۰۶) همان، ص ۱۳۸. ۱۰۷) همان، ص ۱۸۷ - ۱۸۸. ۱۰۸) همان، ص ۲۲۶ - ۲۳۰. ۱۰۹) همان، ص ۲۳۲. ۱۱۰) همان، ص ۲۶۴ - ۲۶۶. ۱۱۱) همان، ص ۲۷۴. ۱۱۲) همان، ص ۳۰۱. ۱۱۳) همان، ص ۳۴۱. ۱۱۴) همان، ص ۳۵۸. ۱۱۵) همان، ص ۳۹۷. ۱۱۶) همان، ص ۴۰۰. ۱۱۷) همان، ص ۰۵. ۱۱۸) همان، ص ۴۸۴. ۱۱۹) همان، ص ۴۹۰. ۱۲۰) همان، ص ۵۰۹. ۱۲۱) همان، ص ۵۱۶. ۱۲۲) همان، ص ۵۶۰. ۱۲۳) همان، ص ۶۰۶. ۱۲۴) همان، ص ۵۵۸. ۱۲۵) در قدیم، حدود یمن و مکه را مغرب می‌نامیدند. ۱۲۶) اقامتگاه، خانه. ۱۲۷) پاسداری، نگاهبانی. ۱۲۸) خسرو و شیرین، به تصحیح حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، ص ۲۵. ۱۲۹) همان، ص ۲۸. ۱۳۰) مراد، غیاث‌الدین محمد ممدوح شاعر است. ۱۳۱) همای و همایون، خواجه کرمانی، به تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۴۸، ص ۱۲. ۱۳۲) همان، ص ۳۸۷. ۱۳۳) منظور، محمود صاین قاضی ممدوح شاعر است. ۱۳۴) مراد، رکن‌الدین عمید الملک جانشین محمود صاین قاضی، ممدوح دیگر خواجه کرمانی است. ۱۳۵) همان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹. ۱۳۶) آبرو. ۱۳۷) سامر، سامره. ۱۳۸) تذکره مدینه‌الادب، محمد علی مصاحبی نایینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵. ۱۳۹) دیوان حکیم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، تهران، ص ۱۴۸ - ۱۵۰. ۱۴۰) همان، ص ۱۸۲ - ۱۸۴. ۱۴۱) همان، ص ۳۶۵ - ۳۷۰. ۱۴۲) همان، ص ۱۰۷۳. ۱۴۳) زغال. ۱۴۴) دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، انتشارات خیام، سال ۲۵۳۷، ص ۴۲ - ۴۵. ۱۴۵) همان، ص ۳۳۲. ۱۴۶) همان، ص ۶۷۶. ۱۴۷) مظهر العجایب و مظهر الاسرار، ص ۷. ۱۴۸) لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، ص ۱۳۳ و ۱۳۴. ۱۴۹) گل و نوروز، خواجه کرمانی، به اهتمام کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۰، ص ۲۴۷ و ۲۴۸. ۱۵۰) خبر دهنده.

۱۵۱ تا ۳۰۰

۱۵۱) مربی اسبان، کسی که اسب‌ها را پرورش می‌دهد، سوار. ۱۵۲) دیوان کامل خواجه کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ ارژنگ، ص ۶۰۴ - ۶۰۸. ۱۵۳) بر اساس روایات مربوط به آخر الزمان، دجال دارای چشم دنیابین است و چشم

آخرت بین ندارد. ۱۵۴) دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح و تحشیه و مقابله محمد علی مجاهدی، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸. ۱۵۵) دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۸. ۱۵۶) همان، ص ۳۸ و ۳۹. ۱۵۷) دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، اداره کل حج و امور خیریه استان خراسان، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. ۱۵۸) همان، ص ۱۵۲ - ۱۵۶. ۱۵۹) همان، ص ۲۳۲ - ۲۳۴. ۱۶۰) همان، ص ۲۳۴ - ۲۳۶. ۱۶۱) گنجشک. ۱۶۲) روز قیامت. ۱۶۳) برآشوبند. ۱۶۴) سگ هار و گزنده. ۱۶۵) همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۹. ۱۶۶) فرمان، منشور. ۱۶۷) همان، ص ۳۷۸ و ۳۷۹. ۱۶۸) همان، ص ۳۷۹. ۱۶۹) همان، ص ۳۸۰. ۱۷۰) همان. ۱۷۱) همان. ۱۷۲) همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۱. ۱۷۳) شایسته است. ۱۷۴) همان، ص ۳۸۱. ۱۷۵) همان، ص ۳۸۱ و ۳۸۲. ۱۷۶) همان، ص ۳۸۲. ۱۷۷) همان. ۱۷۸) همان، ص ۳۸۳. ۱۷۹) همان. ۱۸۰) همان، ص ۳۸۳ و ۳۸۴. ۱۸۱) همان، ص ۳۸۴. ۱۸۲) همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵. ۱۸۳) همان، ص ۳۸۵. ۱۸۴) همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۶. ۱۸۵) همان، ص ۳۸۶. ۱۸۶) همان. ۱۸۷) همان، ص ۳۸۶ و ۳۸۷. ۱۸۸) همان، ص ۳۸۷. ۱۸۹) کلیات قاسم انوار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۳۷، ص ۱۶۳. ۱۹۰) کنایه از ذات حضرت حق است. ۱۹۱) بازیگر. ۱۹۲) دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۵۳، ص ۸ - ۱۲. ۱۹۳) مخفف میمنه، سمت راست لشکر. ۱۹۴) جمع نعل. ۱۹۵) جمع مرکب. ۱۹۶) گذرگاه. ۱۹۷) گناهکار. ۱۹۸) همان، ص ۱۴ - ۱۶. ۱۹۹) هم به معنی دلالت کننده است و هم به معنی شکل حرف (دال). ۲۰۰) همان، ص ۳۹ - ۴۲. ۲۰۱) پژمرده شدن. ۲۰۲) همان، ص ۵۷ - ۶۰. ۲۰۳) کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش احمد ربّانی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۴۲۰ و ۴۲۱. ۲۰۴) همان، ص ۴۲۴ و ۴۲۵. ۲۰۵) همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۸. ۲۰۶) همان، ص ۴۵۲. ۲۰۷) همان، ص ۵۲۳. ۲۰۸) همان، ص ۵۲۷. ۲۰۹) همان، ص ۵۷۳ و ۵۷۴. ۲۱۰) این مثنوی در هر بیت خود، صنعت جناس را دارا است. ۲۱۱) همان، ص ۶۲۶. ۲۱۲) جمع بکر. ۲۱۳) کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، انتشارات سنایی، تهران، ص ۱۰۷ - ۱۱۰. ۲۱۴) بشتاب. ۲۱۵) دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، چاپ اول، سال ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹. ۲۱۶) همان، ص ۳۸۰. ۲۱۷) همان، ص ۴۱۳ و ۴۱۴. ۲۱۸) دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، سال ۱۳۵۹، ص ۵۲۰ - ۵۲۶. ۲۱۹) همان، ص ۲۶۹. ۲۲۰) همان، ص ۶۲۲ - ۶۲۸. ۲۲۱) دویت سخنور، نظمی تبریزی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳، ص ۶۹. ۲۲۲) خوشه‌های طلائی، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ص ۳۸۸ - ۳۹۲. ۲۲۳) دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، سال ۱۳۷۴، ص ۶۲۸ و ۶۲۹. ۲۲۴) همان، ص ۶۲۹ - ۶۳۱. ۲۲۵) مشهور، پر آوازه. ۲۲۶) همان، ص ۶۳۱ - ۶۳۳. ۲۲۷) خوشه‌های طلائی، ص ۱۵۹. ۲۲۸) همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶. ۲۲۹) همان، ص ۱۹۰. ۲۳۰) خاموش کند. ۲۳۱) آبروی. ۲۳۲) به پیرو حضرت عیسی گویند. ۲۳۳) خوشه‌های طلائی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ۲۳۴) همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴. ۲۳۵) همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷. ۲۳۶) پدر زمان. ۲۳۷) بتخانه. ۲۳۸) کوه و بیابان. ۲۳۹) خوشه‌های طلائی، ص ۲۵۲ و ۲۵۳. ۲۴۰) همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲. ۲۴۱) همان، ص ۲۷۷ و ۲۷۸. ۲۴۲) همان، ص ۲۸۵ و ۲۸۶. ۲۴۳) جنگ. ۲۴۴) کنایه از ذوالفقار است. ۲۴۵) نپاکی و آلودگی بت. ۲۴۶) خوشه‌های طلائی، ص ۲۸۹ و ۲۹۰. ۲۴۷) جیوه. ۲۴۸) اسب. ۲۴۹) خوشه‌های طلائی، ص ۳۰۷ و ۳۰۸. ۲۵۰) یکی از اسامی امام زمان علیه السلام، ابا صالح است و ابن حسام با صنعت ایهام به این نام هم اشاره کرده است. ۲۵۱) جمع خذر، بن، پایه، ریشه. ۲۵۲) خوشه‌های طلائی، ص ۳۱۵ و ۳۱۶. ۲۵۳) سخن چین، فتنه گر. ۲۵۴) خوشه‌های طلائی، ص ۳۲۱ و ۳۲۲. ۲۵۵) همان، ص ۳۳۰ - ۳۳۳. ۲۵۶) همان، ص ۳۳۴ تا ۳۳۶. ۲۵۷) دوست حضرتش. ۲۵۸) نام فرشته دربان بهشت. ۲۵۹) نام فرشته دربان جهنم. ۲۶۰) تاریخ. ۲۶۱) خوشه‌های طلائی، ص ۳۴۴ تا ۳۴۶. ۲۶۲) همان، ص ۳۶۱ تا ۳۶۳. ۲۶۳) همان، ص ۴۶۱ و ۴۶۲. ۲۶۴) همان، ص ۴۷۰ تا ۴۷۲. ۲۶۵) قیام تو. ۲۶۶) خوشه‌های طلائی،

ص ۲۷ و ۲۸. ۲۶۷) کلیات ضیایی، شرکت نسبی اقبال و شرکا، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶، ص ۱۹۲. ۲۶۸) در روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام در دست است، امام عصر علیه السلام را، طاووس بهشتیان ۱ و س بهشتیان، ۵ نامیده‌اند. ۲۶۹) خوشه‌های طلایی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶. ۲۷۰) عهد و پیمان. ۲۷۱) ضمانت. ۲۷۲) خانه خدا، مراد کعبه است. ۲۷۳) بتخانه. ۲۷۴) جای افسوس است. ۲۷۵) کنایه از آل سعود است. ۲۷۶) کنایه از آل سعود است. ۲۷۷) خوشه‌های طلایی، ۲۶۶ و ۲۶۷. ۲۷۸) همان، ص ۲۱۱ و ۲۱۲. ۲۷۹) همان، ص ۲۴۰ و ۲۴۱. ۲۸۰) همان، ص ۳۱۸ و ۳۱۹. ۲۸۱) مخفف آخشیجان، جمع آخشیج: عنصر، چهار آخشیج: چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش. ۲۸۲) مخفف افروخته. ۲۸۳) خوشه‌های طلایی، ص ۴۴۵ - ۴۴۹. ۲۸۴) ازدها. ۲۸۵) دشمنان. ۲۸۶) تذکره مدینه‌الادب، محمد علی مصاحبی (عبرت) نایینی، ج ۱، ص ۴۵۲. ۲۸۷) مخفف پرویزن: بادزن. ۲۸۸) شتاب. ۲۸۹) زمین لرزه، زلزله. ۲۹۰) مردی. ۲۹۱) مخفف بهرمان: نوعی یاقوت سرخ. ۲۹۲) اشاره دارد به معجزات حضرت عیسی علیه السلام که بیماران مبتلا به خوره را سلامت و کوران مادرزاد را بینا و مردگان را زنده می‌کرد. ۲۹۳) اشاره به وجود مقدس امام زمان علیه السلام دارد. ۲۹۴) جادو و افسون در معجزات اولیای خدا راه ندارد، و باید این کلمه را در اینجا مجازاً به معنی شگرد گرفت. ۲۹۵) زمین هموار، و نیز نام مکانی است. ۲۹۶) زمین ناهموار و درشت، و نیز نام محلی است. ۲۹۷) اکنون. ۲۹۸) تذکره مدینه‌الادب، محمد علی مصاحبی نایینی (عبرت)، ج ۱، ص ۷۴. ۲۹۹) همان، ص ۲۱۷. ۳۰۰) جمع بحر، دریاها.

۴۶۰ تا ۳۰۱

۳۰۱) همان، ص ۲۱۸. ۳۰۲) مخفف پرگار. ۳۰۳) همان، ص ۴۱۵. ۳۰۴) بخیلی و ترشروی. ۳۰۵) همان، ص ۴۱۶. ۳۰۶) شمشیرش. ۳۰۷) همان، ص ۴۱۷. ۳۰۸) مخفف زمان. ۳۰۹) مخفف هنوز. ۳۱۰) سپر. ۳۱۱) همان، ص ۴۱۷. ۳۱۲) خورشید. ۳۱۳) کنایه از بهشت. ۳۱۴) جهنم. ۳۱۵) همان، ص ۴۴۹. ۳۱۶) همان، ص ۴۵۱. ۳۱۷) دوزخ. ۳۱۸) ماه اردیبهشت. ۳۱۹) زره. ۳۲۰) جوشن، تن پوش جنگی. ۳۲۱) همان، ص ۴۵۲. ۳۲۲) که او را. ۳۲۳) همان، ص ۴۵۳. ۳۲۴) همان، ص ۴۵۲ و ۴۵۳. ۳۲۵) همان، ص ۵۰۳ و ۵۰۴. ۳۲۶) همان، ص ۵۳۷. ۳۲۷) همان، ص ۵۳۸. ۳۲۸) بنده و چاکر. ۳۲۹) امید است. ۳۳۰) همان، ص ۵۳۸ و ۵۳۹. ۳۳۱) جمع جبهه، پیشانی‌ها. ۳۳۲) تخت سلطنت. ۳۳۳) همان، ص ۵۴۳. ۳۳۴) مخفف هر چه. ۳۳۵) نقش و زینت. ۳۳۶) فتنه و آشوبگری. ۳۳۷) همان، ص ۵۴۴. ۳۳۸) یعنی زغال. ۳۳۹) صلصال: گل. ۳۴۰) همان، ص ۵۵۱ و ۵۵۲. ۳۴۱) جمع سهم، تیرها. ۳۴۲) شمشیر. ۳۴۳) چوگان. ۳۴۴) لال. ۳۴۵) همان، ص ۵۵۵ و ۵۵۶. ۳۴۶) همان، ص ۵۸۵. ۳۴۷) سست و درمانده. ۳۴۸) همان، ص ۶۱۱. ۳۴۹) باز خدای. ۳۵۰) همان، ص ۶۱۲. ۳۵۱) بدون منت و چشمداشت. ۳۵۲) همان، ص ۶۱۲ و ۶۱۳. ۳۵۳) جدا. ۳۵۴) همان، ص ۶۱۶ و ۶۱۷. ۳۵۵) پرچم برافراشته. ۳۵۶) دیوان کمپانی، با مقدمه و پاورقی عباس فقیهی، انتشارات حقین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷، ص ۲۵۳ و ۲۵۴. ۳۵۷) مرکب مخصوص رسول گرامی اسلام. ۳۵۸) همان، ص ۲۵۸ - ۲۶۰. ۳۵۹) مشاطه، آرایشگر. ۳۶۰) ولی: دوست و پذیرنده ولایت حضرتش. ۳۶۱) فرشته نگهبان دوزخ. ۳۶۲) فرشته نگهبان بهشت. ۳۶۳) تذکره مدینه‌الادب، ج ۲، ص ۶۴۶ و ۶۴۷. ۳۶۴) سرد. ۳۶۵) همان، ص ۶۴۷ و ۶۴۸. ۳۶۶) ابجد خوان. ۳۶۷) همان، ص ۷۰۵. ۳۶۸) همان، ص ۷۴۱. ۳۶۹) صابر ترمذی. ۳۷۰) عمق بخارایی. ۳۷۱) شیرخواره. ۳۷۲) همان، ص ۷۴۲. ۳۷۳) شهر: ماه‌ها؛ سنین: سال‌ها. ۳۷۴) محل فرود و نزول. ۳۷۵) استخوان‌های پوسیده. ۳۷۶) همان، ص ۷۴۸. ۳۷۷) جنگجوی میدان رزم. ۳۷۸) مخفف نیاید. ۳۷۹) همان، ص ۷۵۵. ۳۸۰) همان، ص ۷۵۷. ۳۸۱) هر چه. ۳۸۲) خشمش. ۳۸۳) نزد من. ۳۸۴) نفرین و لعنت. ۳۸۵) همان، ص ۷۵۸. ۳۸۶) شایسته است. ۳۸۷) بیان کننده، آشکار کننده. ۳۸۸) گوشواره. ۳۸۹) دیوار. ۳۹۰) امان. ۳۹۱) همان، ص ۷۵۸. ۳۹۲) همان، ص ۷۵۹. ۳۹۳) مرکب بادپای. ۳۹۴) همان، ص ۷۵۹. ۳۹۵) بیهوده. ۳۹۶) مردم. ۳۹۷) کارهای سخت. ۳۹۸) کنایه از ذوالفقار است. ۳۹۹) همان، ص ۷۶۱. ۴۰۰) گرفته. ۴۰۱) ضامن. ۴۰۲) همان، ص ۷۶۱. ۴۰۳) سوره حمد. ۴۰۴) همان، ص ۷۶۳. ۴۰۵) همان، ص ۷۶۳. ۴۰۶) چوگان. ۴۰۷)

همان، ص ۷۶۵. ۴۰۸) و ۲ - عقیم و نازا. ۴۰۹) ۴۱۰) فرمان. ۴۱۱) انگشتر و نگین. ۴۱۲) همان، ص ۷۷۶. ۴۱۳) سرگشته. ۴۱۴) کنایه از ذوالفقار است. ۴۱۵) ماه تاریکی‌ها، روشنی بخش تاریکی‌ها. ۴۱۶) شیر. ۴۱۷) همان، ص ۷۷۷. ۴۱۸) سالخورده و کهنسال. ۴۱۹) همان، ج ۳، ص ۶۷. ۴۲۰) همان، ص ۱۵۱ تا ۱۵۳. ۴۲۱) اسب راهوار. ۴۲۲) سفره. ۴۲۳) مخفف خورشید. ۴۲۴) خوان سالار. ۴۲۵) همان، ص ۱۵۴ و ۱۵۵. ۴۲۶) همان، ص ۱۶۰. ۴۲۷) همان، ص ۱۶۳. ۴۲۸) تاریخ و ظلمانی. ۴۲۹) دریا. ۴۳۰) دهان. ۴۳۱) همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰. ۴۳۲) همان، ص ۲۸۳. ۴۳۳) همان، ص ۲۸۴. ۴۳۴) مخفف زمان. ۴۳۵) همان، ص ۲۸۵. ۴۳۶) همان، ص ۲۸۶. ۴۳۷) چشم. ۴۳۸) همان، ص ۲۹۱. ۴۳۹) همان، ص ۲۹۲. ۴۴۰) به هنگام. ۴۴۱) همان، ص ۲۹۵. ۴۴۲) شمعدان. ۴۴۳) همان، ص ۲۹۸. ۴۴۴) جمع کون، عوالم هستی. ۴۴۵) جمع آخشج، چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش. ۴۴۶) زن آرایشگر، آرایشگر. ۴۴۷) همان، ص ۳۵۷. ۴۴۸) همان، ص ۴۶۶ و ۴۶۷. ۴۴۹) بلکه. ۴۵۰) لال و گنگ. ۴۵۱) همان، ص ۴۴۱ - ۴۴۴. ۴۵۲) خوشه‌های طلائی، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، چاپ دوم، ص ۶۶ و ۶۷. ۴۵۳) کلیات اشعار اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربّانی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۵۲۳. ۴۵۴) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۲۲۶. ۴۵۵) همان، ج ۲، ص ۷۴۸ و ۷۴۹. ۴۵۶) دیوان یحیی اصفهانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۹۷ ق، ص ۱۵۰ و ۱۵۱. ۴۵۷) کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، ص ۴۲۰ و ۴۲۱. ۴۵۸) دیوان حزین لاهیجی، ص ۶۲۹. ۴۵۹) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲. ۴۶۰) دیوان شمس الفصحاء محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات «ما»، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۲، ص ۴.

۴۶۱ تا ۶۲۰

۴۶۱) دیوان عندلیب کاشانی، انتشارات کاوه، تهران، سال ۱۳۴۳، ص ۱۲ تا ۱۴. ۴۶۲) خوشه‌های طلائی، به انتخاب محمد علی مجاهدی، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، چاپ دوم، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ۴۶۳) همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵. ۴۶۴) همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸. ۴۶۵) همان، ص ۵۳۷. ۴۶۶) مانند و شبیه. ۴۶۷) همان، ج ۳، ص ۶۷. ۴۶۸) خوشه‌های طلائی، ص ۱۲۶. ۴۶۹) همان، ص ۱۴۲. ۴۷۰) همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ۴۷۱) همان، ص ۲۰۰. ۴۷۲) همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹. ۴۷۳) کنایه از ذوالفقار است. ۴۷۴) کارزار. ۴۷۵) روباهان، رک: خوشه‌های طلائی؛ به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، چاپ دوم، ص ۲۴۳ و ۲۴۴. ۴۷۶) همان، ص ۳۱۹. ۴۷۷) همان، ص ۳۷۵. ۴۷۸) شکننده بتها. ۴۷۹) هشت بهشت. ۴۸۰) همان، ص ۳۷۸. ۴۸۱) ناله و زاری. ۴۸۲) همان، ص ۳۸۵. ۴۸۳) همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸. ۴۸۴) خورشید. ۴۸۵) همان، ص ۳۹۷. ۴۸۶) همان، ص ۴۰۰. ۴۸۷) همان، ص ۴۰۲ و ۴۰۳. ۴۸۸) همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۶. ۴۸۹) همان، ص ۴۷۵ و ۴۷۶. ۴۹۰) تذکره مدینه‌الادب، ج ۲، ص ۷۶۱ و ۷۶۲. ۴۹۱) سوره حمد. ۴۹۲) همان، ص ۷۶۳. ۴۹۳) همان، ص ۷۶۳. ۴۹۴) همان، ص ۴۰۴ و ۴۱۶. ۴۹۵) اردیبهشت. ۴۹۶) تیر. ۴۹۷) همان، ص ۴۵۲. ۴۹۸) همان، ص ۵۳۷. ۴۹۹) همان، ص ۷۶۳. ۵۰۰) کنایه از ذوالفقار است. ۵۰۱) شیر. ۵۰۲) همان، ص ۷۷۷. ۵۰۳) نام وزیر فرعون. ۵۰۴) کارزار، جنگ. ۵۰۵) مرکب تیز رفتار. ۵۰۶) همان، ص ۸۱۹ - ۸۲۲. ۵۰۷) خوشه‌های طلائی، به انتخاب محمد علی مجاهدی، چاپ دوم، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ۵۰۸) بتخانه. ۵۰۹) کنایه از وجود مقدّس امام الشّهداء حضرت حسین بن علی علیهما السلام است. ۵۱۰) همان، ص ۲۵۲ و ۲۵۳. ۵۱۱) همان، ص ۱۳۵. ۵۱۲) همان، ص ۱۷۵. ۵۱۳) همان، ص ۲۰۷. ۵۱۴) همان، ص ۲۱۰. ۵۱۵) پرچم‌های توحید را برافرازد. ۵۱۶) آیین ناصبی‌ها و مذهب دشمنان آل الله را از رونق بیندازد. ۵۱۷) مخفف که تو را. ۵۱۸) همان، ص ۲۴۳ - ۲۴۵. ۵۱۹) همان، ص ۱۷۳. ۵۲۰) همان، ص ۲۰۷ و ۲۰۶. ۵۲۱) همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹. ۵۲۲) پیراهن. ۵۲۳) ینگه دنیا، قاره آمریکا. ۵۲۴) افریقا. ۵۲۵) اروپا. ۵۲۶) کندن چیزی از جایی و در این جا مجازاً مراد خلع سلاح جهانی است. ۵۲۷) نام انجمن حاجب شیرازی است که با دوستان شاعر خود در آن گرد می‌آمدند. ۵۲۸) حاجب شیرازی این قصیده را به اقتضای خاقانی شروانی سروده است و کمال‌الدین اصفهانی نیز در همین وزن و ردیف و قافیه، اخواتیه‌ای با خاقانی دارد. ۵۲۹) همو. ۵۳۰) تذکره مدینه‌الادب، ج

۲، ص ۷۷۴. ۵۳۱) پرچم ۵۳۲) پیروزی با من است. ۵۳۳) اسب رهوار، مرکب. ۵۳۴) کنایه از گستره دنیا. ۵۳۵) همان، ص ۷۴۸ و ۷۴۹. ۵۳۶) پلیدی. ۵۳۷) آلودگی. ۵۳۸) با. ۵۳۹) همان، ص ۷۶۳. ۵۴۰) همان، ج ۲، ص ۷۶۳. ۵۴۱) خوشه‌های طلایی، ص ۳۳۲ و ۳۳۴. ۵۴۲) چنگال. ۵۴۳) همان، ص ۳۷۴ و ۳۷۵. ۵۴۴) تیردان. ۵۴۵) همان، ص ۳۹۱. ۵۴۶) سفره‌ای چرمین از جنس پوست شیر. ۵۴۷) همان، ص ۳۹۵ و ۳۹۶. ۵۴۸) همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲. ۵۴۹) تذکره مدینه‌الادب، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۵۳. ۵۵۰) همان، ص ۲۶۳ و ۲۸۱. ۵۵۱) همان، ص ۳۵۷. ۵۵۲) خوشه‌های طلایی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴. ۵۵۳) باران. ۵۵۴) همان، ص ۲۱۰. ۵۵۵) همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶. ۵۵۶) همان، ص ۲۲۷. ۵۵۷) همان، ص ۲۴۰ و ۲۴۱. ۵۵۸) شمشیرش. ۵۵۹) نیزه دو شاخه دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را به کنار کشند. ۵۶۰) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۴۱۷. ۵۶۱) همان، ص ۴۱۶. ۵۶۲) نازا، عقیم. ۵۶۳) مردی که مردی نداشته باشد، بی‌عقب. ۵۶۴) همان، ج ۲، ص ۷۷۶. ۵۶۵) همان، ج ۲، ص ۷۷۷. ۵۶۶) سنگ آسمانی که به طرف زمین پرتاب می‌شود. ۵۶۷) بت پرست. ۵۶۸) همان، ج ۱، ص ۱۰۱. ۵۶۹) راست و درست، استوار. ۵۷۰) محکم. ۵۷۱) تو را قدر. ۵۷۲) تو را قضا. ۵۷۳) نام وزیر فرعون. ۵۷۴) همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲. ۵۷۵) یاوه و هرزه. ۵۷۶) دشمنان. ۵۷۷) همان، ص ۱۰۲. ۵۷۸) سلطان نجف، کنایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام. ۵۷۹) ریحان شاداب و آبدار و تر و تازه. ۵۸۰) یهود. ۵۸۱) همان، ص ۱۲۷. ۵۸۲) کشتی. ۵۸۳) خوشه‌های طلایی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰. ۵۸۴) همان، ص ۱۳۰. ۵۸۵) همان، ص ۱۲۶. ۵۸۶) همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸. ۵۸۷) همان، ص ۱۶۴. ۵۸۸) کوبنده. ۵۸۹) کفر. ۵۹۰) گمراهی. ۵۹۱) از میان بردارنده. ۵۹۲) محوکننده. ۵۹۳) انحراف از راه مستقیم، کجروی. ۵۹۴) لغزش. ۵۹۵) احیاگر، زنده‌کننده. ۵۹۶) آشکارکننده. ۵۹۷) ظاهرکننده. ۵۹۸) آنچه در نهان است. ۵۹۹) همان، ص ۲۵۱ و ۲۵۲. ۶۰۰) م. ع. م. (پروانه). ۶۰۱) صفی علی اصفهانی. ۶۰۲) شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر). ۶۰۳) دکتر قاسم رسا. ۶۰۴) طرب اصفهانی. ۶۰۵) خاتمی نوری. ۶۰۶) میرزا حبیب خراسانی. ۶۰۷) میرزا محمد «محیط» قمی. ۶۰۸) بهار خراسانی. ۶۰۹) کنایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام دارد. ۶۱۰) سید رضا مؤید. ۶۱۱) همان. ۶۱۲) سید رضا مؤید. ۶۱۳) سید رضا مؤید. ۶۱۴) سید رضا مؤید. ۶۱۵) یکی از نام‌های بهشت. ۶۱۶) سید رضا مؤید. ۶۱۷) سید رضا مؤید. ۶۱۸) سید رضا مؤید. ۶۱۹) سید محمد خسرو نژاد (خسرو). ۶۲۰) سید رضا مؤید.

۶۲۱ تا ۷۷۰

۶۲۱) سید رضا مؤید. ۶۲۲) سید محمد خسرو نژاد (خسرو). ۶۲۳) سید محمد خسرو نژاد (خسرو). ۶۲۴) سید محمد خسرو نژاد (خسرو). ۶۲۵) سید محمد خسرو نژاد (خسرو). ۶۲۶) استاد حمید سبزواری. ۶۲۷) استاد حمید سبزواری. ۶۲۸) حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان (ناصح) قمشاه‌ای. ۶۲۹) شب ظلمانی. ۶۳۰) حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان (ناصح) قمشاه‌ای. ۶۳۱) غلامرضا سازگار (میثم). ۶۳۲) غلامرضا سازگار (میثم). ۶۳۳) چنگال. ۶۳۴) غلامرضا سازگار (میثم). ۶۳۵) کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۵. ۶۳۶) عنصری بلخی در ستایش سلطان محمود غزنوی. ۶۳۷) انوری ابیوردی در مدح کمال‌الدین ابی‌سعد مسعود. ۶۳۸) قطران تبریزی به مناسبت زلزله تبریز. ۶۳۹) ابوالفرج رونی در مدح سیف الدوله محمود. ۶۴۰) سید حسن غزنوی ملقب به اشرف در منظومه فتحنامه. ۶۴۱) نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی. ۶۴۲) نظام‌الدین محمود قمر اصفهانی. ۶۴۳) حکیم سنایی غزنوی. ۶۴۴) همو. ۶۴۵) همو. ۶۴۶) از: انوری ابیوردی در ستایش ممدوح خود. ۶۴۷) خاقانی شروانی، در ستایش ممدوحان خویش. ۶۴۸) همو. ۶۴۹) همو. ۶۵۰) همو. ۶۵۱) همو. ۶۵۲) همو. ۶۵۳) همو. ۶۵۴) همو. ۶۵۵) همو. ۶۵۶) همو. ۶۵۷) همو. ۶۵۸) همو. ۶۵۹) ابن حسام خوسفی در ستایش امام زمان علیه السلام. ۶۶۰) همو. ۶۶۱) همو. ۶۶۲) لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در مدح ولئی عصرعلیه السلام. ۶۶۳) عالی شیرازی. ۶۶۴) حافظ شیرازی. ۶۶۵) راز شیرازی. ۶۶۶) آرنج. ۶۶۷) جمع کلب، سگان. ۶۶۸) جرگه و میدان و در این جا حلقه. ۶۶۹) تذکره مدینه

الادب، ج ۱، ص ۲۲۶. ۶۷۰) باز، گشوده. ۶۷۱) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۵۸۵. ۶۷۲) خوشه‌های طلایی، ص ۲۵۶. ۶۷۳) آه عاشقان در انتظار موعود، انتشارات سرور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۴، ص ۳۰ و ۳۱. ۶۷۴) همان، ص ۴۴ و ۴۵. ۶۷۵) همان، ص ۶۴ و ۶۵. ۶۷۶) همان، ص ۹۸. ۶۷۷) همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴. ۶۷۸) همان، ص ۱۲۰. ۶۷۹) همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. ۶۸۰) شایسته و سزاوار است. ۶۸۱) باران. ۶۸۲) خوشه‌های طلایی، ص ۲۰۸ تا ۲۱۱. ۶۸۳) همان، ص ۸۱. ۶۸۴) همان، ص ۹۱. ۶۸۵) همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵. ۶۸۶) همان، ص ۲۶۷. ۶۸۷) همان، ص ۲۷۶ تا ۲۷۸. ۶۸۸) همان، ص ۳۰۶ تا ۳۰۹. ۶۸۹) همان، ص ۳۲۰. ۶۹۰) همان، ص ۳۲۶. ۶۹۱) همان، ص ۳۴۹ تا ۳۵۱. ۶۹۲) همان، ص ۳۹۸ و ۳۹۹. ۶۹۳) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۵۵۶ و ۵۵۷. ۶۹۴) آبروی. ۶۹۵) درختی که میوه آن مشکبو است. ۶۹۶) همان، ج ۲، ص ۶۴۶. ۶۹۷) همان، ص ۷۷۳. ۶۹۸) گویی، پنداری. ۶۹۹) همان، ص ۷۷۸ تا ۷۸۱. ۷۰۰) همان، ص ۷۷۸ تا ۷۸۱. ۷۰۱) دیوان ناصح قمشه‌ای، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، ص ۱۹۴ - ۱۹۸. ۷۰۲) خوشه‌های طلایی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸. ۷۰۳) همان، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ۷۰۴) نشان دهد. ۷۰۵) در حجاب، در پرده، پنهان. ۷۰۶) این چنین، این گونه. ۷۰۷) سزاوار بود. ۷۰۸) مخفف زمان. ۷۰۹) پر حرفی کمتر کن، کمتر چانه بزن و ایراد بتراش. ۷۱۰) گوساله. ۷۱۱) سبد و زنبیل. ۷۱۲) عفونت. ۷۱۳) سفینه‌ها، کشتی‌ها. ۷۱۴) تذکره مدینه‌الادب، محمد علی مصاحبی (عبرت) نایینی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵. ۷۱۵) مخفف خورشید. ۷۱۶) خوشه‌های طلایی، ص ۳۴۶. ۷۱۷) همان، ص ۲۴۴. ۷۱۸) همان، ص ۴۲۲. ۷۱۹) همان، ص ۴۲۹. ۷۲۰) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۲۲۲. ۷۲۱) همان، ص ۵۰۳. ۷۲۲) همان، ج ۲، ص ۶۴۶. ۷۲۳) همان، ص ۷۶۰. ۷۲۴) ملامت، سرزنش. ۷۲۵) به فتح حرف اول و دوم، که بنا به ضرورت شعری باید حرف دوم آن ساکن تلفظ گردد، به معنای انصاف و داد. ۷۲۶) همان، ص ۷۶۱. ۷۲۷) خوشه‌های طلایی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰. ۷۲۸) همان، ص ۱۹۳. ۷۲۹) همان، ص ۳۶۲. ۷۳۰) همان، ص ۳۷۸. ۷۳۱) همان، ص ۳۸۵. ۷۳۲) فرسوده، محو شده. ۷۳۳) فریفته و جادو شده. ۷۳۴) بت پرست. ۷۳۵) نزدیک به هم. ۷۳۶) جمع شهاب: سنگ‌های آسمانی. ۷۳۷) سنگسار کردن شما. ۷۳۸) به خاطر ضرورت شعری باید این کلمه را با تخفیف و سکون حرف (چ) تلفظ کرد. ۷۳۹) دن: خم شراب، و آب دن: شراب خم، اشاره است به این که عقل آدمی در اثر شراب، سبک و خوار می‌شود. ۷۴۰) نتیجه و نژاد. ۷۴۱) از این جهت. ۷۴۲) مخفف ابلیس. ۷۴۳) لجن، گل و لای. ۷۴۴) بدانکه. ۷۴۵) سپر. ۷۴۶) جوجه. ۷۴۷) آشیانه. ۷۴۸) نهانگاه تاریک. ۷۴۹) پیشوای روحانی آیین برهمایی. بنا به ضرورت شعری باید با سکون حرف دوم و فتحه حرف سوم تلفظ شود. ۷۵۰) بت. ۷۵۱) گریه کن. ۷۵۲) مخفف آی، یعنی بیا. ۷۵۳) جای‌های جلوه و ظهور، مظاهر و در این جا جلوه‌ها منظور است. ۷۵۴) در گرو، گروگان. ۷۵۵) نیرنگ و بازی. ۷۵۶) محدود ساختن. ۷۵۷) اندوخته شده؛ تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۷۵. ۷۵۸) خوشه‌های طلایی، ص ۳۴۵. ۷۵۹) سالخوردگان. ۷۶۰) افراد امین و مورد اطمینان. ۷۶۱) قرآن کریم. ۷۶۲) به عقیده ما مسلمانان و تصدیق قرآن کریم، حضرت مسیح به صلیب کشیده نشد؛ بلکه به اراده الهی از پای چوبه دار به آسمان چهارم برده شد و اکنون حدود دو هزار سال است که به زندگی خود در آسمان ادامه می‌دهد. ۷۶۳) چاه، معروف است که دجال در چاهی در شهر اصفهان زندگی می‌کند تا ظهور امام عصر علیه السلام فرا رسد. ۷۶۴) منظور علمای شیعی مذهبند. ۷۶۵) مراد، علمای سنی مذهبند. ۷۶۶) یعنی تا به مار گزندگی نرسد و زخم کاری به بدن او وارد نیاید، نخواهد مرد و به حیات خود ادامه می‌دهد. ۷۶۷) مراد مردم دانا و اهل دانشند. ۷۶۸) کنایه از مردم عامی و بیسوادند. ۷۶۹) جانشین، معنی این بیت: جای شگفتی نیست که خداوند، آخرین جانشین پیامبر خود را برای حمایت از دین زنده نگاه دارد. ۷۷۰) کنایه از قرآن است.

۹۴۰۶۷۷۱

۷۷۱) انسان‌های خیرخواه و درست کردار. ۷۷۲) دیوان نصرت، سال ۱۳۴۷، ص ۲۹ و ۳۰. ۷۷۳) دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ چهارم، سال ۶۱، ص ۳۰۱ و ۳۰۲. ۷۷۴) فؤاد کرمانی. ۷۷۵) طرب اصفهانی.

(۷۷۶) صابر همدانی. م.ع.م (۷۷۷) م. (پروانه). ۷۷۸) محمد آزادگان (واصل). ۷۷۹) حکیم مهدی الهی قمشه‌ای. ۷۸۰) سید محمد علی ریاضی یزدی. ۷۸۱) میرزا محمد (بهایی) گلپایگانی. ۷۸۲) علی نقی (حکمت) لواسانی. ۷۸۳) میرزا حسین خان (حضور) سلماسی. ۷۸۴) سید رضا مؤید. ۷۸۵) = - ملک الشعراء صبوری. ۷۸۶) صادق سرمد. ۷۸۷) طرب اصفهانی. ۷۸۸) واعظ قزوینی. ۷۸۹) طرب اصفهانی. ۷۹۰) عبرت نایینی. ۷۹۱) بهجت قاجار. ۷۹۲) علی نقی (حکمت) لواسانی. ۷۹۳) حضور سلماسی. ۷۹۴) ملک الشعراء صبوری. ۷۹۵) شیخ رئیس حیرت. ۷۹۶) بهجت قاجار. ۷۹۷) میرزا حسین خان (حضور) سلماسی. ۷۹۸) واعظ قزوینی. ۷۹۹) آذر بیگدلی. ۸۰۰) حکیم الهی قمشه‌ای. ۸۰۱) میرزا جواد تجلی. ۸۰۲) شیخ رئیس قاجار (حیرت). ۸۰۳) ملک الشعراء صبوری. ۸۰۴) و ۳ - میرزا «حبیب» خراسانی. ۸۰۵) ۸۰۶) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر). ۸۰۷) و ۲ - میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی. ۸۰۸) ۸۰۹) صابر همدانی. ۸۱۰) سید محمد علی میر فخرایی (فخرا). ۸۱۱) ناصح قمشه‌ای. ۸۱۲) واعظ قزوینی. ۸۱۳) محمود شاهرخی (جذبه). ۸۱۴) سروش اصفهانی. ۸۱۵) ملک الشعراء بهار خراسانی. ۸۱۶) امیر (اصلان) دنبلی. ۸۱۷) بقای سپاهانی. ۸۱۸) حضور سلماسی. ۸۱۹) و ۴ و ۵ - عنقای طالقانی. ۸۲۰) ۸۲۱) ۸۲۲) شیخ علی (منزوی). ۸۲۳) بهجت قاجار. ۸۲۴) میرزا جواد تجلی. ۸۲۵) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر). ۸۲۶) حضور سلماسی. ۸۲۷) خوشه‌های طلائی، چاپ دوم، ص ۳۳۴. ۸۲۸) دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. ۸۲۹) کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ریانی، انتشارات سنایی، ص ۵۲۳. ۸۳۰) خوشه‌های طلائی، ص ۳۳۸. ۸۳۱) همان، ص ۲۱۵. ۸۳۲) همان، ص ۲۵۲. ۸۳۳) همان، ص ۲۵. ۸۳۴) همان، ص ۳۸. ۸۳۵) همان، ص ۴۴ و ۴۵. ۸۳۶) همان، ص ۵۵. ۸۳۷) همان، ص ۶۴. ۸۳۸) همان، ص ۷۸ و ۷۹. ۸۳۹) همان، ص ۸۲ و ۸۳. ۸۴۰) همان، ص ۸۴ و ۸۵. ۸۴۱) همان، ص ۸۶ و ۸۷. ۸۴۲) همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱. ۸۴۳) همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶. ۸۴۴) همان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰. ۸۴۵) همان، ص ۱۴۰. ۸۴۶) همان، ص ۱۴۱ و ۱۴۲. ۸۴۷) همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱. ۸۴۸) همان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹. ۸۴۹) همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۱. ۸۵۰) همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳. ۸۵۱) همان، ص ۱۷۴. ۸۵۲) همان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴. ۸۵۳) سیری در ملکوت، ص ۲۲۴ - ۲۲۶. ۸۵۴) خوشه‌های طلائی، ص ۱۷۹ و ۱۸۰. ۸۵۵) همان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲. ۸۵۶) همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷. ۸۵۷) همان، ص ۲۶۰ و ۲۶۲. ۸۵۸) همان، ص ۳۷۵. ۸۵۹) همان، ص ۴۲۲ و ۴۲۳. ۸۶۰) همان، ص ۴۷۲ - ۴۷۴. ۸۶۱) همان، ص ۵۱۱ و ۵۱۲. ۸۶۲) م.ع.م (پروانه). ۸۶۳) محمد مؤیدیان (امید). ۸۶۴) محمود شاهرخی (جذبه). ۸۶۵) محمد جواد غفور زاده (شفق). ۸۶۶) خوشه‌های طلائی، ص ۵۳. ۸۶۷) همان، ص ۶۲. ۸۶۸) همان، ص ۶۴. ۸۶۹) همان، ص ۶۵. ۸۷۰) همان، ص ۶۶ و ۶۷. ۸۷۱) همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱. ۸۷۲) همان، ص ۱۰۲. ۸۷۳) همان، ص ۱۰۹ و ۱۱۰. ۸۷۴) همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۶. ۸۷۵) همان، ص ۲۵۶. ۸۷۶) همان، ص ۲۶۸. ۸۷۷) همان، ص ۳۳۴. ۸۷۸) تذکره مدینه‌الادب، ج ۱، ص ۵۵۷. ۸۷۹) همان، ص ۵۵۸. ۸۸۰) همان، ص ۵۵۸. ۸۸۱) آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۲۵. ۸۸۲) آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۲۹ و ۳۰. ۸۸۳) همان، ص ۳۶ و ۳۷. ۸۸۴) همان، ص ۶۲ و ۶۳. ۸۸۵) خوشه‌های طلائی، ص ۳۳ و ۳۴. ۸۸۶) همان، ص ۸۸. ۸۸۷) همان، ص ۸۸ و ۸۹. ۸۸۸) سید رضا مؤید. ۸۸۹) آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۸۸. ۸۹۰) خوشه‌های طلائی، ص ۱۳۸ و ۱۳۹. ۸۹۱) روز قیامت. ۸۹۲) اکنون. ۸۹۳) حضور سلماسی. ۸۹۴) حاج میرزا حبیب خراسانی. ۸۹۶) میرزا یحیی مدرس اصفهانی. ۸۹۷) طرب اصفهانی. ۸۹۸) محیط قمی. ۸۹۹) حزین لاهیجی. ۹۰۰) کنایه از ذوالفقار است. ۹۰۱) طرب اصفهانی. ۹۰۲) مغرب؛ به مشرق و مغرب هم اطلاق می‌شود. ۹۰۳) حضور سلماسی. ۹۰۴) بهجت قاجار. ۹۰۵) بقای اصفهانی. ۹۰۶) حضور سلماسی. ۹۰۷) کارزار. ۹۰۸) اسب رهوار و چالاک. ۹۰۹) خرد کرمانی. ۹۱۰) صغیر اصفهانی. ۹۱۱) و ۳ - سید رضا مؤید. ۹۱۲) ۹۱۳) کنایه از امام حسین علیه السلام است. ۹۱۴) سید محمد خسرو نژاد (خسرو). ۹۱۵) چنگال. ۹۱۶) غلامرضا سازگار (میثم). ۹۱۷) غلامرضا سازگار (میثم). ۹۱۸) است. ۹۱۹) محمد وارسته کاشانی. ۹۲۰) عبد العلی نگارنده. ۹۲۱) نصر الله مردانی. ۹۲۲) و ۲ - سپیده کاشانی. ۹۲۳) ۹۲۴) گنج پنهان.

ثابت محمودی (سهیل). (۹۲۵) م.ع.م (پروانه). (۹۲۶) رحمت الله صادقی. (۹۲۷) و ۲ - سید رضا مؤید. (۹۲۸) (۹۲۹) سید رضا مؤید. (۹۳۰) شکیب. (۹۳۱) وامی از لسان الغیب حافظ شیرازی. (۹۳۲) خودم. (۹۳۳) خوشه‌های طلایی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲. (۹۳۴) نگونسار. (۹۳۵) دیوان ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۲۹۷ - ۳۰۰. (۹۳۶) خوشه‌های طلایی، ص ۳۸۹ - ۳۹۲. (۹۳۷) سید علی میربازل (منصور). (۹۳۸) دکتر قاسم رسا. (۹۳۹) م.ع.م (پروانه). (۹۴۰) سلمان هراتی.

۱۰۹۲۶۹۴۱

(۹۴۱) حسین (صغیر) اصفهانی. (۹۴۲) و ۶ - محمد رضا سهرابی نژاد. (۹۴۳) (۹۴۴) جواد جهان آرای. (۹۴۵) محمد رضا براتی. (۹۴۶) و ۳ و ۴ - م.ع.م (پروانه). (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) و ۶ و ۷ و ۸ - سید رضا مؤید. (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) و ۳ - سید رضا مؤید. (۹۵۴) غزوه بدر. (۹۵۵) (۹۵۶) محمد کامرانی اقدام. (۹۵۷) امیر مرزبان. (۹۵۸) نعمت الله شمس‌پور (فاکر). (۹۵۹) و ۲ و ۳ - سید حبیب نظاری. (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) محسن حامدی. (۹۶۳) عبدالحسین رحمتی. (۹۶۴) عبدالحسین رحمتی. (۹۶۵) سید حبیب نظاری. (۹۶۶) و ۲ و ۳ - سید حبیب نظاری. (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) علیرضا رحمتی. (۹۷۰) و ۶ - حسن اربابی. (۹۷۱) (۹۷۲) منصوره فیلی «شیوا». (۹۷۳) سید حبیب نظاری. (۹۷۴) سید حبیب نظاری. (۹۷۵) نعمت الله شمس‌پور (فاکر). (۹۷۶) علی پور حسن آستانه. (۹۷۷) یدالله مفتون امینی. (۹۷۸) محمد کامرانی اقدام. (۹۷۹) این مثنوی، زبان حال بسیجی سوخته جان خط شکنی است که در گرما گرم جنگ تحمیلی، در صفحات جنوب با نگارنده این سطور آشنا شد. در حقیقت این اثر، بازتاب اشراقات روحی و ارتباطات قلبی و روحانی اوست. (۹۸۰) م.ع.م (پروانه). (۹۸۱) خلیج فارس. (۹۸۲) دریاچه خزر. (۹۸۳) محمود شاهرخی (جذب). (۹۸۴) سید رضا مؤید. (۹۸۵) محمد نعیمی. (۹۸۶) قربان، فدیة، قربانی، فدا. (۹۸۷) این ترجیع بند دارای هشت بند و هر بند، به استثنای بیت ترجیع، دارای دوازده بیت می‌باشد که نمایانگر ارادت زاید الوصف سراینده آن به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام است. ما به نقل چهار بند آن بسنده کردیم. (۹۸۸) میرزا جواد تجلی شاعر پر آوازه آیینی در عهد ناصری. (۹۸۹) آخشيجان: ضد و مخالف، و کنایه از چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش. (۹۹۰) مجسم شده. (۹۹۱) افروخته. (۹۹۲) ملک الشعرا (بهار) خراسانی. (۹۹۳) محمد موحدیان (امید). (۹۹۴) دکتر طاهره صفارزاده. (۹۹۵) خاقانی شروانی. (۹۹۶) خواجه کرمانی. (۹۹۷) میرزا حبیب خراسانی. (۹۹۸) بتخانه. (۱۰۰۰) (۱۰۰۱) (۱۰۰۲) کعبه. (۱۰۰۳) خاندان آل سعود. (۱۰۰۴) (۱۰۰۵) صبوری اصفهانی. (۱۰۰۶) محمد آزادگان (واصل). (۱۰۰۷) سید رضا مؤید. (۱۰۰۸) غلامرضا سازگار (میثم). (۱۰۰۹) حضوری سلماسی. (۱۰۱۰) خودم. (۱۰۱۱) رحمت الله صادقی. (۱۰۱۲) محمد نعیمی. (۱۰۱۳) خودم. (۱۰۱۴) خودم. (۱۰۱۵) نام پیشین مدینه. (۱۰۱۶) اهلی شیرازی. (۱۰۱۷) سامره. (۱۰۱۸) میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی. (۱۰۱۹) سید رضا مؤید. (۱۰۲۰) سید رضا مؤید. (۱۰۲۱) کنایه از وجود نازنین امام زمان علیه السلام است. (۱۰۲۲) حمید سبزواری. (۱۰۲۳) شیرین خسروی. (۱۰۲۴) حمیده رضایی. (۱۰۲۵) حاج محمد تقی براتی متوفای ۱۳۷۵/۲۱/۷. (۱۰۲۶) خودم. (۱۰۲۷) خودم. (۱۰۲۸) و ۳ - غلامرضا میرزایی. (۱۰۲۹) (۱۰۳۰) و ۵ و ۶ - خودم. (۱۰۳۱) (۱۰۳۲) (۱۰۳۳) حمیده رضایی. (۱۰۳۴) خودم. (۱۰۳۵) قیصر امین پور. (۱۰۳۶) خودم. (۱۰۳۷) زکریا اخلاقی. (۱۰۳۸) نعمت الله شمس‌پور (فاکر). (۱۰۳۹) عبدالرحیم سعیدی راد. (۱۰۴۰) حسین اسرافیلی. (۱۰۴۱) صالح محمدی امین. (۱۰۴۲) انسیه موسویان. (۱۰۴۳) نسیم زنگویی. (۱۰۴۴) محمد رضا روزبه. (۱۰۴۵) سعید بیابانکی. (۱۰۴۶) رضا طاهری. (۱۰۴۷) انسیه موسویان. (۱۰۴۸) محمود سنجری. (۱۰۴۹) مرتضی امیری اسفندقه. (۱۰۵۰) سید محمد حسین ابوترابی. (۱۰۵۱) علی کفشگر. (۱۰۵۲) مسعود بهروان. (۱۰۵۳) تیمور آقا محمدی. (۱۰۵۴) و ۳ - حمیده رضایی. (۱۰۵۵) (۱۰۵۶) مجتبی تونه‌ای. (۱۰۵۷) سیمین دخت وحیدی. (۱۰۵۸) سلمان هراتی. (۱۰۵۹) سید حسن حسینی. (۱۰۶۰) عزیز الله خادمی. (۱۰۶۱) محمد رضا ترکی (م. بقرار). (۱۰۶۲) یوسفعلی میرشکاک. (۱۰۶۳) حاج میرزا حبیب خراسانی. (۱۰۶۴) علی اکبر خوشدل تهرانی. (۱۰۶۵) سید فضل الله طباطبایی ندوشن (امید). (۱۰۶۶) محمد رضا احمدی فر. (۱۰۶۷) قیصر امین پور. (۱۰۶۸) قنبر علی تابش. (۱۰۶۹) محمد رضا تقی

دخت. (۱۰۷۰) محمد رضا تقی دخت. (۱۰۷۱) جواد جهان آرایی. (۱۰۷۲) عباس چشامی. (۱۰۷۳) علی حاجتیان فومنی. (۱۰۷۴) سید مهدی حسینی. (۱۰۷۵) ابوالقاسم حسینجانی. (۱۰۷۶) محسن وطنی. (۱۰۷۷) علی داوری. (۱۰۷۸) قادر دلاور نژاد. (۱۰۷۹) علیرضا دهلروی. (۱۰۸۰) جعفر رسولزاده (آشفته). (۱۰۸۱) بهروز سپید نامه. (۱۰۸۲) علیرضا فولادی. (۱۰۸۳) علی رضا قزوه. (۱۰۸۴) عبدالجبار کاکایی. (۱۰۸۵) ساحر لیله کوهی. (۱۰۸۶) عباس مهری آتیه. (۱۰۸۷) سید اکبر میر جعفری. (۱۰۸۸) ضیاءالدین ترابی. (۱۰۸۹) سید محمد غفاری. (۱۰۹۰) حمید رضا شکارسری. (۱۰۹۱) خورشید. (۱۰۹۲) اینک.